



شهریار جاوید
مفرمانہ ناصر الدین شاہ بہ قیادت
مکوشش: محمد فاضل جاسی۔ پرویز ندوی

نشرت از دہلی

۱۳۷۲

فهرست مندرجات

۱- ب	مقدمه ناشر
ج- ی	پیشگفتار
(۱)	اسامی همراهان
(۲)	بیستم شهر جمادی الثانی : حرکت به دوشان تپه ، تدارك سفر كربلا ، شكار ، توقف در قصر فیروزه ، ناخوشی اهل حرم .
(۴)	بیست و یکم جمادی الثانی : توقف در منزل و دیدن نمونه های لباس طبقات مختلف .
(۴)	بیست و دوم جمادی الثانی : آماده شدن مهدعلیا (مادر ناصرالدین شاه) برای سفر . /
(۵)	بیست و سوم جمادی الثانی : دیدن سان از سپاه .
(۶)	بیست و چهارم جمادی الثانی : رفتن به دوشان تپه ، شكار ، آتش بازی .
(۶)	بیست و پنجم جمادی الثانی : حرکت به سوی چشمه علی .
(۷)	بیست و ششم جمادی الثانی : بی نظمی اردو ، زیارت حضرت عبدالعظیم .
(۷)	بیست و هفتم جمادی الثانی : مجازات مقصرین و چوب خوردن آن ها ، رفتن حرم به زیارت حضرت عبدالعظیم .
(۸)	بیست و هشتم جمادی الثانی : توقف ، آمادگی و تدارك سفر .
(۹)	بیست و نهم جمادی الثانی : حرکت به سمت رباط کریم ، «آدران» ، توقف در رباط کریم ، اسامی دهات محل گنر اردو .
(۱۱)	سلخ جمادی الثانی : اطراق در رباط کریم ، چوب زدن کدخدا .
(۱۱)	عُره رجب : حرکت از رباط کریم ، کاروانسرا سنگی ، ناهار گاه حرم و توصیف وضعیت راه .
(۱۳)	دوم رجب : حرکت به طرف امیرآباد ، تجمع مردم برای تماشا در بین راه ، شکارهای مختلف .

- سوم رجب : ادامه راه و حرکت به سمت ساوه، صحبت با وزیر در مورد امور گیلان و شکار، دعوی زن های حرم.
- چهارم رجب : رفتن به حمام، تنبیه و چوب خوردن بعضی همراهان، جریمه کردن فراش باشی.
- پنجم رجب : منزل شاهسون کندی، بیماری یکی از اهل حرم.
- ششم رجب : تشریح هیئت ارضی راه، نویران و شرح آن، شکار آهو، نام کوه های بین راه، خبر تولد فرزند ظل السلطان.
- هفتم رجب : بیماری اکثر همراهان.
- هشتم رجب : گفتگو با پسر خارکن، شوخی با سربازان مازندرانی.
- نهم رجب : طوفان و باد در راه، آمدن حاکم لرستان.
- دهم رجب : حرکت به سمت بویوک آباد، ملاقات با فرهاد میرزا حاکم لرستان، دیدار خوانین، اسامی دهات بین راه.
- یازدهم رجب : دیدار از والده شاه، روضه خوانی در اندرون، تماشای کنیزان و حرکات افراد همراه از پشت پرده ها.
- دوازدهم رجب : شکار و بیان وضعیت بین راه، رسیدن به سرخ آباد، ادامه بیماری اهل حرم.
- سیزدهم رجب : حرکت به همدان، شرح و توصیف همدان و مردم آن، شکار و دعوا بر سر تصاحب شکار.
- چهاردهم رجب : ادامه بیماری اهل حرم، خبر حمله ترکمانان و کشته و اسیر شدن سواران خراسانی.
- پانزدهم رجب : به حضور آمدن شاهزادگان و خوانین و اعیان

همدان، دادن القاب به افراد.

- شانزدهم رجب : دیدن سنگ نبشته قدیمی به خط میخی و (۲۸)
معرفی کوه‌ها و دهات، شکایت از
جهانگیرخان یاغی متواری، در جستجوی
طلا.
- هفدهم رجب : توقف در همدان و پذیرفتن افراد و دیدار (۳۰)
آن‌ها، طلا شویی و پیدا کردن یک انگشتری
طلا.
- هجدهم رجب : حرکت به مریانج، پیدا کردن یک گربه در (۳۱)
راه.
- نوزدهم رجب : رفتن به اسدآباد، طوفان و باد در راه، (۳۲)
ناخوشی همراهان.
- بیستم رجب : آوردن اسب و قوش به عنوان پیشکش، (۳۳)
ترس از بیماری وبا.
- یست و یکم رجب : حرکت به سمت کنگاور، شکار دُرنا، مبتلا (۳۴)
شدن به زکام و مردن بعضی از همراهان به
علت بیماری.
- یست و دوم رجب : اطراق در کنگاور، روضه خوانی. (۳۶)
- یست و سوم رجب : حرکت به طرف صحنه، اهداء شمشیر به (۳۷)
فرهاد میرزا، تماشای قصرالنوس،
کوچه‌های کشف و خانه‌های خراب
کنگاور، مردن یکی دیگر از همراهان.
- یست و چهارم رجب : شکار در بین راه، دیدار از دُخمه (۴۰)
کیکاووس، رسیدن خبربروز بیماری وبا در
تهران، حرکت به طرف بیستون.
- یست و پنجم رجب : دیدار همراهان از دُخمه کیکاووس، شرح (۴۲)
دُخمه کیکاووس، شکار کبک.
- یست و ششم رجب : احضار حکام و شرح حضور آن‌ها، (۴۴)

شکار کبک .

- بیست و هفتم رجب : بست نشستن عارضین برای رسیدگی به (۴۶)
شکایت، مردن بعضی همراهان، خبر
ناخوشی وبا در تهران .
- بیست و هشتم رجب : شرح نقش های بیستون، شکایت مردم از (۴۷)
عمادالدوله حاکم کرمانشاهان .
- بیست و نهم رجب : احضار همراهان، شور و مشورت در کار (۴۹)
کرمانشاهان .
- خره شعبان المعظم : توقف در عمادیه و شرح عمارات آن، (۵۰)
روستاها و طوایف ساکن در آن جا .
- دوم شعبان : بیماری و کسالت . (۵۲)
- سرم شعبان : ادامه بیماری و خوردن دارو . (۵۲)
- چهارم شعبان : توقف در عمادیه، به حضور آمدن وزرا . (۵۳)
- پنجم شعبان : رفتن به طاق بستان، شرح نقوش طاق بستان (۵۳)
وحجاری ها و ترجمه لوح های منقوش در
سنگ نبشته ها .
- ششم شعبان : مشق افواج در حضور شاه، آتش گرفتن (۵۸)
خانه های عمادالدوله و خراب کردن
خانه ها .
- هفتم شعبان : ماندن در منزل، شکار در شکارگاه ها . (۵۸)
- هشتم شعبان : توقف در عمادیه، آوردن اشیا مخصوص (۵۹)
کرمانشاهان و انتخاب بعضی از آن ها .
- نهم شعبان : خواندن نامه و جواب آن ها، دستگاه یخ بندی (۶۰)
عمادالدوله و درست کردن یخ درحضور
شاه، شرح وضعیت شهری و جغرافیائی
کرمانشاهان .
- دهم شعبان : حرکت به طرف ماهی دشت، معرفی (۶۲)
وضعیت راه و روستاهای آن .

- یازدهم شعبان : حرکت به سمت هارون آباد، شرح آبادی ها (۶۵)
و صاحبان ملک ها، شکار کبک، تنبیه و
کتک زدن آفتابگردانچی.
- دوازدهم شعبان : توقف در هارون آباد، رسیدن خبر تسلیم (۶۷)
فرانسه در جنگ با پروس، بیماری وزیر
خارج، شرح جغرافیائی هارون آباد.
- سیزدهم شعبان : رفتن به طرف کردند، شرح وضعیت میان (۶۸)
راه، خواندن و نوشتن بعضی از احکام.
- چهاردهم شعبان : اطراق در کردند، وضعیت شهر کردند. (۶۹)
- پانزدهم شعبان : دیدار از طاق کسری و شرح آن. (۷۱)
- شانزدهم شعبان : حرکت به طرف سرپل زهاب، وضعیت (۷۳)
ارضی بین راه، دیدار از دخمه داوود، دهات
بین راه، اسامی کوه ها.
- هفدهم شعبان : شکار دراج، بیماری شدید. (۷۵)
- هجدهم شعبان : حرکت به سمت قصر شیرین، ادامه بیماری، (۷۶)
دیدن آثار قصر شیرین.
- نوزدهم شعبان : اطراق در منزل قصر شیرین، ادامه بیماری، (۷۸)
پیوستن عده ای تازه به همراهان.
- بیستم شعبان : نزدیک شدن به اردوی عثمانی ها، وصف (۷۸)
شکارهای آن حدود.
- یست و یکم شعبان : حرکت به سوی خانقین، شرح وضعیت (۷۹)
راه، آماده شدن برای ورود به خاک عثمانی،
رسیدن مستقبلین عثمانی، وصف استقبال.
- یست و دوم شعبان : اطراق در خانقین، به حضور آمدن پاشایان (۸۲)
عثمانی و توصیف آن ها.
- یست و سوم شعبان : حرکت به طرف قزل رباط، ادامه بیماری، (۸۳)
مذهب اهالی، منازل بین راه.
- یست و چهارم شعبان : شهروان، نگرانی پاشایان از نقض عهدنامه (۸۴)

پاریس توسط دولت روس.

- | | | | |
|-------------------|---|--|-------|
| بیست و پنجم شعبان | : | حرکت به سمت یعقوبیه، زیارت مقبره
مقداد و دستور تعمیر آن. | (۸۶) |
| بیست و ششم شعبان | : | ادامه راه و تشریح وضعیت بین راه. | (۸۸) |
| بیست و هفتم شعبان | : | حرکت به طرف مشیریه، گذر از محل
نهر وان. | (۸۹) |
| بیست و هشتم شعبان | : | حرکت به سمت بغداد، پوشیدن لباس
رسمی، استقبال، پیدا شدن سواد شهر
کاظمین (ع). | (۹۰) |
| بیست و نهم شعبان | : | توقف در بغداد و کاظمین، دزدی در
چادرهای همراهان، دیدار قبر معروف
کرخی و دیدار مسجد براسا، قصر خورنق،
زیارت امامین کاظمین علیهما السلام، دیدار
از مقبره امام اعظم ابوحنیفه. | (۹۵) |
| سلخ شعبان | : | تماشای کاخ کسری و زیارت حضرت
سلمان و بازگشت به بغداد، به گل نشستن
گشتی و تشویش سرنشینان. | (۹۹) |
| غره رمضان | : | معرفی قونسل کشورهای خارجی در
بغداد، رفتن به زیارت کاظمین. | (۱۰۲) |
| دوم رمضان | : | دیدار از مزار شیخ عبدالقادر گیلانی، وصف
قلعه بغداد، قبر شیخ شهاب الدین
سهروردی، خبر فتح در طوایف ترکمن. | (۱۰۳) |
| سوم رمضان | : | گردش باکشتی در روی آب. | (۱۰۶) |
| چهارم رمضان | : | دیدار از آثار قصر نمرود، حرکت به سمت
کربلا. | (۱۰۷) |
| پنجم رمضان | : | حرکت به میب. | (۱۱۰) |
| ششم رمضان | : | اطراق در مسیب، معرفی علما، زیارت
طفالان مسلم، گم کردن راه تا رسیدن به | (۱۱۲) |

کربلا .

- هفتم رمضان : پیدا شدن سواد شهر کربلا ، زیارت «عون» (۱۱۳)
پسر حضرت زینب، آمدن خدام حسینی به
استقبال، زیارت حرم حضرت امام حسین و
اصحاب.
- هشتم رمضان : زیارت مجدد، دیدار از قبور رجال ایران
مدفون در کربلا، رفتن به قتلگاه
حضرت، گم شدن پیری خان.
- نهم رمضان : زیارت حرین یزید ریاحی، شرح قبایل بین
راه .
- دهم رمضان : به حضور رسیدن علمای کربلا، زیارت
حضرت سیدالشهدا، زیارت حضرت
عباس، دیدار از سرداب ضریح حضرت
عباس بن علی .
- یازدهم رمضان : زیارت مجدد حضرت اباعبدالله الحسین،
رفتن به سرداب مقبره حضرت سیدالشهدا،
برداشتن تربت اصل از روی مرقده مطهر
حضرت اباعبدالله، روضه خوانی در صحن
مطهر .
- دوازدهم رمضان : حرکت به سمت نجف اشرف، شرح قبایل
بین راه کربلا تا نجف .
- سیزدهم رمضان : شکار در بین راه تا رسیدن به نجف اشرف،
آمدن علمای نجف به استقبال، پیداشدن
گنبد و مناره های حضرت علی
ابن ابی طالب .
- چهاردهم رمضان : زیارت قبر مطهر حضرت علی بن ابی طالب
و همچنین جای دو انگشت حضرت در
ضریح .

- پانزدهم رمضان** : دیدار از مسجد کوفه، مسجد سهله، قبر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، زیارت مقامات اولیاء و انبیاء و امامان در مسجد کوفه، مقبره حضرت یونس، زیارت مقبره کمیل بن زیاد. (۱۲۹)
- شانزدهم رمضان** : قرق حرم های مبارک حضرت برای ورود حرم خانه شاه، علمائی که به حضور رفته اند، گذاشتن شمشیر جهانگشا برای تبرک در ضریح، دیدار و صورت برداری از خزانه حضرت علی، شرح بناها و مقامات مسجد کوفه. (۱۳۱)
- مقدم رمضان** : رفتن حرم شاه به مسجد کوفه، طوفان و باران شدید، دیدن جواهرات نفیس نادرشاه، بیماری یکی از همراهان. (۱۳۵)
- هجدهم رمضان** : زیارت مجدد، دیدار از ضریح و زیارت دعای صباح به خط شریف حضرت علی (ع)، دیدار از جواهرات حضرت و شرح آن ها. (۱۳۶)
- نوزدهم رمضان** : بازگشت از نجف و رفتن مجدد به کربلا، دیدار میروزی شیرازی در صحن حضرت و ادامه طوفان. (۱۳۸)
- بیستم رمضان** : حرکت از منزل به سمت کربلا، فقض عهد دولت روسیه و شکستن پیمان «سواستپول» و نگرانی دولت عثمانی. (۱۴۰)
- بیست و یکم رمضان** : ادامه درد دندان، فرستادن دوقوش و پانصد تومان از کرمان توسط وکیل الملک، دیدار شاهزاده هندی و خندیدن تمام مدت به او، مردن یکی از همراهان. (۱۴۱)

- یست و دوم رمضان : به حضور آمدن شاهزاده های کربلائی، (۱۴۲)
زیارت مجدد
- یست و سوم رمضان : رفتن به حرم برای زیارت، درد شدید (۱۴۴)
دندان، پرداخت پول برای کمک به فقرا،
رفتن به زیارت قتلگاه، زیارت حضرت
عباس بن علی.
- یست و چهارم رمضان : مراجعت از کربلا به مِسیب، درخواست (۱۴۵)
اجازه بعضی همراهان جهت رفتن به زیارت
مکه معظمه، دزدی در اردو، شکار در بین
راه.
- یست و پنجم رمضان : اطراق در مِسیب، سوارشدن بر (۱۴۷)
کشتی بخار.
- یست و ششم رمضان : حرکت به طرف بغداد، ورود به بغداد، (۱۴۷)
افتادن بعضی از افراد با بار در شط، دیوانه
شدن یکی از همراهان.
- یست و هفتم رمضان : زیارت مجدد کاظمین، دیدار از بازار. (۱۴۹)
- یست و هشتم رمضان : حرکت به سمت «سلمان» و طاق کسری، (۱۵۰)
دعوی حکیم طولوزون و عکاس باشی،
شکار در بین راه.
- یست و نهم رمضان : زیارت «حضرت سلمان فارسی»، اندازه های (۱۵۲)
طاق کسری، درخواست پسر آقاخان
محلّاتی و خواستگاری از دختران شاه.
- فرّه شوال : مرخص شدن تعداد دیگری از اطرافیان و (۱۵۴)
همراهان، برگزاری سلام عید فطر و شرح
آن، زیارت و دادن انعام به خدّام حرم.
- دوم شوال : حرکت از بغداد به سمت سامره. (۱۵۶)
- سوم شوال : منزل غازانیه، دعوی زنان حرم با یکدیگر، (۱۵۸)
مردن یکی از خواجه هایی که در سفر همراه

بوده است .

- چهارم سوال : حرکت به سمت «خان نجار» ، شکار در بین راه ، انتخاب اشعار سعدی در بین راه ، ایلات عرب بین راه . (۱۵۹)
- پنجم سوال : آبادی های بین راه ، شکار در راه ، به گل نشستن کشتی و معطل شدن بین راه ، گرانی آذوقه در منازل بین راه . (۱۶۱)
- ششم سوال : دیدار از خرابه های شهر قدیم سامرا ، زیارت مقام غیبت حضرت صاحب الزمان ، کتیبه اطراف در چوبی حرم مطهر ، دیدار از محل چاه غیبت ، قلعه سامره ، مناره متوکل ، دیدار اطرافیان از مناره و بالارفتن از پله های پیچ در پیچ آن . (۱۶۴)
- هفتم سوال : شرح خرابه قدیمی اطراف شهر سامره ، انداختن عکس توسط عکاس باشی ، رسیدن اهل حرم . (۱۶۸)
- هشتم سوال : حرکت به سمت «خان نجار» ، شکار در بین راه . (۱۶۹)
- نهم سوال : ادامه حرکت به سمت غازییه ، شکار خوک ، گرفتن عکس از سر خوک شکار شده . (۱۷۱)
- دهم سوال : حرکت به سمت یعقوبیه . (۱۷۳)
- یازدهم سوال : اطراق در یعقوبیه ، وصف شاهزاده هندی . (۱۷۴)
- دوازدهم سوال : حرکت از یعقوبیه به سمت شهروان ، رسیدن خبر طغیان بعضی اعراب علیه عثمانی ها در چند نقطه و کشتن بعضی از نظامیان عثمانی به دست اعراب . (۱۷۵)
- سیزدهم سوال : توقف در شهر «وان» ، دادن انعام و خلعت به مأمورین عثمانی که از اسلامبول آمده بودند ، (۱۷۶)

تصحیح مسوده سفرنامه که در تهران باید چاپ شود.

- چهاردهم سوال : منزل قزل رباط، رسیدن خبر بارندگی در (۱۷۷) تهران و پائین آمدن نرخ اجناس در تهران، رذالت و هرزگی خانه شاگردهای همراه.
- پانزدهم سوال : حرکت به سمت خائفین، خرید اسب از (۱۷۸) کُردهای جاف، درخواست برگرداندن یکی از مقصرین فراری به خاک عثمانی از پاشاهای عثمانی، خبر شورش اسرای اعراب به والی یمن.
- شانزدهم سوال : گفتگو با پاشایان عثمانی و اظهار دوستی، (۱۷۹) مهمانی معیرالممالک به جهت عثمانی ها، دادن انعام و هدایا به عثمانی ها.
- هفدهم سوال : ورود به خاک ایران، وداع با همراهان و (۱۷۹) بدرقه کنندگان دولت عثمانی.
- هجدهم سوال : حرکت به سمت «سرپل ذهاب»، دستور (۱۸۱) ساختن باغی در قصر شیرین.
- نوزدهم سوال : رفتن به «پای طاق»، شکار در بین راه، دیدن (۱۸۲) دخمه داوود و درویش متوقف در آن.
- بیستم سوال : اطراق در «پای طاق»، رسیدن خبر مرگ (۱۸۳) عزیزخان سردار کل.
- بیست و یکم سوال : حرکت به سوی گرند، سردی هوا. (۱۸۳)
- بیست و دوم سوال : اطراق در گرند، ادامه سردی هوا، مردن (۱۸۴) یکی از همراهان سفر.
- بیست و سوم سوال : رفتن به هارون آباد، رسیدن به اول خاک (۱۸۵) کلهر، آمدن رؤسای کلهری به استقبال.
- بیست و چهارم سوال : ادامه سردی هوا، حرکت به سمت (۱۸۵) ماهی دشت، دلتنگ بودن حکیم طولوزون

- از برقراری جنگ میان پروس و فرانسه .
- بیت و پنجم سوال : اطراق در ماهی دشت، استخاره جهت (۱۸۷)
انتخاب حکمران کرمانشاهان، انتخاب
غزل های شیخ سعدی، مشاعره همراهان و
شرط بندی .
- بیت و ششم سوال : حرکت به سمت کرمانشاهان، مراسم (۱۸۸)
استقبال در کرمانشاه، تعریف از مراسم
عروسی یکی از همراهان با دختر حاکم
کرمانشاهان .
- بیت و هفتم سوال : توقف در عمادیه . تعریف از کارهای امین (۱۹۰)
السلطان .
- بیت و هشتم سوال : مرخص کردن افواج و اعزام به آذربایجان . (۱۹۱)
بیت و نهم سوال : مهمانی مهدعلیا در کرمانشاه، وصف (۱۹۱)
کوچه ها و محلات کرمانشاه در هنگام
عبور .
- سلخ سوال : رفتن حکیم طولوزون به تهران، رؤیت (۱۹۳)
هلال ماه ذیقعدہ .
- غرّه ذیقعدہ : طاق بستان، رسیدگی به عرایض و ناراحتی (۱۹۳)
از شکایات فراوان، اعتراض مردم به حاکم
شهر و به مجازات رساندن چند نفر از
عارضین .
- دوم ذیقعدہ : حرکت به سمت بیستون، مورد عفو قرار (۱۹۵)
دادن تعدادی از مقصرین .
- سوم ذیقعدہ : حرکت به طرف «صحنه»، شکار در بین (۱۹۵)
راه، لیز خوردن اسب و به زمین افتادن،
ایلات در بین راه .
- چهارم ذیقعدہ : کنگاور، سردی شدید هوا، ورود به کنگاور (۱۹۷)
و اقامت در عمارت محمدشاهی، وصف

- عمارت، وضعیت مغشوش اندرون و جای زن‌ها، آتش گرفتن سقف خانه.
- پنجم ذیقعدہ : حرکت به سمت تویسرکان، پاسخ دادن به نامه‌های رسیده، سردی هوا و گذاشتن کرسی.
- ششم ذیقعدہ : ادامه حرکت، وضعیت راه و کوه‌های اطراف راه، دهات و روستاهای بین راه.
- هفتم ذیقعدہ : ادامه حرکت به سمت تویسرکان، وضعیت شهر «توی» و شرح آثاری که از قدیم در «توی» و «سرکان» باقی مانده است، سردی هوا، وجه تسمیه یکی از کوه‌های بین راه.
- هشتم ذیقعدہ : منزل جمیل آباد، دهات بین راه.
- نهم ذیقعدہ : حرکت به سمت حسین آباد، سردی شدید هوا و بارش برف.
- دهم ذیقعدہ : حرکت به سمت دولت آباد ملایر، گزارشی از وضعیت اصفهان، علمای بروجرد و ملایر، اسامی دهات بین راه.
- یازدهم ذیقعدہ : ادامه بارش شدید برف، اطراق در منزل.
- دوازدهم ذیقعدہ : شرح روستاها و دهات بین راه، اسامی مالکان دهات، غاری که قند از آن به دست می‌آید!
- سیزدهم ذیقعدہ : منزل «فره حصار»، ادامه برف و باران و گل شدن راه‌ها و ایجاد مزاحمت و به گل فرورفتن وسایل نقلیه، اسامی دهات بین راه.
- چهاردهم ذیقعدہ : ادامه بارش برف و باران و یخ بستن راه‌ها و صعوبت حرکت، سردی شدید هوا، رسیدن اخبار پاریس و شکست فرانسه‌ای‌ها از قشون پروس و تسلیم شهر پاریس، خبر

- جنگ قشون روس با ترکمان‌ها و اسیر و
مقتول شدن قشون روسیه .
- پانزدهم ذی‌قعدة : حرکت به سمت سلطان آباد، دهات و قراء (۲۱۳)
بین راه، شدت سردی هوا.
- شانزدهم ذی‌قعدة : اطراق در سلطان آباد، آوردن پیشکش‌های (۲۱۴)
مختلف، آتش گرفتن سقف خانه .
- هفدهم ذی‌قعدة : اقامت در سلطان آباد و سردی بی اندازه هوا، (۲۱۵)
دیدن شهر از پشت بام خانه با دوربین .
- هجدهم ذی‌قعدة : حرکت به منزل «مصلح آباد»، دهات بین راه (۲۱۶)
و نام مالکان آن‌ها .
- نوزدهم ذی‌قعدة : حرکت به سمت «آشتیان»، خبر خشکسالی (۲۱۷)
در عراق عرب، توقف در آشتیان، هدایای
مستوفی الممالک .
- بیستم ذی‌قعدة : اطراق در آشتیان، رفتن به حمام، خواندن (۲۱۹)
کتاب جغرافیا و فرانسه و استراحت .
- بیست و یکم ذی‌قعدة : حرکت از آشتیان به سمت «دستجرد»، به (۲۲۰)
حضور آمدن رؤسای آشتیان، پیدا شدن
کوه‌های البرز و دساوند، شرح ده عامره،
رسیدن چاپار تهران و خواندن نامه‌ها و
پاسخ دادن و بازگشت دادن چاپار .
- بیست و دوم ذی‌قعدة : حرکت به سمت «قاضی»، دهات بین راه و (۲۲۱)
مالکان آن‌ها، رسیدن یکی از همراهان که از
قافله عقب مانده بود .
- بیست و سوم ذی‌قعدة : حرکت به سمت شهر قم، آمدن مردم برای (۲۲۳)
تماشا و استقبال در نزدیکی قم .
- بیست و چهارم ذی‌قعدة : توقف در قم و زیارت حضرت (۲۲۴)
فاطمه معصومه (ع)، رفتن بر سر قبور
پادشاهان و رجال قاجار که در قم مدفون

- هستند، رفتن تعدادی از همراهان با بارهای قافله به تهران.
- بیست و پنجم ذیقعدہ : توقف در قم و زیارت حضرت معصومه (۲۲۵)
علیها سلام، قرارداد پخش مقداری نان بین فقراى قم.
- بیست و ششم ذیقعدہ : گم شدن یکی از گربه ها، دیدن تعداد زیادی (۲۲۶)
از مردم که به علت فقر به تهران مهاجرت می کردند.
- بیست و هفتم ذیقعدہ : حرکت به سمت «حوض سلطان»، ادامه بارش باران، ورود به «حوض سلطان» و اقامت در کاروانسرای «صدرآباد».
- بیست و هشتم ذیقعدہ : اظهار خستگی از منزل امروز. (۲۲۸)
- بیست و نهم ذیقعدہ : حرکت به سمت «حضرت عبدالعظیم» (ع)، (۲۲۸)
صدور احکام و مهر کردن آن ها، رسیدن بعضی از مستقبلین از تهران، شکوه و شکایت مردم از گرانی.
- غرة ذی حجه : ورود به تهران، بعضی خبرهای تازه، (۲۲۹)
شلوغی و سروصدای مردم و شکایت از گرانی نان و فریاد از دست وزیر تهران، دیدار افراد، خستگی راه و کسالت، پایان سفر عتبات عالیات.
- وقایع بعد از ورود به تهران (۲۳۲) :
- پیوست : متن صورت قسمتی از جواهرات خزانه (۲۳۵)
حضرت امیرالمؤمنین علی (ع)
- اسناد ضمیمه : بخشی از متن پیوست، (۲۵۲)
- فهرست اعلام : (۲۵۷)

مقدمه ناشر

استقبال شایان توجه پژوهشگران و علاقمندان به تاریخ معاصر کشور، از نشریات و تألیفاتی که تاکنون توسط سازمان اسناد ملی ایران به چاپ رسیده و منتشر شده است از یک سو نشانگر رشد روحیه تحقیق و علاقمندی محققین به استفاده از منابع دست اول برای تاریخ نگاری است و از سوی دیگر نشانه اشتیاق آحاد مردم به آگاهی از پیشینه جامعه و رخدادها و حوادثی است که بر جامعه و مردم رفته است. این استقبال کم نظیر، یگانه مشرق اصلی ما در ادامه راهی است که آغاز کرده ایم.

سعی ما بر این است که تعهدات اصلی آرشیو یعنی حفظ اسناد آرشیوی و آماده دسترسی ساختن آنها برای دولت، جامعه علمی و عامه مردم با موفقیت تحقق یابد. در این رابطه لازم است مختصری در خصوص سازمان و عملکرد آن توضیح داده شود. در سال ۱۳۴۹ قانون تأسیس سازمان اسناد ملی ایران به منظور جمع آوری و حفظ اسناد ملی کشور در سازمان واحد و فراهم آوردن شرایط و امکانات مناسب برای دسترسی عموم به اسناد و همچنین صرفه جویی در هزینه های اداری و استخدامی از طریق تمرکز پرونده های راکد و امحای اوراق زائد به تصویب رسید. پس از شروع به کار با توجه به تأخیر حداقل یک صدساله در تأسیس آرشیو ملی کشور و انباشته شدن اسناد در طول این سالها ابتدا لازم بود تا اسناد شناسایی شوند. پس از آن می بایست اسناد شناسایی شده ارزشیابی شوند و سپس اسناد دارای ارزش تاریخی به آرشیو انتقال یافته و قابل بهره برداری گردند. تا پایان سال ۱۳۷۰ بیش از ۲۰۰ میلیون برگ سند با ارزش شناسایی و به سازمان منتقل شده اند اسناد جهت بهره برداری، در ابتدا ضد عفونی و

سپس توسط کارشناسان سازمان، طبقه بندی و فهرست نویسی می شوند که تا کنون کار فهرست نویسی و طبقه بندی اسناد وزارتخانه های آموزش و پرورش، کشور، نخست وزیری و شهرداری تهران به اتمام رسیده و اسناد آنها قابل بهره برداری است.

در مقابل حفظ و نگهداری و آماده بهره برداری ساختن اسناد یک کار مفید دیگر که ما دریاب آن اصرار می ورزیم طبع و نشر اسناد است. زیرا احیای آنها علاوه بر آنکه از محور یک مقدار ذخایر و نفایس ما جلوگیری می کند، از لحاظ معارف عمومی و خصوصاً تاریخ از جنبه های گوناگون آن مفید است، علاوه بر این انتشار مدارك مستند نیز نوعی گسترش ارائه خدمات به مراجعین است، زیرا بخشی از موجودی آرشیو را به شکل چاپی منتشر می سازد.

امر مزبور به صورت انتشار مجموعه هائی از اسناد تاریخ معاصر ایران از سال ۱۳۶۹ تا دوام یافته که کتاب حاضر نیز یکی از مجموعه های مزبور را در بر می گیرد.

اعتقاد ما بر آن است که انتشار این اسناد کمک گرانهائی به مورخین و پژوهشگران تاریخ معاصر کشور در هر چه پر بار کردن تحقیقات و پژوهشهای مربوط خواهد بود.

امید آنکه با یاری خداوند سایر مجموعه های اسناد نیز به زور طبع آراسته گردد.

مدیریت پژوهش، انتشارات و آموزش

پیشگفتار

سفرنامه و نوشتن ماجراهای دیده شده و اتفاق افتاده در سفر، در میان ایرانیان در گذشته‌های دور رواج داشته است. از قرون اولیه اسلامی، آن‌ها که با توجه به تأکید دین مبین اسلام در سیر و سیاحت به جهت پیروی از این آیین پسندیده، دنیای متمدن آن روزگاران را سیر و سیاحت کردند، پس از پایان سفر تعدادی از آنان، نوشته‌هایی مبنی بر گزارش سفر خود و آنچه از شگفتی‌ها دیده بودند و به نظرشان جزو عجایب بود همه را به صورت سفرنامه نوشته و از خود به یادگار گذاشتند. هر کدام از این سفرنامه‌ها می‌تواند دریچه‌ای به دنیای گذشته برای ما و نسل‌های آینده باشد.

در این میان می‌توان به سفرنامه «ابن بطوطه» سیاح معروف اشاره کرد و همچنین باید از حکیم بزرگوار «ناصر خسرو قبادیانی» یاد کرد، که سفر خویش را برای برگزاری فریضه حج آغاز کرد و سفرنامه‌ای پر محتوا و شیرین از خویش به یادگار گذاشت.

در میان پادشاهان و فرمانروایان گذشته ایران، نویسنده‌های خاطرات و سفرنامه نویس کم پیدا می‌شود و شاید بتوان گفت تنها «ناصرالدین شاه قاجار» است که در سفر و حضر، خود قلم به دست گرفته و پاکسانی را مأمور این کار می‌کرده است، تا وقایع زندگی و اتفاقات روزانه را یادداشت و تنظیم نمایند. البته این سفرنامه بیشتر به خط خود اوست.

این پادشاه قاجار حتی اتفاقات روزانه خود را به طور روز به روز یادداشت کرده که این یادداشت‌ها نیز می‌تواند راهنمایی برای اوضاع اجتماعی آن روزگار باشد.

روزنامه سفر به عتبات عالیات که از جمله نسخه‌های دستنویس موجود در خزانه اسنادسازمان اسناد ملی ایران می‌باشد^۱ و اکنون به یاری خداوند قادر منان در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد، به خوبی می‌تواند روشننگر نقاط تاریکی از تاریخ پنجاه سال پادشاهی و وضعیت اجتماعی دوران سلطنت مطلقه این پادشاه باشد. پادشاهی که حتی در باره او اطرافیان به قصه گوئی و افسانه پردازی نیز پرداخته‌اند. این سفرنامه گزارش روزانه سفر در رفتن به آن عتبه مقدسه و بازگشت از آن روضه شریفه است. سفری بسیار پر خرج و با

۱. این مجموعه با شماره ۹۵ در خزانه سازمان ثبت شده است.

تشریفات فراوان آن روزگار. این سفر در زمان خود، بسیار مورد توجه و گفتگوی مردم بوده است. رفتن شاه به کربلا خود وجهه ای دیگر به این پادشاه می داده است، که مردم درباره او گفتگوی بیشتری داشته باشند. در زیارت شاه از حرم مطهر حضرت امام حسین علیه السلام چنین شهرت یافته بود که وقتی او به صحن مطهر وارد می شود، از روضه خوانی دعوت می کنند که برای پادشاه ذکر مصیبت کند و مجلس روضه ای بخواند. این شخص برای این که به اصطلاح مجلس خود را گرم کند با توجه به نام ناصر و جمله معروف حضرت اباعبدالله در زمان شهادت، اشاره به ضریح مقدس می نماید و حضرت حسین بن علی را مخاطب قرار داده و می گوید: ای حسین در روز عاشورا فریاد زدی: «هل من ناصر ینصرنی»، اکنون «ناصر» برای یاری تو آمده، اما افسوس که دیر رسیده است. و چنین شهرت یافته بود که با شنیدن این جملات ناصر الدین شاه از شدت گریه به حالت اغما افتاده و اطرافیان او را به حال می آوردند. اما در سر تا سر این سفرنامه سخن از چنین مجلسی نیست و این نشان می دهد که این داستان ساخته و پرداخته ذهن اطرافیان بوده است که شدت علاقه او را به مذهب در بین مردم شایع سازند. همچنین در مقدمه ای که بر سفرنامه چاپی نوشته شده، آمده است: «در بغداد حدود صد هزار تومان به ترینات مرقد اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی خرج کرد» ولی در این سفرنامه از این مطلب سخنی به میان نیامده است و حتی وقتی یکی از اطرافیان او را برای رفتن به زیارت مقبره ابوحنیفه تشویق می نماید و به شاه تذکر می دهد که نسبت به مردمی که برای استقبال آمده اند جواب سلام آن ها را بدهد، پیشنهاد دهنده را فردی سفیه می خواند. این نکته در کتاب حاضر چنین آمده است: «اقبال الدوله آمد، صحبت شد. اقبال بسیار سفیه است، می گفت به مردم استقبال چی بگدای که سلام می کنند، جواب سلام بدهیم و فردا به زیارت امام اعظم ابوحنیفه و شیخ عبدالقادر بروید، کاظمین نرفته، یعنی به این صراحت نمی گفت اما از ارشادی که می کرد این معنی مفهوم شد.» او قبر ابوحنیفه را زیارت می کند اما از پرداخت وجه خبری نیست.

در مقدمه سفرنامه چاپی چنین آمده است: «در حین ورود کربلا، بعد از غسل زیارت، تشرف به حرم حضرت ابوالفضل (ع) را تصمیم داد، اطرافیان جسارتاً به عرض رسانیدند که معمولاً تشرف به حرم حسینی را مقدم می دارند. در جواب فرمودند که این دستگاه سلطنت

است و به اصول آن من آشناتر از شما هستم ، کسی که بخواهد به حضور شاهنشاه برود باید نخست ، وزیر دربار را دیده و استجازه نماید .

در حالی که در این سفرنامه که وقایع تمام روزها به جز یکی دو مورد که به خط دیگری است ، همه به خط خود اوست ، اصلاً چنین مطلبی وجود ندارد و مطابق معمول اول به زیارت حرم حضرت امام حسین (ع) می رود و سپس حضرت عباس بن علی (ع) را زیارت می نماید و این نشان می دهد که این داستان نیز ساخته و پرداخته اطرافیان است .

شاعر بودن ناصرالدین شاه نیز بسیار معروف است ، البته او طبع شعری داشته و گاهی بر سبیل تفنّن شعری می سروده است و نمونه هایی از آن در میانه دستخط های او یافت می شود . غرض از بیان این عنوان آن است که شعری در میان مرثیه خوانان و مردم رایج بوده و هست که آن را به ناصرالدین شاه نسبت می دهند :

رفتم به کربلا به سر قبر هر شهید

دیدم که تربت شهدا مشک و عنبر است

هر یک شهید مرقد او چهار گوشه داشت

شش گوشه یک ضریح در این هفت کشور است

پرسیدم از کسی سبیش را به گریه گفت

پائین پای قبر حسین قبر اکبر است

اما در این سفرنامه چنین شعری عنوان نشده است ، او حتی در این کتاب از شاعری خود نیز سخنی به میان نیاورده است تنها در یکی دو جا بیان می کند که غزل هایی از میان غزل های شیخ سعدی شیرازی را «منتخب» کرده است و در هنگامی که سفر تقریباً به انتها می رسد و هر یک از همراهان به عزم سفری به مکه یا مدینه به راه دیگری می روند ، این بیت از سعدی را مناسب حال آورده است :

هر یک از دایرة جمع به جایی رفتند

ما بماندیم و خیال تو به یک جای مقیم

با این توضیحات روشن می شود که آن شعرهای مرثیه نیز از ناصرالدین شاه نباید باشد و کسی آن را ساخته و به نام او رواج داده است .

رفتن به این سفر علاوه بر مخارج فراوانی که داشته است ، زحمت و رنج و مشقت آن نیز در بین راه برای مردم و رعیت بیچاره بوده است و چنان که در همین اوراق ملاحظه خواهید کرد در چند جا نیز عکس العمل هایی از مردم در قبال کارهای همراهان شاه انجام شده است و گاه این مردم چنان متأذی و پریشان می شدند که فرستاده شاه را به باد کتک می گرفتند :

«برای جزئی حرفی میانه آدم عرفانچی و گدخدا جنگ می شود ، یکباره نصف شب هزار نفر رعیت با چوب و چماق ریخته فحش زیاد به عرفانچی داده بلکه کتک هم زده بودند و رفته بودند بالای بام ، که خانه را بر سر عرفانچی خراب کنند . عرفانچی بیرون آمده با هزار زحمت و التماس آنها را از سر ، باز کرده است»

از نظر فرهنگ اجتماع در این سفرنامه می توان دریافت که رفته رفته با نفوذ «فرنگیان» در دربارهای ایران و «عثمانی» آداب و رسوم و سنت ایرانی و اسلامی که تا این زمان ها کاملاً رعایت می شده و اگر هم انجام نمی گردیده در خفا و دور از چشم دیگران بوده است ، گاه به گاه نادیده گرفته می شود و منکرات رفته رفته علنی و آشکاری می گردد . آداب و رسوم «فرنگی» باب روز می شود استعمال مشروبات الکلی به طور علنی کم کم انجام می شود و «مغیرالممالک» به خاطر مهمانان عثمانی «شام میز فرنگی» می دهد .

خوب توجه کنید :

«امشب مغیر الممالک ، پاشا و عثمانی ها را مهمانی میز فرنگی کرده است» و در این مهمانی بیان شده است که میهمانان مسلمان در یک کشور اسلامی و در یک شهر کاملاً مذهبی علناً در مجلس شراب نوشیده و ناصرالدین شاه به آن چنین اشاره می کند «پاشا بعد از شام نطقی در اتحاد دولتین کرده تواس زده بود ، یعنی شراب خورده بود .» (صفحه ۱۷۹)

برای این سفر اردوی بسیار مفصل و سنگینی از هرجهت فراهم شده بود و برای این مسافرت هر نوع تشریفات را تدارک دیده بودند به طوری که خود شاه از این که در مدت مسافرت هیچ گونه بارانی نیامده و مزاحمتی برای اردو فراهم نشده است واردو باراحتی توانسته است این سفر را انجام دهد بسیار شادمان است : («گل و فلان عیبی ندارد . لازم شد

در این مقام شکرباری تعالی را به جا بیاورم که الی امروز بر سر چادرها و اردوی ما چه در خاک ایران و چه در خاک روم ابداً باران و برفی نیامده بود، اما اوقاتی که در خاک روم بودیم در خاک ایران همه جا باران های نافع و برف آمده بود و اگر خدا نکرده یک باران شدیدی در سمت «سُرمَن رَای» یا کربلا [یا] نجف یا در مراجعت از حضرت صاحب در راه ها، بخصوص یعقوبیه و شهبان و زهاب و ... می بارید، اردوی به این سنگینی چه می شد، که یک کالسه و یک عراده و یک شتر در این راه های طولانی و پست و بلند و زمین های نرم که تا گوش اسب به گل می رفت، بیرون نمی رفت و همه تلف می شدند و یک بار به منزل نمی رسید. (صفحه ۱۸۷)

از اوضاع و احوال اطرافیان و رفتار و حرکات آنها کاملاً آگاه می شوم و خواننده، به خوبی از طمع و مال اندوزی و اخلاق و حرکات آن ها با خبر می شود، خود شاه ازدواج «اعتمادالسلطنه» با دختر «عمادالدوله» حاکم کرمانشاهان را شرح می دهد، شرح این عروسی بسیار جالب است، پر خوری، خست و پول دوستی «اعتمادالسلطنه» کاملاً تشریح شده است :

«در جایی که همه شام خوردند او را هم برده بودند، آتش بازی می کردند، پاچه خیزک می انداختند [که] به کلاه و گردن مردم می رفت. پدر و مادر عرفانچی و عمادالدوله را فحش می دادند مردم. به عرفانچی گفته بودند شام نخور [او که] گرسنه بوده است، یک نان بزرگ را لوله کرده با پنیر خورده بود بعد [که] برده بودند اندرون شیرین پلو آورده بودند که با عروس بخورد، یک قاب شیرین پلو خورده بود. ینگه ها، گیس سفیدها، گفته بودند : این گاو است یا داماد، این چه چیز است.» (صفحه ۱۹۰)

وقایعی در این سفر بازگو شده است که نشان می دهد، شکایات و اعتراضات مردم نسبت به حکومت نه تنها به چیزی گرفته نمی شد بلکه اگر اعتراضات وسیعی هم بود به توسط خود شاه و اطرافیان سرکوب می گردید. به یکی از گوشه ها توجه کنید :

[رعایا] بنا به خبث طبیعت و هرزگی عارض بودند که ما فلان حاکم را نمی خواهیم .
دیگری [را] می خواهیم بعد از این احقاق حق ، این عرض و جسارت خارج از تکلیف رعیت و نوکر است ، حکم شد مفسدین عارضین را بگیرند و به محبس دولتی بیاورند ، جمعی را

گرفته و به حبس انداختند .»

در حالی که مردم در نهایت فقر و عسرت به سر می بردند و بیماری و گرسنگی در کشور بیداد می کرد، چنین می خوانیم که در این سفر ، همه گربه ها به همراه شاه به مسافرت می روند و تعدادی از افراد وظیفه دارند که گربه ها را حفظ و نگهداری کنند که مبادا آسیبی ببینند و در آن حال که گربه ای پایش می شکند ، گربه را در تخت روان می گذارند و به همراه می آورند :

«پای گربه «چیتی کوچک» را لگد کرده اند . می لنگید ، ناخوش هم بود توی تخت گذاشته می آوردند .»

غارت ها و هجوم بیایی اقوام مختلف ، مردم این مرز و بوم را اندکی آرام نمی گذاشت ، این مردم همواره مورد هجوم و غارت اقوام گوناگون بودند : «مختصر اخبار چاپار خراسان را هم با تلگراف ، مستوفی الممالک عرض کرده بود که سواره ترکمان به تاخت ما بین مشهد و جام آمده ، گوسفند زیادی با چویان از تیمور می برده ، از سوار خراسانی هم در مدافعه شصت نفر اسیر و کشته شده ، مزید بر کسالت شد» به واسطه قحطی و سختی معشیت مهاجرت ها آغاز شده و همه روی به دارالخلافه آورده اند و از سختی معشیت در فریاد و فغان هستند ، روستا ها ویران و مردمان ساکن در آن رفته رفته پراکنده شده اند . «طرفین راه همه کوه و دره و ماهور است . صحرای کثیف بدی است . طرف دست چپ ده مخروبه به نظر آمد بسیار ، از قدیم مخروبه شده است ... آب دارد زراعت هم می کنند اما رعیتش جای دیگر رفته است .» (صفحه ۲۱)

از نکته های جالب در این کتاب آن است که در چند جا از خلیج فارس با نام «دریای فارس» یاد شده است که این خود می تواند سند و گواهی باشد بر این که نام «فارس» به تازگی بر این خلیج گذاشته نشده است و همواره در تاریخ با نام «خلیج فارس» و «دریای فارس» مشهور و معروف بوده است .

در مقایسه ای که از این نسخه با نسخه چاپی این سفر نامه به عمل آمد ، کاملاً معلوم و مشهود است که با این نسخه که با دستخط خود نویسنده است بسیار متفاوت است و در نسخه چاپ شده در زمان خود نویسنده در بیشتر جاها ، بسیاری از مطالب حذف شده است ، از

همراه بردن گریه ها چیزی ذکر نشده است . نام بسیاری از افراد در سفرنامه چاپی حذف گردیده است .

به عنوان نمونه روز آخر سفر و ورود به تهران را از متن سفرنامه چاپی که ظاهراً در سال ۱۳۳۵ شمسی در تهران تجدید چاپ شده است می آوریم تا خوانندگان خودشان آن را با متن اصلی که به قلم خود نویسنده آمده است مقایسه کنند :

«روز سه شنبه غرة ذیحجه الحرام ، الحمدلله تعالی خاتمه ایام سفر و انتهای زحمت است به تهران وارد می شویم . صبح حمام رفتیم ، بیرون آمده ، رخت پوشیدیم ، پیشخدمت ها حاضر بودند هوا اگر چه صاف بود ، باد سردی می وزید که در تابش آفتاب حرارتی نبود ، به الاجتی رفته ناهار خوردیم ، بعضی احکام هم که به دبیر الملک گفته بودم صادر کند ، فرستاده به مهر رسید ...» (صفحه ۲۷۱ متن چاپ سنگی در تهران)

اما با مقایسه این دو متن به خوبی معلوم می شود که در آن روز چه غوغا و سروصدائی از گرانی و قحطی در تهران بلند بوده است ، همه زنها و مردها برای اعتراض آمده بودند ، حال به گزارش این روز از زبان ناصرالدین شاه توجه کنید :

«از حضرت عبدالعظیم الی میدان عالی قاپوی دیوانخانه طهران آدم بود ، از طرفین راه ، هیچوقت همچو جمعیتی ندیده بودم . زن و مرد زیاد . گدای زیاد از حد ، چه مال خود طهران چه از اطراف که قحطی بود ، آمده این جا ریخته اند ، محشری بود و فریاد قال و مقال زیاد بود ، زنهای گدای سلیطه زیاد است . از گرانی نان و از دست وزیر فریادی می کردند . الی دیوانخانه به همین اوضاع مبتلا بودیم .»

باملاحظه در این سطور معلوم می شود ، اوضاع آن چنان که در سفرنامه چاپی خیلی آرام و بی سروصدا بیان شده است ، نبوده بلکه قحطی کاملاً رواج داشته و نان هم به دست مردم نمی رسیده و همگان فریادشان از گرسنگی و قحطی بلند بوده است .

پس از بازگشت از این سفر آن چنان که معلوم است اوضاع کشور در غیاب سلطان کاملاً در هم ریخته بود که شاه مجبور می شود فوراً به عزل و نصب هایی در کل اطرافیان خود بپردازد و میرزا عیسی وزیر تهران معزول می گردد و به حبس انداخته می شود . از همین نظر برای اطلاع بیشتر خوانندگان در حدود دو صفحه از وقایع بعد از سفر عتبات را که به همین متن

مربوط می شد، جداگانه در آخر کتاب آوردیم و در آن جا هم به طوری که خود شاه اشاره کرده است حتی اوضاع و احوال تهران خوب نبوده است: «اغلب ولایات از جهت گرانی و خشک سالی، فارس، خراسان، یزد، اصفهان و ... و ... حالتشان بسیار بد است. از این جهت متصل اوقات تلخ است، بخصوص خراسان و همه جا. طهران هم حالش بد است. گرانی کمال زحمت را می دهد.»

کتاب در بیشتر جاها با نسخه چاپی مقایسه شد و در جاهایی که امکان داشت، کلماتی را که در نسخه دستنویس اشتباه نوشته شده باشد، صحیح آن از نسخه چاپی گرفته شد، و از آن جمله متن کتیبه حرم کاظمین علیهما السلام که متن کامل آن از نسخه چاپی آورده شد.

کلیه کلماتی که «واوهای معدوله» در آن به صورت «الف» نوشته شده بود به همان صورت صحیح در متن آورده شد مثل: خواب، خواهر و ... و کلماتی که اشتباه و سهوالقلم بود در متن به صورت صحیح نوشته و در پاورقی نیز آورده شده است. کلمات اضافه شده در متن را در میان [] آوردیم که مفهوم عبارت و جمله بهتر درک شود. هیچ جمله و کلامی از متن اصلی حذف نگردید، مگر در جاهایی که آن کلام یا جمله خلاف ادب و یا زشت و آوردن آن معقول نبود که در جای خود در متن تذکر داده شده است.

امید است که نشر این کتاب قدمی در راه روشنگری بیشتر تاریخ ایران باشد و اگر در این راه تنها یک نقطه تاریک هم روشن شود، موجب تشکر و رضا است.

محمد رضا عباسی - پرویز بدیمی

بسم الله الرحمن الرحيم

خواجه ها که در رکاب هتند : جمادی الثانيه سنه ۱۲۸۷ یونت ثیل

آقا سلیمان خواجه باشی - آقا حسن - آقا محراب - حاجی فیروز - حاجی مهدی -
حاجی بلال - آقا علی - حاجی غلام علی - آقا جوهر - سید اسمعیل سفیر -
خواجه هشتاد نفر زن - آقا ابراهیم کوچک - بشیر خان - حاجی کلبعلی - آقا سلیم -
غلام بچه ها .

باشی غلام بچه باشی - دولچه - کوچولو - مردک - ولی خان - برادر معصومه -
سنقری تازه .

میرزا ابوالفضل - حاجی آقا بابای - ناظم افندی شارژ دافر عثمانی ، و نایب سفارت روسیه
هم همراه است ... حکیم کاشی که آمده است .

عمله خلوت :

معیر الممالک - امین خلوت - یحیی خان - امین الملک - آقا علی آشتیانی -
امین حضور - پسر امین حضور - پسر امین الدوله - عضد الملک - محمد علی خان -
موچول خان - میرزا علی خان - شاهزاده پسر پرویز میرزا - نور محمد خان - برادرهای
انیس الدوله هردو - حکیم الممالک - عکاس باشی - محمد حسن خان عرفانچی - آقا وجیه -
سیاچی - پسر ادیب - آقا حسن رخت دار - چرتی ها - دکتر - افشار بیگ - پسر والی گیلان -
قسوة الممالک .

امین السلطان - قهوه چی باشی - حسن قهوه چی - آقا یوسف سقا باشی - آقاداتی -
دهباشی رضا - خلیلی - یوسف سرایدار - حاجی علی نقی - ملیجک - میرزا عبدالله -
حسن خان باشماقچی - نقیب باشی - حاجی آقا پسر حاجی میرزا بیگ - قوجه پیرمرد هم
آمده است که همیشه کشک و مرغ می آورد .

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

روزنامه سفر از تهران^۱ الی کربلا و نجف اشرف و سایر زیارت گاه ها و مراقد متبرکه .
امام ها و شهدا علیه التحیه و السلام در سنه ۱۲۸۷ یونت ثیل ترکی .

روز جمعه بیستم [شهرجمادی الثانی]^۲ اواخر سنبله ، از باغ سلطنت آباد من
توابع بلوک شمیران ، به عزم زیارت کربلا و توقف پنج شبه دوشان تپه به دوشان تپه رفتیم .
امسال چندان ییلاقات نرفتم . یک ماهی در اوایل تابستان به شهرستانک رفتم . از نیاوران -
بازمعاودت به نیاوران شده روزمانده ، رفتیم گل اندوک پنج شب مانده مراجعت به
سلطنت آباد - یک ماه در سلطنت آباد مانده ، این است که عازم عراق عرب^۳ هستم
انشاءالله تعالی و امسال بواسطه نرفتن ییلاق و خوردن گرمای زیاد ، در سلطنت آباد و نیاوران و
گل اندونک و تدارک سفر کربلا و خشک سالی در کل فلات ایران و قحطی در بلدان ، خاصه
اصفهان - یزد - خراسان - کاشان - قم - فروین - و تهران و وبای کرمان و حرف زدن زیادی از
حدو کار کردن شب و روز و تخفیف پول مالیات دادن ، و مردم را - به نوید و تهدید و تنبیه و
سیاست التفات و ... آرام نمودن و به کارهای مختلفه رسیدن ، در این بین تدارک سفر و خیال و
قصد باین بزرگی را کردن ووو ... بسیار بسیار تلخ و بد گذشت . اما الحمدلله تعالی
مزاج صحیح بود و هست ، و همه این تلخی ها و زحمت را به خیال زیارت و مشرف شدن به
اماکن مشرفه متحمل شده ، بلکه بسیار سهل و آسان می شمردیم . خاصه در این اواخر به تواتر
از تلگراف و ... گفتند ناخوشی در کرمانشاهان بروز کرده است . بسیار اوقات ما را تلخ
کرده [۲۵۱] اما الحمدلله این هم دروغ بود . چندان اعتنائی نشد و عجب اصراری مردم
داشتند ، و دارند به سفر نرویم . خلاصه بعد از فضل خدا تکیه به توکل خدا کرده و به لطف
اثمه هدی ، در کمال خوبی به سفر خواهیم رفت . و اعتنا به قول احدی نخواهیم داشت .
از سلطنت آباد به قدر هیجده گریه از گریه های کوچک و بزرگ همه را دادیم آقا

۱. اصل : طهران

۲. روز جمعه جمادی الثانی ۱۲۸۷ برابر بوده است با ۲۴ شهریور ماه ۱۲۲۹ هجری شمسی .

۳. اصل : عراق و عرب

یوسف سقا‌باشی برد شهر، به سلطان سوادکوهی سپرد. پنجاه تومان هم پول گوشت آنها را دادم. ^۱لله باشی و دخترهای پیانوزن با خان سلطان ترکمان، کنیز ما که در اقدسیه بودند رفتند، در عمارت سرچشمه، تهران ^۲با آقا عبدالله خواجه رفتند با کنیزهای زیادی ما و سایر زن‌ها، گربه فقیری را با بچه اش که یک چشم بچه اش کور شد، بردند به الله باشی سپردند. باشی، غلام بچه برد. ببری خان را دو بچه اش که یک ماهه هستند و بسیار خوشگل، با گربه صدفی که نر است و بچه کهنه همین ببری خان است، همراه خود بردیم. صدفی هم چهاربچه زائیده است. شکوه السلطنه متوجه ^۳می‌شود. اما به تهران خواهدبرد. والده شاه شهر است. به نظامیه نقل مکان کرده است، خلاصه روز جمعه که آمدم دوشان تپه، یک راست رفتم سردر پائین ناهار ^۴خورده. شاهزاده اعتضاد - نصرت الدوله - حسام السلطنه هم آمدند. عرفانچی، میرزا علی خان و ... بودند. حکیم الممالک کج خلق بود. پول نداشت. دستخط هزار تومان انعام نوشتم، دادم. مردم همه در شهر مشغول تعدادک هستند. آقا عنبر در شهر است. از سلطنت آباد بردند شهر بسیار ناخوش است. حکیم کاشی معالجه میکرد. مشکل چیزی بشود. خلاصه میرشکار را فرستاده بدم، آهو ببیند خبر آمد، که در سه تپه آهو هست سه ساعت و نیم به غروب مانده سوار کالسکه شده، راندم. سیاجی - ملیجک - میرزا عبدالله - عرفانچی - چرتی‌ها - ابراهیم خان و ... و ... بودند زنها رفتند، سرقات ما رفتم سر تپه، میرشکار گفت آهو هست باید در گُمه ^۵بنشینم بروند سر بزنند. من و میرشکار سیاجی نشستیم گُمه، رحمت الله، آئی و ... رفتند سرزدند کمه خیلی گرم بود. خاک خشک، ما جلو رانگاه میکردیم. آهو از دامنه کوه می‌آمد میرشکار دید، نشان داد. خیلی دور بود با چهارپاره انداختم، در رفتند. میرشکار دور بین انداخت گفت پایش شکسته است. اسب انداختند نزدیک باغ دوشان تپه. میرزا عبدالله. سیاجی. میرشکار. ملیجک رسیده

(۱). اصل: لله باشی

۲. اصل: طهران

۳. یعنی سرپرستی خواهد کرد

۴. اصل: نهار

۵. کمیگاه شکار

بودند و گرفته بودند. من رفتم قصر فیروزه بسیار باصفا بود. اما آب کم بود عرفانچی روزنامه خواند. سیاحی آهورا آورد. [۲۵۲] آهوی بره، امساله نر بسیار بسیار خوشکلی بود بسیار ذوق کرده، به فال نیک گرفتیم عصری رفتیم منزل. همه حرم آمده بودند، در سلطنت آباد. اغلب حرم ناخوش شدند معصومه تب و نوبه و ... وزاگی گلورد شدید. شمس الدوله تب و نوبه، یازهم ناخوش شدند. حاجی مهدی خواجه هم مدتی است ناخوش است. اما معصومه نقاهت و ناخوشی را حالا هم دردشان تپه دارد. انشاءالله خوب می شود. مهمه^۱ و بگیربگیر غریبی است. امین السلطان- محمد علی خان و ... هنوز نیامده اند شهر هستند. NOUCHAFRIN^۲

شنبه بیست و یکم [شهر جمادی الثانی] در منزل بودیم مشغول امور. عصری مستوفی الممالک و شاهزاده گان [و] وزراء ... همه آمدند بالا به حضور ناصر الملک نمونه های ملبوس طبقات مردم را دوخته آورد. دیدیم خیلی ملبوس های خوب [و] عالی قشنگ دوخته بودند. شب شد خوابیدیم.

یکشنبه بیست و دوم [جمادی الثانی] در منزل ماندیم امین حضور و ... بودند عرفانچی آمد. می گفت مهدعلیا امروز با چاووش و غیره، و چاووش هم زینب خوان^۳ تکیه بود. آمدند، به نظامیه عصمت الدوله زن معیر، پسر معیر هم با کالسه و یدک [و] چاووش و بیرق^۴ سرخ غلام بیچه ها سوار خرهای خوب، خوش لباس [بودند]. و دستگاه زیاد خواجه سیاه زغال از شهر می آمدند به اردوی خودشان که در سر نهر قنات است. بادوربین تماشا کردم. زیاد خنده و گریه داشت امروز سان ملتزمین رکاب قشون را نایب السلطنه و حسام السلطنه و نصرت الدوله در اردوی نظامی می کنند که در سرآسیاب دولاب است. مادر نایب السلطنه هنوز در شهر است. کل حرم در این سفر هستند. با والده شاه، عزت الدوله و ... جنگ فرنگستان هنوز تمام نیست. شهر پاریس الان در

۱. اصل: هم همه

۲. نام بانوان حرم است که در اکثر صفحات بالاتین نوشته شده است.

۳. اصل: خان

۴. اصل: بیدق

محاصره قشون پروس است. حکیم طولوزون اوقاتی دارد مثل سگ. فخرالملک با نه نه تلخه قدیمی امروز آمدند که در حرم خانه به سفر بیایند.

دوشنبه بیست و سوم [جمادی الثانی] امروز سان ملتزمین رکاب [است] که خودم باید بینم صبح رفتم بیرون، صحرا جنجال و معرکه غریبی بود. از شهر می آمدند [و] می رفتند از اردوی دولاب و ... آمد [و] رفت غریبی بود. هر طبقه نوکر به یک رنگ لباسی راه می رفت. تماشاچی و ... زیادی جمع بود. مستوفی الممالک و سایر وزرا و ... آمده بودند [ند] در سردر کوچک نشسته بودند پشخدمتها و ... همه بودند. بعد از ناهار^۱ کار زیادی داشتم. میرزا عبدالوهاب مستوفی گیلانی هم آمده بود. ملاحظه شد. میرزا معصوم خان و میرزا اشرف مهندس، که باید برای تعیین سرحدات سیستان و بلوچستان بروند آمدند. بعد بودیم، الی سه ساعت بغروب مانده، رفتم سردری که وزرا و ... بودند نشستیم. همه بودند صاحب منصب زیاد با لباس و ... [۲۵۳]

نایب السلطنه، شاهزاده‌ها، مستوفی الممالک، هم جبه شمشه داری خلعت پوشیده بود. اول قاطر و شتر دیوان را آوردند، گذراندند همه قاطرها و شترها مثل نداشتند. بسیار بیار خوب بودند. انسان از دیدنش لذت میبرد. همه قاطرچی، ساریان، بالباس مخصوص معین. هزار و پانصد قاطر دوهزار نفر شتر بودند. بعد کالسکه‌ها و تخت‌ها، عراده مریض خانه، معیر الممالک، پسرش با لباس نظام سواره آمدند بسیار خنده داشت. معیر شمشیری طلا هم با حمایل انداخته بود. بعد تفنگدار و ... شیر و بئرق^۱ مرصع انداخته ... میرزا یحیی خان پسر امین خلوت با تفنگ براق مرصع. بعد توپخانه و فوج قزوین [فوج] دوم نصرت [خوج] سواد کوهی و ... آمدند همه بالباس و اسلحه خوب بعد شاطر. یساول - فراش - فراش سوار - فراش احتساب - غلامان - سواره‌ها و ... و ... همه با لباس‌های خوب گذشته. زن‌ها هم از بالای کوه دوشان تپه تماشا می کردند. الی وقت اذان مغرب طول کشید. حاجی صفر علی خان شاهسون که مکه رفته بود، با آقا کثیر خان پیشگشی، دارند دیده شد. یعنی حاجی صفر علی خان امروز دیده شد. آقا کثیر خان را مدتی

۱. اصل: نهار

۲. اصل: یدق

است دیده ام .

دهن آقا کثیر خان هم کج شده است . [در] تبریز ناخوش شده است . خلاصه غروبی ، تاریکی آمدیم بالا رفتیم اندرون ... علی برادر زاده زهرا سلطان آمده بودند لله باشی امروز آمده بود شب خوابیدیم ...

سه شنبه بیست و چهارم [جمادی الثانی] صبح سوار شده رفتیم دوشان تپه . هیچ کس امروز صبح نبود . معیر الممالک بود . نصرالله خان ، نظام العلما پیدا شد او راهم گفتم سوار بشود . خان نایب آقا وجیه ، ملیجک ، شوهری ، الله قلی خان ، میرزا علی خان ، پیدا شدند . رفتیم قصر فیروزه ناهار خوردیم . بعد از ناهار محمد آمد ، که رحمت الله قوچ پیدا کرده است . سوار کالسکه شده رفتیم . در چشمه علی آفتاب زیادی خوردیم . شکارها را گریزانده بودند . هیچ چیز نبود . سواره برگشتم . الی قصر فیروزه ، آفتاب اذیت کرد . الی عصری آتجا بودیم شوهری آمد گفت : کالسکه چی را اسب لگد زده است . خون همچه سر سر^۱ می آید . معلوم شد اسب ها جنگ میکردند ، محمد تقی بیگ نایب کالسکه خانه رفته بود ، سوا کند اسب چنان لگدی به رو و بینی و دهنش زده که افتاده بود . سرش هم شکسته بود . بی حال شده بود . کم مانده بود ، بمیرد ، بعد خوب شد ، تخت آوردند بیرند . کربلا علی العجالة نمی تواند بیاید . لباس قشنگ تازه را هم خوتی کرده ، ضایع کرد . عصری رفتم منزل . شب رفتم بیرون . عرفانچی و میرزا علی خان بودند . آتش بازی زیادی در صحرا کردند بعد آمده خوابیدیم . عرفانچی می گفت آشپز و آدم هایم گریخته اند .

چهارشنبه بیست و پنجم [جمادی الثانی] رفتم چشمه علی . صبح آدمم بیرون . امام جمعه آمده به گوش دعائی خواند معیر و ... بودند بعد سوار شده از توی باغ رفتم . حسام السلطنه ، نصرت الدوله ، محمد امین میرزا ، والی اسبق گیلان و ... بودند الی آخر سردر پائین پیاده آمدند . بعد سوار کالسکه شده رانیدیم . نایب السلطنه هم آمد یحیی خان و ... بودند رفتیم هاشم آباد . ناهار خوردیم حوض خانه هاشم [آباد] آب کهنه جمع شده بود ، گند غریبی می کرد . خیلی متعفن آب^۲ ... کم کم خوب شد . غروبی رفتم منزل . اردو در چشمه علی

۱ . مقصود همان شرشاست گریته حرف «ش» را نمی توانسته است ادا کند .

۲ . یک کلمه ناخوارنا

افتاده است. چادر ترمه که تازه تمام [۲۵۴] شده است زده بودند. بسیار بسیار خوب چادری است. خیلی خوش طرح، شال‌های سنگین، دیرک‌ها نقره. الحمدلله در کمال فرح و انبساط وارد شدیم. ابوالقاسم بیگ تفنگدار که مدتی ناخوش بود امروز صبح مرده است. شب بعد از شام مردانه شد. همان عرفانچی تنها بود. روزنامه پطر خواند.

روز پنجشنبه بیست و هشتم [جمادی الثانی] توقف شد. برخی از شهر آمده بودند از سفری‌ها و ... حاجی آقا اسمعیل یوغورت و ... حاجی رحیم خان، امین السلطان اسبابی که ساخته بود، طلا و نقره توی دو جعبه بزرگ که استاد حمید علی ساخته است، آورد. ملاحظه شد. حاجی غلام علی می‌گفت: اسباب حاجی کلبعلی خواجه را که در آخر اردو افتاده بود، دزدیده اند. اردو بی نظم افتاده است. پسر حکیم الممالک، سرداری^۱ کرمانی لاکمی تازه و لباس تازه پوشیده بود.

میرزا عبدالله اوراتوی نهر آب گود انداخته، بالمره ترسیده بود. میرزا عبدالله خودش هم توی آب افتاده بود. سیاحی - باشی که دیروز شهر رفته بودند امروز آمدند. آقا سلیمان برای چند شتر بنه خودش که می‌خواست، این قدر اصرار کرد و ابرام، که هم خنده داشت، هم آدم جر می‌آمد. آخر داده شد. عصری رفته زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) گردو خاک، گرما، گدا عرضه چی^۲ و ... و ... اذیت می‌کرد. برگشتن رفته باغ شاهزاده اعتضاد. عصرانه جای خوردیم. دل قدری پیچ میزد. کسالت داشتم آمدیم منزل. شب باز بعد از شام مردانه شد عرفانچی، سیاحی آمدند. بعد خوابیدیم.

روز جمعه بیست و هفتم [جمادی الثانی] دل پیچ می‌زد. ناهار کمی خوردم. این‌جا بسیار بسیار بد هوا و کثیف است. امروز مستوفی الممالک، نایب السلطنه و همه وزراء و ... و ... و ... آمده بودند. حاجی ملا علی و شیخ حمزه بارفروشی^۳، آمدند. گفتگو و حرف زیاد شد بعد، چهار به غروب مانده رفته حسن آباد دبیر. باغ پر گردو خاک، درخت‌ها هم شته زده، اما آب زیاد داشت عمارتی ساخته بود، بد نبود میز و صندلی داشت دبیر خودش

۱. نوعی لباس مردانه

۲. کسانی که نامه و عریضه شکایتی داشتند.

۳. نام قدیم شهر بابل

[و] میرزا نصرالله برادرش بودند. عرفانچی روزنامه می خواند. گردو خاك غریبی بود. اسدالله خان پیشخدمت تجریشی خر هم بود. آقا محسن پیشخدمت پسر آقا رجب هم ایستاده بود. دم در به آقا محسن اشاره کردم از دم در برو عقب. او همچو خیال کرد که می گویم به ...^۱ اسدالله خان را انگشت کن. انگشتی به خان رساند. خان سرخ و سفید شد. گفتم منظور این نبود که انگشت برساند. اما اگر برساند هم چه عیب دارد. خان گفت: عیبی ندارد، اما رعیت را به روی آقا کشیدن خوب نیست. زیاد خنده کردیم. خان بسیار خر است. چون قریه تجریش شمیران تیول خان است، آقا رجب مرحوم هم در قریه جعفر آباد، نزدیکی تجریش باغی و عمارتی دارد. خان خیال می کند که پسر آقا رجب بواسطه علاقه در جعفر آباد، نزدیکی تجریش باغی و عمارتی داد، خان خیال می کند که پسر آقا رجب به واسطه علاقه در جعفر آباد باید رعیت خان بشود. زیاد خنده داشت. خلاصه غروبی رفتم منزل، دیرك های نقره را می زدند به چادر ترمه، خیلی خوب بود. نورالله اصائلو را آورده بودند. ساری اصلائان هم بود چوب زیادی خورد. بازبازی رفت [پشت] سرش می گفت: وُر^۱ - بزن بمیرد [۲۵۵] قبل از این که به حسین آباد برویم سی و شش نفر از مقصرین اوصائلو را حسینقلی خان آورده بود. همه چوب زیادی خوردند. باشی معرکه می کرد، هی می گفت: وُر، وُر، بزن بمیرد، اولدر کوپک اوغلی وراولسون^۲. متصل باشی فریاد می کرد و می زدند. حرم رفت زیارت چنان گردی بلند شد، که حساب نداشت وقتی که من از حسین آباد برگشتم حرم هم برگشت. گردو غبار غریبی شد. نظاره افشاریگ، محمدعلی خان امروز آمده اند چمن آراکتیز انیس الدوله که شوهر نرفته است، آمده بود. بازرفت تهران شب بعد از شام مردانه شد. محمد علی خان جمعه [ای] برای یراق های الماس و جقه اسب ساخته بود. آورد تماشا کردیم. خوب ساخته بود. عرفانچی روزنامه خواند بعد خوابیدیم...

روز شنبه یست و هشتم [جمادی الثانی] صبح سوار شده ... سواره را ندیم، برای

۱. یک کلمه حذف شد.

۲. یک کلمه ترکی است به معنی بزن

۳. بزن - بزن - این تخم لگ را بکش. بزن تا بمیرد.

قاسم آباد خالصة ، راه کالسکه از توی کوچه های شاهزاده عبدالعظیم بود . خراب شده بود . نرفتم . رفتیم درسردو ، ده و باغ قلعه نو آقاموسی پسر حاجی علی مرحوم . ناهار خوردیم . باغ تازه خوبی انداخته است . سرو زیادی کاشته است پلادین ده هما خانم بالاتر است . معیر و ... میرزا علی خان افشار بیگ و یحیی خان بودند . بعد از ناهار سوار کالسکه شده ، را ندیم . راه کالسکه بسیار بسیار بد بود . زمین زراعت نهر و ... سرایدار باشی هم بود امشب قاسم آباد است . را ندیم رسیدیم به دینار آباد حاجی اسمعیل کدخدای ارگ تهران از دینار آباد ، جعفر آباد فرهاد میرزا از آنجا چشمه آباد شاهی ، موجولو میرزا از آنجا دینارم وقتی ، بعد سمیون حشمت الدوله و ده زن محبعلی خان ، بعد قاسم آباد . منزل حسام السلطنه در قاسم آباد دیده شد . تازه آمده است . آقا وجیه آمده بود . آب گوشتی برای خودمان بار کردیم . امشب بعد از شام مرادنه شد عرفانچی و ... آمدند . روزنامه خواند . موجول خان ، دکتر ، از شهر آمده بودند . باشی رفت از اندرون روغن بینی بیاورد ، دوید ، تارفت اندرون صدای گریه اش بلند شد . زمین خورده بود . زیر چشم راستش به میخ خورده خدا رحم کرده بود . بدز مینی خورده بود . بعد خوابیدیم امشب [و] امروز قال و مقال غریبی بود الی صبح ، آدم ، شتر ، قاطر ، خر ، فریاد کردند . بیری خان ، گربه ها ، خوب بازی می کردند .

روز یکشنبه بیست و نهم [جمادی الثانی] باید رفت به رباط کریم ، خالصة . صبح برخاسته سوار کالسکه شده راندم . با وزیر خارجه . حسام السلطنه و ... صحبت کنان ، قدری رفتیم حکیم طولوزون آمده بود . صحبت شد . تیمور میرزا با قوش ها و دستگاه آمده بود . میرشکار یا اتباع آمده بود . آئی مائی ، اما خیلی کسالت داشت . یک پسرده ساله داشت که امسال هم شهرستانک آورده بود . روزها در کوه ها به شکار می آمد . تفنگ دوش می گرفت . ناخوش شد . و مرده است میرشکار اوقات سگ داشت . کشیکچی باشی و ... آمده اند . خلاصه را ندیم . از پلی گذشتیم که حاجی عبدالکریم در روی رود کرج ساخته بود . بعد از دره کالسکه خواست بگذرد بدبود پیاده شدم ، رفتم . آن دست جاده^۱ افتادیم که بادی آمد گردو خاک شد و ... از راه رفتند . ما ، را ندیم برای آدران خالصة که دست ابراهیم خان

۱. اصل : درخواست

۲. اصل : جمع

نایب است . وارد شدیم همه عمارت سردرها باغ دیوار و ... همه را در کمال خوبی تعمیر کرده بودند . بسیار خوشم آمد . در باغ زیر نارون ناهار خوردیم . طولوزون روزنامه خواند^۱ بسیار کسل بود . از شکست فرانسه ها بعد آمده در حوض خانه [ای] که تازه ساخته است ، ابراهیم خان ، قدری [۲۵۶] دراز کشیدم . عرفانچی روزنامه خواند موجهول خان ، عکاس باشی ، آقا وجیه ، سیاچی میاچی ، محمد علی خان بودند انگور خوبی داشت . آدران ، خوردیم . آقاداتی ، امین السلطان و ... بودند . امروز روی بارسياه^۲ کوچکی روی بارقاطر بود . بسیار بامزه بود . گفتم آوردند . اسمش سُتُر است کوچک است . مال یحیی خان بود . گفتم^۳ پیش ما باشد . مادیان کره که اینجا بود آوردند دیدیم . بسیار خوب بودند . در باغ موها غوره هم بود . دوساعت به غروب مانده ، سوار کالسکه شده رو به جنوب را ندیم . از آدران الی رباط کریم یک فرسنگ است . آدران در دست مراد است . مراد جولان بازی غریبی می کرد . خلاصه وارد رباط کریم شدیم . باغات زیاد دارد کالسکه داخل کوچه باغ کثیف ده و آبادی شد . چنان گردو خاکی شد که آدم خفه می شد . بسیار بد گشت تا وارد شدیم . به صحرا [ی] چسبیده به ده اردو تنگ هم افتاده بود . مال و آدم معرکه بود . چادرها را توی باغی ، انگورستان ده زده بودند . بی حرف نبود . امروز به رباط نرسیده ، علی کچل آمده بود . ملاحظه شد . خلاصه قرق شد . زنها آمدند . گربه ها بازی کردند . شب بعد از شام قُرق شد پیشخدمت ها آمدند . از شهری ها هنوز اینجا هستند مثل امین حسین ، ادیب الملک فریدون آقا ، خان نایب هم امروز در این جا بود از این جا رفت شهر . اما عنبر خواجه در شهر مانده است . ناخوش است بعد شب خوابیدیم^۴ شب و صبح بسیار سرد است . روز خیلی گرم .

دهانی که امروز دیده شد ، دست راست و چپ خیابان آباد [متعلق به] داماد حاجی علی آقا محمد حسین ، سالربضا سلطان آباد خالصه ، خیر آباد آقا محمد ابراهیم تاجر ، اسماعیل آباد ،

۱. اصل : خاند

۲. اصل : سیاهی

۳. اصل : گوئیم

۴. خوابیدیم

ناظم میزان حصار چوپان خالصه علی آباد طپانچ ، خالصه نصر آباد اسدالله میرزا و شکرالله خان قاجار همدانگ آقا محمد ابراهیم سعید آباد آقا محمد حسین داماد . میمون آباد محمد رحیم خان قاجار . سهل آباد مال قاجار است . امامزاده باقر حاجی سید ابراهیم لاریجانی و حاجی عبدالعظیم قزوینی . اصغر آباد خالصه ، ایرین خالصه ، پرندهک ، چیچک لو ، خالصه . چهارطاقی^۱ رضاقلی خان ، دهات معیر الممالک : عصمتیه و ... و ... سفیددار نیول آقا سلیم خواه [۲۵۷]

روز دوشنبه سلخ [جمادی الثانی] در رباط اطراق شد . دو نفر کدخدای اینجا چوب خوردند . معیر از عصمتیه آمده بود . شمشیر الماس و لعل ساخته بود . توی جمبه بابتد ، بسیار خوب شمشیری بود . می گفت : پانزده هزار تومان تمام کرده ام . تماشا کردیم خیال فروش به ما را دارد . دیگر الی غروب به روزنامه خوانی و صحبت و ... گذشت . امین خلوت ، میرزا محمد خان ، پسرش ، پسر امین الدوله حسنخان آمده بودند . وزیر لشکر آمده است ، دبیر الملک آمده است . امین الملک آمده است و ... شب بعد از شام مردانه شد . علی رضاخان آمد . تازه آمده است . صحبت شد چون راه فردا دور است ، صبح زود باید رفت مردم^۲ دست پاچه هستند . فوج ما شبانه رفتند . قال و مقال غریبی است . الی صبح فریاد میکردند . بعد خوابیدیم . [هلال] ماه را امشب دیدیم امروز عصری ... توی موها یک زنبر خوردم .

روز سه شنبه غره و جب صبح آفتاب نزده ، برخاستم^۳ رفتم حمام . رخت پوشیده سوار شدیم امروز باید رفت ، به رحیم آباد زنده ده ملکی مراد خان سرتیپ [است] خیلی سواره رفتم با وزیر خارجه ، میرزا عبدالوهاب گیلانی ، حسام السلطنه ، محمد الملک ، ظهیرالدوله ، صحبت کنان رفتم مجدالدوله هم پیدا شد . او هم قدری با میرزا عبدالوهاب در باب طلبش حرف زد و بعد رحمت الله خان . امین نظام حسن خان ... پاپاق ، حبیب الله خان تنگابنی دیده شدند . تازه آمده اند . قدری که از کنار راه را ندیم بعد سوار کالسکه شده

۱. اصل ۴ طاقی

۲. مقصود از مردم افراد همراه اعم از وزرا و نوکرهای باشد .

۳. اصل : خواستم

به جاده^۱ افتادیم. بسیار جای مهیب دزدگاهی است. همیشه این جا دزد پیدا می شود. از کاروانسرا که قدری رد می شود، به رودخانه شور میرسد. اما هیچ آب نداشت به قدر قنات قصر فیروزه آب داشت. دره ماهور زیادی بود. اینجا هم دزدگاه است. از رباط که بیرون می آیی الی کاروانسرا سنگی دست راست کوه سیاه رنگ پستی، به فاصله نیم فرسنگ هست. از رباط به آنطرف کوه ها بسیار دور شده، همه جلگه می شود. از رودخانه شور هم که می گذری، قدری دره ماهور هست، بعد صحرا و صاف است. راه کالسه بسیار خوبی است خیلی راه رفتند. کنار راه به ناهار افتادیم عکاس باشی دو سه شیشه عکس خوب انداخت. [۲۵۸]

حکیم طولوزون امین الملک و پیشخدمت ها همه بودند. عکاس باشی یک کالسه از دیوان دارد. اطاق تاریک عکس کرده است. اسباب عکس هم توی آن است بعد از انداختن عکس خودش با عرفانچی توی کالسه می نشیند. خان پسر مردهم آمده بود. بعد سوار کالسه شده قدری راه رفتیم. حرم در طرف دست راست به ناهار افتاده بود. سوار اسب شده، رفتیم. ناهارگاه حرم ملاحظه شد. زیاد جنتال بود همه ناهار می خوردند. تماشای غربی داشت. قدری ایستاده رفتیم باز سوار کالسه شدیم رانندیم. خیلی رانندیم. تا از یک ماهور کوچکی مثل گردنه رد شدیم. جلگه پست^۲ وسیعی بنظر آمد اردو نمایان شد. دهات و قلعات^۳ که از آن جمله ده پیک است طرف دست چپ بودند خلاصه رانندیم تا رسیدیم منزل. اردو به طور هندسه اما تنگ و نزدیک به سرا پرده افتاده بود احکام صادر شد به حسام السلطنه که از فردا درست بیفتد^۴. چهار ساعت به غروب مانده رسیدیم. امروز شش فرسنگ راه بود. در بین راه جات محمدخان سرتیپ، دانی انیس الدوله ... فتحعلی خان سرکرده شاهسون بغدادی و ... آمدند قدری دراز کشیدیم گریه ها را خوب آورده بودند. یک گریه شیر خور کوچکی، فخر الملک در ورود به رباط کریم در صحرا پیدا کرده بود. یعنی

۱. اصل: جمده

۲. اصل: پستی

۳. اصل: قلعه جات

۴. مقصود این است که جای خوب و درست آماده کند.

حاجی بلال پیدا کرده بود. به حاجی بلال امروز صبح سپرده بودم، حالا عصری آورده بود با گربه های^۱ ما بازی می کرد. میرزا عبدالله ناخوش شده است. آقا سید صادق مجتهد با پنج نفر پسرش آمده است. امروز وارد شد. با چادرش و تخت و ...

سید ابوطالب روضه خوان هم آمده است. زن عموی انیس الدوله و مریمی هم آمده اند. ناظم افتدی شارژ دفرعشعانی همراه است. نایب اول دولت روس هم همراه است. هرروزه آبگوشت در حضور بارمی کنیم. نظاره هم آمده است، با انیس الدوله. امین الملک می گفت: زن من هم آمده است. با کجاوه و غیره. اغلب نوکرها زن آورده اند. یعنی پیش و پس فرستاده و می ورنند. شب بعد از شام قرق شد معیر، ظهیرالدوله، حسام السلطنه، یحیی خان و ... آمدند. قرار نرخ اردو گذاشته شد. بعد خوابیدیم.

روز چهار شنبه دوم [رجب]. سه ساعت از دسته گذشته، سوار کالسکه شدیم. وزیر خارجه و ... بودند. امروز باید به امیر آباد رفت. منزل دو فرسنگ و نیم است. رانندیم. دهات زیاد طرفین راه هست. دست چپ و راست به فاصله دو فرسنگ کوه های سیاه رنگ سنگ دارپستی پیدا بود. راه کالسکه خوبی بود. یک فرسنگ که را قدیم، از توی ده اسفرجان گنفشیم. خانه دهات زند اغلب شبیه به ده ترکمان های قرق ... است درخت در ده ندارد. [۲۵۹] مگر بسیار کم اما باغات در خارج ده دارند. طرف دست چپ در دامنه کوهی باغی پیدا بود. به نظر خوب می آمد. سوار اسب شدم. رانندیم به آن طرف که ناهار بخوریم. راه بد بود. تا رسیدیم به باغ، این باغ و چند خانوار، گویا اسمش اسمعیل آباد بود. مال هادی خان زرنندی است. توی باغ رفتم. بسیار باغ خفه کشیف^۱ می آبی بود. بیرون آمدم. سوار شده رانندیم. روی تپه که مشرف به جلگه بود با دوربین حرم و ... می رفتند، تماشا کردیم. چادرهای منزل هم پیدا بود. دهی در جلو پیدا بود بسیار آباد، بزرگ قلعه محکم و عمارات عالی داشت. اسمش زاویه است خانه محمد مرادخان سرتیپ زرنندی است. محمد مرادخان و فوج زرنندی در خراسان است. ده خانی آباد زرنند هم زیر تپه بود. یعنی به فاصله یک میدان اسب که زواروکاروان که ازرباط کریم برمی گردند باید به خانی آباد آمده، منزل

۱. اصل: گربها

۲. اصل: کشیفی

کنند. خلاصه در سر ناهار معیر و ... بودند عرفانچی، روزنامه خواند^۱ بعد از ناهار سوار شده رفتیم. سر راه به کالسکه نشسته رانندیم ده معظمی قاسم آباد اسمش بود، دست راست دیده شد. دست چپ دم راه ده معظمی بود دستجرد اسمش بود. قلعه خرابه [ای] روی تپه داشت. جمعیت زیادی از زن و مرد روی تپه بودند بعد وارد منزل شدیم امروز اردو را با نظم زده اند. هوا بسیار گرم بود. امروز صبح باشی گفته بود «بی خود»^۲ و مردك و گوزو پسر ادیب را زده بودند. غلام بچه ها^۳ را زدم. کاغذ شاطر باشی بزرگ از تهران به یحیی خان نوشته بود، که علی خان پسرش که مدتی مدید ناخوش بود فوت شده است. بسیار جوان خوبی بود. عاقل بود اما قلیان و افری می کشید. تریاك زیادی می خورد. چای زیادی از حد می خورد. خلاصه بعد از شام مردانه شد. یحیی خان، محمد علی خان، عرفانچی و ... آمدند. من نشستم محمد علی خان پای ما را می مالید، عرفانچی، یحیی خان، میرزا علی خان نشسته بودند. یحیی خان روزنامه فرانسه می خواند. من ترجمه می کردم یک دفعه محمد علی خان، گفت: نترسید جانور است. تا من شنیدم برخاستم^۴ خودم را قایم تکان دادم جستم. افتادم. بعد معلوم شد، عقربی روی پای ما بود. محمد علی خان با کلاه گرفت. کشتند بسیار ترسیدیم بعد خوابیدیم Enis...

روز پنجشنبه سوّم [رجب] امروز باید رفت به ساوه و عبدل آباد. ۶ فرسنگ راه است صبح زود برخاستم سوار اسب شده از قریه آیین مرک که سر راه بود گذشتیم. رانندیم با وزیر خارجه حسام السلطنه، مجدالدوله، میرزا عبدالوهاب گیلانی قرمساق که تا اینجا آمده است. حرف زده شد به قدر مسافت زیادی، با وزیر تنها الی یک فرست^۵، صحبت شد، در امور گیلان. بعد سوار کالسکه شدیم. رسیدیم [۲۶۰] به ده شیخ محمد برادر مرحوم شیخ عبدالحسین، که اسم ده پنجر داس، و آخر خاك زرنده است. از این ده که می گفتری دیگر آبادی سر راه نیست. همه جا جلگه است و صحرا، و بوته گون دارد و اطراف صحرا، به فاصله

۱. اصل: خاند

۲. کلمات «بی خود»، «مردك» و «گوزو» عناوینی هستند که ناصرالدین شاه به اطرافیان می داده است.

۳. اصل: غلام بچه

۴. اصل: برخاستم

پنج فرسنگ چهار فرسنگ کوه های کوچک نمایان است. و در دامنه دست راست جلگه از دور، یک دهی با باغات نمایان بود. خیلی دور بود به راه. اسمش را از یحیی خان پرسیدم، تحقیق کرد «ورده» است رانندیم. در این صحرا آهو هست. اما کم، یک بره آهو را نایب ناظر دیده بوده است خیلی رانندیم تا رسیدیم به ماهور و دره، تپه که این ماهورها و دره و تپه ها جلگه زرنند را از جلگه ساوه، سوا می کند این طرف جلگه زرنند است، آن طرف جلگه ساوه است. روی تپه به ناهار افتادیم. همه پیشخدمتها و طولوزون و ... بودند اشخاص متفرقه، در اردو زیاد است. از آنجمله زنبور کچی باشی، محمد خان حاکم سابق یزد، سید مصطفی آخوند، میرزا علیخان، محمد قربان خان، سرتیپ، چنگیز میرزا، خانلرخان سرهنگ افشار، آقامهدی ساعت ساز، کربلانی کاظم خان خلاصه بسیار است. حاجی حکیم، حکیم ریاضی، بعد از ناهار سوار شده، باز قدری با وزیر، مجدالدوله میرزا عبدالوهاب حرف می زدیم. سوار کالسکه شده رانند قدری که رفتم حاجی، پسر موسی از طرف دست راست آمد که آهو هست. سوار شده خیلی راه رفتم. گرم بود رسیدیم به میرشکار کلاه می کرد^۱ که به تعجیل برویم رانندیم. روی تپه پیاده شدیم. آهوها زیر بودند با تعجیل تفنگی از دور انداختم. نخورد دو تگه^۲ دو سه ماده بودند. بعد سواره خیلی آمدیم. داخل جلگه ساوه شدیم. خیلی رفتم، تا کالسکه را آوردند سوار شده رانندیم. چهار به غروب مانده به عبدل آباد ساوه رسیدیم. چند نفر آخوند و ... عبدالله خان خلیج صاحب عبدل آباد و ... بودند بسیار جلگه گرمی است اما خوب جلگه ای است. اطراف دهات زیاد است. صحرا بوته گون دارد. صحرای وسیعی به عبدل آباد نرسید باغات زیادی بود. تازه آباد کرده بودند اسمش رضی آباد است. رسیدیم توی باغ نه آب داشت نه صفا. باغ بزرگ جنگلی انار وانجیر، انجیرش ضایع بود. انار زیادی داشت نرسیده، بعضی رسیده [بود] رفتم اندرون. دیدم چادرهای متفرقه زده اند باغ وسیع خفه، دیوارهای باغ خراب و پست، سر باز، فراش و ... زیر درختها پر انار. [مقدار] زیادی هم فراش و ... چیده و خورده بودند. حمام زنانه را دم چادر انیس الدوله زده بودند. گربه ها توی قفس

۱. کلاه کردن: با کلاه علامت دادن - اشاره کردن

۲. تگه: آهوی پیش آهنگ گله آهوان

له له میزدند و حالا هم حرم می آید. بسیار بسیار جر'آمد، کج خلقی شدم. آقا ابراهیم، یحیی خان، سیاچی، ملیجک، میرزا عبدالله دهباشی، فراشباشی همه را انداختم توی باغ تجیر^۱ زیاد بزنند مردم را بیرون کنند. قراول دور دیوار بگذارند. حمام اندرون را بکنند. متصل راه می رفتیم، حرف می زدیم، الی غروب. فی الجمله [۲۶۱] نظمی داده شد. حرم آمد. از اندرون صدای قال و مقال زن ها می آمد دعوا می کردند. بازجر آمد. عصری زن ها آمدند. در فقره کالسکه و تخت حرف داشتند. آقا سلیمان را آوردم سؤال کنم هیچ زبان او را نمی شود فهمید. هی می گوید چیزه چیزه. بازجر آمد. شب هم مردانه نشد. بعد از شام، آب افتاده بود توی مبرز^۲ همه را پر کرده بود. کم ماند زیر آلاچیق بریزد، آمدن توی آلاچیق بروم، سرم به در آلاچیق خورد. خیلی درد کرد به کورچولو غلام بچه می گفتم آب را برگردان خواب^۳ آلود بود لاله را شکست. بازجر آمد. حسام السلطنه نوشته بود قاطرچی، مهتر و ... درسیورسات خانه هرزگی زیادی کرده اند. بالاخره همه را گرفته تنبیه شدند. خلاصه به کالت خوابیدیم... Lakeri

روز جمعه چهارم [رجب] صبح حمام سروتن شوری رفتم. حاجی خیلر، ملک محمد بودند. امروز این جا اطراق است. حمام بسیار خفه و گرم بود. بعد آمدن بیرون. حسام السلطنه ایشک آقاسی باشی معیرالملك مجدالدوله صاحب جمع آمدند. حرف زیادی زده شد. نایب فراشخانه چوب خورد. قاطرچی ها فراش ها چوب خوردند. پنجاه تومان، جریمه از فراشباشی گرفته شد. خلاصه می خواستم قدری دراز بکشم، صدای داد و فریاد زنی، از اندرون آمد. غلام بچه ها و ... را فرستادیم اندرون بیند^۴، چه خبر است خودم هم رفتم دم در اندرون. معلوم شد کتیزخانم ...^۵ است که خانمش [او را] می زده است بسیار

۱. جر آمدن : خشمگین شدن

۲. تجیر : پرده

۳. مبرز : آبریزگاه، مستراح

۴. اصل : خاب آلود

۵. اصل : به بیند

۶. یک کلمه ناخوانا

کج خلق شد. قدری دواز کشیدم یک ارقالی قوچ بزرگ فتحعلی خان بغدادی فرستاده بود. در مزلقان جای زده بودند. خلاصه شب شد سرشام هم کج خلق شدم بعد خوابیدم^۱. امروز زن جان محمد خان و زن دائی انیس الدوله اندرون آمده بودند. زن جان محمد خان زن ترك بیمزه بدگلی بود.

روز شنبه پنجم [رجب] امروز باید به شاهسون کندی رفت چهار فرسنگ سنگین است. صبح زود سوار کالسکه شده، رانندیم علمای شهر ساوه را آورده بودند. با عبدالله خان خلج و غیره ملاحظه شدند. بعد رانندیم. امروزه دو راه است، یکی از نزدیکی شهر ساوه دست چپ که بنه و مردم همه از آن راه می‌روند. راه کالسکه از بالا، دست راست بود راه خلوتی بود، صحرا. راه کالسکه هم خوب بود. قدری راه رفتند از محاذی رحمان آباد گذشته، یعنی یک فرسنگ بیشتر دهی دست راست سر راه پیدا شد. اسمش تحقیق شد «نورعلی بیگ» بود تیول فخرالدوله است. در این بین سواری عجیب از دست چپ پیدا شد. معلوم شد حکیم الممالک است، آمد، قدری صحبت شد فرستادم، بالای نورعلی بیگ سرفقات را [۲۶۲]. ببیند^۲ که آب چطور است. آمد گفت بی عیب است.

رفتیم سرفقات به ناهار افتادیم یحیی خان و ... بودند آب به قدر یک سنگ بیشتر می‌آمد. صاف، گوارا این آب به شهر ساوه می‌رود. آسیاب زیادی سر راه قنات ساخته بودند. بعد سوار شده را ندیم از سوعانلق گذشتیم دهی است. این هم تیول فخرالدوله است. هینت ارضی: صحرای صاف بوته زاری است، گاهی پست و بلند است. اما راه کالسکه بسیار خوب است. دست راست کوه‌های کوچک هست. به فاصله دو فرسنگ کمتر بیشتر، طرف دست چپ هم هرده هورده و ... می‌رسد به فاصله دو فرسنگ یک فرسنگ، دهات که در دامنه دست راست دیده شد سلیمجرد، باغ شاه، خلاصه رانندیم، رسیدیم به کالسکه‌های حرم ازباشی غلام بیجه گفتم، پرسیدند که حرم ناهار نخورده‌اند گفت: خیر. معلوم شد که آفتاب گردان چی از این راه نیامده، از راه بنه^۳ رفته ناهار حرم را، هم برده‌اند، آن جا به آقا ابراهیم گفتم حرم را ببرد،

۱. خوابیدم

۲. اصل: به بیند

۳. اصل: بنهار

در دهی که من نمی دیدم آقا ابراهیم که رفته بود جلو، تفحص آفتاب گردان حرم را بکند دیده بود. عرض کرد: اسمش حسن آباد بوده است حرم را بردند آن جا آبی نانی بدهند و بردند ما، راندم برای منزل رسیدیم، شاهسون کندی است. دره تپه است. هوایش گرم بود. قنات خوبی داشت. اما از بالا، دست می زدند، آب گل آلودی توی سر پرده می آمد. قدری دراز کشیدم. بسیار گرم بود. خفه، گربه ها عصری آمدند بازی کردند. شب بعد از شام مردانه شد. زن ها از حسن آباد چغندرهای بسیار بزرگ خوبی آورده بودند. تاج گل تب کرده است. خلاصه شب خوابیدیم^۱. Esfehani peti.

روز یکشنبه ششم [رجب] امروز باید رفت به نوبران که آخر خاک ساوه است، و اول خاک همدان اما نوبران جزو ساوه است. امروز می گفتند چهار فرسنگ راه است. اما درست هفت فرسنگ راه سنگینی بود. صبح به خیال نزدیکی راه، دیر سوار شدیم. در سواری قدری سواره رفتیم. با وزیر خارجه صحبت کردیم.

بعد سوار کالسکه شده راندم، هیئت ارضی الی نوبران: ابتدا صحرای صافی است و جلگه وسیعی، گون زار و بوته دارد. دست راست کوه های خاکی مرتفع و دره تپه دارد. به فاصله دو فرسنگ کمتر، بیشتر دست چپ، کوه های مرتفع سنگ دارد، شبیه به کوه های دره طارم، الی دو فرسنگ همین طور است طرف دست چپ رودخانه مزگقان چائی است، که در دره می آید و پیدا نیست یعنی [۲۶۳] در راهی که ما می رفتیم پیدا نبود و طرفین این رودخانه، همه دهات و باغات است، که طایفه بیگدلی و خلیج می نشیند الی نوبران و بالاتر هم اول دهی که در وسط راه بعد از طی سه فرسنگ مسافت بنظر آمد، ده غرق آباد است که مال جان محمد خان سرتپ است. این جا کوه های دست چپ نزدیک می شود، کوه های دست راست هم خیلی نزدیک می شود. دره وسیعی در حقیقت مجسم می شود. باز قدری که بروند کوه های دست راست قدری دور می شود، باز جلگه می شود و دهات [و] باغات در صحرانمایان می شود. دو سه ده و مزرعه هم در دامنه کوه های دست راست خیلی دور، دیده شد. آبادی غرق آباد خیلی است، جمعیت زیادی دارد، باغات انگور دارد، بعد همه جا از نزدیک آبادی و ده و باغ می رود الی نوبران، ده نوبران خیلی معظم است. جمیع خانوار ده

در روی تپه واقع است. پانصد ششصد خانوار^۱ دارد. تلگرافخانه در این جا هست که با همه جا حرف میزند. تلگرافچی دارد معتمد الملک این حرف [را] می‌زد. پیش از اینکه به غرق آباد برسیم در صحرا به ناهار افتادیم. حرم هم آمد، گذشت. میرشکار جهانگیر را فرستاده بود که آهو هست. بعد زن‌ها آمدند. گفتند آهوها رفته‌اند. ما هم به کالسه نشسته رانندیم هی رانندیم، رانندیم، مگر به منزل می‌رسیم، گردو خاگ به طوری بود که آدم را خفه می‌کرد. باد هم از پشت می‌وزید. خلاصه همه مردم امروز خسته و لکته^۲ شدند. یک فرسنگ به منزل مانده سوار اسب شدم. از توی دهات و باغات رانندیم. کنار رودخانه مزلقان بسیار باصفاست. رودخانه وسیعی دره^۳ وسیعی، اطراف، ده و باغ و کوه، در بهار باید خیلی خوب جانی باشد. حالا آبش کم بود خلاصه دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اردو، نیم فرسنگ هم از ده نوبران بالاتر افتاده است حرم هم غروبی آمدند. بسیار دیر. گربه‌ها^۴ را آورده بودند. اما خسته بودند بنای اطراق فردا را گذاشتیم، که بسیار لازم بود. شب بعد از شام عرفانچی آمد. قدری روزنامه خواند بعد خوابیدیم. هوای این جا بیلاق و سرد است.

اسم کوه‌های دست چپ ساری قبه، دوزلاخ، چون معدن نمک دارد، دوزلاخ می‌گویند. پشت این کوه بلوک مرّه است، که جزء ساوه است، و این کوه راهی است [که] به تفرش عراق^۱ می‌رود. دهاتی که در دست راست و کنار رودخانه مزلقان چای است، سوسن نفی، قیطانیه، امام زاده، رازیان، ونده لقان، خیاجیک صفی آباد، پلنگ آباد، چل گزی، در بالای کوه واقع است. بیلاق است. آق رود، نورالدین، قازلی آباد، در توی کوه است. محمدرحیم خان قاجار، شامبیاتی و محمد حسن خان قاجار، امروز دیده شدند. [۲۶۴]

کُهِک که الی اینجا، طایفه بیگدلی می‌نشینند. دهات خلیج نشین کنار رودخانه: سیل آباد،

۱. اصل خانه وار

۲. خسته و درمانده و از کار افتاده

۳. اصل: گر بها

۴. اراک کنونی

آرچه رط، مال حاجی علی رضای کوراست. غرق آباد، مزلقان که سه ده است، همه را مزلقان می گویند. مزارع طرف دست راست: غازیاه، دووگو، آفچه مشهد، منبع رودخانه مزلقان چای، از کوه شمالی و سامان و خلیفه کندی است. در اینجا خبر تلگرافی رسید از فارس که در غره رجب، پسر ی خداوند عالم از دختر عزت الدوله به ظل السلطان داده است.

روز دوشنبه هفتم [رجب] در نوبران اطراق شد. روز، به روزنامه خواندن و استراحت گذشت. شب بعد از شام مردانه شد. علی رضاخان، عرفانچی آمدند عرفانچی روزنامه خواند، امین الملک چند روز است، گلودرد و ناخوش است. دبیرالملک هم ناخوش است. اندرون، دلبر، تارچی، تاج گل، اصفهانی کوچکه، زن عمو، ناخوش هستند. اما الحمدالله سلامت است. شب خوابیدم، امروز علی آمده بود. در همدان بوده است سوار اسبی بود چماق بلندی در دست [داشت] حاجی سیف الدوله تلخ آمده است.

روز سه شنبه هشتم [رجب] امروز باید رفت قره دائی ملکی حسین خان سرتیپ پسر علی خان. شش فرسنگ راه بود. صبح برخاسته، سوار اسب شدم. از رودخانه قازان چای گذشته، با وجود خشک سالی پنج شش سنگ آب داشت. رودخانه معتبری است. این رودخانه از مغرب می آید. پلی به نظر آمد. بسیار خوب و قشنگ ساخته بودند. شش چشمه داشت. پل تازه خوبی بود. گفتند زن همدانی ساخته است. زن نساخته تاجر همدانی بهاری ساخته است. دهات معظم، باغات آن طرف پل پیدا شد، دم رودخانه از دهات عاشققلوی همدان است و از این قرار اسامی دارد: متعلق به حسین خان سرتیپ پسر مرحوم علی خان، پُستا دربند، قلعه، بعد قدری با وزیر خارجه صحبت کرده، بعد به کالسکه نشستیم. گردواخ زیاد است... هینت ارضی، از پل و رودخانه که رد می شوی، همه جا هرده هورده است. دست چپ و راست کوه است. کوچک بزرگ از هر جور. خاکی، سنگی، زمین بسیار خشک و پرگردواخ است. راه کالسکه هم خوب نیست. گاهی سنگ دارد [۲۶۵] گاهی پست بلند و... راندم الی دو فرسنگ به همین طور خیلی گردواخ توی کالسکه شد. سوار شدم طرف دست راست، کوهی سنگی بود. آن جا رفته، در بالای آن جا به ناهار افتادیم. حرم هم ناهار گاهشان جلو ما آن طرف جاده، دور بود. حرم هم آمد گفت، رفت به ناهار گاه،

جاده مملو از آدم و بارو ... و ... بود. پسری، خری داشت. خارکنی می کرد. آورده قدری صحبت کردم. پولش دادم. محمد علی خان می خندید. پیش خدمت‌ها بودند. این پسره از اهل بی چینگ است. بی چینگ دهی است مال محمد مرادخان زرندی. جزء بیات است. پشت همین کوهی که به ناهار افتادیم واقع است. پسره مثل ترکی عثمانی بعینها حرف میزد. زبان بیات‌ها و اهالی این جا مثل ترکی عثمانی است. بعد از ناهار قدری راه رفتیم. بعد توی جاده افتاده سوار کالسکه شده رانندیم. زمین امروز پست و بلند است. راه کالسکه خوب بود. طرفین راه همه کوه و هرده ماهرور است. صحرای کثیف بدی است. طرف دست چپ ده مخروطی [ای] به نظر آمد. بسیار از قدیم مخروطی شده است. اسمش دُخان مال محمد سلطان خان زرندی است. آب دارد زراعت هم می کند. اما رعیتش جای دیگر رفته است. از کالسکه باز درآمده از دست راست راندم. خیلی رانندیم. از کنار، چون گردو خاكَ زیادی، بود رسیدیم به مَرک بارخانه هم این جا گویا باشد. بسیار ده کثیفی است. آب کمی دارد. چند خانواری هست. کوه بلندی سنگ دار، در مقابل دارد. برج گلی تازه درروی کوه ساخته اند. برای قراولی، گویا این جاها دزدگاه و مخوف است. بعد آمده باز سوار کالسکه شده رانندیم. از والده شاه گذشتیم. سلیم، سیاه والده شاه، اسب کوچکی سوار بود. گفتم قدری اسب دو اند، سیاه تلخی است. زمین، همه جا پست [و] بلند بود تا رسیدیم به یک سرازیری پائین که آمدیم جلگه تغییر کرد. طور دیگر شد صحرا شد. اما باز پست بلند داشت. کوه های دست چپ و راست، دور شدند، ده قره، دای پیدا شد. دهات اینجاها بی درخت و کثیف است. آمدیم منزل در چمن جادر زده اند. اما علف کمی داشت. بطور استمرار شب شد. گربه ها بازی خوبی می کردند عصری هما خانم می گفت حاجی کلبعلی، به تبتانش خرابی کرده است. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی روزنامه خواند. بعد زنانه شد. مهتاب خوبی بود. اما زیاد سرد بود. باشی غلام بچه ها را فرستادم با سربازهای مازندرانی شوخی کردند. بعد آمده خوابیدیم meléké. آجودان باشی از شهر آمده است. [۲۶۶]

روز چهارشنبه نهم [رجب] صبح در رختخواب بودم. اقل بگه گفت: حاجی کلبعلی خشکیده^۱ است یعنی مرده است. بسیار تعجب حاصل شد. و مردم واهمه

کرده بودند . مرد پیری بود قریب نودسال داشت . اما تا دیروز راه میرفت . حرف می زد کار می کرد . امروز باید برویم به «خوش ناپاد» که از املاک دره جزین است . سه فرسنگ ونیم راه بود . سوار اسب شده را ندیم . قدری با وزیر خارجه صحبت کرده ، بعد به کالسکه نشستیم [و] را ندیم باد امروز از روبرو می آید . و راه کالسکه بد نیست . صحرا ، طرفی راه پست و بلند است . به طوری بادی آمد [و] گردو خاک بود ، که آدم بیزار می شد . چشم ها را کور کرد . بعد سوار شده را ندیم . بعد کالسکه سوار شده را ندیم . با دزیاد زیاد اذیت کرد . طرف دست چپ زه آبی بوده است . مثل زاینده رود . گفتند اردک ، حقار ، هوپره ، داشته است . ده زره همراه بود . ده معتبری بود . اما اشجار ندارند . کثیف هستند . را ندیم از ده خوش ناپاد که خیلی معتبر است . گذشته ، رفتیم منزل ، قبل از زره از ده امیرآباد گفشتیم . مال محمد مرادخان زرنندی و غلام علی خان سرتپ دره جزینی است . امروز گفتند فرهاد میرزا که حاکم لرستان است ، آمده است . اما هنوز ندیده ام ، او را . منزل هم باد متصل می آمد و گردو خاک بد کثیف ، شب شد موافق استمرار خوابیدیم .

روز پنجشنبه دهم [رجب] امروز باید رفت به بوبوک آباد صبح برخاسته ، سوار کالسکه شدم امروز چهار فرسنگ راه است . فرهاد میرزا آمد دم کالسکه ، با مصطفی قلی خان قزاغوزلو صحبت شد . مصطفی قلی خان خیلی چاق و سرخ شده است . صاحب منصبان و خوانین بلوک حاجی لو آمدند . قدری صحبت شد . باد امروز بسیار شدید و از روبرو میوزد . گردو خاک مرکه است . چشم ها را کور میکند . راه کالسکه چندان خوب نبود . صحرا جلگه وسیع است . دهات زیاد همراه و دست چپ و راست بنظر آمد [۲۶۷] بعضی از دهات درخت و باغات دارد . کوه های دست چپ ، به فاصله سه فرسنگ چهار فرسنگ است . کوه بزرگی هم از دور طرف دست چپ پیدا بود . رمه هم بالایش بود ، گفتند قانلی داغ است . کوههای طرف دست راست خیلی دور بود . به فاصله ده فرسنگ پنج فرسنگ . این جاها ... حاجی لو و عاشققلو است .

دهاتی که همراه بود . دردست راست از این قرار است : امیرآباد ، زرقان ، جهان آباد ، نگار خاتون نیم فرسنگی از راه خارج تر بود . فیض آباد ، قارمین آباد از راه دور بود دیده نشد .

دست چپ. نصر آباد نزدیک جاده^۱ ملکی فضل الله خان پاور، «همه کس»، ده معتبری است به فاصله یک فرسنگ کنار راه بود. «سرای» ده معتبری است سر راه است. ملک اعتماد السلطنه [است] قشلاق، بزینه جرد نوذه قریباغی ها، ملاگرد، سماوک خلاصه وارد منزل شدیم. امروز ناهار توی کالسکه خوردم، از دست باد. سیاهی، آقاوچیه از صحرا آمدند. از طرف دست چپ می گفتند، گززار^۲ زیادی است. صحرا، خرگوش، روباه، هوبره، یورقه جه، درنا داشت. نزدیک جهان آباد، پلی سه چشمه بنظر آمد. سوال شد، نگارخانم عمه ساخته است. اما خشک بود آبی، چیزی به هیچ وجه از زیرش نمی آمد. خلاصه چهار به غروب مانده وارد منزل شدیم. چادر را بیرونی، اندرونی، در باغی زده اند. در سر نه‌رها همه درخت سیب کاشته اند. باقی مانده همه انگور است. دور هم تبریزی دارد. خیابان وسط بسیار عریض است، و یونجه زار، اما چیده بودند. حرم والده شاه همه در این باغ افتاده اند. تارچی، دلبر خیلی ناخوش هستند. انشالله خوب می شوند مطبقه^۳ سخت دارند. عایشه هم امروز تب کرده است. لرز می کند. معصومه، عروس هم ناخوش شده است. خلاصه گربه ها همه بودند. بازی کردند. شب شد. بسیار سرد بود ابوالسیف میرزا خواهرزاده تیمور که در همدان است، آهوی تگه بزرگی امروز زده بود. معلوم می شود. اینجاها آهو هست. شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمت ها آمدند. عرفانچی آمد و روزنامه خواند. حاجی رحیم خان، خسرو میرزا امروز وارد شد [ند] میگفت حاجی میرزا علی هم می آید. در راه است. [۲۶۸] آمد. روزنامه خواند. بعد رفتند. خوابیدیم Lakeri. بویوک آباد مال حاجی میرزا علی نقی عارف است.

روز جمعه یازدهم [رجب] در این جا اطراق شد. بعد از ناهار دیدن والده شاه رفتم. فرهاد میرزا، تیمور، مجدالدوله، کشیکچی باشی، بودند قدری نشسته، صحبت شد.

۱. اصل: جمله

۲. محل روئیدن گیاه گز

۳. تب دمی لازم است و بر دونه است. یکی آن که از عفونت خون در عروق و خارج آن‌ها پدید آید و دیگری به غیر عفونت خون را گرم کند و به غلیان آرد. بعضی آن را حصه دانسته اند. «فرهنگ معین»

۴. اصل: خاهر

برگشتم منزل . مجدالدوله اذن گرفت [به] محال «بزینه» رودخمسه ، که املاک دارد برود . نزدیک است به محال همدان ، سیدابوطالب روضه خوان با یک پسر چاووش آمدند اندرون روضه خواندند . زیاد گریه شد . آقایعقوب ملاحظه شد . تازه آمده است . می گفت محقق هم در راه است . می آید . حاجی آقا بابای حکیم هم می گفت در راه است ، می آید . خلاصه شب شد بعد از شام با انیس الدوله رفتیم پشت تجیر که زیر باغ کشیده اند و در اندرون است . ایستادیم کنیزها می آمدند می رفتند داد می زدند ، بابا قاپوچی را متصل آواز می کردند خانه شاگرد می خواستند . خانه شاگردان ، کنیزها خانم های خودشان را می خواستند . محشری بود حیف که خبرشدند من گوش می کنم . دیگر نیامدند . قدری نشستیم . مهتاب صافی بود ، اما بسیار بسیار سرد بود . با خرقة راه می رفتیم . یوسف هم چند فشنگی از پشت دیوار هوا کرد . بعد خوابیدیم . یحیی خان رفت شهر همدان .

روز شنبه دوازدهم [رجب] امروز باید از بوبوک آباد ، به سرخ آباد برویم . می گفتند چهار فرسنگ است اما شش فرسنگ سنگین بود . اما راهی از بالا داشت ، که در سرخ آباد امان الله خان گفت : راه کالسه که راهم ساخته بودیم ، و چهار فرسنگ بود . نوری هم از آن راه آمده بود . این طور گفت . اما صبح کسی به ما نگفت . خلاصه سوار اسب قل قیر خراسانی ، پیشکشی سپهسالار مرحوم در نیشابور شده ، رانندیم از پهلوی ده و ... راه های بد گذشته ، صبح میرزا محمد علی همدانی و صاحب بوبوک آباد که اسمش حاجی میرزا لطف الله ، برادر حاجی میرزا علینقی و ... آمده بودند دیده شدند . خلاصه با وزیر خارجه ، حمام السلطنه ... معتمد الدوله صحبت کنان را ندیم . بعد سوار کالسه شدم راه صاف و صحرای وسیعی است . بوته زار بی آب و آبادی ، اما طرف دست راست و چپ از خیلی راه دور سه فرسنگ چهارفرسنگ آبادی و دهات زیاد پیدا بود . کوه ها هم خیلی دور ، در این صحرا آهو زیاد بوده است . سواره هائی در پیش رفته اند مغشوش کرده اند .

رحمت الله یک تگه آهوی بزرگی زده بود . یک ماده آهو هم جهانگیر زده بود . اما در منزل ، حاجی غلام علی ، شکوه می کرد که تازی من گرفته بود . آدم های میرشکار به زور از دست آدم های ما گرفته اند . الی سه فرسنگ که رفتیم همه جا صحرا صاف بود . [۲۶۹]

روی تپه کوچکی به ناهار افتادیم . معبر الممالک و ... بودند . معبر می گفت : چند روز

ناخوش بودم . با دوربین به صحرا نگاه کردیم . بعد از ناهار سوار کالسکه شده ، رانندیم . کم کم راه هرده ، ماهر شد ، و از طرفین راه کوه و تپه به هم نزدیک شد . یک چاه آبی بود در سر راه گفتند . آبش سرد و شیرین است . قدری که رفتیم مثل برج چیزی سر راه بود . مردم جمع بودند پرسیدم ، سیاحی آمد گفت : چشمه آبی است تلخ است و شور ، حرم دست چپ به ناهار افتاده بود . سوار شده رفتم پیش حرم قدری ایستادیم . رفتیم ، قدری سواره با ز سوار کالسکه شدم . راه همه جا هرده ماهر است سلطان سلیم لال پیدا شد از ملایر ، توسرکان آمده بود . قدری صحبت شد خیلی خندیدیم ، رانندیم ، هی رانندیم ، آخر هرده هورده تمام شد . به جلگه همدان رسیدیم . کوه الوند جلو ، دهات زیاد در صحرا پیدا بود . از ده رباط ، گذشته ، یک فرسنگ و نیم هم رانندیم ، خلاف جهت ، تارسیدیم به سرخ آباد . ده معتبری است ، مال امان الله خان است . حسین خان ، امان الله خان ، حاجی حمزه خان ، صاحب منصبان و ریش سفیدان عاشقو همه آمده بودند . دو ساعت به غروب مانده . وارد منزل شدیم . گردو خاگ زیادی بود . قناتی از توی سرپرده در می آید ، آبش به قدر قصر فیروزه بود ، اما صاف بود . گربه ها^۱ را آوردم . رفتم اندرون ، عایشه ، تارچی ، دلبر ، اصفهانی کوچک و ... که ناخوش بودند جلو آمده بودند ، احوال پرسی کردم . ناخوش بودند . انشا الله خوب شوند . آدمم بیرون . حرم هم رسیدند . شب بعد از شام آتش بازی خوبی یوسف در بالای تپه کرد . بعد خوابیدیم ... enis

روزیکشنبه سیزدهم [رجب] عید مبارک جناب امیرالمومنین اسدالله الغالب صلوات الله علیه و آله بود . امروز باید به شهر همدان برویم . سه فرسنگ راه بود . صبح توی رخت خواب بودم . بیری خان از سرما آمد توی بغل ما خوابید . خیلی خوابید ... بچه هایش^۲ را هم آوردند . بعد برخاستم زیاد سرد بود . رفتم حمام رخت پوشیده ، آمدم سوار اسب شدیم . امروز گل غلام و سایر پیشخدمتها و همه فراش ها شاطرو ... لباس خوب پوشیده اند . بسیار بسیار با شکوه ، محمدعلی خان چماق مرصع ، میرزا محمد خان تفنگ یراق مرصع برداشته بودند . خلاصه سواره همه جا رانندیم . با وزیر ، حسام السلطنه . مجدالدوله .

۱. اصل : گربه‌ها

۲. اصل : بچه‌هایش

دبیرالملک، معیر و ... صحبت کنان رفتیم . مجدالدوله به دهاتش نرفت . آمدیم به قریه و باغ شورین جمعیت زیادی بود . از رعایا وزن زیاد مورد درتوی ده شورین، حسنعلی خان گروسی را دیدم . چند روز بود که از گروس آمده بود . شورین بوده است . رفتیم باغ بالای سردر نهار^۱ خوردیم . باغ بزرگ خوبی است . وقتی که ۱۲ سال قبل از این ... سلطانیه و آذربایجان و ... می رفتیم در شورین منزل کرده بودیم آنوقت ها به خاطر آمد [۲۷۰] پیشخدمتها همه سرداری مفتول دوزی پوشیده بودند . حاجی میرزا علی مقدس پیدا شد . می گفت : همه جا عقب اردو بودم . قدری به حاجی خندیدم . بعد سرداری الماس پوشیده ، جقه گذاشته شد . پیاده ، از باغ خیلی راه رفتیم . تا از دری [که] وسط باغ باز کرده بودند ، سوار شدیم . با خسرو میرزای کور . صحبت کنان پیاده در باغ می رفتیم . ریش خسرو میرزا بعینها سرهنگ سنجایی شده است .

محمد مهدی میرزا پسر مؤید الدوله و ... آمده بودند . خلاصه سوار شده راندیم همه جا با معیر الممالک یحیی خان ، صحبت می کردیم مستقبلین زیادی آمده بودند . همدان خیلی جمعیت دارد . بعضی کلاه بلند ها دیده می شد [ند] خیلی عجیب بودند . بسیار خنده داشتند . همه جا با ازدحام و مردم زیاد . همین طور آمدیم تا رسیدیم به بالای تپه [ای] که قزل ارسلان از قدیم آنجا ساخته بوده است . مشرف است به کل شهر همدان . آنجا ایستادیم . تماشا کردیم . خیلی تپه باصفائی است . جای دورین است . در راه سالار و اولاد شیخ علی میرزا و اولاد جهانگیر میرزا محمود میرزا و ... علما و ... و ... از باغ شورین که در آدم شاطر باشی بزرگ ، اسحق خان پیشخدمت ، میرزا بزرگ خان کارپرداز سابق بغداد ، از تهران آمده بودند . ملاحظه شدند . خلاصه بعد از اندکی مکث در روی تپه رفتیم . از کنار شهر همه جا تا رسیدیم ، به قلعه محمد علی میرزای مرحوم ، که حالا خراب است . چادرهای حرم توی حلقه است . مردم متفرقه ، افتاده اند ، دریاچه بزرگی جلو چادر ما است اما آب نمی آید . گفته ایم آب بیندازند . اما حوض پر آب است . در شورین محمد علی خان می گفت دیروز خیلی جلو آمدم . در صحرا آهو دواندم ، یک آهو را خسته کردم . خوابید . یک سواری ، آمد گرفت . بعد سلیم ، سیاه والد شاه با سوار زیاد آمدند قمه [و] قداره کشیده ، سلیم

گریه می کرده است که آه‌ومال من است . دعوا کرده آه‌ورا از محمدعلی خان و آن سوار گرفته ، زده بودند . محمد علی خان بسیار جر آمده بود . یک آه‌وری نر ، برهٔ امساله هم آورده بود . می گفت یک تفنگدار زده است . تازی های میرزا محمد خان هم دوتا دیروز گرفته بودند . حسنقلی خان ، عبدالله خان ، امروز دیده شدند . از تهران آمده بودند . خلاصه شب شد . شام خورده خوابیدیم . Calar

دو شنبه چهاردهم [شهر رجب] در منزل توقف شد . امری رونداد ، تیمورپاشا ، بهلول پاشای ماکوتی از آذربایجان به تهران ، و از آنجا به اردو آمده اند . محقق ، امروز دیده شد تازه آمده [است] . پای بجهٔ ببری که چیتی کوچکه ، باشد نمی دانه اندرون ، چه کرده اند ، بیچاره بدمی لنگد و هیچ دماغی نداشت . ناخوش های اندرون اوقات [را] تلخ کرده اند . همه ناخوش سنگین هستند . عایشه ، معصومه ، تارچی ، دلبر ، اصفهانی کوچک ، زهرا سلطان ، تاج گل و ... و ... و ... مختصر اخبار چارپار خراسان را هم با تلگراف ، مستوفی الممالک عرض کرده بود ، که سوارهٔ ترکمان به تاخت مابین مشهد و جام آمده ، گوسفند زیادی با چوپان از تیموری برده [است] از سوار خراسانی هم ، درمدافعه شصت نفر اسیر و کشته شده . مزید بر کسالت شد . فدری کسل خیالی شده بودم . [۲۷۱] امروز عکس هائی که سابق انداخته بودم ، در سلطنت آباد و شهرستانک ، به مقوای دو چشمی و ... چسباندم . خیلی طول کشید . محقق ، میرزا علی خان ، روزنامه های قدیم که نوشته بودم می خواندند . شب بعد از شام مردانه شد . علی رضاخان ، یحیی خان ، میرزا علی خان و ... آمدند بعد رفته خوابیدیم . hems

روز سه شنبه پانزدهم [شهر رجب] ناهار خورده شد . بعد از ناهار همه شاهزاده ها ، وزیر خارجه ، علمای همدان ، خوانین ملایر ، تویسرکان ، نایب الحکومه هاشان ، خوانین و اعیان همدان و ... و ... تیمورپاشا [و] بهلول پاشای ماکوتی و ... به حضور آمدند . خیلی گفتگو شد . علمای همدان را که معرفی می کردند آخوند ریش بلندی را ، گفتند : قاضی است . گفتم قاضی همدان است؟ همهٔ علما و ... خندیدند . خودش هم خندید . حکایت قاضی همدان در گلستان سعدی نوشته شده است . به اویس حاکم همدان ، لقب احتشام الدوله

النفات شد. بعد حضرات رفتند. بعضی فرمایشات شد. در باب کم کردن مردم اسباب و آدم خود را و گندم، برای شهر همدان و تعیین منازل. در معاونت همه رفتند که در این فقرات، گفتگو کنند. عصری سوار شده رستم، روی تپه مصلّا تماشای شهر حقیقتاً دور نما و چشم اندازی بهتر از این جا نمی شود. خیلی با دوربین اطراف را تماشا کردم. خانه عکاس باشی و عرفانچی هم در زیر مصلّا بود. عکاس آمد بالا شیشه های عکس شهر را که از همین جا انداخته بود. آورد دیدم. مجدالدوله، علی رضا خان و سایر پیشخدمتها بودند. چای خوردیم. شهر خیلی بزرگ و پر جمعیت است. بعد سوار شده، برگشتیم. غروب به منزل. احوال ناخوش ها هنوز خوب نشده است. انشالله خوب می شوند. شب بعد از شام خوابیدم. Chirasi.

روز چهارشنبه شانزدهم [شهر رجب] صبح برخاسته سوار اسب شده، به بلدی سلیم لال، را ندیم برای درّه عباس آباد. خیلی راندم تا به اول دره رسیدیم. دره وسیعی است. آب زیادی، از وسط آب صاف جاری است. طرفین، آب و دره همه اشجار است. حالا که پائیز [۲۷۲] و خشکسالی است با زباصفا بود. بهار بسیار خوب جانی باید باشد. خلاصه راندم، آقا علی، یحیی خان، سیاچی، موجول خان، محقق و ... بودند. یحیی خان برگشت، رفت تلگراف خانه. آمدیم تا رسیدیم به آخر درخت و باغستان. آب دو شعبه شد شعبه [ای] از دره راه تویرکان می آید. شعبه دیگر از دره دیگر می آمد. بالای این درّه در روی سنگ بزرگی به خط میخی قدیم، دو صفحه شرح مفصلی نوشته اند. رستم تماشا کردم. خطوطش عیب نکرده است. قلعه خرابه [ای] هم بالای کوهی است که مشرف است به این خطوط، اما آدم دلش تنگ میشد، که نمی توانست بخواند. بعد آمدیم، پائین سرآب صاف، آفتاب گردان زدند ناهار خوردیم عرفانچی، میرزا علی خان هم آمدند. بعد از ناهار سوار شده همه جارا را گرفته، رفتیم برای گردنه شهرستانه که می رود «تویرکان» همه جارا راه مالیده، می رود، سر بالا هیچ معلوم نیست، در آخر یک دفعه سربالا می شود، اما راهش خوب است، نامی رود گردنه. رستم بالای گردنه، نشستیم. دوربین انداختیم سلیم معرفی دهات و کوه ها را می کرد. خنده داشت. جلگه تویرکان پیدا بود. بسیار قشنگ و سبز و بسیار ییلاق است دهات زیاد، بسیار، بسیار مقبول و قشنگ است. شهر «تویرکان» پیدانود.

جلو را کوهی گرفته بود. قدری از درخت‌های قصبه پیدا بود کوهی پیدا بود. اسم کوه «خان کورمز» است در وسط صحرا بسیار قشنگ و بالا مسطح^۱ اما اطراف سنگ دارد و کم‌رزیاد داشت. گفتند تکه، بز، دارد کوه بیستون کرمانشاهان پیدا بود کوه‌های نهند لریستان پیدا بود. جلگه و قصبه کنگاور پیدا بود قدری نشسته تماشا کردم. انار خوردم، چای خورده، نماز کردم. در سر این گردنه از اهالی توپس‌رکان مرادخان یاور مستحفظ و تفنگچی گذاشته است، برای محافظت عابرین. اگر تفنگچی نباشد دزدی می‌شود. اما می‌گفتند به هیچ وجه کسی چیزی به ما نمی‌دهد. از دیوان مواجیبی ندارند. سرازیری الوند به طرف توپس‌رکان بسیار کم است. زمین توپس‌رکان از زمین همدان خیلی خیلی بلندتر است. البته هزار ذرع^۲ بلندتر است. امروز لرستانی زیادی زغال به گاو بار کرده، از این راه به همدان می‌بردند خیلی می‌بردند. از جهانگیرخان نام لرستانی که متواری بروجرد و توپس‌رکان است، شکوه داشتند. این جهانگیرخان حکماً باید سیاست بشود و به چنگ بیاید. خلاصه بعضی دهاتی که به نظر آمد. از توپس‌رکان نزدیک به دامنه، الوند از این قرار است شهرستانه وقف است تیمیان ملکی مرادخان یاور است. سیستم ملکی کریم خان و ... استرآن ملکی مرادخان و ... گُزآن ملکی حاجی سعدالدوله [است] و رَدَوَ ملکی حاجی حسین میرزا و سلیم لال، سلیم متصل می‌گفت: و رَدَوَ تین خان کورمز. [۲۷۳]

حاجی میرزا علی هم پیدا شد، آمد. خلاصه، بعد از نماز سوار شده، برگشتیم. خیلی راه بود. خسته شدم. قدری راهش سنگلاخ است. تار سیدیم به آخر دره عباس آباد. نزدیک منزل، معبر پیدا شد. طلا شورها زمین درست کرده بودند. رفتیم پیاده شدم. اسبابی که بود درآوردیم. از هر جور اسباب بود. طلای ریزه، نقره شکسته، پول مسکوک مختلفه طلا [و] نقره قدیم، اسباب طلای ملکه سازی، اسباب ساخته از سرب و مس. پول سیاه، میخ زیاد پیکان بسیار بزرگ. خیلی آنجا معطل شدیم. اما حاجی میرزا علی سخت منکر طلاجوری است. بعد آمدیم منزل. هنوز عایشه خوب نشده است. انشالله خوب می‌شود. بعد همه شب شد. خسته بودم. امروز عصری رفتم، اندرون چادرانیس الدوله

۱. اصل: مستح

۲. اصل: زرع

حاجی شاهزاده دختر محمد علی میرزای مرحوم زن خسرو میرزا آنجا بود. دختر او، زن محمد مهدی میرزا پسر مؤید الدوله است. دختر کوتاهی بود. اما ز رنگ نادرستی بود. چندان خوشگل نبود. به قدر دوهزار تومان جواهر این دختر را دوماه قبل دزدیده بودند در ...^۱ پیدا شده بود. در ملایر که همان بازو بند و اشیاء در دستش بود. دختر کوچکی ملک آرای مرحوم، که زن پسر خسرو میرزای کور است و این پسر هم معمم است. بسیار بسیار خوشگل بود به این لطافت و خوبی زنی الی حال ندیده ام آن هم ایستاده بود. دختر جهانگیر میرزای مرحوم پسر محمد علی میرزا که آنهم زن پسر مؤید الدوله است، که اسم پسرش جلال الدین میرزا است. بسیار بسیار بسیار خوشگل بود. همه چیز تمام دیگر چه تعریفی بشود. قدری ایستاده صحبت کردم افسوس زیادی خورده رفتیم از اندرون به چادر. امشب خسته بودم. خوابیدم.

امروز که روز پنجشنبه هفدهم [شهر رجب] است در منزل ماندیم. حسام السلطنه و ... شاهزاده ها و ... به حضور آمدند میرزا محمد دیوانه، پسر قائم مقام مرحوم، از عراق آمده بود. شکم گنده [ای] به هم زده است. میرزا کاظم خان لله^۱ باشی جلال الدوله مرحوم که در ملایر بود، آمده بود، برود تهران آقا یعقوب خواجه مریض شد، رفت تهران. الی غروب به همین طورها گذشت. عصری رفتیم اندرون. والده شاه آمده بود. در چادر تاج الدوله بودند. مادر حسین خان که دختر فتحعلی شاه مرحوم است، آنجا بود، بازن او پس که دختر حسام السلطنه است. بسیار دختر لاغری بود. شلوار نظامی هم پوشیده بود. مثل عزیز الدوله، نگار خانم هم بود با یک دختر درازش، مثل خودش، بعضی زنهای دیگر هم بودند. زن خسرو میرزا و آن زن های [۲۷۴] دیروزی هم بودند. اما زنهای پنهان شده بودند. خسرو میرزای کور، عاشق دختر نصرالله میرزای پسر ملک آرا شده است. شب ها یک شیشه شراب جیش می گذارد و شب روی می کند. می رود خانه نصرالله میرزا در می زند او را می برند پیش دختر می رسانند، می نشیند الی صبح. عجب قرمساقی^۲ است.

۱. یک کلمه ناخرانا

۲. اصل: له له باشی

۳. اصل: قرمساق

خلاصه حاجی آقا بابای حکیم امروز دیده شده بازنش و ... آمده است. خلاصه شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی و ... آمدند عرفانچی روزنامه خواند. امروز هم طلا شوری کردند، من نرفتم. باد می آمد گردو خاک بود. محقق، میرزا علی خان، آقا علی را فرستادیم، رفتند. طلا [و] نقره [و] اسباب در آوردند. یک انگشتر طلای کلفت بالایا شکل گاوی شاخ دار پشتش هم دو سوراخ داشت. مثل عطردان پیدا شده بود. خوب انگشتری است و این انگشتر را به فال میمون گرفتیم خلاصه خوابیدیم. Esfehani-grand

روز جمعه هجدهم [شهر رجب] امروز باید از همدان برویم، به زاغه، سه فرسنگ سبک است. صبح سوار شده، رانندیم. خیلی راه با اسب. تیمور پاشا، بهلول پاشا خلعت پوشیده بودند، سراسب آمده، مرخص شدند. از راه گروس به آذربایجان می روند. بعد با امین الملک، معیر، یحیی خان صحبت کنان رانندیم. از باغات و ده منوچهری گذشتیم. از کنار راه می راندم طرف دست چپ هم ده حیدره بود. دردانه کوه افتاده است. بعد رسیدیم به مریانج ده خیلی معظمی است. ششصد خانوار است. قاطر زیاد دارد. چارواداری می کنند. مال امام جمعه همدان و بیست و هفت نفر دیگر است. پائین مریانج بیدستانی بود. به ناهار افتادیم. بعد از ناهار سوار شده، راندم. به کالسکه نشستم، راه کالسکه پست و بلند بود. [از] زاغه راه کالسکه بد شد. سوار شده رفتم منزل. طرف دست راست. ده و آبادی زیادی بود قریه بهار، مال ناصر الملک، خیلی بزرگ است. دژ مال میرزا محمد علی، سنگی آباد نگار خانم. لعلی مال حسین خان. از دور سواد زیادی داشت. خیلی معتبر است. ظروف بدل چینی برنجی. کاشی بسیار بسیار خوب در آنجا می سازند. به همه جا از این ظروف می برند. سردسیر و ... از مریانج که می گنری، ده چشمه قصابان مال ملا ولی الله درویش است. زاغه ملک امان الله خان است باد، و گردو خاک در منزل بود. یک مار بسیار بزرگی قراول ها گرفته بودند. گربه ها زیاد بازی کردند. عایشه را صبح زود بشیر خان و پدر و برادرش آورده بودند. [۲۷۵] احوالش بهتر است. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی روزنامه خواند. امروز اسب سیاچی کله به دهن سیاچی زده بود که دندان هایش، لث شده بود. گربه کوچکی که فخر الملک در ایوانکیف پیدا کرده بود، دست حاجی بلال بود. در نوبران حاجی بلال گم کرده بود، عکاس باشی پیدا کرده بود. نگاه داشته است. امروز آورد

دیدم شب خوابیدیم . ferengi

روز شنبه نوزدهم [شهر رجب] امروز [باید] برویم به اسد آباد شش فرسنگ راه بود .
صبح برخاستم سوار شدیم به کالسکه . از این جا به اسد آباد دو راه است ، یکی راه قافله و
زواری است از گردنه اسد آباد می رود به منزل دو فرسنگ نزدیکتر است . می گویند راه دیگر از
پائین تر است ، که برای کالسکه ساخته اند . ما از راه کالسکه را ندیم . قدری رو به عقب رفته ،
دوباره رو به اسد آباد کرده . رانندیم . با وزیر حسام السلطنه و ... قدری صحبت شد . اویس و
خوانین قراگوزلو و ... خلعت پوشیده بودند . ملاحظه شده ، رفتند . باد شدید پرگردو خاکی
از پیش رو می وزد . به طوری که آدم را می برد . زمین خاک ، بنه و مردم جلو خاک را به هوا
می کنند . چنان می آید که چشم ها را کور می کند . بسیار اذیت کرد . هیئت زمین . دست چپ
همان آخر کوه الوند است ، که ارتفاعی اینجاها ندارد . دست راست کوه الاقولاق و غیره است
زمین بسیار بلند است . راه کالسکه چندان خوب نیست . رانندیم تا به یک سرازیری زیادی
رسیدیم . از کالسکه پیاده شدم . بعد باز سوار کالسکه شدم . رانندیم بعد سوار اسب شده برای
ناهار رفتیم . باد به طوری تند می آمد [که] حساب نداشت . یک دست به کلاه می رانندیم در
دره [ای] که فی الجمله آبی داشت ، درخت داشت به ناهار افشادیم . حکیم و ... بودند .
یحیی خان برادر حکیم از فرانسه کاغذی به حکیم نوشته بود ، می خواند . اینجا که ناهار
خوردیم ، زیر تاج آباد ملک حاجی میرزا علی نقی پسر حاجی ملا رضا است . کاروانسرای
خیلی معتبر خوبی ، مدور بسیار قشنگ ، والده حسام الملک می سازد . بنا [و] عمله
کاری کردند . همانجا کوره آجرپزی راه انداخته بودند . [۲۷۶] ناتمام است . بعد از ناهار
رانندیم . باد شدیدتر شده بود . رفتم خود را به کالسکه رسانده . رانندیم کلاه عرفانچی را
باد برد . قریب یک ربع سر برهنه بود . راه کالسکه این جا پست و بلند زیاد شد . می رسید به زیر
گردنه ، اگر چه راه صاف بود . کالسکه می رفت اما من سوار شدم . خانلرخان افشار با چند
سوار پیاده آمده بود . دست چپ زیر دامنه دهی بود . تاجی آباد مال ناصر خان بود بی
درخت [و] خشک . باد معرکه می کرد . گردو خاک غریبی بود . امکان نداشت بتوان از راه
رفت . راه را کج کرده ، با علی رضاخان ، آقا علی ، سیاحی ، محمد علی خان ، محقق ،
عرفانچی و ... رانندیم به دست راست همه جا کوه و دره بود . سواره ها بخصوص قهرمان

خان متصل جلو می‌رفتند. پهلوی می‌رفتند. گردو خاک می‌شد. من جرمی آمدم. از ضرب باد کلاه شکاری خزر اسرم گذاشته بودم. راهی و دهی پیدا شد. راه را گرفته رفتم. ده خوبی [و] پرآبی [و] آبادی بود. اسمش مرهم دره ملکی بیوک خان افشار است آن هم باغات انگور زیادی داشت. از آن ده می‌گذرد به طرخون آباد می‌رسد آن هم ده معظمی است. ملک نجف قلی خان افشار است. آن هم باغات انگور زیادی داشت. از طرخون آباد که می‌گذرد به جلگه اسد آباد می‌رسد. قصبه اسد آباد دست چپ بود. ما از بالاتر رانندیم. اما با گردو خاک نمی‌گذاشت، جانی را کسی ببیند. بسیار بد هوا و کثیف [است]. دست راست در دامنه، ده خوبی [و] قلعه خوبی بود. اسمش بیاج بود. از آنجا روبه طرف اردو رفتیم. از گردو خاک معلوم نبود منزل کجاست تیمور میرزائی پیدا شد. یک روز پیش آمده بود. مثل سگ شده بود. ریش سفید، روسیاه، از گردو خاک دماغ دور چشم و ... را نمی‌شد شناخت، این کیست. می‌گفت درنای زیادی دارد. شکار هم کرده بود. کبک هم، می‌گفت در صحرا خیلی بوده است. خان باباخان پسر سلیمان خان، با ریش سفیدان و خوانین افشار آمده بودند. سواره افشار سواره چهار دولی [هم آمده بودند]. حرم هم امروز قدری سواره آمده بودند. نزدیک منزل، دهی روی کوه پیدا بود. یعنی روی تپه، که دستی گویا ریخته اند. اسم ده هم خاک ریز است. باغی که خان بابا خان خودش تازه آباد کرده است. منزل ما است رسیدیم. دو ساعت به غروب مانده. گردو خاک و باد امروز خیلی اذیت کرد. همه را کشت، رفتم اندرون چادرهای مطولی زده بودند. باغ بزرگ خوبی است آباد [و] قشنگ آخر باغ اتاقی بود. عایشه آنجا بود. ناخوش بود. حالا قدری بهتر است. بعد آمدم، باز بیرون دولچه را فرستادم، برو اندرون بین حرم آمده است [یانه] رفت و آمد گفت: کنیزها آمده اند. همه ناخوش، یکی بد احوال است. نگارستان کنیز زبیده بوده است. معلوم شد ناخوشی^۱ گرفته است. بسیار اسباب وحشت شد خلاصه حرم و ... آمدند. [۲۷۷]

گربه ها هم همه ویلان [و] سرگردان بودند. زبیده آمد. گریه می‌کرد. حکیم فلان بردند، آوردند. شب را بسیار به وحشت خوابیدیم. اما انشالله خوب میشود. اما فوت شد. نزدیک چادر ما اطلاقی است گربه ها را شب آن جا خوابانند. خان باباخان می‌گفت: در تنگه

ودره که از سمت اسفند آباد است، قدیم سدی بسته بودند، که آب جمع می شد، به جلگه اسد آباد می آمد. و خط میخی قدیم هم در بالای کوه نوشته اند، که سیاحان فرنگی خیلی آنجایمی روند. به تماشا.

روز یکشنبه بیستم [شهر رجب] در این جا اطراق شد. به تنبلی گذشت و کسالت دماغی نداشتم. تیمور میرزا دوسه درنا گرفته بود، آورد. حمام سرتن شوری [و] بدی رفتم. گرم بی مزه. خانلرخان و خان باباخان اسب و قوش پیشکش آوردند. اسب خان باباخان به عرفانچی داده شد. گهر تخم مکاری بود خوب اسبی بود. چند نیزه و عصای نی سیاهی آورده بود. می گفت: محمد رفیع بیگ آدم من ساخته است. امروز بسیار بد گذشت. خدا انشاءالله تعالی رفع جمیع بلیات، خاصه این ناخوشی را بکند. به حرمت سیدالشهدا علیه السلام انشاءالله تعالی. امروز صبح گربه چیتی بزرگه یک گنجشک زنده گرفته بود. آورد پیش من، از دهنش تا زمین انداخت پرید رفت. دو پسر بچه که [دو] قلوهای^۱ خان باباخان است تیمور میرزا آورد. کوچک بودند. یک ترکیب، یک قد و شبیه هم بودند، با مزه بودند. یک سال و نیمه بودند. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی و ... آمدند. دماغ نداشتم. بسیار کسل خیالی بودم. حکیم الممالک مدتی است ناخوش است. خیلی ناخوش است. شب خوراییدیم. عکاس باشی عکس قصبه اسدآباد را انداخته بود. آورد دیدم. نوش آفرین هم واهمه کرده، مثل وبائی [ها] شده بود. اما خوب شد.

روز دوشنبه بیست و یکم [شهر رجب] امروز باید برویم به کنگاور، پنج فرسنگ سنگین است. صبح سوار کالسکه شده رانندیم حسام السلطنه، دبیر، فرهاد میرزا، مجدالدوله، وزیر خارجه [بودند]. صحبت کنار می رفتیم. امروز الحمدالله باد نیست هوا آرام و خوب است. جلگه اسدآباد بسیار جلگه خوبی است. دورتا دور کوه است، وسط صحرا، دهات در دامنه کوه هاست، و در وسط جلگه هم ده بود. دست چپ و خالصه است اسمش بادخوره است. جلگه اغلب چمن است. زراعت شلتوک^۲ هم داشت. اغلب دهات دامنه و غیره ملک خانلرخان است. خیلی ملک دارد. در دست راست ده چنار خالصه پیدا بود. درخت

۱. اصل: دوغولی

۲. زراعت شلتوک: کشت برنج

زیادی هم داشت. در درهٔ خوبی افتاده است. امام زاده هم در نزدیک او در دامنه بود. پیدا بود. درخت خود روی زیادی داشت. ده حمام آباد که خانهٔ خانلرخان آن جاست. [۲۷۸] هم در دست راست بود. قلعه [ای] در روی تپه است. ده پائین است دور تپه [است] اما درخت نداشت. در این صحرا شکار صحرایی بسیار است. اما من باز کسل خیالی بودم. دماغی نداشتم. خرگوش، قل قویروق، باقرقره، قره قوش، ساربرزگ، سارکوچک، فازالاق زیاد، دُرنا ی زیاد، میش مرغ که توی تُخلی میگویند. اردک مرغ آبی اقسام مختلف. خلاصه از کالسکه درآمده تپ و ... را از راه فرستادیم. ما و حسام السلطنه، وزیر، دبیر، مجدی، تیمور، فرهاد، یحیی خان، پیشخدمت‌ها و ... از صحرا رانندیم، برای شکار درنا با قروش سیاه چشم تیموری. خیلی رفتیم. دسته درنایی نشسته بودند. تیمور چرخ را انداخت. چرخ دور کرد، به آسمان برخلاف درناها، ما گفتیم غلط می‌رود. یک بار از بالا مثل گلوله سرازیر شد، برای درناها که نشسته بودند. یکی رازد انداخت. سیاهی میرشکارو ... اسب انداخته، به کمک بروند درنا را گرفته، اگر سوار رود به کمک نرود دُرناهای دیگر آمده چرخ را می‌کشند. و دُرنا را خلاص می‌کنند. رسیدیم دُرنا را گرفته، همانجا به ناهار افتادیم. بعد از ناهار دیگر درناها نشسته، ما هم رفتیم، به سمت راه، کالسکه آوردند، نشستیم. راهش چمن و پست و بلند و نهر بود. بد بود دوباره سوار شدم. حرم در کنار راه، دور به ناهار افتاده بودند. رانده رفتیم به ناهار گاه دستهٔ انیس الدوله تازه رفته بودند سایرین بودند. قدری ایستاده، رفتیم به راه افتاده به کالسکه نشستیم طرف دست راست کوه بزرگ سنگی است. از دور پیدا است مشهور به کوه آمروله که اصل اسمش امرالله است. این کوه می‌گفتند شکار دارد و چشمه‌های خوبی، دارد علف زیاد دارد در بهار پشت این کوه، بلوک افشار [و] طایفهٔ ورمزیار است ییلاق خوبی است. کوه دیگر پشت این کوه بود. آن هم کوه بزرگ سنگ دار مشهور به کوه «دال خانی پشت» یعنی دماغهٔ دال خانی قصبهٔ سنقر کلیانی است که جزء کرمانشاهان است. طرف دست چپ کوه خان کورمز توپسرهاکان است. همه جا بود. الی اول جلگه کنگاور. شبیه است به کوه سه پایه تهران اما از سه پایه بزرگتر است. رانندیم خیلی تا جلگه آخر شد. به پل سه چشمه خرابی رسیدیم زه آب کثیف می‌آمد. اما در [فصل] بهار گویا آب زیاد باشد. [۲۷۹]

از پل که می‌گذری جلگه کوچک می‌شود. کوه‌ها از دست چپ و راست نزدیک می‌شود. خیلی رانندیم ده کثیفی، بی‌درختی سر راه بود. گفتند رحمت آباد مال ساری اصلان است. همین‌طور رفتیم تا سرازیری شد. پائین رفتیم. جلگه کنگاور پیدا شد. امین نظام، عبدالله خان، حاجی محمدعلی خان، غلام علی خان برادر ساری اصلان که حاکم کنگاور است با جمعی از افاشره^۱ کنگاور آمدند غلام علی خان مادرش دَده^۲ سیاه است. خودش هم سیاه بود. برادری هم دارد سیاه است. خلاصه دست چپ دوده بزرگ پر درختی بود در دامنه، خالصه بودند. طاهر آباد، حسین آباد دورتادور جلگه کنگاور کوه است جلگه خوبی دارد چمن و ... شبیه است به جلگه اسدآباد، بی تفاوت. اما این جمع تر [و] کوچک تر [و] بهتر است دهات زیاد دورتادور جلگه است. در دامنه اغلب دهات روی تپه است. اسدآباد هم روی تپه است. دهات [و] شکاری که در جلگه اسدآباد است در کنگاور هم هست. قصبه کنگاور در دامنه کوچکی است. هزارخانه متجاوز است. ساری اصلان [و] حسین قلی خان دم سر پرده بودند. چادر ما را در صحرا زده‌اند. نزدیک قصبه امروز آثار زکام^۳ داشتم. مزید بر کسالت شد. اما الحمدلله نقلی نیست رفع می‌شود. شب بعد از شام قرق شد عرفانچی و ... آمدند روزنامه خواندند. دوتا توی نُقلی^۴ ساری اصلان فرستاده بود گربه‌ها بازی می‌کردند. شب خوابیدیم. Bakeri

نوش آفرین [که] از باغ اسدآباد ناخوش شده بود حالا خوب است، واهمه کرده بود. کنیز فاطمه بلنده ناخوش شد. از دست چپ امروز دره و راهی است [که] به نهاوند می‌رود از این‌جا به نهاوند هشت فرسنگ راه است. گل عذار کنیز فاطمه بلنده کُرد بود. اینجا ناخوش شد و مرد.

روز سه شنبه بیست و دوم [شهر رجب] در کنگاور اطراق شد. الی عصری به بطالت

۱. به نظر می‌رسد که نویسنده کلمه «افشار» را جمع بسته است. مقصود افشارهای کنگاور است.

۲. اصل: کاکاسیاه. در زمانی که در ایران برده داری رایج بود، معمولاً غلامان سیاه را «کاکا سیاه» و کنیزان سیاه را «دده سیاه» می‌گفتند.

۳. اصل: ذکام

۴. میش مرغ به شکل «توی نُقلی» هم نوشته است.

گذشت. عصری آقا سیدحسین روضه خوان با ذاکرین خودش سید ابوطالب آمده در اندرون روضه خواندند. صبارم الدوله از صحنه آمده بود. به حضور رسید قومی داد. امین خلوت مدتی است ناخوش است. چشم هایش هم به شدت درد می‌کند. تیمور میرزا یک درُنای زننه گرفته بود. آورد شب قورق شد عرفانچی و ... آمده روزنامه خواند بعد خوابیدیم. Fakridjan [۲۸۰]

روز چهارشنبه بیست و سوم [رجب] امروز باید رفت به صحنه. پنج فرسنگ سنگین است. صبح از خواب برخاسته، سوار شدیم. به فرهاد میرزا شمشیر مرصعی التفات شده بود. از روی سرداری بسته بود. برق و بورق غریبی داشت. رفتیم به ده کنگاور، برای تماشای قصر النسوس که اعراب اسم گذاشته‌اند. کلب حمین خان و ... در جلو بودند. کوچه‌های کنگاور بسیار کیف است. خانه‌ها کهنه و خراب است. قلعه ... در بالا عمارت و درخت، در میانش هست حاکم نشین است. هفتصد، هشتصد خانوار دارد خیلی از کوچه‌ها رفتیم. قصبه پست و بلند است. تارسیدیم به جایی که شش ستون داشت و روی این ستون‌ها، حالا مردم خانه ساخته‌اند. ارتفاع ستون‌ها تمام شده است. اما قطر زیاد دارد. خیلی قطر دارند. سه بغل آدم نمی‌آید. اینجا معبدی یا عمارتی بوده است، بسیار قدیم. البته دوهزار سال قبل از این، و این ستون‌ها دورتادور این تپه بوده است. حال همین شش ستون است و پی غریبی دارد. که از سنگ بزرگ و گچ پر کرده‌اند. به طوری با استحکام پی پر کرده‌اند، که به وصف نمی‌آید. اهالی کنگاور متصل این پی‌ها را می‌کنند، و گچ این جارا می‌برند، به اطراف، می‌فرروشد و کار می‌کنند. گچ این جارا در قدیم، از لرستان می‌آورده‌اند، و سنگ ستون‌ها را از معدن شیرمردان (که کردها شل مرآن می‌گویند. آورده‌اند، دو کوه کوچک میانه مغرب جنوب قلعه کنگاور است. از بقیه نصف کارستون‌ها می‌گویند هنوز پای معدن است و آن سنگ شبیه است به همین سنگ‌های ستون)^۱ می‌آورده‌اند. که نزدیک کنگاور است. خلاصه بعد از تماشا که تماشائی بداست، رفتیم پائین به جلگه راندیم. از کنار راه راندم. معیر، امین الملک، آقا علی، صحبت کتان رفتیم. اغلب جلگه چمن است. اما حالا زرد بود راندیم تا یک فرسنگ، رسیدیم به رودخانه [ای] که

۱. قسمت داخل پیرانتر در میان سطور متن اصلی اضافه شده است.

از سمت شمال می آمد. به طرف جنوب آب صافی داشت سرچشمه اش از خاک کنگاور است. در بهار گویا خیلی آب دارد حالا با کم آبی امسال هفت هشت سنگ آب داشت. به ناهار افتادیم. این رودخانه سرحد کنگاور است. آنطرف آب خاک خزل نهاوند است. ساری اصلان مرخص شده، امشب را در کنگاور بماند. پلی هم در روی این، آب شش چشمه داشت. بعد از ناهار سوار شده راندم. نزدیک پل به کالسکه نشسته رانندیم. در این رودخانه، جلگه کنگاور تمام می شود. راه هرده ماهر می شود. اما راه کالسکه خوب است. (محمد علی خان مشهور به مملی از تهران آمده بود. با اسب چاباری، هیچ ندارد. در منزل سیاحی است. دیده شد. ۱۴ [۲۸۱])

پر بلند و پست نیست. کوه های خوب سنگی قشنگ بزرگ در طرفین است. همه جا کوه است و زیاد. طرف دست چپ کوه های خزل است حیدرخان خزل آمده بود. امین حضور، سیاحی، از او احوالات می پرسیدند. دهات خزل نهاوند بسیار خراب و بد است. دوده طرف دست چپ پیدا شد، از خزل نهاوند است. خالصه است. ده پیر، ده لُر، سراب ماران، از نزدیک ده پیر زیر سنگی بیرون می آید، سیاحی را فرستادم رفت سراب را دید، و آمد می گفت آب داشت دوسه سنگ، بلکه ده سنگ اما من نرفتم پشت کوه های خزل، لرستان است. پشت کوه های طرف دست راست کلیائی و خدا بنده بوده است خلاصه رانندیم تا به گردنه بید سرخ رسیدیم. از کالسکه درآمده سوار اسب شدم. گردنه بزرگی نیست. راه کالسکه را هم مهندسی خوبی ساخته است. گردنه کوچکی است. عمادالدوله و کرمانشاهانی ها و سواره زیاد زیر گردنه بید سرخ بودند. سواره رفتیم. یحیی خان، عمادالدوله، پسرهای عمادالدوله حسینقلی خان، والی پشتکوه لرستان مشهور به، ابوقداره هم با لباس رسمی ... شمشیر و ... بود. مردی است، بلند، کُره^۱ منظر، ریش دارد. سیاه چهره، لاغر اندام. می گویند خیلی رشید است و در سرحد عثمانی ها خیلی از او حساب می برند. بعد از دم سواره ها گذشتم. پانصد ششصد سوار بودند. از هر طایفه [بودند] کلیائی، پشتکوه لرستانی، نهاوندی، خزل کلهر، و ... و ... محمد حسن کلهر سرتیپ،

۱. قسمتی که در پراوتر آورده شده، در میان سطور متن اصلی اضافه شده است.

۲. اصل: کربح

محمد رضا خان زنگنه سرتیپ، بر خوردار خان سرکردهٔ فوج لرستان برادر فتح الله خان امرائی، میرزاهادی خان، کارگذار خارجه کرمانشاهان، حاجی زاده های کلهر و ... و ... خیلی بودند. بعد با عمادالدوله سواره، صحبت کنان آمدم دلتنگ بود. گویا در شهر کرمانشاهان چند روز قبل به او شوریده اند. بسیار واهمه داشت، از عرضه چی گری^۱ مردم. بعد رفتیم به کالسکه راندم. همه جا، باز طرفین راه الی صحنه که منزل است، کوه و کوهستان بود. زیر گردنه بید سرخ چشمه آبی داشت. خیلی آب گویا در بهار، بیرون بیاید. حال هم یک سنگ [آب] داشت. چشمه و سرآب در این جاها بسیار است. دوساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم. چادر را کنار آبی زده و از تری چادر هم، کنار همین آب چشمه های علیحده بیرون می آید. خوب جائی است. امروز محمد باقر خان پسر ظهیرالدوله، سگته کرده فوت شد. مهمه بازیه اردو افتاد خداوند عالم انشاءالله تعالی همه را از این بلیات حفظ بفرماید و رفع جمیع امراض روحانی و جسمانی را بکند، انشاءالله تعالی. [۲۸۲]

شب بعد از شام مردانه شد. اما عرفانچی نیامده بود. واهمه کرده، خوابیده است فراشباشی قریب یک ماه است، سفیه شده است. حرف های پرت زیاد می زند. خنده های بی معنی می کند. خیلی تماشا دارد حالتش. تا بینم چه می شود، اما یقیناً حالا سفیه است. صحنه، خالصة است. آبادی زیادی دارد. خانوار پانصد خانه می شود. باغات زیاد دارد آب که به صحنه می آید از چشمه ای است که از دره بالای ده می آید راهش سنگ و بد است دخمه کیکاووس در بغل سنگی است. سوراخ کرده اند از قدیم باطنایی^۲ باید آدم را بلند کرده، بکشند بیرند توی دخمه، من دخمه را از دور با دوربین دیدم. جمع صحنه ۱۵۰۰ تومان نقد، هزار خروار، جنس^۳. اهل صحنه نصیری^۴ هستند، علی اللهی^۵ هستند.

۱. مقصود دادن عریضه و شکایات از طرف مردم است.

۲. اصل: تنایی

۳. عدد یا رقم سیاق نوشته شده

۴. نصیری: یا علویه یا علورین. متکلمان شیعه و سنی دربارهٔ نصیریه و عقاید آنان مطالب مناقض نوشته اند. از نوشته بعضی از قدا و متکلمان چنین برمی آید که این فرقه از پیروان عبدالله بن سبا هستند و بعضی آنان را از فرقه «زیدیه» به شمار می آورند. بعضی نوشته اند فرقه ای از غلاة شیعه اند و معتقدند که حق تعالی در ذات

روز پنجمین بیست و چهارم [شهر رجب] امروز صبح سوار شده رفتیم به گردش، اینجا اطراق شد. از دراندرون، سوار شدیم حکیم کاشی در چادر عایشه بود. دیشب عرق صحت کرده بود. احوال عایشه خوب بود. قدری با حکیم صحبت شد. بعد سوار شدم رانندیم به کوه های طرف جنوب. صبح میرشکار هم رفته بود، شکاو پیدا کند. فراشباشی مزخرف زیادی گفت. می گفت هاشم یعنی پسرش کار بامزه [ای] کرده است. چهارصد چادر قلندری و چند پوش و ... من نفهمیده، به من نگفته، تمام کرده است، پس فردا می آورند. عجب کار بامزه [ای] کرده است. گفتم به هاشم، چرا به من نگفتی؟ گفت: اگر می گفتم بی مزه می شد. یک سرداری، که شما بمن خلعت داده بودید ترمه قرمز، به هاشم خلعت دادم. شما هم باید به هاشم یک خلعتی بدهید. حالا این عبارت را به زبان ترکی میگویند می خندد، معرکه می کرد، قدری سفیه شده است. [۲۸۳]

خدا حفظ کند. خلاصه از دم چادر حرم خانه امین الملک گذشتم. چادر غریبی داشته، پوش یک دیرکی، دراز چرک سیاه، دورتادور چادر تجیر بلندی، سیاهی، آبی رنگ پاره، که هیچ فضا و حیاتی به توی چادر نمی دهد و یک طرف تجیر، چادر خلا بود. خلای هشت چوب بزرگ آبی وصله [ای] و پاره، در حقیقت یک طرف چادر تجیرش مبرز^۱ بود. بسیار بسیار کثیف و با ذلت بود. تعجب از امین الملک شد، که چرا این طور زن آورده است. خلاصه رانندیم. تیمور میرزا و ... از منزل ایشک آقاسی باشی^۲ آمده بودند، به تعزیت رفته بودند این چون پسرش مرده بود، به سگته. بعد تیمور، امین حضور، میرزا علی خان،

امیر المؤمنین علی (ع) حلول کرد و گویند ظهور روحانی و جسمانی مطلبی است غیر قابل انکار، مانند ظهور جبرئیل به صورت «دحیه کلی»^۳، و چون علی و اولادش از سایر معاصران پرتند و وابسته به اسرار ربانی و مزید به تأیید الهی می باشند حق به صورت علی ظهور کرد. (فرهنگ معین)

۵. اصل: علی الهی

۱. اصل: وسله

۲. آبریزگاه

۳. منظور همان ظهور الدوله است.

برگشته رفتند، منزل. من راندم بالای کوه، همه جا اسب رو بود علف زیاد داشت قیاق^۱ و ... اما خشک بودند. گوسفند زیادی، چوپان های ترکاش وند می چرانند. پرسیدم چوپان جوانی داشت گفت: از دولت آمدن اردو این جاها گوسفند آورده می چرانیم والا دزد کاکاوند لرستان نمی گذارد این جاها کسی بماند. بعد راندم. بالای کمر سنگی، که آنطرفش پرت گاه زیادی بود افتادیم به ناهار. آفتاب گردان زدند. ناهار خوردیم عرفانچی آمد. روزنامه خواند. عکاس باشی چند شیشه عکس انداخت کبک زیادی این سینک^۲ داشت اما نمی شد زد و اگر هم می زدند حرام می شد کسی نمی توانست بیاورد. سیاچی یک قره کبک زد. حرام شده بود. چشم انداز بسیار خوبی این کوه داشت. اردو کلاً به طور تشریح پیدا بود. همه چادرها از هر سنخ دیده شد. بالای چادر ها ده صحنه بود خانوار، باغات همه پیدا بود. آب این ده از دره بالای صحنه می آمد. گفتند آب صاف خوب زیادی می آید. آسیاب زیاد دارد، درخت زیاد، دخمه کیکاووس هم بالای دره ده صحنه پیدا بود. مردم می رفتند تماشا با دوربین دیدم. حکیم طولوزون را دیدم آنجا رفته بود. جلو دره بریاج، کوه بیستون، و ... پیدا بود رودخانه گاماساب، که از نهانند می آید، در صحرا می پیچید و می آمد. سبزه، درخت گز اطراف رودخانه زیاد بود. اطراف همه کوه بود. خلاصه خیلی با دوربین نگاه کردم علی رحمان، سیاچی میاچی، بودند. الی عصری آن جا ماندیم. از تهران تلگراف رسیده بود، آقا عنبر خواجه که مدتی ناخوش بوده مرده است. ناخوشی معروف پدر سوخته تازه در تهران بروز کرده است. میرشکار رفته بود شکار پیدا کند. گفت در سختان بود، نمی شد شکار کرد. نماز کرده؟ جای، هندوانه خوردیم سوار شده رفتیم منزل [۲۸۴]

یک گفتار بزرگی دیدم، از پائین می دوید. با دوربین دیدم خیلی بزرگ بود راه نبود. رفتیم بزمن، بعد غروب یی وارد منزل شدم. رفتیم بیرون، عمادالدوله، حسام السلطنه، فرهاد میرزا، یحیی خان و ... بودند حکم شد فردا برویم، بیستون، پس فردا اردوی سنگین را این جا گذاشته برویم، برناج به شکار. این طور قرار شد رفتند یک شکار میش یعنی بزشاخ دار کوچکی بود. زده آورده بودند، میرشکار می گفت با دوربین در نزدیک کوه های

۱. نام گیاهی است

۲. برآمدگی و بلندی کوه

کنگاور و خزل، قوچ ارقالی دیدم. بعد شب بعد از شام، مردانه شد، بعد خوابیدیم.

روز جمعه بیست و پنجم [شهر رجب] امروز باید به بیستون برویم اما آخر به برناج رفتیم. الی بیستون پنج فرسنگ است اما برناج شش یا هفت فرسنگ [است]. صبح سوار شدیم، به اسب با وزیر خارجه، دبیر عمادالدوله صحبت کنان رفتیم، تا رسیدیم به رودخانه گاماساب آب بسیار خوب صافی می آمد. آب زیادی هم داشت. حالا با این کم آبی و این که جاهای دیگر هم آب را می گیرند باز، بیست سنگ متجاوز آب داشت. در بهار از این رودخانه با کلک عبور می شود. و سرچشمه اش از نهاوند است. همه این رودخانه هم به حاصل می نشیند و ذره [ای] بی مصرف نمی شود. از سمت مشرق می آید، روبه جنوب طرف بیستون می رود ایضاً تفصیل منبع رود گاماساب منبع این آب از کوه چهل نابالغان نهاوند است. از آن جا داخل خاک خزل شده آب کنگاور و مزارع افشار داخل او می شود و از طرف خلیج رود خزل داخل خاک صحنه می شود و آبهای صحنه هم داخل او شده، در حوالی بیستون آب های چمچال داخل او می شود. و پس از آن آب های خاوه که رودخانه کیزه رود می گویند، داخل می شود و در هلیلان آب های گهراره و هارون آباد به او ملحق شده و از جاپدر، و صدمره گذشته آب های خرم آباد و ... داخل او شده. مسماً به کرخه می شود و از حوالی هویزه^۱ داخل شط العرب می شود. [۲۸۵]

کنار رودخانه و صحرا، شیرین بیان زیادی داشت. بوته گز هم زیاد بود. بلدرچین هم زیاد بود. یک بلدرچین روی اسب زدم. حسام السلطنه، فرهاد، عماد، و ... دیدند خوب زدم. عمادالدوله پیشکشی آورد. مجدالدوله، حسام السلطنه، فرهاد میرزا به دخمه کیکاووس رفته بودند آدم بالا کرده بودند باطناب^۲. ایلات شاهسون بنگادی اینانلو خیلی این جاها آمده چادر زده اند. از بابت کم علفی یورت قدیمشان. اینجاها علف دارد سواره جلیلونند از طایفه حاجی سعدالدوله که در دینور می نشیند. حاجی سعدالدوله آورده بود، ملاحظه شد. طرف دست راست دره بود. آبادی و دهات زیاد دارد. می رود به دینور.

دینور در قدیم شهر عظیمی بوده است. حالا بلوکی است. شهر کرمانشاهان حالا،

۱. اصل: حویزه

۲. اصل: قناب

قریه [ای] از قراء دینور بوده است. طرفین راه امروز، همه کوه است، کوه بیستون از جلو پیداست. همچو خیال می‌کنند، که حالا می‌رسند به منزل هرچه می‌روی، نمی‌رسی. لب رودخانه به ناهار افتادیم. طولوزون و ... بودند. طولوزون هم به دخمه کیکاوس رفته بود. خودش را باطناب کشیده، برده بودند. شغل یکی از اهالی صحنه است، که پیاده از راه سختان، مثل بزکوهی بالا می‌رود. دم دخمه و ایوان باطناب مردم را می‌کشید بالا. طولوزون می‌گفت: رفتم توی دخمه، گودال‌ها بود، چاهی یود توی او رفتم. یعنی کم عمق دارد. آنجا هم آثار قبر است. می‌گفت لارنس انگلیسی آنجا یادگار نوشته بود. من هم یادگار نوشتم. خلاصه باد شدیدی از رو برو می‌آمد. ناهار را با زحمت خورده سوار شدیم. رفتیم جاده^۱ به کالسکه نشستیم (حکیم الممالک که مدتی بود ناخوش بود، امروز سرناهار آمده بود، ضعف زیادی داشت.)^۲ بادو گردو خاک زیادی می‌آمد. خیلی خیلی مردم را اذیت کرد. راندیم نزدیک بیستون. یحیی خان آمد. گفت: کاغذی عزت الدوله از بیستون نوشته است که سرآورده اینجا نیست و هیچ کس نیست همه رفته اند برناج. [۲۸۶]

در این حالتی که یحیی خان این عرض را میکرد، کلاهش را باد برده سر برهنه ایستاده بود، حرف می‌زد. معلوم شد فراشبازی بدون این که کسی بگوید این کار را کرده است. حسام السلطنه هم فرستاده است بُنه و مردم، از برناج برگردند. سوار اسب شده، گفتیم مردم برنگردند. می‌رویم برناج. اما اوقاتم زیاد تلخ شد. بادو گردو خاک، خسته، حالا باید از دم بیستون، به برناج برویم. صعوبت داشت. دو فرسنگ بلکه سه فرسنگ راه هم بود. راندیم رو بطرف شمال و مغرب. رودخانه دینور می‌آمد، ملحق به گاماساب بشود. آب لجن داری بود اسب نمی‌شد زد. فرومی‌رفت به لجن. بالاتر رانده، از پل کوچکی گفشتیم. تپه در جلو بود. عمادالدوله گفت این تپه، سنگر نادرشاه است. بعد راندیم راه پر از بُنه و گردو خاک بود. راه سنگ، رودخانه، نهر، باطلاق های غریب داشت. یک دسته زوار گنجه همه سواره بودند. عکمی داشتند. ملاحظه شدند. خلاصه هرچه خواستم جایی پیدا کنم ساعتی بیافیم، پیدا نشد. آب‌ها و باطلاق‌ها مانع بودند، راندیم. برای برناج خیلی راندیم. اردو متفرق افتاده

۱. اصل: حمده

۲. مطلب داخل پرازنر در میان فاصله دو سطر نوشته شده است.

است. یعنی بُنه و مردم برگشته باز بیستون می‌رفتند. بعضی می‌آمدند. شلوغ^۱ بود تا رسیدیم به اول درهٔ برناج. دره‌ای است سمت مغرب افتاده است. درخت زیادی تبریزی و غیره کاشته‌اند. خیابان دارد به نظام، و درخت‌های گل سرخ و ... زیاد دارد، و باغش هم دیوار ندارد. درروی تپه کوچکی عمارت برناج را ساخته‌اند، به ترکیب قصر قاجار، اما این کوچک است و مرتبه و مرتبه دارد. دور عمارت قلعه دارد. محکم، آباد و آبادی هم توی قلعه است. در قلعه و عمارت منزل ما را قرار نداده بودند چون کثیف بوده است. درتوی باغات و درخت‌ها چادر زده بودند بیرونی اندرونی. [۲۸۷] دو ساعت به غروب مانده رسیدیم. بسیار خسته بودم. چتر مفتول دوزی بزرگ، ناهار خوری بازیره پوش‌های مروارید و ... از طهران فرستاده بودند یحیی خان، امین‌السلطان آوردند دیدم. بیری خان، گربه‌ها، بازی کردند. دهاتی که امروز از صحنه، الی اینجاها ملاحظه شد، از این قرار است، اغلب و اکثر ملک عمادالدوله است اول مزرعه شاهسون و میرعیزی که جزء صحنه است. بعد آب باریک مال عمادالدوله است. سمنگان و سبجی آباد زردآب، طرف دست چپ: مزرعه خلیف آباد، و کزکند از این جا به نادر آباد الی نزدیک بیستون از این قرار بود. وقتی که روبه برناج رفتیم دست چپ: بخوبران، کاشانتسو، مارا تسو، دست راست از سمنگان به آن طرف را صحرای چمچه مال می‌گویند. خلاصه شب شد. بعد از شام مردانه شد. عرفانچی آمد. روزنامه خواند. میرشکار عصری آمد. رفته بود شکار ببیند می‌گفت رفتن از تنگه دینور رفتیم. شکار زیاد دارد و قرار شده پس فردا جرگه شود، و می‌گفت از دره بالای برناج آمدم. نیم‌کرور^۲ کبک دیدم. بنام شد فردا شکار کبک برویم. شب خوابیدیم سیاحتی یک نفتی جل که در مرداب انزلی دیده بودم زده آورده بود.

روز شنبه بیست و ششم [شهر رجب] صبح برخاستم. اینجا در برناج اطراق است. دهن گربه بیری کوچک، مرغ کوچک خوش رنگی بود اقل بگه نشان داد من در درخت خواب بودم. زبیده گفت: بیری خان گرفته، به او داد. باز هم بیری خان یک مرغ سوسک

۱. اصل: شلوغ

۲. اصل: چطر

۳. هر کرور برابر با پانصد هزار است.

گرفته آورده بود. رخت پوشیده، قبل از سواری دبیرالملک، عمادالدوله وزیر خارجه، یحیی خان احضار شدند. آمده نشستند. قرار عرضه چی و مفیدین کرمانشاهان بود. عمادالدوله گریه غریبی کرد، با طمأنینه^۱ عجیبی دودست را آرام برد [۲۸۸] به چشم، با انگشت اشک چشم را آرام پاک کرد. هردو انگشت هردو دست را یواش آورد، پائین مالید بروی فرش، و اشک را پاک کرد. خیلی خنده داشت. بعد از دراندرون، سوار شده، همه جا از توی باغ و خیابان رانندیم. اما مردم و عملجات^۲ حرم و ... به توی باغ افتاده‌اند. تا رسیدیم به واشه کوه‌های سنگی سخت دارد. دره‌ای است آب می‌آید. همه جا سرنهر بیدهای کهن دارد الی سرچشمه، که از چادر ما تا سرچشمه نیم فرسنگ می‌شود. میرشکار و همه صف‌های^۳ شکار، قوش حاضر بودند. تیمور، حبیب‌الله خان - رچه رچه - مملی، قوش چی باشی، چرتی‌ها، حاجی علی نقی، صاحب جمع، نوری، سیاجی میاجی و ... بودند از نیم کرور کبک میرشکار، به قدر دویست عدد کبک دیده شد. دیر سوار شدیم. کبک رفته بود. بالا سنگلاخ زیاد است. کوه سخت، بوته، میان بوته‌ها و سنگ‌ها مملو از کبک است. در زمستان واقعاً کرور کرور، باید کبک باشد. یک کبک من زدم. تفنگ زیاد انداختند. قوش‌ها گرفتند. خیلی شکار شد. آفتابش گرم بود. رفتم سرچشمه. ناهار خوردیم. عرفانچی، علی‌رضا خان و ... بودند. یک زاغچه روی هوا، مملی خوب زد. یک مرغ واق هم تیمور آورده زده بودند. چشمه آب صافی دارد به قدر چهارسنگ آب داشت. ایلات همدانی بالای این چشمه آمده، افتاده‌اند. الی عصری این جامانده بعد، سوار شده قدری بچه‌های ایلات گوسفندها و ... را تماشا کردم. چند روز است، از یواسیر خون می‌آید. قدری کسل هستم. نقلی نیست. توی بیدها از هر جور مرغی بود. توکا، مرغ‌های کوچک قشنگ. خلاصه آمدیم اندرون. دختر باقرکاشی یک بوف یعنی اوئی زنده بی عیب گرفته بود. نخ‌پایش بسته بود. می‌گفت امروز آمد به چادر ما افتاد، گرفتیم. بیری خان، گریه‌ها می‌ترسیدند. ولش کردم. نمی‌رفت. آخر انداختم بالای چادر

۱. اصل: تومأنینه

۲. اصل: عملجات

۳. اصل: صف‌ها

انیس الدوله . امروز به قدر صدکیک شکار شد . شب بعد از شام خوابیدیم [djemal] ۲۸۹].

روز یکشنبه بیست و هفتم [شهر رجب] صبح سوار شده به عزم جرگه دره دینور . در راه با دبیر ، وزیر ، یحیی خان ، عمادالدوله در فقره عارضین کرمانشاهان که به بست توپخانه آمده اند ، صحبت شد . آنها رفتند رو به شمال ، راه دره دینور را گرفته رانندیم . حاجی آمد که پیاده جرگه چی بنده کم است ، برادرزاده میرشکار هم ناخوش شده است (وفوت شد رحمت الله هم بهم چنین)^۱ کسالت و کثافتی میرشکار داشته است . معلوم بود جرگه و فلانی نخواهد شد . همه خواجه ها و ... برای جرگه سوار شده بودند . ما و آنها ، همه خفیف شدند . رانندیم . رودخانه می آید . از طرف دینور حالا به قدرده سنگ آب داشت . اطراف رودخانه همه جا دهات عمادالدوله است ، و اطراف رودخانه همه جنگل است . از درخت بیدوگزر و ... خیلی انبوه زیاد این درخت های جنگل همه مال عمادالدوله است . عرض دره هزارزرع می شود . کوه های سخت سنگی بزرگ در اطراف هست ، که نه سواره نه پیاد . نمی توان گشت . شکار دارد اما نمی شود رفت و شکار کرد . رفتیم در کنار رودخانه به ناهار افتادیم . سیاچی میاچی ، چرتی ها ، تیمور پیشخدمتها و ... بودند تیمور و ... رفتند شکار کبک . علی رضا خان ، محمد علی خان ، افشار بیگ ، دکتر ، شاهزاده ، آقا علی ، میرزا علی خان ، عرفانچی ، امین السلطان و ... بودند موجهول خان ناخوش است ، عرفانچی هم از بس ترسید . هیچ حال ندارد ، بسیار کسل است . پیاده ها را میرشکار به جنگل انداخت . قدری فریاد کردند که خوک در آید . چیزی نشد سوار شده قدری بالاتر رفتیم . باز در کنار رودخانه جای خوبی چادر زده ، الی عصری ماندیم . طرف دست چپ در بغل کوه مفاری بود . سیاچی ، میرزا عبدالله ، ملیجک ، آقا جیه ، رفته بودند آنجا ، به زحمت زیاد . پرنگاه غریبی بوده است . پای سیاچی هم زخم شده بود . تعریف می کرد اطاق دارد از سنگ تراشیده اند . جاهای وسیع دارد حوض آبی دارد که ، الان هم آب دارد . در قدیم محکمه بوده است . سیاچی ، علی رضا خان را فریفته برد به غار . علی رضا خان هم در شب تعریف می کرد که بزحمت زیادی رفته بوده است . [۲۹۰]

حوض آب بوده است . اطاق صفا و ... خیلی تعریف می کرد از غرابت آن جا اما راهش

۱ . جملات داخل پرانتز خارج از سطر در متن اصلی اضافه شده است .

بد بوده است. خلاصه نیم فرسنگ بالاتر از اینجا که افتاده بودیم ... واشدی^۱ می شود که به دینور کم کم نزدیک می شود. قلعه [ای] صارم الدوله آنجا ساخته است، مسمی به تپه گلچه قدری بالاتر از حلقه خانوار سوزمانی هستند که آنجا نشانه اند. ابراهیم خان نایب رفته بود تماشای قلعه. می گفت اهل اردو متصل آمدو رفت داشته عکاس باشی هم دیروز رفته بوده است، آنجا عکس دوازده نفر سوزمانی، انداخته بود. خان پیرمردم پشت سوزمانی ها ایستاده است، یک کمانچه چی داشت خلاصه عصری سوار شده، برگشتیم. با امین حضور صحبت کردیم غروبی رسیدیم به منزل دو فرسنگ راه رفتیم و آمدیم. این راه دینورزوآرکل آذربایجانی از این راه می آیند. از راه بیجار گروس خیلی زوار ترك می آمدو می رفت قراچه داغی و ... خوئی، سلماسی و ... ملاحظه شدند. دهات عمادالدوله از این قرار دیده شد: سمت دست راست از آن، اوزان نازلان، برفت آوند. باغ هم داشت. دست چپ: کمیچه، چشمه سراب. تلگراف کرده بودند ناخوشی در تهران زیاد است. خداوند عالم خودش ترحم کند انشاءالله. شب بعد از شام مردانه شد. امین حضور مامور شد با فرمان بزرگی که صبح برود در شهر کرمانشاهان، در مسجد بخواند. بعد خوابیدم درخت های برناج، تبریزی، چنار، گیلان، انار و ... بودند (غلام بچه گروسی امروز اینجا ملاحظه شد. پسر علی رضاخان گروسی)^۲

روز چهارشنبه بیست و هشتم [شهر رجب] امروز باید برویم به بیستون، سه فرسنگ راه بود. سوار شدیم با فرهاد میرزا، یحیی خان، دبیر وزیر، عماد، حسام السلطنه و ... صحبت کنان می رفتیم (نزدیک کوه بیستون از پل بزرگی که چهار چشمه داشت دو چشمه بزرگ کوچک. گذشتیم دست چپ محاذی این بیشه دهی بود در دامنه کوه موسوم به تخت شیرین)^۳

بعد سوار کالسکه شدم. رانندیم الی نزدیک بیستون سوار اسب شدیم رانندیم برای تماشای

۱. گذرگاه و کوره راهی در میان درّه و کوه

۲. جمله داخل پرانتز در خارج از سطور اصلی آمده است.

۳. شرح میان سطور اصلی آمده است.

آثار کذا بیستون از این قرار مشاهده شد [۲۹۱] اول نزدیک زمین . یعنی دوسه ذرع در ارتفاع ، صفحه بزرگی بوده است . اشکال بزرگ درآورده بودند . اما حالا محو شده ، اثر کمی مانده است . وسط این صفحه اشکال را شیخ علی خان زنگه ، سنگ تراشی کرده است . وقف نامه دو ، ده ، که وقف تعمیر کاروانسرا [ئی] که در زیر کوه بیستون خودش ساخته است ، در آنجا کنده است . که عوام می گویند قباله شیرین است ، که فرهاد کنده است . اسم دو ، ده که وقف کرده است ، آن طرف رودخانه گاماسب در دامنه ، کوهی پیدا بود از این قرار است : قراولی ، چمیطان بالاتر از این به قدر بیست ذرع ایوانی درآورده شکل پادشاهی که داریوش می گویند از سنگ درآورده اند . روی تخت نشسته است . اما شکل تخت قدری خراب است . نه (۹) نفر اسیر دستها به پشت بسته ، زیر تخت ردیف ایستاده اند . یک نفر از همه عقب تر است کلاهش بعینها مثل کلاه نمدی لوطی ها ، بلند ته کلاه کلفت ، سرش بار یک ، معلوم نیست آن یک نفر مختصاً چرا کلاهش اینطور است . باقی [با] کلاه های کوتاه یا سربرهنه ، در مقابل تخت سردار بزرگی ایستاده است به پادشاه نگاه می کند و حرف می زند و یک نفر از اسرا زیر پای سردار است ، دو نفر دیگر عقب سر سردار ، ایستاده اند از بزرگان دولت هستند . سردار ، موی زلف زیادی دارد . ریش هم دارد اشکال را به قاعده نقاشی ، بسیار بسیار درست و خوب درآورده اند . پادشاه هم ریش و زلف زیاد دارد . اندازه اشکال کوچک است . هر شکلی نیم ذرع . با دوربین کش نگاه کردم . تا درست دیدم با چشم و عینک درست دیده نمی شود . آفتاب گردان ناهار خوری حرم را هم اینجا زده بودند . اما حرم آمده این جا تماشا کرده رفته بودند . چشمه آبی از زیر این کوه بیرون می آید . یک سنگ حالا آب داشت . بهار می گویند خیلی است کاروانسرائی و دهی زیر کوه ، در صحرا واقع است . کاروانسرا همان کاروانسرای شیخعلی خانی است . باغی هم که صرام الدوله در صحرا انداخته است بی دیوار . تبریزی کاشته است . صحرا و چشم انداز اردو و غیره خیلی خوب بود . عکاس باشی ، را در منزل فرستادم آمد . عکس انداخت . بعد سوار شده قدری آنطرف تر رفتم ، جایی که می گویند فرهاد سنگ تراشیده است . یک بغل کوه را تراشیده اند به ارتفاع زیاد و عرض زیاد ایوان بزرگی می خواسته اند در آرند و آنجا اشکال و غیره درست کنند . نیمه تمام

مانده است. اما کار یک نفر فرهاد نیست. [۲۹۲] هزار سنگ تراش قابل یقیناً کار کرده است. حال قابل این است اشکال ما را در سلام عام آن جا نقش کنند. انشاءالله باید حکم بشود، بازند. بوته‌های گل‌های خوب با گل از لای سنگ‌ها درآمده بود. اما تماشاچی و مردم ایوان را کثیف کرده بودند. نمی‌شد، ایستاد. برگشتیم منزل. منزل باروح جانی بود. عصر خوبی داشت کوه بیستون بلند پیدا، موزیکانچی‌ها می‌زدند. گربه‌ها بازی می‌کردند. زن‌ها همه توی سرپرده می‌چرخیدند. راه می‌رفتند حرف می‌زدند، غلام بچه‌بازی و ... بازی می‌کردند. دختر کوچک‌ها طرفی دیگر صحبت می‌کردند. چلچله زیادی به قدریکه کرور در هوا می‌پریدند. گویا از ییلاق آمده به فشلاق می‌خواهند بروند. سینه‌ام قدری گرفته بود. شب امین حضور چاپاری از شهر فرستاده بود که مردم اجماع عامی کرده، در مسجد داد و فریاد غریبی دارند که عمادالدوله را نمی‌خواهیم. اوقاتم تلخ شده به کسالت خوابیدم enis یوسف هم چند فشتگی در بغل کوه درکرد. امشب بعضی کوه و کمر، روهای بیستون بالای کوه رفته آتش روشن کرده بودند. خیلی مشکل است رفتن به این کوه به غیر از بزکوهی محال است کسی برود. این‌ها رفته بودند. شب هم الی صبح در کوه بودند.

روز سه شنبه بیست و نهم [شهر رجب] امروز باید برویم به سیاه پید. بعد، پیش‌خانه، که به سیاه بیدرفته بود یحیی خان برگردانده بود به حاجی آباد. از بیستون الی آنجا دو فرسنگ راه است. صبح قبل از سواری وزیر، فرهاد میرزا، دبیر، حمام، مجدی، ایشک، عماد، شهاب، سعد، همه را خواستیم. آمدند. نشستند. درکار کرمانشاهان شور شد. دستخطی دبیر به آقا عبدالله، آقا محمد ابراهیم، نوشت بسیار طول داد. وزیر هم ابلاغی، به حاجی میرزا علی نوشت و به آقا علی که از شهر بیایند اردو و آن هم زیاد طول داد تا نوشت، و مهر کرد. بی اغراق نیم ساعت طول کشید. (حاجی در شهر گویا فساد کرده است) شهاب، سعدماهور شدند بروند شهر و استمالت بدهند، بعد سوار شدیم فرهاد میرزا مرخص شد، رفت کردستان. محمد رحیم خان زند، ملاحظه شد ده روزه از تهران آمده بود. می‌گفت دُم‌ل زیاد داشتم پسرم ناخوش شد. [۲۹۳]

درواه خلاصه، امروز دیر سوار شدیم. به کالسکه نشسته راقدیم قدری که می‌گنرد، کوه بیستون به همان سختی و ترکیب قدری می‌پیچد، زنجیره‌اش به طرف راست است.

چپ هم دهات زیاد بود در دامنه رودخانه گاماساب هم قدری که آمدم در طرف دست چپ پیچید، و از نظر محو شد. داخل دره شده مفقود شد. دهات دست چپ: گَوَرَه، بِلِ وردی، پشت تپه بل وردی، قریه چهار است. مال اولاد میرزاسلیم خان است. وَرکر، شاه ملکی. دستگاهی که به سیاه بید برده بودند، دوباره آورده، در جای دیگر می‌زدند، علی‌رضاخان فرستاده بود در ناهارگاه صبر شود تا بزنند. رفتم، در بالای کوهی، طرف دست چپ به ناهار افتادیم. حالم کسل بود. بعد سوار کالسکه شده راندم. منزل خیلی نزدیک بود، رسیدیم. سه ساعت به غروب مانده حرم در ناهارخوری خودشان بوده اند تا چادرشان رازند طول کشید. بعد آمدند. قناتی از چادرها درمی‌آید، صاف است. اما آبش ماهی دارد خوب نیست. دور آب هم پهن^۱ زیاد بود. خیلی متعفن بود. دادیم قدوی پاک کردند، نشد، شام را اندرون، چادر انیس الدوله خوردم. بعد خوابیدیم. بسیار منزل کثیف بدی بود بسیار بد.

روز چهارشنبه غره شعبان المعظم باید رفت به عمادیه. چهار فرسنگ

سنگین است. عبث از بیستون به عمادیه می‌رفتیم. چندان راهی نبود. تنها پنج فرسنگ خیلی سبک است. خلاصه بی جهت در این منزل کثیف نجس به سر بردیم. صبح سوار شده به کالسکه راندم. همه جا کوه بیستون الی عمادیه، طرف دست راست است آشکال و عمارت طاق بستان^۲ هم در زنجیره همین کوه بیستون است، همه جا سخت و به یک ترکیب، محاذی، عمادیه دره و سیمی از همین رشته بی ستون باز می‌شود. باغ و عمارتی آنجا عمادالدوله ساخته است، مشهور به کشت و طاق بستان هم آن سمت ها است. خلاصه دست چپ از حاجی آباد قدری که می‌روی، کوه و تپه‌های کوچک [و] بزرگ، بسیار نزدیک به جاده^۳ است. بعد یکدفعه این کوه تمام شده، جلگه می‌شود. به مسافت دو فرسنگ کمتر [یا] بیشتر به کوه منتهی می‌شود [۲۹۴]

ودهات این است: حاجی آباد، گناکیه، بوهار، کهریز، کوده، سیاه بید علیا و سفلی.

۱. پهن: سرگین چهاربایان

۲. اصل: طاق و بستان

۳. اصل: جمعه

سمت دست چپ ایلات زیاد از شاهسون بغدادی افتاده بودند. دست راست دهی، چیزی نیست. جز مرادآباد جفاکلان که قریب به طاق بستان است. صحرا هم خالک، و شیرین بیان^۱ است گاهی هم نزدیک عمادیه، چمن خشکی بود. ناهار را کنار جاده خورده، مردم همه رخت پوشیده‌اند. اما اعیان و اشراف قدیر از سواره، و ... چون از حاجی آباد و بیستون یکسر، به قراسو رفته بودند، نظمی نداشت. سواره سنجایی و لرزنگنه و ... آمده بودند. دیده شدند. پیشخدمت‌ها و ... همه لباس پوشیده بودند احوال قدری کسل بود. خلاصه چهار به غروب مانده وارد عمادیه شدیم. فوج زنگنه فوج احمد خان پسر ناصر الملک ایستاده بودند. مردم شهری بودند اما استقبال کثیف بی مزه [ای] کردند. مردمان خری هستند. زن‌ها همه روینده، نقاب سیاه دارند. قدری زن آمده بودند [شکوه از عمادالدوله می‌کردند. گفتم زدند. کج خلق شدم. عمادالدوله هم بود. خلاصه وارد عمادیه شدیم. عمارت عمادیه در کنار رودخانه قره سو واقع است. رودخانه بزرگی است. مثل شط است. اما حالا آبش کم است در بهار، امکان عبور ندارد. از جلو عمارت می‌پیچد و می‌آید. نفتی جل و مرغ آبی و ... دارد. آن طرف روخانه، چمن و جلگه است که می‌رود الی شهر. از این جا به شهر یک فرسنگ سبک است. مثل دوشان تپه، الی کنار خندق تهران است. شهر در دامنه کوه واقع است. با دوربین خوب پیدا بود. اردو، در یمین و یسار رودخانه افتاده است، به درازی رودخانه. رودخانه از سمت شمال آمده به جنوب می‌رود. منبع از روانسر کردستان است. چشم انداز بسیار خوب دارد، طرف شهر. سمت اندرون باغ بسیار بزرگی است. حوض‌های خوب جدول خوب دارد. حوض‌های بزرگ، خیابان عریض خیلی خوب منتهی به سردر می‌شود. از زیر سردر دالانی است، می‌رود به اندرون. اندرون خیلی خوبی دارد. جمع و قشنگ، پرپورت، خوش ترکیب. حوض خوبی در میان. حمام خوبی دارد. عمارت خواجه‌ها و غیره، خلوت‌های علیحده است رفتن اندرون گشتم. گریه‌ها را دیدم. عایشه خوب شده است. معصومه هنوز [۲۹۵] خوابیده است، باغ قرق شد. زن‌ها آمدند. شب من در عمادیه خوابیدم عمارتش سه مرتبه^۲ بسیار خوش ترکیب است. پرپورت قشنگ، اتاق‌های خواب خوب،

۱. گیاهی که عصاره ریشه آن مصرف دارویی دارد.

۲. سه طبقه

تالار، دو رو همه چیزش خوب است. اما چون عمارت روبه مغرب است از چهار ساعت به غروب مانده، الی غروب، آفتاب توی تالار است. آقا یعقوب اینجا برادری داشته است به دیدن او آمده بوده است. ملاحظه شد. کربلا می‌آید. محمدتقی خان گشادامروز ملاحظه شد. به ده سوزمانی‌ها که بالا برناج بود رفته است. هرزگی کرده است. پسرش را هم آورده است. گیومرث میرزا شوهر عزیزالدوله، در سر جنده بازی در تهران با زنش حرفش شده، با سه سوار گریخته است. به چارپاری آمده، از اردوی ما گذشته، به عتبات عالیات رفته است. خیلی عجیب حکایتی است. شب را زن‌ها بودند آنطرف قراسو آتش بازی خوبی عمادالدوله کرده بود. اما دودش به عمارت آمد با سینه درد مزید کسالت شد بعد خوابیدم... enis

روز پنجشنبه دوم [شهر شعبان] امروز بسیار کسل بودم سرما سرما شد سرم، درد کرد. زبان بار داشت. یبوست زیادی بود. قدری دراز کشیدم گربه‌ها پیشم بودند. بازی کردند. اما زیاد به بطالت و کسالت، گذشت. عصری زعفران باجی دوست اماله^۱ کرد دفعه اول اماله^۱ فرنگی ضایع بود آب‌ها ریخت اوقاتم تلخ شد تا بردند آقا ابراهیم، درست کرد آوردند، زیاد کج خلق شدم. خلاصه اماله شد انشاءالله رفع همه کسالات به حرمت سیدالشهداء علیه السلام خواهد شد. پیشخدمت‌ها و ... بودند عصری که می‌خواستم اماله کنم بیری خان یک مرغ قشنگی گرفت، آورد به بچه‌هایش داد. شب را بسیار بد خوابیدم از تلگراف تهران به طولوزون نوشته بودند: «بدوان» فرانسوی^۲ باغبان میدان و موسیو هنیره پانوزن هر دو مرده‌اند. دیشب گفتند گلوی شمس الدوله را باد گرفته است [۲۹۶]

روز جمعه سوم [شهر شعبان] در منزل ماندیم اماله یا نمک و ... کردیم، محمد علی خان اماله‌ها کرد یک بار صبح، یکی عصر، الحمدالله تعالی احوالم بهتر است. ماءالشعیر^۳ هم خورده شد. پیشخدمت‌ها و ... بودند به بطالت گذشت. هوا ابر خوبی کرد. اما باد نحس زیادی آمد. نگذاشت ببارد. از رودخانه قره سوماهی گرفته آوردند. دیدم بسیاری ماهی بد ترکیب کشیفی است. بزرگی هم بودند. نباید ماکول باشد. حاجی میرزا علی می‌گفت: از

۱. اصل عماله: تنقیه با داروهای مختلف برای رفع یبوست مراج.

۲. اصل: فرانسه

۳. شربتی بود که از خیساندن جو برای بیماران تهیه می‌کردند.

شهر کرمانشاهان شب می خواستم به اردو بیایم، دردهی افتادم، یک نفر سوزمانی خوشگلی آمد پیش من و اصرار داشت که من او را بکنم. آخر دو نفر آمده، او را بردند، روبروی من می گشایند. خلاصه شب شد احوال خوب بود. الحمدالله شب ابر شد. آب های کرمانشاهان یعنی اطراف طاق بسطام آب رودخانه قره سو، همه سنگین و بدآبی است. اشتها را می برد، ضایع می کند.

روز شنبه چهارم [شهرشعبان] در عمادیه توقف شد. الحمدالله تعالی احوال خوب بود. صبح زود بیری خان آمد توی رخت خواب ما، پاهایش تربود، فهمیدم باران آمده است. پرسیدم، گفتند دیشب باریده است. برخاستم دیدم، زمین تراست، کله کوه بیستون را هم برف زده بود اماکم، هوا هم مه بود. بسیار خوشحال شدم. امروز از وزرا، علمای کرمانشاهان و ... به حضور آمدند. تیمور میرزا به سراب نیلوفر رفته است بعضی از سوارهای کرمانشاهانی، در چمن جلو عمارت اسب بازی می کردند تفنگ می انداختند. دوستان نفر هم از سرباز قزوینی آمده، گلوله با تفنگ سوزنی به نشانه می انداختند. یک تیر هم توپ با گلوله انداختند به نشانه، اما مردم در صحرا زیاد بود، نینداختند. عصری، مشیرالدوله وارد شد از اسلامبول، از راه بغداد و حلب و دیار بکر باوزیر خارجه آمد، به حضور صحبت شد. شب بعد از شام مردانه شد. اما امین السلطان، عرفانچی، علی رضا خان، محمد علی خان، [۲۹۷] همین چهار نفر آمدند. کنیزها رفتند توی اطاق. در را رویان بستیم. انیس الدوله امشب تب و گلودرد داشت، کسل بود. رسول بیگ به نایب کالسکه، امین الملک، مجدالدوله، پسر مجدالدوله، حاجی آقا بابای حکیم، عبدالقادر خان، حاجی جعفر صاحب جمع، استاد عبدالله خیاط، میرزا زکی وزیر انیس الدوله، آقاسید صادق (زنی در کرمانشاهان گرفت و دارد) عیال همراه آورده اند. نصرالله قوشچی سفیه هم آمده است. از اول در اردو بود. اسدالله قوشچی صاحب هوس هم هست. قوجه پیرمرد [که] در تهران کبک [و] مرغ می آورد هست، پهلوان یزدی، چماق طلای دارد قاپوچی است. جعفر خان بیگ نایب نصیریگ نایب از راه آذربایجان در کرمانشاهان آمدند. محمد خان وزیر سیاچی از تهران آمده است. خلاصه شب را خوابیدیم الحمدالله تعالی.

روز یکشنبه پنجم [شهرشعبان] امروز صبح سوار کالسکه شده، به طاق بستان که

فصیح‌ش طاق بسطام است رفتیم. حاجی محمدحسین معین‌التجار، امین‌الرعا یا قزوینی، که به عتبات رفته بود، مراجعت کرده بود، دم کالسکه دیده شد. عمادالدوله، حسام‌السلطنه و... نوکرها در کاب بودند. سوار کالسکه شده سمت شمال رانندیم. برای طاق بسطام، همه جا خیابان است، راه کالسکه خوبی، طرفین خیابان راکاشته اند از عمادیه به آنجا یک فرسنگ است. قدری به طاق مانده خیابان تمام می‌شود. باید انشالله بعد ازین ساخته شود. یک خیابان هم از طاق بسطام الی شهر کرمانشاهان تازه، عمادالدوله ساخته است. خلاصه سوار شده رفتیم. یک دهی که مشهور است به بسطام چسبیده به سرآب است بسیار ده کثیفی است. که در حقیقت طاق بسطام را ضایع کرده است این آبادی را باید از این جا برداشته پائین تر بزنند. لازم است. عمادالدوله حوض‌های بزرگ ساخته است دریاچه دارد. آبشارها دارد که آب در وقت طغیان که می‌کند در بهار، سیصدسنگ آب دارد، از این آبشارها و مَرها می‌رود می‌ریزد به صحرا، اما حالا بسیار کم بود. واقعاً بهار اینجا صفا [۲۹۸] دارد. خلاصه دو طاق حجاری شده است. اولی بزرگ است. سنگ را به طور هلال طولانی کشیده، عقب برده‌اند. ایوانی شده است. ارتفاع پنج شش ذرع می‌شود، عرض و طول هم به همین قدرها [است] خیلی آثار خوبی بوده است. از بناهای خسرو پرویز است. در روبروی ایوان، در قلمه پائین شکل خسرو سواره از سنگ تراشیده‌اند، بسیار بزرگ. هیکل خسرو، اسب خیلی از اسب و آدم متعارف، بزرگ تر است. نیزه در دست خسرو است. بالباس حرب، از گلاه خود، زره، ترکش تیری دارد. اسب شب‌دیز است. پای راست اسب که برجسته، از سنگ بیرون آورده، خارج کرده و ساخته بوده است. از، ران نمی‌دانم کدام پدر سوخته ولد الزنا شکسته است. اما در قدیم در استیلای خلفای عمر و عثمان این کار شده است. دست راست خسرو هم که نیزه گرفته بود، شکسته‌اند. نصف سر اسب را هم شکسته‌اند. یک سپری هم از خسرو آویزان است. اما به این شکستگی، ارزده به صد هزار درست. واقعاً عجب حجاری شده است. چه به تناسب اعضا، مرده^۱ ساخته است. به قاعده نقاشی درست بی‌عیب، که حالا امکان ندارد احدی بتواند قلمش را بزنند. دم اسب را به طوری درآورده، قلم زده است [که] مثل موشده است. اسب هم زره پوش بوده است. اسباب زین و برگ اسب، مثل اسباب

۱. مقصود از «مرده» حجار این سنگ‌های باستانی است.

اسب فرنگی‌های حالا است. ساغری اسب، باز است پوشیده نیست. منگوله‌های زیادی مثل یراق اسب کردی در سر اسب و گردن و ... دارد. و منگوله بلند، یعنی مثل جاروهای نرم از بغل پشت اسب آویزان است. صفحه بالای این مجلس بازتصویر خسرو است. ایستاده است. شمشیر راستی بطور قدآره‌های قدیم از وسط پایش آویخته، یک دستش در قبضه شمشیر [و] دست دیگرش را به دست موبدموبدان، که در طرف یسار او حجاری شده، داده حلقه را باهم گرفته اند. که علامت صلح و، وداد و اتحاد است. [۲۹۹]

لباس خسرو تاجی دارد و کله‌جی که آویزهای جواهرگران بها، دارد و شلوار [و] کفش دارد. با کفش‌های مثل این زمان، بطور کفش فرنگی، موبدموبدان به همین جور لباس‌ها بدون جواهر و تاج طرف دست چپ. و شکل شیرین زن خسرو در طرف دست راست، در یک دستش ابریقی است، دست دیگر را بلند کرده حلقه را گرفته است. لباس شیرین به طور ملکه انگلیس یا فرانسه^۱ حالیه، که در لباس سلام هستند، بهمان نحو است.

شنلی^۲ در دوش شیرین است. زیرش پوست است. اما معلوم نشد، چه پوستی است. لباسش به طور لباس هندی، افغانی، ارمنی، فرنگی، شباهت دارد و هم چنین لباس خسرو و دیگران، مرکب از لباس این چهار طایفه است.

در صفحه دیگر طرف دست راست، خسرو که به زمین نزدیک است، صفحه بزرگی است، صورت شکارگاه جرگه خوک، حجاری شده است. خسرو و بزرگان و مفتی‌ها و اهل طرب در کرجی‌ها نشسته اند. نی‌زارها درآورده اند^۳ شکل ماهی و مرغ آبی هم درآورده اند، خوک زیادی می‌دوانند. خسرو به تیر می‌زند مفتی‌ها همه چنگ می‌زنند و، زن هستند فیل و فیلان زیادی هم حجاری شده است. چه فیل‌ها جرگه می‌رانند و چه فیل‌ها را بارکرده اند، از کشته‌های خوک. و قبان‌ها و می‌برند منزل، فیل‌ها را بسیار بسیار خوب حجاری کرده اند. با خوک‌ها و همه اشکال. بالای این شکارگاه خوک، آغاغنی خواجه باشی، محمد علی میرزای مرحوم که از اهل طوالش گیلان بوده است. یا اجداد معیر الممالک هم خویشتی داشته، زحمت کشیده حجاری در مقابل این حجاری کرده است. شکل

۱. اصل: شنیل

۲. درآورده اند در این جا یعنی حجاری کرده اند.

محمدعلی میرزا باریش بلند، روی تخت حشمت الدوله، پسرش درمقابل ایستاده، یک پسر کوچک دیگر در عقب ایستاده، خود آغا غنی هم با هیئت کربهی در جلو ایستاده، و این اشکال را از بس بد ساخته اند، بخصوص در مقابل این نوع حجاری ها آدم قی اش می آید. و از بس بد است، و نمود ندارد روی حجاری را رنگ آمیزی کرده اند. رنگ های بد، الحق طاق را ضایع کرده است. مقابل این شکارگاه خوك، حجاری دیگر کرده اند، جرگه شکارگاه مرال است در اینجا پادشاه سوار ایستاده است چتر^۱ بزرگی بالای سرش نگاه داشته اند. [۳۰۰] سایر مردم شکار می کنند و مرال می دوانند. جرگه چی ها این جا سوار اسب و شتر هستند. و کشته های مرال را به شتر بار کرده اند. بعضی از این اشکال ناتمام است، که از قدیم تمام نکرده اند.

اطراف این اشکال گل بوته های بسیار خوب درآورده اند. از هر جور، بخصوص جلو ایوان را مثبت کاری بسیار خوبی کرده اند. بخصوص گل باز و غنچه گل کوب، درآورده اند، بسیار بسیار بسیار اعلا. بالای ایوان این طرف، آنطرف هر طرفی ملانکه ای است، درآورده اند^۲. یک ملانکه شکسته، خیلی خراب شده است، ملانکه طرف دیگر هست. عیبی ندارد بسیار بسیار، بسیار خوب حجاری شده است. بالای ایوان هلالی از سنگ درآورده اند. علامت و نشانی است که آن زمان بوده است. پله [ای] از سنگ ساخته اند، که بالا می رود. اما بالای پله رفتن اشکالی دارد. حالا چند نفره کوه کمر رو، که در بیستون شب [و] روز بالا آتش روشن کردند. این جا آمدند از این پله ها و کمرها و جاهای صاف، مثل بزکوهی بلکه بهتر رفتند [و] آمدند بسیار بسیار عجیب بود. بعد از این ایوان، ایوان دیگری است کوچک تر از این، شکل دو نفر دیگر آنجا حجاری شده است. نه به خوبی حجاری طاق اول می گویند. شاپورنرمی است. الله أعلم و خطوط پهلوی هم کنده شده است ترجمه کرده بودند پیش عمادالدوله بود. به عینها نقل می شود اینجا: این که صورتش این جا هست بهترین پرستاران هرمز است. شاه شاهان شاپور، اصل پادشاه ایران و عراق عرب است. خدای خدایان، پسر پرستاران مذهب هرمز بهترین پادشاهان هرمزبان و از این شاخ آسمانی

۱. اصل: چلر

۲. یعنی حجاری کرده اند.

منتشر شدند خدایان و بهترین پادشاهان پارس. عکاس باشی، عکس همه را برداشت و در کمال خوبی یادگارزبیدی که در این حجاری‌ها نوشته اند بیشتر آنها را ضایع کرده است. [۳۰۱]

ترجمه لوح دیگر - این که صورتش در این جا هست، بهترین پرستاران مذهب هرمز است، و اونرسی شاه، پادشاه ایران و عراق عرب، اصل آسمانی و بهترین جندو طایفه هرمزیه شاه‌شاهان بود. از این ایوان که می‌گذرد در روی سنگی در کمرکوه، سه صورت دیگر نقش است یکی زردشت است، دیگر شاپور و نرسی است، یک نفر دیگر هم در زیر پای شاپور و نرسی افتاده است، که او را لگد کرده‌اند. معلوم است [که] دشمن بوده است، و دور سر زردشت تیرهای نورازسنگ درآورده‌اند. مثل اشکال ائمه که حالا می‌کشند. بعد می‌رود، حوضخانه [ای] عمادالدوله ساخته است. روی حوضخانه، سردری عالی ساخته شده است. که در بهار اغلب این حوض‌ها و ... آب دارد، حالا خشک بود این کوه تکه بزرگتری دارد. یک تکه ... زده آورده بودند. دو سرستون هم از زیر خاک عمادالدوله درآورده، پهلوی دریاچه گذاشته‌اند، شکل و گل و بوته دارد. یک صورت مجسمه مثل بت‌های قدیم از زیر خاک درآورده اما صورت و کله و ... درست معلوم نیست. هیکل آدمی است بزرگ لب دریاچه واداشته‌اند. می‌گفتند لرها اعتقادی به این شکل دارند. تب و لرز و ناخوشی و ... که می‌شوند نخودکشمیش آورده، روی این بت می‌ریزند. و بعضی نذرشان هم درست می‌شود. بسیار خرمردمانی هستند. خلاصه امروز هم کسل بودم اشتعانی نداشتم رنگ و روپرده [و] خفه بود. قدری در بالاخانه سردر، دراز کشیدم. علی رضاخان، معیر طولوزون، میرزا علی خان، سیاحی میاچی، محمدعلی خان و ... و ... بودند.

عصری سوار شده برگشتم غروبی منزل شب خوابیدیم. lakeri

قریه بسطام که حالا در میان عوام معروف به طاق بستان است و طاق حجاری معروف در اینجا است، سرآبی دارد که در بهار و اوائل تابستان زیاده بریک صدسنگ آب دارد. لیکن از اوایل بهار آب اوکم می‌شود. زیاده از هفت هشت سنگ باقی نمی‌ماند. و این آب تقسیم در مزارع مشخصه می‌شود. عمادیه، مراد حاصل، و چق کود، سرخیجه و گاوبنده و این بلوک را که از این آب مشروب می‌شود، در دفاتر بلوک بسطام می‌نویسند و قصبه بسطام، که آثار و قلعه و خاکریز او معلوم است قدری دورتر از محلی که حالا دهکده طاق بسطام است،

واقع است. [۳۰۲]

روز دوشنبه [ششم شهر شعبان] در منزل ماندیم نوکرها و ... آمد و رفت زیادی شد. وزیر خارجه، ناظم افندی و فهمی افندی شهیندر^۱ رومی^۲ را که در کرمانشاهان است، حضور آورد با میرزاهادی خان مباشر مهام خارجه این جا، و میرزا موسی رشتی سرحددار و آقا حسن پسر حاجی خلیل تاجر عرب این تاجر عرب، بسیار قوی هیکل چشم و ابروسیه صاحب ... کلفت، اما می گفتند مرد خوبی است. بعد عصری تیراندازی توپ کردند. با توپ های کرمانشاهان هر تیر را به نشانه زدند. بسیار بسیار خوب تیراندازی شد. تماشاچی از هر قبیل زیاد بود واقعاً عجب تیراندازی کردند. آفرین، فوج قزوین هم با کمال شکوه مشق کرده، گلوله با تفنگ سوزنی به نشانه انداختند. تماشاچی هم زیاد بود. بسیار بسیار عصر خوبی گذشت. باشکوه و جلوه، شب هم آتش بازی خوبی شد. دیشب بخاری خانه بدر السلطنه را آتش کرده بودند اتاق های اندرون را آتش زده بودند. مردم ریخته خانه ها را خراب کردند. نصفه اندرونی عمادالدوله را خراب کردند. بسیار کج خلق شدم. آقا مردك غلام بچه، صبح دم جائی^۳ این حرف را عرض کرد. شب را خوابیدم شمس الدوله اصفهانی بزرگ، [اصفهانی] کوچک، شیرازی کوچک، زهرا سلطان، پیش ما بودند اما هیچ کاری نشد. همین طور خوابیدم. باشی، باشی غلام بچه تکر مزاجی داشت نبود.

روز سه شنبه [هفتم شهر شعبان] امروز صبح سوار شده به کُنشت و پر خیر رفتیم. با مجدالدوله، حبیب الله خان، محمدرحیم خان، صحبت می کردیم. بعد سوار کالسکه شده راندم روبه شمال. در دامنه سایه کوه سختی به ناهار افتادیم. علی رضاخان، میرزا علی خان، محقق، محمدتقی خان گشاد، آقا علی، [۳۰۳] سیاچی میاچی بودند میرزا محمدخان، چرتی کوچک، این جا که ناهار خوردیم. مقابل کوه بلند سخندان غربی بود. مثل دیوار صاف بود. دو نفر کوه رو، که آن روز در طاق بستان بالای کوه رفتند، اینجا هم پابره، رفتند. بالا، الی آسمان ... رفتند. خیلی کار غربی بود. سیاچی هم خواست برود نشد.

۱. شهیندر = نمایندگان دولت عثمانی

۲. رومی: مقصود عثمانی است.

۳. مسراح

دوسه قدم رفت مانند. ناهار بی اشتهای [ای] خوردیم. بعد دو نفر شاهسون بگدادی یک تکه برزده بودند، آوردند شاهسون همه جا متفرق شده است. از عمادیه تا آنجائی که ناهار خوردیم، جلگه بود بعد همه جا اطراف کوه‌های سخت و دره تپه است. راه کالسکه قدری سنگلاخ و بد بود در عرض راه الی کنشت یک گردنه کوچکی است که کالسکه می‌رود اما باید سواره رفت. رانندیم. این دره راهی است، که می‌رود به پرنایج. خلاصه رانندیم. درخت و دهی در دامنه کوه سختی پیدا بود گفتند کنشت است. رانندیم. ده پیرخیر این طرف کنشت است. کنشت آن طرف باغات و درخت‌ها. در کنشت طایفه پا یروند می‌نشینند. که هر دو دهش کثیف است. از دامنه این کوه سراب و چشمه است. همه جا کنار آب‌ها و چشمه را درخت بیدوگرد و، کاشته اند. بهار جای خوبی باید باشد. در بالای درخت سکوی بزرگی علاء الدوله ساخته است. روی سکو حوض بزرگ مربع و طولانی لبه سنگ و با پاشوره حوض خوب صحیحی است. آبش بسیار صاف بود، از صافی کبود شده بود. قدری پرتقال خورده، جای خوردیم، نماز کرده، عصری مراجعت شد. چرتی، ایلدرم را برده بود. یک کبک گرفته قوش را سیر کرده بود. خلاصه غروبى وارد منزل شدیم. شب خوابیدیم انیس الدوله هنوز پیش ما نيامده قدری تکسرداشت شب خوابیدیم.

روز چهارشنبه [هشتم شهر شعبان] در عمادیه توقف شد و زراو ... آمدند. قرار اردو و رفتن بود، و کم کردن اردو، حتی المقدور. همه بودند مشیرالدوله بود بعضی قرارها داده شد. زیاد حرف زدم. بسیار خسته شدم. امری رو نداد شب بعد از شام مردانه شد. علی رضا خان، محمدعلی خان، عکاس باشی، عرفانچی، امین السلطان آمدند دختر عمادالدوله زن عرفانچی است امروز عرفانچی را برده بودند شهر اندرون عمادالدوله، با عکاس باشی به حمام برده بودند. که عرفانچی را خفیه ببیند، پسندد امروز اسباب و متاع^۱ کرمانشاهان و چیزی که از متاع خارج در این شهر به هم می‌رسد. [۳۰۴]

امین السلطان گفته بودم بیاورد، ببینم. از همه اسباب همه چیز آورده بود. حتی خوردنی و کشمش و مویزو پارچه نمد، جاجیم، پارچه فرنگی، صدو چهل تومان اسباب خریدیم.

همه را عصری لاتاری^۱ گذاشتم به اسم زن هادر آمد. به اسم شکوه السلطنه، بدرالسلطنه، گُرده، فشندي، دختر سالار، انيس الدوله، تافته تنبانی و ... و ... کلاه نمد بسیار خوب اینجا درست می کند. اختراع شب کلاهی کرده ساخته آوردند. زیاد پسندیدم خلاصه شب خوابیدیم.

روز پنجشنبه نهم [شهر شعبان] در منزل توقف شد. کاغذ زیادی این چند روزه جمع شده بود همه را یکجا نشسته، تمام کردم. بسیار خسته شدم. آقاسیدصادق آمد که پیش برود عتبات، با سه پسر. شیخ محمد حسن، شیخ علی، هم بودند. شیخ علی، همان است که ساعتی در شمیران اختراع کرده بود. عتبات آمده بود. حالا مراجعت می کند. عصری حمام سرتن شوری رفتم.

اسباب یخ بندی خوبی عمادالدوله داشت. آقا ابراهیم گرفته است، امروز در حضور یخ خوبی درست کرد. اما دو ساعت طول دارد تایخ بشود.

حالت شهر کرمانشاهان و بلوکات که در جنوب [و] شمال و ... دارد و اسامی کوه ها، شهر کرمانشاهان هفتاد هزار خانه دارد، و متجاوز از سی حمام عمومی، غیر حمامهایی که در خانه ها و شخصی است. کاروانسرای تاجرنشین و معتبر این جا غیر آنچه برای قافله وزوآر است، شش کاروانسرا است. و راسته و بازار معتبر کرمانشاهان از میدان توپخانه، ابتدا شده به دروازه سرقبر آقا منتهی می شود. آب معتبر این شهرسرای است که از جهت جنوبی شهر می آید. باغات آن سمت را مشروب کرده به شهر می رسد و غیر این سراب، سه قنات دیگر هم شهر را مشروب می کند. باغات این شهر غالباً در سمت جنوب و شمال واقع است. اهالی این شهر مرکب از کلهر و زنگنه و قدری گردان و سایر طوایف و شهری قدیمی و غربا است، که تخمیناً هفتاد هزار نفس دارد و در غالب فصول، از صادر وارد و متردد و جمعیت زیاد می شود. مساجد معتبر این شهر مسجد جامع که شبستان آن را حاجی علی خان زنگنه بنا کرده و مسجد تابستانی آنرا محب علیخان ساخته است. مسجد و مدرسه حاجی شهباز خان، مسجد نواب عالیه، همشیره مرحوم محمدعلی میرزا زن العابدین خان پسر حسین قلی خان قاجار، مسجد عمادالدوله که تازه ساخته و بنای مرتفع دارد و ساعت بزرگ، برای تعیین

۱. لاتاری - قرعه - بخت آزمایی. اصل: لاتری

اوقات شبانه روزی نصب کرده است. [۳۰۵]

صنایع مختصه این شهر علاوه بر آنچه [که] در سایر بلاد معمول است، صنعت تسبیح‌سازی است. که از گل پخته با کمال خوبی و در نهایت امتیاز و بیشتر می‌سازند، دیگر صنعتش، نمدهای کلاه و قرچی که نسبت به سایر بلاد بهتر و بیشتر می‌سازند. قالی بافی^۱ جاجیم بافی هم در این شهر هست. عمارت دیوانی کرمانشاهان از این قرار است:

عمارت و باغ مرحوم شاهزاده محمد علی میرزا * قلعه حاجی کریم مشهور به دلگشا که عمارات آن را عمادالدوله تعمیر کرده است * دیوانخانه بزرگ که در سردر آن به میدان توپخانه نگاه می‌کند. * عمارت کشکول مقابل به دیوانخانه * اندرون بزرگ مقابل به عمارت کشکول * عمارت پیدستان جنب عمارت کشکول * عمارت کاخ مابین اندرون و عرش آئین * عمارت عرش آئین پشت دیوانخانه * طویل * خلوت فاصله میان عمارات کشکول و دیوانخانه * قورخانه به سمت جنوبی، باغ شاهزاده چارباخانه پشت باغ واقع است * میدان سربازخانه سمت جنوبی عمارت دیوانی * میدان توپخانه که فی الحقیقه جلو خان عمارت دیوانی است * محبس دیوانی طرف جنوب دیوانخانه * نقاره خانه جنوبی میدان توپخانه.

سمت شرقی کرمانشاهان الی بیستون جلگه حاجی آباد است. قراء و مزارع آن غالباً ملکی اقایان و اعیان کرمانشاهان است. آب مخصوص ندارد. به قنات و چشمه مشروب میشود و بیشتر زراعت این جلگه دیم است. حالیه مختصر هم از پنبه و ... دارد زارع این سمت متفرقه و خوش نشین است.

سمت شرقی به ماهی دشت منتهی میشود بیلای کرمانشاهان این سمت است کوه سفیدکه فاصله جلگه کرمانشاهان و ماهی دشت است، از کوههای بزرگ شمرده می‌شود. انتهای سلسله این کوه به فارس و عمان می‌رود و همین سلسله است، که در نهاوند «گرو» در بختیاری زرد کوه می‌باشد کوه، قرا، و مزارع زیاد است که رعیت آن متفرقه است. با آب چشمه و قنات زراعت می‌کنند.

جهت شمالی میان دربند است، طایفه قوگلی و احمدوند و بهتوتی و لروزنگه زراعت می‌کنند. آب مخصوص دارد و بعد از مصرف زراعت فاضل آن، به قراسو داخل میشود.

سراب نیلوفر هم ابتدا از سمت شمال جاری می شود.

جهت جنوبی تا کوه سفید محال درو فرامان است با آب قنات و چشمه زراعت می کنند. رعیت این جا متفرقه است. تخمیناً بیست و دوسه قریه دارد. غالب زراعتشان گندم و جو فالیز^۱ مختصر است. در انتهای این جلگه طایفه عثمان وند ساکنند که به فوج کردی سر باز می دهند. و منتهای همین جلگه هلیلان است ما بین مشرق و شمال در سلسله کوه پرو و کشت طایفه بایر وند ساکنند آب این سمت چشمه و قنات و بیشتر زراعتشان دیم است، و این سلسله پرو، بیستون بجائی اتصال ندارد.

ما بین شمال و مغرب مزارع سراب نیلوفر و آب آن در چهل قریه دهات خالصه زراعت می شود. بیشتر زراعت این سمت شلتوک است برنج نیلوفری محصول این سمت است.

جنوب شرقی گاماساب است و در جلگه چمچه مال و صحرای شرقی شمالی زراعت شلتوک و پنبه و گندم و جو می شود. [۳۰۶]

روز جمعه دهم [شعبان] از عمادیه برای ماهی دشت حرکت شد از عمادیه به ماهی دشت پنج فرسنگ است. از شهر کرمانشاهان چهار فرسنگ صبح سوار شده از در باغ رو به مشرق بیرون رفتیم، مشیرالدوله، عمادالدوله، یحیی خان بودند صحبت کردیم. خیلی رانده از پل بزرگی که از قدیم، در روی قره سوساخته اند، عبور شد. کاروانسرائی و دهی هم آن طرف پل بود کاروانسرا خرابه بود به عمادالدوله حکم شد تعمیر کرده طویل^۲ اسبان توپخانه کرمانشاهان بکند. از آن جا رد شده طرف دست چپ ده خوبی با باغات زیادی داشت موسوم به کهریز از آنجا گذشته به جاده^۱ افتاده روبه طرف شهر رانندیم. هوا [ی] اطراف مه بود. باد سردی از عقب می آمد و گرد و خاک زیادی می کرد. هوا تاریک بود اما آفتاب هم بود.

خلاصه رانندیم روی تپه فتحعلی خان، از آن جا همه شهر پیدا بود. تپه دیگری توی بالای شهر توی باغات بود، معروف به چغاسرخ. اغلب شهر روی تپه بلندی افتاده است. و در توی دره ها هم خانوار هستند. خانه زیادی دارد. شهر و جمعیت و آبادی خوبی، خیلی شهر عظیمی است. عمارات دولتی، عمارات صارم الدوله، خانه های نایب الایاله پسر عمادالدوله

۱. فالیز = پالیز = جالیز

۲. اصل: جمعه

همه پیدا بودند. مسجد، بازارها، چشم انداز بسیار بسیار خوب داشت. اما از دست مردم و عرضه چی و گدای می شد ایستاد. مردم را می زدند. می دواندند. از بالای شهر سرایی است که خیلی دور است. به قدر دو فرسنگ بالاتر از شهر است، که آن آب به شهر و باغات و ... می آید هفت هشت سنگ الان آب می آمد متفرق، نهر، نهر که به قسمت های خود می رفت و همه باغات است. از سراب الی شهر باغات زیاد دارد. دره های وسیع خوب با صفا، خوش منظر، قدری ایستاده، معبر هم بود. صحبت کردیم. قلعه حاجی کریم در جلو بود. گفتم رفتند این جا ناهار انداختند. رستم، ده کتبی هم دم قلعه حاجی کریم بود. آب زیادی هم مثل شترگلو از نهری (کوهی که شهر کرمانشاهان در دامنه اوست. مشهور است به کوه سفید که زنجیره آن می گویند) الفارسی می رود^۱ [۳۰۷] که از دم قلعه حاجی کریم می رفت، می جوشید. آب زیادی بود پیاده شده رستم توی عمارت. این قلعه حاجی کریم مشهور است، در کرمانشاهان. خراب شده بود. عمادالدوله از تازه ساخته است. مال دیوان است. دو دست عمارت است. عمارت اول حوض وسط دارد. یورت زیادی داشت. اما خراب شده است تعمیر کلی لازم دارد. عمارتش هم وضع عجیبی است. از این جا می رود به حیاط باغچه و آنجا سه طرف عمارت دارد حوض در وسط، درخت و میوه گل و ... طرف شمالش باز است و چشم انداز بسیار خوبی به باغات و دره و قدری از شهر و سر قبر آقا و ... و ... دارد. سکوی ساخته، پیش برده بودند. که از آن سکو همه جا پیدا بود. قدری آنجا نشسته، دورین انداختم. سر راه مردم و زوار که از سر قبر آقا می گذرد، پیدا بود. اهل اردو، حرم و ... از آن راه می روند. زن و مرد زیادی به تماشا آمده بودند. بعد ناهار خورده عرفانچی و ... پیشخدمتها بودند میرزا یحیی خان امروز زمین خورده بود اما عیبی نداشت. بعد آمده سوار شدیم از راهی که از کوچه باغ و دره و ... می گذشت رفتیم بسر راه افتادیم. اسباب های زیادی توی این باغات ساخته بودند. برج های آجری محکم بلند داشت. خلاصه توی کالسکه نشسته رانندیم. یک فرسنگی که رانندیم، هر ده ماهر تمام شد. به ابتدای جلگه ماهی دشت رسیدیم. راه کالسکه طرف دست راست افتاد، جاده^۲ متعارف دست چپ ماند. اما الی

۱. سطور بین پرانتز در فاصله بین سطرها در متن اصلی نوشته شده است.

۲. اصل: جمعه

دو فرسنگ ونیم دهات و صحرا و ... جزء حومه کرمانشاهان محسوب است. بعد ماهی دشت می شود. ناهار حرم را باز برده بودند به جاده که راه کالسکه نبود حرم بی ناهار ماند بودند. جلگه ماهی دشت بسیار وسیع است. دهات آباد دارد زراعتش همه در کوه و صحرا دیم است. دیمش می گویند تخمی چهل تخم عمل می آید. زمین خارشتر و شیرین بیان و بعضی جاها چمن است. آب های سیاه، باتلاق زیاد دارد که پل های کوچکی این دفعه ساخته اند طرف دست چپ و راست تا چشم کار می کند جلگه است. خلاصه دو ساعت به غروب مانده به رباط ماهی دشت که منزل بود رسیدیم. فوج قلعه زنجیری [۳۰۸] گوران به سرتیپی علی مرادخان پسر اسدالله خان مرحوم گوران ایستاده بودند. سوار شده رفتیم. دیدم جوان های خوبی داشتند. شکلشان بد بود باید عوض شود. دوساله مواجیشان هم نرسیده بود. به حسام السلطنه عصری در چادر گفتم برو، رسیدگی بکن خلاصه وارد منزل شدیم. تجیر و دستگاه تازه خوبی زده بودند. با آلاپاوی [ی] بزرگ، بسیار باشکوه، چادرزری، دیرک های نقره، خلاصه شب شد بعد از شام مردانه شد عرفانچی و ... آمدند بعد خوابیدیم. شب بسیار سرد بود.

ما بین شهر کرمانشاهان و جلگه ماهی دشت در اوایل راه کرانه ای است و چشمه معروف به عین الکُش که راه کالسکه از آنجا بود از عمادیه الی ماهی دشت دهاتی که در سمت دست راست و چپ است. از این قرار است :

دست راست : بی جابند، سراب جعفرقلی، خالصه معروف به دلگشا سراب همت، سراب سلید، چشمه یاروئی، لوشان، درگه، چهارمزرعه است مال علما قُمشه لوزنگنه : چفابلک، قمشه سیدعبدالحسن، بی رای ملکی آقا محمدتقی، برادر آقا عبدالله عمده فرد بسیار ملاک است صاحب دولت چاله چاله، آقا محمد تقی، علی آباد دومزرعه است دست چپ : سیاه بید آقا حسین، سوار، بزکدار، باغات زیاد دارد، قریباغستان چشمه مندعلی، خمسه، گوشیران گوشان ملکی رستم خان تفنگدار [۳۰۹] سنگ سفید، باغله تله کش کوده کهریز سرآب ندرخان سراب حاجی عباس چشمه سفید آقا سید ابراهیم طرع اللطیف قمشه سادات جامه شوران بل مانه، رودخانه ای که از ماهی دشت می گذشت اسمش مَرک است منبعش از سرفیر و زآباد اول خاک لرستان است و

می‌رود، به شلوروزالو آب، که از اول خاک کردستان است در آنجا بقرا سومی ریزد.

روز شنبه یازدهم [شهر شعبان] امروز باید رفت به هارون آباد^۱ شش فرسنگ سنگین بلکه هفت فرسنگ است. اما پنج فرسنگ می‌گفتند. خلاصه صبح برخاسته، سوار کالسکه شدیم. یحیی خان [به] افواج گوران انعام می‌داد قدری کالسکه حسام السلطنه و ... آمده صحبت شد. اسبی [که] علی مراد خان سرتیپ گوران پیشکش آورده بود، آوردند. بعد رانندیم توی، یعنی دم کاروانسرا و ده کشیفی که نزدیکش بود، عبور شد. به طوری کشف بود که آدم می‌مرد. پلی کوچک بود، روی آبی است که از سراپرده می‌آمد. کالسکه گذشته به تعجیل رانندیم. صحرا همه جلگه است. طرف دست راست [و] چپ تا چشم کار میکند جلگه است. همان جلگه ماهی دشت است. در این جلگه ملاک مختلف است: علماء سادات، زنگنه، کلهر، سنجابی، و ... و ... از منزل دوفرسنگ که رفتیم جلگه منتهی به کوه می‌شود. سوار شده، رفتیم بالای تپه، ناهار افتادیم. دوربین به جلگه انداختم، گوسفند و ایل زیادی در صحرا بود. دهات زیادی هم بود. بعد از ناهار سوار شده برای شکار کبک، همین جا ناهار می‌خوردیم دامنه دهی بود مشهور به لاله بان، ملکی محمدرضا خان سرتیپ فوج زنگنه. بعد که رانندیم مزرعه کوچک دیگر هم بود مشهور به لاله بان. ملکی خوانین کلهر بود. این جا ها درّه و [و] تپه و کوه بود. همه جنگل بلوط اما درخت‌های کوچک، بلند بوده است. کم کم بریده به کرمانشاهان برده اند حالا کوچک است. درخت بادام تلخ هم داشت. همه جا هست. قدری که رفتیم کبک زیادی برخاست. از زیر هر بلوطی کبک برمی‌خاست ساری اصلاان امین نظام [۳۱۰] سیاهی میاجی، چرتی‌ها، معلی، قوشچی باشی و ... بودند. علی رضا خان، میرشکار. تفنگ زیادی انداختم. اما پنج عدد کبک روی هوا زدم. قوش هم انداختم. قوش انداختن به واسطه جنگل مشکل است. کبک زیادی داشت. همین طور شکارکنان آمدیم، باز رسیدیم به آخر این کوه که طرفین راه بود درّه شده بود. که جاده^۲ بود کالسکه‌ها و مردم و ... همه می‌آمدند. راه افتادیم کالسکه آوردند سوار شدیم. جلگه دیگری بنظر آمد، که طرف دست راست درّه تپه داشت. اما طرف پائین

۱. نام این محل ابتدا به شاه قباد و بعد به اسلام آباد تغییر داده شد.

۲. اصل: جمده

دست چپ جلگه طولانی بود تا چشم کار می کرد. در این جلگه آهو هم بوده است. امروز دیده بودند. این جلگه را زبیری می گویند طرف دست راست جاده ملک، سامان سنجایی است. سمت دست چپ جاده سامان کلهر [است] این صحرا بوته و گون زیاد دارد. رانندیم رانندیم، تا نزدیک به گردنه نعل شکن شدیم. سوار اسب شده، رفتیم به ناهار گاه حرم تازه آمده بودند به آفتاب گردانچی، کج خلقی شد. به خواجه ها گفتم اورا زدند. که چرا اینقدر دور آفتاب گردان می زنی. قدری کج خلقی کرده، رفتیم. در راه دیدیم قازا قی افتاده پرمیزند. اشاره کردم آقا علی، آمد برداشت، به من داد. قدری در دستم بود بعد انداختم دور. می دانم ناخوش بود، یا چه بود، بعد از کوه نعل شکن بالا رفتیم از بیراهه راه را رفته بودند. کالسکه رفت. سرگردنه کبک زیادی بود. باز جنگل بلوط، بادام، و بوته زیاد داشت. یک کبک هم این جا زدم. بعد از راه سنگی بدی رفتیم پائین. معبر زیر گردنه، ناهار می خورد. سوار کالسکه شده رانندیم. اول، دهی که پیدا شد، کریم آباد بود. جزء جلگه هارون آباد است. مال محمد حسن خان کلهر است. الی یک فرسنگ هرده ماهور بود. بعد باز جلگه می شود اما طرف دست چپ رانندیم تا به دماغه کوهی رسیدیم. که در طرف دست راست بود، از تهران الی این دماغه کوه همه جا رو به جنوب می آمدیم. از این رو ما بین شمال و مغرب رفتیم. همه جا از دامنه این کوه رانندیم باقی اطراف جلگه است اما زیاد وسعت ندارد. [۳۱۱]

تار رسیدیم به دهی، که دامنه کوه بود. بی آب، اسمش بدرکنی [است] از این جا می رود هارون آباد اول کاروانسرائی است، بعد هارون آباد [است]. بسیار بسیار کشیف بود. بعد عمارت قلعه [ای] محمد حسن خان کلهر ساخته است، به هارون آباد نرسیده فوج کلهر و سواره کلهر ایستاده بودند. دیدیم، آقا سید صادق را با چاووش در تخت دیدیم. چاووش می خواند. بعد از دیدن فوج، همه جا دواندم. از بس کشیف بود، ده و ... وقت هم تنگ بود یک ساعت به غروب مانده بود. رودخانه [ای] می آید اسمش رودخانه هارون آباد [است] منبعش از سراب سرنور نزدیک قلعه زنجیر می آید. خلاصه وارد منزل شدیم. چادر رالب رودخانه زده اند. زمین چمن است. اما زرد شده، حرم بسیار دیر آمد. قندو پیشکش ... خرما و ... بود حرم آمد تقسیم کردند. قدری هندوانه به تعجیل خوردم. شب مردانه شد بعد از شام. بعد خوابیدیم Boland دهاتی که در جلگه ماهی دشت بود طرف دست راست

چاه زرد ، ایضاً چاه زرد ، چاه انگریته ، چاه بَلکِ ملکی آقا محمد تقی ، چاه زَبَر دست چپ
 ذالکه دیه سید جلیل ، لاله بان بالای کوه ، لاله بان سید جعفر ، جلگه زیبری .
 دست راست تهرشان ملک حسن خان سنجایی ، حسن آباد ملک سنجایی رویزی ایضاً
 سمت دست چپ وشوان ملک محمد حسن خان کلهر و ...

روز یکشنبه دوازدهم [شهر شعبان] در هارون آباد توقف شد . به علت خستگی
 دیروز روزنامه^۱ دو روز مانده بود نوشتم . چهار هزار تومان تنخواه به براتدار تقسیم شد .
 معیر بود می گفت : دیشب تب ولرز کردم . تیمور میرزا آمد ، یک درنا ، یک حقار ، یک بالابان
 گرفته بود آمد قدری صحبت شد . کار فرانسوی ها^۲ خیلی مفشوش است . حکیم طولوزون
 هیچ [۳۱۲] دماغی ندارد . مارشال^۳ بازن هم با هشتاد هزار قشون فرانسه ، و هر چه اسباب
 حرب بود ، در شهر متر ، تسلیم پروس شده است . الحمد لله احوال من خیلی خوب است ،
 پریش وزیر دول خارجه ، قولنج شده بود . بسیار بد . خوب شد . شب را مرده شده .
 بعد خوابیدیم . *salat*

تفصیل هارون آباد ، جلگه هارون آباد که هارون آباد در او واقع است و حاکم نشین
 ایل کلهر است جلگه ای است ، طولانی و کم عرض ، که طول آن از لرستان تا خاگ^۴ کنند است ،
 و عرض آن در فاصله دوسلسله کوه اغلب نیم فرسنگ کمتر [است] و در بعضی مواضع بیشتر
 است . و آن جلگه است بیلاق و چمن زار و در آن^۵ قریب ده پارچه بل بیشتر ده و مزرعه
 است . آنچه در سر راه است قریه هارون آباد و محاذی آن سمت جنوب کنار رودخانه برف آباد
 قریه برف آباد است . و در این جلگه ، دو رودخانه که به طول از شمال می آید به سمت مشرق
 به لرستان می رود . آن که در دامنه جبال شمالی و از نزدیک ده هارون آباد می گذرد موسوم
 به رودخانه سرنور ، است . و از تنگ سلیم گذشته داخل لرستان می شود . رودخانه دیگر رود
 برف آباد که از کوه های شمال مغربی همین جلگه جاری است ، زاینده رود است . منبعش هم

۱ . مقصود همین یادداشت های روزانه است .

۲ . اصل : فرانسه ها

۳ . اصل : مرشل

۴ . اصل : و ، او

از هارون آباد با رودخانه سرنور متفق می شوند. حدود این جلگه از سمت مشرق تا شمال که دست راست جلگه است، سلسله کوهی است که پشت آن ابتدای خاک ماهی دشت بعد جلگه زیری است بعد چنگر که فاصله میان سنجایی و کلهر است. تا گردنه کوله بانان که سرحد کردند و کلهر است در حد مشرقی و قدری از مشرق جنوبی لرستان است. و سرحد آن قلعه آخوند مشهور به هرسم حد جنوبی و جنوب مغربی الی، مندلیج چهار منزل خاک کلهر است، که منزل آن عبارت از کُفر آورو گیلان باشد، ییلاق. و یک منزل آن دیژمان و ایوان باشد قشلاق است. و سومار و آب سومار است [۳۱۲]. که به مندلیج می رود اگر این آب قطع شود، مندلیج خراب می شود در این خاک رودخانه، چشمه، مرتع، بسیار است. و شکار زیاد دارد خاصه، کوهی که در سمت چپ و پشت هارون آباد است. موسوم به زواره کوه. درایل کلهر قاطر بسیار است. کلهرایوان از کلهر هارون آباد موضوع^۱ است.

ثَبْتٌ ثَبْنِیٌّ قَبْلَیْهِ قُ [امروز باید رفت به گردنه، پنج فرسنگ راه است. صبح برخاسته رخت پوشیده سوار شدیم، به کالسکه رانندیم رو به مابین مغرب و شمال. طرفین راه کوه است. نه چندان بلند، کوه ها اسب رو است. و جنگل بلوط است اما نه چندان بلند. راه کالسکه خوب بود اما اغلب راه سنگ بود اما سنگ ها را بر چیده بودند. کالسکه خوب می رفت فاصله دو کوه دست چپ [و] راست نیم فرسنگ کمتر، بیشتر بود. قدری رانندیم. طرف دست چپ رفتم. بالای کوهی جنگلی به ناهار افتادیم بعد از ناهار سوار شده باز رفتم به کالسکه نشسته رانندیم. تا رسیدیم به اول خاک کردند که گردنه ای است، موسوم به کوله بانان از این سرازیری می رود اما گردنه بزرگی، چیزی نیست. از کرانه که پیش می رود طرفین کوه نزدیک می شود. دره تنگ می شود. توی دره دهی بود معروف به خسرو آباد، مال خسرو خان دانی ملک نیاز خان ده کثیفی بود. در کوله بانان ملک نیاز خان با اصحابش آمدند. بعد ده دیگری دیده شد. مال خسرو خان اسمش چشمه سفید است. بعد از خسرو آباد دره و عرض جلگه قدری وسیع می شود. از منزل الی کرند هیئت ارضی^۲ همین طور است هیچ تفاوتی ندارد طرفین راه کوه است. جنگل بلوط [است] اما از گردنه کوله بانان به طرف کرند کم

۱. یعنی جدا می باشد.

۲. اصل: عرضی

کم کوه‌های طرفین سخت تر و بلندتر میشود، و درخت بلوط، هم کم می‌شود. ده کردند در کوه دست راست واقع است در میانه دره[ای] که اطرافش کوه سنگی سخت است. نزدیکی کردند، عباس میرزا با اصحابش آمدند. قدری صحبت شد. عباس میرزا نه بلند است نه کوتاه، سفید و سرخ است. لاغر و استخوانش ضعیف است. [۳۱۴]

لباسی میانه رومی، ایرانی، فرنگی (پوشیده بود)، در شمیران می‌گفتم که عباس میرزا، وقتی که به استقبال خواهد آمد، طرف دست راست جاده^۱ خواهد ایستاد. اسب سفیدی خواهد داشت. با یراق طلا، بعینها همان طور شد. اردو و چادرها پائین کردند در جلگه افتاده است. شب بعد از شام مردانه شد. میرزا علی خان و ... بودند. بعضی احکام نوشته‌جات^۲ بود، خوانده و ملاحظه شد. هوای این جا از هارون آباد گرم تر است. امروز گل نرگس زیادی از ریجآب^۳ آورده بودند. از هارون آباد الی کردند پنج فرسنگ است. در ابتدای جلگه کردند، پشت کوه جنوبی کردند، کوهی مرتفع مسمی به کچل، خیلی سخت[و] خشک[است] که خاک کلهر اندک از او گذشته به انتها می‌رسد در مقابل کردند، سمت جنوبی کوهی است معروف به نوآ، از قله این کوه اگر هوا صاف باشد جلگه و شط بغداد پیدا می‌شود. دست چپ از راه دور، ده طلسم است. ده قیدیم است، قلعه و باره داشته است، خراب شده است. بعد زرد آبه، کودانه سرچغا، پوکاب، شب خوابیدیم^۴. mauchafirin.

روز سه شنبه چهاردهم [شهر شعبان] در کردند اطراق شد. خواستیم امروز با تلگراف با تهران حرف بزنیم، حرف نزد. حتی [دستگاه] تلگراف را از کردند به سرپرده آوردند، بعد که حرف نزد، اسب آوردند، سوار شده، رفتیم، به تماشای ده کردند تیمور میرزا، عباس میرزا یحیی خان، علی رضا خان، سیاحی، آقاعلی، محمد علی خان، میرزا محسن خان و ... طولوزون بودند خلاصه راندیم هوا ابر بود اما نیارید. از اردو به ده کردند [۳۱۵] چندان راهی نبود. اول می‌رسند به زراعت و باغستان انگور، اما باغ کم است.

۱. اصل: جمده

۲. اصل: نوشته جات

۳. ریگاب

۴. اصل: خوابیدیم

بعد به کاروانسرائی رسیدیم. از بناهای شیخملی خانی است، کاروانسرای بزرگی است. اما قدری تعمیر لازم دارد. اطرافش بسیار کثیف بود. مردم اردو و کردی و زوآر و ... و ... و سیورسات چی و ... زیاد بودند گروه [های] مختلف بود از این جا گذشته اول کوچه و خانه ها ست. کوچه های کثیف تنگ، خانه ها روی هم ساخته شده. آبی که از توی ده می آید، لجن و کثیف و بدبو بسیار عفن بود. زن های خوشگل که می گفتند، کردند دارد، الحق راست است. بسیار خوشگل هستند. اما زیاد نزدیک و [پشت] بام ها نیامده بودند سنگ زیادی داشت. عوعو می کردند خانه ها بر روی هم کوه و سنگ ها بر روی خانه ها بسیار جای مهبی بود. جمعیت زیاد از اهل اردو و، کردی و ... روی بام ها بودند. و در کوچه هر قدر بالاتر می رفتیم دره تنگ تر می شد. خانه ملک نیاز خان بسیار خانه خوبی بود گچ بری^۱ دارد خیلی خوب بود. خانه تلگرافچی کردند که خویش ملک نیاز خان است باخانه یاورمیرزا محسن خان خوب بودند. خانه های خوبی داشت. (این تلگرافچی زبان انگلیسی را بسیار خوب حرف زده و می نویسد.)^۲ قریب هفتصد هشتصد خانوار می شوند بعضی جاهایش شبیه به دربندو پس قلعه [و] اوین و درکه [و] سولقان شمیران است. خلاصه از آبادی رفتیم بالاتر، آبادی تمام شد باغستان بود باغ زیاد سرآب. چشمه، در همین بالاها ست. توی باغات، که آبش به ده می رود. و این آب تا پائین ده که می رود، بالمره خراب و ضایع و بدبو و کثیف می شود. به طوری که مثل آب جهنم [است] باغات بالا هم زود تمام شد. جای چشمه و تخت چادری بود. چشمه خشکیده بود. تیمورمیرزا گفت: اول دولت ما که اذن داده بودیم، شاهزاده ها از بغداد، به بیلاق بیایند تیمور و رضاقلی میرزا، برادرش آمده دوماه، این جا چادر زده مانده بودند. رفتیم قدری بالاتر، بالای تپه به قله کوهی نشسته، جای و انار خوردیم. سارزبادی بود، سیاحتی شش، سارروی هوازد. کوه های این جا پر علف و پر بوته و پرسنگ است و مرتع [است] می گفتند: ارقالی هم پیدا می شود. کبک هم دارد. ملک نیاز خان هم بود. کوه ها و وضع این دره بالای کردند [۳۱۶] شبیه به تنگه باغ کموش جاجرود و بالای عمارت قدیم جاجرود و ... شبیه بود. از این جا راهی است به گهواره و قلعه

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. این جمله خارج از دستور اصلی متن نوشته شده است.

زنجیرگوران، می رود. خلاصه عصری مراجعت شد. دهباشی، یحیی خان و ... را پیش فرستاده قرق کرده بودند بسیار بسیار از کثافت و تعفن آب و ده به مرارت گذشته، به منزل رفتیم شب را بعد از شام قرق شد. پیشخدمت هاو ... بودند. و بالای کوه کردند ملک نیاز خان آتش بازی بی مزه [ای] می کرد. هوا ابر است تا خدا چه خواهد. انشاءالله ببارد. نبارید. بعد خوابیدیم. érus.

روز چهارشنبه پانزدهم [شهرشعبان] امروز باید رفت به پای طاق می گفتند پنج فرسنگ سبک است، اما هفت فرسنگ راه بود بسیار دور است صبح سوار اسب حسام السلطنه شده رانندیم. افتادیم دست چپ. امروز هم روبه مابین مغرب و شمال می رویم. طرفین راه کوه است [و] جنگل بلوط مسافت مابین دو کوه، دومیدان اسب است. از طرف دست چپ، که رفتیم رودخانه [ای] می آمد آبش حالا کم است. قاز الاق زیادی بود. علف صحرا باز شیرین بیان و ... بود صحرای دلباز^۱ خوبی است طرفین کوه های بلند است کوه دست چپ پشتهش باز محالات کلهر است، پشت کوه های دست راست گهواره و قلعه زنجیریک قاز الاق روی هوا زدم، بعد محمد علی خان، ابراهیم خان، گفتند مرغی جلو نشسته است. دیدم دور، یک قوش نشسته است. همه تیپ پیشخدمتها مردم عباس میرزا و ... بودند. اسب راتند تاختم و رسیدم به، مرغ، پرید. خیلی دور شد سرتاخت روی هوا با تیر اول زدم. افتاد. همه مردم یکدفعه داد زدند. بسیار بسیار خوب زدم. خودم حظ کردم. بعد رفتیم دو حقار سفید نشسته بود. تیمور میرزا چرخ انداخت نگرفتند. بعد خواستیم به ناهار بیفتیم همه جا زمین [۳۱۷] بشکل بود. رفتیم، از رودخانه گذشته، در دامنه کوه، دست چپ به ناهار افتادیم این کوه ها کبک زیادی دارد. بعد از ناهار سوار شده رفتیم دامنه کوه دست راست که جاده^۱ بود سوار کالسکه شده رانندیم. این جایی که به ناهار افتاده بودیم، دهی در دامنه بود. محقر، بی آب اسمش کوکاب بود. آن جایی که به کالسکه نشستیم دهی سر راه بود اسمش حریر بود خلاصه رانندیم تا رسیدیم به کاروانسرای محقر کوچکی که ملک نیاز خان ساخته است. از این کاروانسرا به بعد راه تنگ می شود، و جنگل بلوط زیادی و درخت های

۱. اصل: دلواز

۲. اصل: جمعه

بزرگ و همه جا از بعد از کاروانسرا، سرازیر است و طرفین دست چپ و راست کوه های بلند پر جنگل سنگلاخ سخت، بسیار شبیه است به دهنه نهر رود بار، کجور که به دریا می ریزد بمعینها. سنگ راه ها را برچیده و راه تازه ساخته اند. برای عبور کالسکه والا امکان نداشت کالسکه بگذرد مهندس راه بسیار خوب ساخته است. حرم از ما جلو افتاده بود.

کالسکه ها، تخت ها، راه سنگ، ساعت به ساعت ما می ایستادیم وسط این راه، دره. رسیدیم به آبادی و ده و کاروانسرای میان طاق بنای کاروانسرا از محمد علی میرزای مرحوم است. خانوار به قدر شش خانه این جا هست. قدری درخت میوه هم کاشته اند این آبادی برای زوار و قافله بسیار خوب است. از میان طاق هم گذشته همه جا رانندیم. همه جا سرازیر می رود. تار رسیدیم به اول سرازیری پاتاق که طاق کسرای معروف باشد. این جا راه قدیم به طوری بد بوده است، که اسب و قاطر نمی رفت. تا به تخت و کجاوه چه رسد، و کالسکه. راه همه یک پارچه، سنگ و از بس عبور زوار و ... شده مثل آینه صاف [است] مهندس نمسای، در همین اوان که ما می آمدیم، مامور بود، این راه را بسازد. راهی زیر دست راه قدیم انداخته است، پیچ پیچ، چم چم، که کالسکه در نهایت خوبی می رود. راه عرض خوب. عجب خیرات بزرگی است. ما از کالسکه درآمده سوار شدیم. ایستادیم. حرم جلو بود. خیلی معطل شدیم. سوار زیاد، تخت، کالسکه، مردم، معرکه بود. دم راه قدیم طاق سنگی که مشهور به طاق کسری است ساخته شده است. پیاده شده خیلی پیاده رفتیم. زیر طاق تماشا کردم. سنگ های بزرگ را خوب جفت کاری، و وصالی کرده است. جلو طاق و سرستون ها و ... هم مثبت کاری بوده است. طاق، اغلی خراب شده است. سنگ هایش زمین افتاده است. اما باز هم حالت طاقیت باقی است. کسری می گویند نوکر خسرو بوده است. مستحفظ این راه بوده است. اما این دره و دهنه و این طاق که آمدیم بسیار محکم و سخت است. در حقیقت قلعه خدا آفرین است. اگر هزار تفنگچی در این جا باشد از طرف صحرای زهاب و ... احدی نمی تواند عبور کند. [۳۹۸] [و] به سمت کردند بیاید. بسیار محکم است. از بالای طاق کوره راهی بود، به ریجاب می رود. دوفر سنگ است. از این جا الی ریجاب. خلاصه پس از تماشای طاق پیاده رفتیم پائین به راه ساخته افتاده، سوار شدیم. بسیار شبیه است، به راه آخرهای، هزارچم مازندران رفته خیلی پائین. مثل اینکه

به چاه فرو برویم. هوا تغییر کرد. بسیار گرم شد. احوال کسل شد. سردرد گرفت. کمر و اعضا درد گرفت. خرد^۱ و کوبیده بودم. به غروب هم چیزی نمانده بود. از طرف دست چپ از تنگه بسیار بسیار سخی، مرتفعی گویا چشمه و سرآب است، که آبش روبه مغرب به اردو می‌رود. پی‌آب‌را، الی یک فرسنگ و نیم پید کاشته اند. در بهار باید خیلی آب داشته باشد. حالا هم چهارپنج سنگ آب داشت. دم آب عمارت^۲ کرجکی ملک نیاز خان بنا کرده است. تمام نیست. دهی هم هست. بعد رانندیم اردو دور، از آب افتاده است بسیارید. [هم] تنگ هم کثیف. رفتیم منزل. پیاده شده چادرها را لب همین آب زده اند. طرفین اردو همه کوه است. دره تنگ است. با کمال کسالت وارد منزل شدم. بی‌وست و سرماسرماس شد. شب را زود و بد خوابیدم.

روز پنجشنبه شانزدهم [شهر شعبان] امروز باید به سرپل ذهاب برویم دو فرسنگ [و] نیم راه است، الی سرپل. اما اردو گذشته به قره بولاق رفته بود، که از سرپل الی آنجا نیم فرسنگ راه است. صبح با کمال کسالت برخاستم سوار کالسکه شده، رانندیم رو به مغرب طرفین راه همه کوه‌های سخت است و سنگی، که به هیچ وجه عبور ممکن نیست، و عرض دره هم تنگ بود. راه کالسکه همه سنگ بود بسیار بسیار بد. لابد^۳ به کالسکه نشسته بودیم. یک فرسنگ و نیمی رانندیم پیاده شده، دست چپ به ناهار افتادیم. دهی در سمت دست راست پیدا شد «بشیوه» می‌گفتند، نزدیک بود. دهات و مزارع زیاد کوچک [و] محقر بعضی خانه کپری، در طرفین راه خیلی بود ایلات چادر نشین و رمه گوسفند زیادی در صحرا بود. ایلات اغلب ستجایی بودند که می‌خواستند بروند خاك روم. [۳۱۹]

بعد از ناهار برخاستم قدری روزنامه دیروز را نوشتم. اول امروز، چرتی کوچکه، به آب‌هت کیکاووس هنوز ناهار نیفتاده، دوان، دوان، آمد. یک دراج توی کیسه آورد. گفت: باقوش گرفتم. سیاجی میاجی، تیمور و ... و جمیع توپچی‌ها، همراه منلی با دست شکسته و ... و ... صبح، تاریکی، برای دراج رفته بودند. همه جا را بهم زده بودند. خیلی دراج بوده

۱. اصل: خورد

۲. اصل: عمارتی

۳. لابد: ناچار

است. شکار کرده‌اند. جرآمد. تیمور، هم دراج فرستاده بود. پاشاخان، مظفرالدوله، که با صد سوار از آذربایجان، آمده است و حالا در خائفین است، ده تا، درآج فرستاده بود. دراج‌های آنجا را هم خان بهم زده است. خلاصه، رانیدیم تا به تنگه [ای] رسیدیم اسمش تنگه «و اما فه گل» است. کوچک [است] از اینجا گذشته، کوه‌های دست چپ و راست دورتر می‌شود. اما هر ده هورده، باز هست. سوار اسب بودم. از طرف دست چپ کوه سنگی سختی کشیده [شده] است. ده کثیفی هم پهلوی آب تنگه بود، در این کوه سخت، معیر گفت دخمه داوود^۱ مقبره سلاطین قدیم عجم است. اما حالا مشهور به دخمه و دکان آهنگری داوود است، کوه افتاده است. زمین، مثل کره و کف صابون که، روی هم چیده باشند، و به این رنگ به این جور. در این نواحی به هیچ وجه سنگ نیست. از دور مثل یک بار پنبه می‌ماند. می‌گویند: لرها، که این کره مال پیرزنی بوده است. حضرت داوود قدری از آن کره خواسته است. پیرزن نداده. کره‌ها سنگ شده است. بعد رفتم زیر تنگه یک خانه گلی کوچکی درویش، آن زیر ساخته است. مشغول عبادت است. یک درخت هم بود. درویش در توی دخمه ایستاده بود. از سطح زمین سنگ را تراشیده الی پانزده زرع رفته اند بالا، خیلی صاف [و] پهن [است] این جا دخمه را بسیار خوب حجاری کرده [و] سوراخ کرده اند. قبر پادشاه آنجاست از دخمه هم الی بالای قله کوه یک پارچه سنگ صاف است. صارم الدوله یک نفر آدم آورده بود از سنگ رفت بالا، به دخمه. بسیار کار غریبی کرد. درویش هم از دخمه آمد پائین. [۳۲۰]

خیلی کار بود. کار هیچ کس دیگر نیست. قدری ایستاده، آمدیم. باز سوار کالسکه شدم. میرشکار و صارم الدوله را فرستادم بروند، دراج‌ها را قرق کنند. بعد رانیدیم. راه کالسکه سنگ و بد بود. تا رسیدیم به یک پلی است، سرچشمه کهنه قدیم. قدری خراب است. اسم رودخانه الفه است. منبعش از کوه‌های بالای ریجاب می‌آید. کاروانسرای خوبی بود. از بناهای شیخعلی خانی است. محمدحسن خان قراگوزلو تعمیر کلی کرده است. آبی که حالا می‌آمد، آب صاف خوبی [بود]. بقدر شش هفت سنگ آب می‌شد. بعد رانیدیم. نیم فرسنگ بالاتر، از سرپل و ... قره ییلاق از دور، افتاده است. دو سه سنگ آب، بلکه پنج شش سنگ آب بود که می‌رود قاطی رودخانه می‌شود. سه ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم.

چاپاری به تهران فرستادم . بسیار کسل بودم . سرم درد می کرد کمرم [درد می کرد] سراسر مام می شد . عصری یک دست اماله^۱ شد . شب راهم به کسالت خوابیدم . به سرپل نرسیده ، علی رضاخان در طرف دست راست دامنه کوهی ، لب رودخانه الوند رانشان داد . گفت : وقتی که خشت های طلا را می بردم شانزده روز ، با زن و مادرم و ... اینجا چادر زده ، ماندیم . می گفت : در سنگ دو صورت هم ، کنده اند از قدیم . در زیر دخمه دا وود که [ای] امروز دیدم یک شکل از سنگ درآورده اند اما حجاری خوبی نبود^۲ ، شخصی است ، رو به آفتاب ایستاده عبادت می کند . شکلش هم کوچک است ، زیاد بزرگ نیست . دهاتی که در دست راست و چپ امروز واقع بود :

دست چپ دهی نیست ، تا «دماغه داوود» از آن به بعد قلعه شاهین و محال آن است ، که مال کلهر است . دست راست «بشیوه» . چالکه ، علی کرده ، دولتیار ، کدخدا فتاد ، جلاله مند می نشینند . [۳۲۱] جماعت کیخسرو ، بایره ، سرپل ، و این محال و گردنه سرطاق ، مشهور است ، به حلوان ، همان حلوان است که هارون الرشید تقسیم کرده سرحد میانه ملک امین و مأمون قرار داده بود .

اسامی کوه های دست راست و چپ ، دست راست تا اول جلگه سرپل : زنگالیان ، بعد «بان زرده» محال ریجاب ، و یاران و زرده ، در پشت و حوالی این کوه ، بان زرده واقع است . دست چپ : «کل محرماو» و بعد کل داوود و بعد کل سرپل است . کوهی که قلعه شاهین در دامنه اوست . معروف به دونوشک است . محال دیزه و گیلان پشت کوه ، دو نوشک است . از آنجا راهی است به ایوان .

روز جمعه هفدهم [شهر شعبان] در این منزل اطراق شد . احوالم خوب نبود . باز اماله شد . الحمدلله بهتر شد . عصری سوار شده به سمت مشرق ، اردو به شکار دراج رفتیم . احوالم کسل بود بسیار حیف شد و الا عجب شکارگاهی بود . ساحل رودخانه الفه که از پل زهاب می آید ، دراج داشت ، اما کمتر از مشرق آبی می آید محلی به این رود خانه می شود سرآب آب گرم می گیرند . اما آب صاف زیادی خوبی دارد . کنار آب همه نی و درخت خرز

۱. اصل : عماله

۲. اصل : نه بود.

هره است. خرزهره ها گل هم داشتند، بسیار قشنگ و سبز و خرم [بود]. در صحرا هم نزدیک این رودخانه نی زار کوتاه است. در ساحل آب، در توی نی ها، پراز دراج است. خیلی داشت. با کسالت تمام، پنج عدد روی هوا زدم. تیمور، قوشچی و ... خیلی بودند. شلوغ^۱ زیاد کردند. تفتنگ می انداختند درآج متصل می پرید. ایل سنجایی هم بند چادر، به بند چادر، کنار این آب افتاده اند. [۳۲۲]

کنار آب افتادم. چای خورده، بنای لرز را گذاشتیم. برگشتم منزل الی شش ساعت لرز کردم. به طور بسیار بسیار بد. شب بسیار، بسیار، بسیار، نحس و بدی به ما گذشت. که از این بدتر نمی شود. دراج این منزل آن قدر بود که توی اردو پر بود، و شکار می کردند. در اردو یک درآج شب توی اندرون آمده بود. زبیده یک کرمی گرفته بود. دست که می زدند، مثل یک حب نشاط^۲ گرد می شد. بعینها حب می شد. در این منازل سار زیاد است. اغلی را می دوانند. قدری که پرید، خود به خود، می افتد. دیگر نمی تواند راه برود، و بپرد با دست می گیرند.

روز شنبه هجدهم [شعبان] امروز باید رفت به قصر شیرین. صبح، بسیار بسیار با کسالت، برخاسته خرقه به خود پیچیده با کمال کسالت، آمده سوار کالسکه، شدیم. راندم رو به مغرب، پنج فرسنگ راه بود. راه کالسکه بسیار بد، بلند و پست همه سنگ [و] خاک سیاه بدرنگ، دل تنگ با حالت کسالت، پناه بر خدا. راندم، راندم. طرفین دست راست و چپ همه کوه و تپه [و] دره و ماهور است. تیهوی بسیار دارد. یک تیهو آمد خورد به اسب کالسکه علی رضا خان با چوب زد افتاد. صادق شاطر گرفت، آورد. خلاصه «نوری» را جلو فرستاده بودم. در صحرا بیاید آتش سفید بیزد. دو فرسنگی که آمدیم محل آتش پیدا شد. رفتیم آن جا اما گنج بودم. هیچ نمی فهمیدم. بسیار بسیار بد حال بودم. اشتها ابداً نبود. آتش آوردند. بسیار کم خوردم. برچیدند. عقب سردیدم، چیزی تریی، صدا کرد، پرزور. نگاه کردم. دیدم قهوه چی باشی قابلمه پلو در دستش بود، پایش به بوته گیر کرده، دمر و، زمین خورده است. همان طور خوابیده دمر پلوه ریخته، نمی تواند بلند شود. سه چهار نفر آمده،

۱. اصل: شلوق

۲. قرص هانی که برای تقویت قوای جسمانی می خوردند.

بلندش کردند، بردند، انداختند-مالیدند. سرش شکسته بود، خون می آمد. خلاصه بعد سوار کالسکه شده. باز رانندیم راه‌ها خیلی بد است. طرف دست راست محال «قوره توزهاب» است. دست چپ، محال جگرلو، آثار^۱ خرابه‌های^۲ قصر شیرین پیدا شد. دست راست نزدیک جاده^۳ دیوارهای سنگی بلند بزرگ مثل قلعه بزرگ پیدا بود، این آثار اول بود نتوانستم بروم از کالسکه بیرون. قدری که رفتم. آثار دیگر از دور پیدا شد. دروازه هم داشت. این دفعه سوار شده راندم، اما بسیار کسل، دو دروازه بود. دیوارهای سنگی با گچ و آهک کار کرده بودند. خیلی محکم، بعضی خراب شده بعضی سرپا بود پشت‌ریک کلاه فرنگی چهار رو که هر طرفی، در هلالی بزرگی بود. سقفش هم مدور طاق زده بوده اند. اما سقف ریخته است. دیوارها و صفاها باقی است. پی‌ها و قطر دیوارها بسیار بسیار محکم اطراف [۳۲۳] این قصر هم عمارت بوده است. بسیار بسیار محکم، آجرهایی آنجا کاررفته است به قدر نظامی‌های^۴ محکم بسیار بزرگ، آجرهای قرمز خیلی کلفت، با سنگ و آجر [و] گچ آهک ساخته اند. در اطراف و دور، هم باز آثار بسیار است نتوانستم بروم، آن آثار^۵ اول از راه دور، آبی است که از رودخانه زهاب آورده، از روی دیوار، سنگ‌ها را مثل نوساخته، به این قصر و عمارت آب می‌آورده اند آن راه آب رانندیم. خلاصه، بعد باز سوار کالسکه شدم قدری، که آمدم پاشاخان، مظفرالدوله، با صندسوار مکرری همه زره و کلاه خود و پره‌های بلند زده، طبل، و سرنه، داشته خوب می‌زدند سوارها بسیار جوان، خوب، با نیزه و اسلحه تمام مثل، شعر، خولی، سنان بن انس^۶ حارثه، بیار خنده داشتند. اما حیف که کسل بودم. ده قصر شیرین هم پیدا شد. رودخانه زهاب این جا می‌آید. خیلی آب داشت. پیاده شدم. در کالسکه سوار شدم. زدم به آب گذشتم. تا سینه اسب آب بود. آب صاف خوبی [بود] ده قصر شیرین

۱. اصل: آثارهای

۲. اصل: خرابها

۳. اصل: جمعه

۴. آجرهایی با ابعاد بسیار بزرگ را آجر نظامی می‌گفتند.

۵. اصل: آثارهای

۶. اصل: عنسی

بزرگ است . کاروانسرای بسیار خوب داشت . می گویند حسن خان قصری آباد کرده است . این حسن خان اصلش ، اصفهانی و عراقی است . بیست سال است این جاهاست . کم کم سرحددار قصر شیرین شده است . و برادرزاده پهلوان شریف کدخدای قدیم چال میدان تهران است . شخصی است سیاه چهره ، ریش تویی ، قطور ، قدری به کریم خان سرتیپ سیلاخوری می ماند . سرداری ماهوت سیاه ، قبطان دوزی پوشیده بود . با رؤسای سنجابی و ... استقبال آمده بود . یعنی قبل از ورود ، به ده . امروزیین راه اقبال الدوله استقبال آمده بود با معیر الممالک صحبت شد . نوکرهای عجیب و غریبی داشت . با لباسهای غریب ، عربی ، هندی ، رومی ، خودش هم جیبو^۱ غریبی بود . ریش سفید ، موی سر ، سفید ، لباس فرنگی ، تازیانه بلند در دست ، اسب جلفی سفیدی سوار ، کلاه سیاهی ، مثل شب کلاه های ماهوتی من در سر داشت . شانه هایش را متصل تکان می داد می انداخت به هوا . ابوالفضل میرزا پسر ظل السلطان شیخ عیسی که چهل چراغ کاظمین دست او است آمده بودند . خلاصه وارد منزل شدیم بسیار بسیار بسیار کسل . الحمدالله نوبه نیامد . شب را خوابیدیم بد نبود . قدری راحت ، صحرای امروز طرف دست راست آهو زیاد دارد تیهو حساب ندارد .

روز یکشنبه نوژدهم [شهر شعبان] در منزل اطراق شد . چون احوال بسیار کسل بود [۳۲۴] نمک^۱ خوردم الی عصر ، در کمال ضعف و نقاهت گذشت . عصری والده شاه [و] عزت الدوله و ... آمدند «خجول» مولود خواهرش^۲ بیگم خانم خاله ، هم تازه دیشب از تهران وارده شده بود . ملاحظه شد . می گفت : با حاجی دلشاد میرزا آمده ام . بنای اطراق فردا هم شد ، که انشاءالله حالی بیایم . شب را بد خوابیدم کسل بودم امین السلطان ، بشیر خان ، هم ناخوش هستند .

روز دوشنبه بیستم (شهر شعبان) در همین جا اطراق شد . بسیار کسل بودم و لاغر ، میرشکار یک بره آهو آورد . گفت ، رفتم الی نزدیک خانقین ، اردوی عثمانی ها را هم با دوربین تماشا کردم . خیلی کثیف و بی معنی بودند . و برگشتن سره ماهوری را گرفته می آمدم .

۱ . کلمه با همین شکل و اعراب در متن اصلی نوشته شده و در جای دیگر به شکل «جینو دلفک» آمده است .

۲ . نوعی داروی شیبایی

۳ . اصل : خاهرش

آن طرف ماهور همه جا تپه تپه و در دره‌های آن جا ، نی و آب زیادی دارد . خاک ایران نزدیک قصر شیرین است . قدری که از قصر پائین تر می‌روی ، آن جا است می گفت پر بود از آهو و کبک و تیهو آهوی آرام و همه جا دره تپه کوچک ، می گفت در یک ساعت ده آهو می‌شد زد . دو تا زدم . وقت غروب می بود آدم . خلاصه اینجاها خیار خوبی دارد . هم سبز هم سفید . اما خیار سفید بیشتر است . شب را خوابیدیم . آهوهای این جا خیلی ، تفاوت با آهوهای تهران دارد . این جا کوچک و ریزه [است] و دست و پاهای کوتاه [و] باریک مثل نی قلیان .

روز سه شنبه بیست و یکم [شهر شعبان] امروز باید رفت به خانقین عرب و عجم که خاک روم است . امروز شش فرسنگ راه بود . صبح برخاست رخت پوشیدیم . سوار اسب شده شیخ محمد عارف و همراهانش که از خاک روم آمده در زهاب می‌نشسته ، دم‌در دیده شدند . شیخ محمد آدم خوبی بود . [خوب] مردمانی هستند . سوار اسب شده ، از رودخانه گذشته قدری راه رفته به کالسکه نشستیم .

راه کالسکه امروز هم بد است . پست و بلند [است] صحرا همه دره ماهور خاک سیاه [و] کثیف [است] . طرفین راه ازدور ، همه کوه ماهور ، آبادی چیزی هم در طرفین راه ندیدم . امروز همه مردم از هر طبقه با لباسهای فاخر خوبی از سواره [و] پیاده ملبس بودند . [۳۲۵] اصحاب جلوی دیک و ... از همه جور بودند ساری اصلا ، سپر و تپز^۱ مرصع را برداشته بود . محمد علی خان ، گرز مرصع ، سیاهی تیر صندوق مرصع ، میرزا محمد علی خان تفنگ ، یراق مرصع ، خلاصه رانندیم رانندیم . تا در دست چپ به ناهار افتادیم آفتاب گردان زری یعنی زری گجرات که در اصفهان تمام شده است [زده شد] . قدری ناهار خوردیم . بعد از ناهار چون افواج ما دیر ، راه افتاده اند در راه بودند قدری مکث شد . از تیر صندوق سیاهی قدری تیر انداختیم . به پوست نارنج همه پیشخدمت‌ها ملبر بودند . پسر حاجی میرزا رحیم اینجا پیدا شد . عجب پسر تلخی است . تازه از تهران آمده است . هوا این جا خیلی گرم بود . امروز هوا بسیار گرم است . نمی‌شد سرداری العاس و ... پوشید . جقه و سرداری و ... راه کالسکه گذاشته سوار شدیم . قدری رانندیم کالسکه آوردند . سوار شدم راه کالسکه بسیار بد است . یک جایی یکپارچه تخته سنگ بود . اینجاها بعد از این یکپارچه سنگ [و] تپه است . مشهور به

۱. تپز - تهوز - دپوس = چربستی ، که معمولاً سر آن نقره بود .

مرد آزما . که حالا سرحد ایران و عثمانی قراردادده اند . از پای طاق به این طرف تیرهای تلگراف همه آهنی است . از آنجا که سرحد عثمانی است دو سیم کشیده اند که تیر و سیم آن‌ها معلوم شود . خلاصه امروز بین راه مشیرالدوله ، با اسب چاپاری چاپارخانه عثمانی با لباس گردآلود [و] کلاه درهم ، روی پر از گرد و خاک ... آمده بود . پاره [ای] اطلاعات بدهد [و] برود . آمد صحبت شد ، رفت . بعد راندیم مستقبیلین عثمانی ، از دور پیدا شدند . توپ هم انداختند . ابتدا توپشان به گوش بی صدا آمد . بعد نزدیک که شدیم ، سوار اسب شدم . اما گرم بود . کسالت می داد اول رسیدیم به سواره نظام عثمانلو ، موزیکان سواره هم داشتند می زدند . موزیکان ملّع^۱ بود از موزیکان فرنگی و کردی ولری ، آهنگ صدایش خوب بود . اما موزیکان نمی شد گفت . چیز هجوی بود سواره هاشان هم ، همه در سر چفیه اگال عربی بسته بودند . لباس نظامی بدی پوشیده ، تفنگ کوتاه قدی در دست داشته ، با اسب های بد . اما هر دسته یک رنگ [بود] صاحب منصبان شان ، با لباس نظام در جلو سواره ایستاده بودند . از آنها گذشته به یک دسته سرباز قاطر سوار رسیدیم . این هم شیپورهای عجیبی داشتند ، شیپورچی هاشان خوب میزدند . اما سربازشان هم بسیار بد لباس ، کثیف تفنگشان سوزنی بود . بعد به پاشایان و ... رسیدیم پیاده ایستاده بودند^۲ . سواره نزدیک آنها ایستادم . مشیرالدوله معرفی کرد ، مدحت پاشا والی بغداد ، کمال پاشا فرستاده مخصوص سلطان به سمت مهمانداری ، با نامه رثوف پاشا که مامور امور سرحدیه ایران و عثمانی بود . اما حالا حاکم جزیره گُریه شده می رود . علی بیگ تشریفات چی باشی ، دیگر آجودان های سلطان و ... خیلی بودند بعد از اندکی صحبت حکم شد ، سوار شوند . سوار شده باز آمدند . سواره قدری صحبت شد . بعد از آن باز سوار کالسکه شدم . [۳۲۶] عثمانی ها پشت کالسکه و جنبین نزدیک می راندند . کم کم دورشان کردند یک دسته هم سواره چرکسی ، داشتند بد لباس ، چرکسی که از سمت روس آمده ، در ممالک رودخانه طونه رعیتی عثمانی را قبول کرده اند . پاشای بغداد چون سابقاً حاکم سواحل طونه بود ، این چند نفر چرکسی را با خودش آورده است این جا سوارهای عثمانی و ... افتادند پیش . عمه جلو ما هم که زیاد بود گردو خاک زیادی شد .

۱. ملّع به معنی : رنگارنگ ، گوناگون

۲. اصل : بودیم

هوا گرم [بود] راه هم بند آمد کم کم می رفتیم. علی بیگ هم جلو افتاده بود. چند یدک به یراق و سبک عثمانی ها، در جلو می کشیدند جلو دار پیاده، جلو یدک های را گرفته بود. این قدر پیاده رفته که مردند. خلاصه رانیدیم تا نزدیک قصبه خانقین از کالسکه پیاده شده، سوار [اسب] شدیم. کاش سوار نمی شدیم. به طوری گرد و خاک از جلو بود که پناه بر خدا، از یکی دو پل کوچک گذشتیم، به پل بزرگ رسیدیم پلی بود بسیار بسیار عالی. دوازده چشمه، پل آبادی بود شبیه به پل اللهوردی خان، که در اصفهان است بود. رودخانه عظیمی از زیرش می رفت از مشرق شمالی به مابین شمال و مغرب می رود این آب حالا با این کم آبی، سی سنگ آب دارد. این رودخانه همان آب رودخانه زهاب و قصر شیرین است. خانه های خانقین و باغاتش در طرفین این رودخانه است. خانوار خانقین خیلی است. هزار خانه می شود. کاروانسرای قدیمی ساز دارد. پل را می گویند: محمد علی میرزای مرحوم ساخته است. کاروانسرا را هم او تعمیر کرده است. خلاصه این تلگرافخانه هم از ایرانی و عثمانی هر دو، اسباب مکالمه هست. درخت نخل خرما می زیادی داشت. درخت نخل چیز عجیبی است. پوست درختش مثل میوه درخت کاج است. خط خط و بر آمده، خیلی قشنگ است. اغلی کوتاه بودند کمی بلند بود، توی باغات لیمو، پرتقال، مرکبات، خیار، درخت تبریزی، توت، حاصل می شد. خلاصه با هزار خستگی، و گرد و خاک، مرارت، از باغات و ده خارج شدیم. اردو در طرف شرق افتاده است. از قصبه به اردو، یک فرسنگ راه بود. بسیار بسیار خسته [و] کوییده وارد اردو، و جلو خوان اردو آلا قاپو، شدیم، الحق افواج ایران و شکوه اردوی خودمان، مردم ایران^۱، رفع خستگی را کرد و عثمانلرها، خجالت زده شدند. بعد وارد شدیم. قدری خیار و سکنجبین خوردیم. حال آمدیم. به غروب چیزی نمانده بود. در باغات خانقین، کنار رودخانه درآج هست. شب را هم بعد از شام مردانه شد. از جانب سلطان چند مجموعه^۲ شام [۳۲۷] آوردند. عوض مجموعه، رسمشان طبق چوبی است. قاب بندی های خوب [و] محکم داشت. ظروف چینی فرنگی، قدری نقره خوراک های عجیب و غریب داشت. از همه [به] عکاس باشی دادم، خورد. آقا علی هم خورد. بعد بردند

۱. مردم، در این جا مقصود همان اطرافیان شاه است.

۲. سینی های بزرگ را مجموعه با مجموعه می گفتند.

اندرون ، تقسیم کردند . بعد از شکر و حمد باری تعالی خوابیدیم . اهل خانقین مرکب از : عرب ، کرد ، ترك ، عجم ، عثمانی و ... و ...

روز چهارشنبه بیست و دوم [شهر شعبان] در خانقین اطراق شد . به علت خستگی دیروز پاشایان با تشریفات و ... به حضور آمدند ، لباس رسمی پوشیدیم . اول مدحت پاشا آمد ، نطقی کرد . با ناظم افندی و حمدی بیگ کارگزار خارجه بغداد و رفوف پاشا صحبت شد . مدحت پاشا والی بغداد شخصی است کوتاه قد ، سرخ و سفید ، ریش تپیی ، مایل به بلندی ، نصف بیشتر وسط ریش سیاه ، طرفین ریش همه سفید [است] . عینک به چشم می گذارد . قدری به «کونستان»^۱ نقاش فرانسوی شبیه است . حمدی بیگ مردی بود ، کوتاه کثیف ، زرد بدریش ، درپاریس تربیت شد [و] به حکیم الممالک شباهتی داشت . پسر دوم پاشاست ، رفوف پاشا قدی بلند و صورت میمونی ، درشت ، ریش کم ، نشان زیادی داشت والی گُریه ، شده است . آدم دانای زرنگی به نظر می آمد . این ها که رفتند کمال پاشا و علی بیگ تشریفاتچی باشی با ناظم افندی آمدند . نطقی کرد پاشا و نامه را داد کمال پاشا ، کمال افندی بوده است ، سی و پنج سال پیش از این به سفارت تهران نزد شاه مرحوم^۲ رفته بوده است . مردی است پسریش سفید کمی دارد . فارسی خوب حرف می زند ، علی بیگ تشریفاتچی باشی ، جینودلفک^۳ آغریبی است . ریش تپیی سیاهی دارد ، جنم^۴ حاجی علی خان مرحوم را بعینها دارد بعد این ها هم مرخص شده ، رفتند هوا بسیار گرم است . الی غروب به استمرار گذشت . شب بعد از شام مردانه شد . آقا علی به اردوی رومی ها ، رفته بود به لباس تبدیل ، شناخته بودندش ، تعریف می کرد سربازشان که می گفتند : چادر مبال^۵ می زند و ... چیزی نداشتند . غذای پخته دادنشان را خواسته بود بیند عذر آورده بودند . سیاچی یک زنگوله بال ، یک درآج ، یک قول قوروق ، آورده بود بعد خوابیدیم ... enis

۱. Constant.

۲. منظور محمد شاه است .

۳. اصل : چنیو دک فک .

۴. جنم یعنی : صورت . هیأت - قیافه . ذات . سرشت . طبیعت . «فرهنگ معین»

۵. مبال : آبریزگاه . مستراح .

روز پنجشنبه بیست و سوم [شهر شعبان] امروز باید رفت به قزل رباط . چهار فرسنگ می گفتند ، اما شش فرسنگ راه است . [۳۲۸] صبح سوار شدیم حاجی وزیر کچین^۱ ، بسیار بلندی گفت ، وقتی که بیرون آمدم معلوم شد آقا برای ایستادن پاشایان رومی و ... این طور کچین گفته است . کالسه کوچک قشنگی ، زمستانی ، از جانب سلطان آورده اند . کالسه چی ، بالای جعبه جلو کالسه نشسته [بود] تازیانه بلندی در دست داشت . لباس قلاب دوز زرد ، به طور رومی های قدیمی ، و مثل چو خاچیکن قدیم است . سوار اسب شدم . قدری راه با پاشایان ، حمام السلطنه و ... صحبت شد بعد به کالسه سلطان نشستیم . خیلی کوچک و تنگ بود . اما بسیار قشنگ است دو فرسنگی سوار کالسه رانندیم ، الی ناهار گاه . بعد از کالسه درآمده سوار شدیم . دست راست رفیم به آفتاب گردان ناهار آوردند ، خوردیم . هنوز چندان احوالم خوب نیست . بخصوص سینه ام دیشب خیلی درد می کرد . امروز هم درد می کند . اذیت کرد پیشخدمت ها همه بودند . الی ناهار گاه زمین پست و بلند کمی دارد . اما اغلب صاف بود راه کالسه هم خوب بود . دست راست بعضی دهات و آبادی بود و خیلی از دور ، بعضی کوه های کوچک مثل تپه پیدا بود . دست چپ هیچ آباد نبود و خیلی مسافت راه منتهی میشد ، به کوه و تپه زمین هم بوته کمی داشت . بعد از ناهار سوار کالسه خودم شده رانندیم . هوا گرم است ، ماهوری از جلو پیدا بود ، که از توی آن باید عبور شود . رسیدیم به ماهور ، خیلی دره ، تپه شد از آنجا عبور کردیم . باز به صحرا افتادیم که کمی پست و بلند داشت خیلی رانندیم . باز به دره [و] تپه دیگر رسیدیم . خیلی دره [و] تپه بود . از آن جا که گذشتیم جلگه قزل رباط ، پیدا شد . اردو هم طرف دست چپ ده افتاده بود . اما از اینجا هم خیلی دور بود ، به اردو ، قدری که رانندیم ، دو میدان به قزل رباط مانده ، نهر عظیم [و] گودی عمیقی یعنی دو طرف گال^۲ بزرگی ، بلندی داشت ، پیدا شد . عرض آن کم است . متها دو زرع . اما خیلی عمیق است . که بجز راهی ، یعنی پلی داشته باشد ، اشکال عبور هیچ چیز ندارد . دیگر نمی دانم از بالاتر پائین تر راهی ، دارد یا نه . یک پل تازه خاکی برای عبور کالسه سر نهر ساخته بودند . خلاصه از دم ده قزل رباط ، گذشتیم . اینجا هم

۱. به نظر می رسد از اصطلاحات قشون عثمانی باشد . شاید به معنی خبردار

۲. گال : گودی - گردان

نخل خرما دارد زیاد هم داشت. [۳۲۹]

آبادی این جا کمتر از خانقین است. به نظر دوست خانه می آید که روانسرا داشت. اهالی اینجا هم از عرب گرد عثمانی و ... قاطبی است، قدری از اهالی این جا مذهب خوارج دارند خلاصه رفتیم منزل. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. رفتیم حمام. بعد بیرون آمدم. قدری کسل بودم. «آئی آهویی فرستاده بود. امروز صحرای قزل رباط آهو [و] تیهو ... داشت عصری آقا سید حسن و ... منزل آقا ابراهیم روضه می خواندند شب بعد از شام مردانه شد. از شهروان انار خوب آورده بودند. بالیموهای درشت، آقا سلیمان ناخوش شده است. دست راست، تا کوه قزل رباط، دردو طرف بیرون قراء و مزارع بسیار است. آنچه کنار جاده پیدا بود از این قرار است: علی آباد، آبادی مهدی بیگ، امامزاده محمد، آبادی خانه بیگ، که باغ ندارد. دهکده حاجی، قله این قریه باغات دارد. نهری مخصوص دارد. از کنار پل، «حاجی قره» موضوع میشود طرف چپ تنها مزرعه کهریز است که اردو، آن جا بود. در خانقین کوه ها سمت دست چپ، اول موسوم است به: باغچه بعد، نی کنه، دیگر پلکانه، دیگر دشته، کوه دست راست ابتدا بسیار دور است. به غیر از جبل مروارید، که میانه مغرب و شمال خانقین است قریب به قزل رباط، کوه نزدیک می شود. موسوم است و به مرجانیه که آب دیاله در دامنه اوست. در این دامنه دراج و جنگل نی دارد. شکارگراز بسیار دارد. نزدیک قزل رباط آثار ده خرابه ای است که ده «کوه ور»، می گویند یعنی ده ارمنی آثار و خانه قدیم دارد. مذهب اهالی خانقین و قزل رباط ونواحی آن سنی، شیعه، ناصبی، نصیری^۱ چراغ کش، که زن هم را باخویش های، هم، چراغ را خاموش می کنند [و] می کنند.

روز جمعه بیست و چهارم [شهر شعبان] باید [به] شهروان رفت امروز پنج فرسنگ
راه بود صبح برخاسته، اول سواراسب شدم. قدری راه با وزیر خارجه مشیرالدوله [و] حسام السلطنه [و] پاشایان صحبت کرده، بعد به کالسکه سلطان سوار شدیم، رانیدیم. راه جلگه است. دست چپ و راست به مسافت زیادی به ماهورهای کوچک می رسد. بعد به کوه های

۱. جدا میشود.

۲. اصل نسیری. نصیری: فرقه ای که به الوهیت حضرت علی علیه السلام معتقد هستند.

بزرگ، اما خیلی دور است. صحرا بوته دارد. راه کالسکه خوب بود. زنجیره ماهوری در جلو بود، که بعد از راندن دو فرسنگ و نیم از این صحرا به آن ماهور، می‌رسیدند. راندیم. امروز از تلگراف اسلامبول خبر به پاشاهای بغداد رسیده بود، که دولت روس [۳۳۰] نقض عهدنامه پاریس، بعد از جنگ سیواستاپول، را کرده است. پاشایان دماغی نداشتند. خلاصه هوا بسیار گرم بود. مثل تابستان تهران ناهار را فرستادیم زیر ماهورها انداختند. رسیدیم. رقتیم، به آفتاب گردان همه پیشخدمتها بودند. تیمورمیرزا، درنای زنده آورده بود. دوباره پراند. چرخ انداخت [و] گرفت. بعضی، آفتابه لگن نقره و قاشق ششم مرصع مجموعه و... که از جانب سلطان آورده بودند. اینجا چیده بودند. امین السلطان تحویل گرفته است. دیشب هم یحیی خان اسباب زیادی آورد. زیر فنجان الماس [و] یاقوت بعضی پولک دوزی‌ها مجموعه پوش مروارید مفتول دوزی، قلیان مرصع، بطور کرنائی عثمانی‌ها از یک چپق^۱ مینا مرصع کار فرانسه، اعلا. بعضی چیزهای دیگر حتی فوته^۲ زری حمام مجموعه نقره و... خلاصه بعد ناهار سوار شده دست راست ده «زاویه» بود. تازه از قزل رباط که درآمدیم پیدا شد. خلاصه از هرده ماهورها این درّه ماهورها و این جبل راجبل حمزین می‌گویند سواه رقتیم ملک نیاز خان را مشیرالدوله آورد. مرخص شد رفت برای کار احمد و ندها. بسیار گرم شد. رقتیم به کالسکه نشستیم راندیم. الی یک فرسنگ راه، همه هرده هورده، ماهور [است]. راه دردره تنگ، طرفین راه سنگ‌های صاف هم داشت. تا از این دره ها رقتیم، بیرون خفه شدیم. بعد افتادیم به جلگه، شهروان از دور پیدا بود. بعد نزدیک شهروان به دو نهر رسیدیم نهر اولی، دوزرع عرض داشت بسیار عمیق [و] گود، طرفینش خاک ریز، اطرافش نی، به جز از راه پل، امکان عبور ندارد. از قدیم این نهر را از دیاله جدا کرده برای زراعت آورده‌اند. اسم این نهر «بلدروز» است بعد به نهر دیگر که کوچکتر از این بود رسیدیم اسم آن هم مهرور بود. بعد راندیم تا رسیدیم به ده شهریان، یک پل و یک نهر هم نزدیک ده بود. سواره رد شدم نخل دارد، خانوار کمی دارد. باید پانصد خانه باشد زوآر محال قراسکوئی آذربایجان خیلی برمی‌گشتند، دیده شدند. دیروز هم در قزل رباط زوار قراداغی می‌رفتند، یعنی برگشته

۱. اصل: چوپوق

۲. فوته: نوعی پارچه

بودند. حاجی علی خان چلبیا نلو پیر مردیش سفیدهم بود. آمد دم کالسه. [۳۳۱] صحبت کرد. خلاصه از دم اردو و باغات و ده رد شده، رفتیم چادر. امروز قائم مقام یعقوبیه و اجزای آنجا و ... با سواره نظام یک دسته، و سواره حایطه استقبال آمده بودند. سواره حایطه مثل سواره نانکلی شهریار ایران است. قدری بدتر از نانکلی و هداوند و خلاصه وارد منزل شدیم. انار، خیار سکنجبین، خوردیم. میرزا علی خان احوالا جنگ نهران، مرتضی علی علیه السلام را خواند شب بعد از شام مردانه شد. بنام آقا ابراهیم، امین السلطان امشب برود یعقوبیه، چادرها را کنار شط یعقوبیه بزنند. به کالسه حسام السلطنه سوار شده رفت. خوابیدیم. bakerii

روز پست و پنجم [شهر شعبان] امروز باید رفت یعقوبیه. هشت فرسنگ راه بود. صبح از خواب برخاسته سوار شدیم. به اسب رخس خراسانی. پدر سوخته اسب بلند، دیوانگی هم می کرد با پاشاها [و] وزیر خارجه و ... صحبت کنار رفتیم. اسب رخس بی مزگی می کرد. سوار کالسه کوچکی شده، رانیدیم. امروز صحرا وسیع است علف و بوته هم دارد. راه کالسه خوب است پست و بلندی نبود. قدری راه که رانیدیم طرف دست راست پنه زاری بود. کنار جاده دیدم تیمور میرزا، قوشچی ها و ... آن میان گردش می کنند. درآج هم برمی خیزد. اسب خواستم. اسب خراسان را آوردند. از تنگ رم می کرد تا رفتند اسب و تفنگی بیاورند، خیلی دیر شد. يدك را جلو برده بودند. کج خلق شدم. عثمانلوا هم بودند. درآج متصل از توی پنه زار ها می پرد. چند تفنگی انداختم نخورد. تا اسب آوردند بی مزه شد. مردم قوش زیاد انداخته. چیزی نژدم. بعد رانیدیم. قبر مقدار از دور پیدا بود. دست چپ راه رانیدیم. رفتیم دم مقبره پیاده شدم سلامی شد. بعد سوار شدم قبر مقدار، خراب است. حکم شد مشیرالدوله درست بکند. بعد نهر بدی بود پیاده شده گذشتم. نهر و پل دیگری هم بود، گذشته، سوار کالسه شدم تیمور، بود قدری که رفتم نهری بود، موسوم به نهر ابو صبری تیمور گفت: کنار این نهر درآج دارد. باز سوار شدم. علی بیگ و ... بودند. درآج تک تک برمی خاست. از توی نی و بوته کنار نهر، چند تیر انداختم، نخورد. بعد

یک دراج نر، پاشد روی هوا خوب زدم، افتاد. بعد رفتم آن طرف جاده^۱ [۳۳۲] که گردو خاك بود به ناهار افتادیم. امروز خوك زیادی شكار کردند، به قعر سی عدد خوك، مردم زدند. اما من در صحرا ندیدم. یک قبان بزرگی را غلام های حرم آوردند. خیلی بزرگ بود. بعد از ناهار سوار شدیم به کالسه قدری که رانیدیم، میرشکار آمد که در این پنبه زار درآج زیاد است. پنبه زاری طرف دست راست بود. سوار شد. رفتم پنبه زار، علف زار بود. دراج زیادی داشت. زیاد برخاست یک دراج نری هم زدم، نمی شد زد. برمی خاستند زمین که می نشستند، دیگر پا نمی شدند. گم می شد. خلاصه دست بعد باز آمدیم، به کالسه نشسته رانیدیم. نهر ابو صبری، همین طور از طرف دست چپ کنار جاده می رود الی کاروانسرای کوچک بدی. در حقیقت قلعه ای است موسوم به خان ابو صبری آن جا این نهر می رود به ده سنجیه «عقر» در دست چپ. زراعت می شود خلاصه طرف دست راست دهات و نخلستان زیادی بود. دست چپ آبادی زیادی بود. غاز، قل قویروق شکار صحرائی زیادی بود. خلاصه می رانیدیم، می رانیدیم، منزل ابدآ پیدا نبود. اثری نبود. قدری پرتقال خورده، هر چه کردیم به منزل نرسیدیم. همه مردم خسته شده، عقب مانده بودند. تا رسیدیم بالاخره، یک ساعت به غروب مانده اول نخلستان آبادی یعقوبیه. نزدیک آبادی سوار اسب شدم. اما از بس باغات نخل و لیمو و ... و ... دارد، خانه [ای] چیزی پیدا نبود. مردمش بیرون آمده تماشا می کردند. زن های خوبی داشت. رسیدیم به سواره و موزیکان نچی عثمانی. جلو هم سر صبر^۲ معرکه بود. حرم و کالسه ها می خواستند بروند بار، مردم، جمعیت غریبی بود. راه بند بود. ایستادیم موزیکان هم متصل می زند راه گذار خوبی داشت که به آب زده شود اما از توی ده و ... باید می رفتم ایستادیم زیاد، تا کالسه یکی یکی رد شدند. از عقب هم پاشایان، وزیر خارجه، حسام ... و ... رسیدند. ایستادیم زیاد بالاخره رفتم دروازه ماندی بود. گذشته، باز سواره مردم زیاد ایستاده بودند. خیلی شلوغ^۳ بود صبر هم کهنه و مندرس ولق بود. گذشتیم. گردو خاك غریبی شد اردو را هم به قدر نیم فرسنگ بیشتر پائین تر برده،

۱. اصل: جمده

۲. صبر: پل

۳. اصل: شلوغ

زده اند. آفتاب غروب شد. هی رانندیم هی رانندیم. تا غروب وقت اذان رسیدیم منزل. چاردها را کنار رودخانه زده اند. جای گودپستی [است] آب هم ایستاده، می رود، بی صدا. قدری جای خوردیم، خیارسکنجین حال آمدیم. شب بعد از شام قورق شد. محمد علی خان و ... آمدند محمد علی خان امروز عقب گفتاری رفته بود با غلام علی خان، شب خوابیدیم. هوای اینجا گرم است. ... dejemal امشب قبل از شام یک قازالقی آمد توی چادر. گربه چیتی بزرگ جست از بالای چادر پنجه زد افتاد. بیری خان گرفت [و] خورد. [۲۳۲]

روز یکشنبه بیست و ششم [شهر شعبان] به علت خستگی دیروز، امروز این جا اطراق شد. به تبلی گذشت. الحمدلله تعالی احوال ما بسیار خوب است. صبح حمام سروتن شوری رفتم. شب یوسف هر چه آتش بازی داشت آن طرف رودخانه آتش زد. از قزل ریاط الی شهروان، پنج فرسنگ است و راه خوبی است. یعنی به خوبی می رود دو فرسنگ تا ابتدای جبل حمیرن و دو فرسنگ از ابتدای جبل، تا زمین بیطه و یک فرسنگ از بیطه الی شهروان. در زمین و یسار این راه آبادی نیست. بجز سمت راست، قریه ای است موسوم به «زاویه» رودخانه دیاله از سمت راست به فاصله یک فرسنگ از جاده به آن طرف به سمت جنوب جاری است. و کوه حمیرن را بریده می گذرد و چون از کوه بگذرد، به قریه [ای] رسیده، موسوم به منصوریه ده بزرگی است با باغات زیاد اطرافش جنگل است شکارگراز، دراج زیاد دارد. رود معروف خراسان نزدیک به این قریه، از دیاله خارج می شود و از اینجا اول بلوک خراسان است. در راه یک میدان به شهروان مانده نهر عظیمی است، معروف به «بلدروز» که به محال بلدروز می رود. بعد از آن به فاصله اندک، نهر دیگر است معروف به هارونیه، که به محال هارونیه می رود. بعد از این دو نهر اراضی «جاموس سوگن» که محل اردو بود، شهروان از آبادی های قدیم و در سوابق ایام حاکم نشین ایالت خراسان بوده است. ولی حالا خراب است، و زیاده بر یکصد و پنجاه خانوار ندارد. از آبادی قدیمش جز مسجد جامع چیزی نمانده است. خراسان نهر عظیمی است که در زمان قدیم از رودخانه جدا شده ابتدای طول آن از دامنۀ جبل حمیرن است. و انتهای آن «ابو خمیس» است که زیارت گاهی است. از اولاد امام موسی کاظم (ع). زیاده از چهل قریه از این نهر مشروب می شود. که از آنجمله یعقوبیه است و همه این دهات موسوم به بلوک خراسان است. رودخانه دیاله این بلوک را از بلوک خالص جدا

کرده است، و بلوک خالص زیاده بر دویست قریه و مزرعه نخلستان است. و شهروان به یعقوبیه هشت فرسنگ است [۲۳۴]. دهاتی که در دو طرف چپ و راست است، از این قرار است: سمت راست که طرف غربی است، سن سِل، حَمَض، سُود، پروانه، ذباب اواشق در حوالی این قریه رودخانه دیاله و خراسان به یکدیگر نزدیک شده در فاصله آن دو نخلستان و باغات است. که بسیار با صفاست. کرآز هیرات، ابوسعیده، مَخِیَصَه، نهر چلبی ابو کرمه مزار، ابو مشاعل که می گویند چراغچی حضرت پیغمبر (ص) بوده است زُهره، دوره، ساله، نهر شیخ، از مغرب به مشرق می رود خرن آباد حُود منصوریه حُودیز این قریه در میانه حُودیز و یعقوبیه، واقع است. که از بناهای منصور دوانقی بوده، اکنون خراب است. مقابل یعقوبیه در همین سمت دو قریه نزدیک است، که باغات زیاد دارد. این قراء دست راست، اغلب صد خانوار، صد پنجاه خانوار رعیت دارند اکثر این دهات وقف امام اعظم ابوحنیفه و شیخ عبدالقادر است و در تصرف آقا سید علی نقیب است. این باغات خرما - لیمو - نارنج - پرتقال - انار بعضی جاها هم شلیل زردآلو، بعضی قراء توتستان برای ابریشم دارد. قراء سمت دست چپ: ناحیه بلند روز، هارونیه، ماهردو، شهروان «وجهیه»، عمرانیه، برقانیه، سنجیه، عقر. عشایری که در نواحی شهروان و یعقوبیه هستند تمام عرب هستند. مذاهبشان مختلف است. شیعه، سنی، نصیری^۱ و ... بنی تمیم، دهنیه، کرخی، جُمرانی، دهلیکه، جیور «البوحیه»، البوفرَج، بنی زید، زهیری، البوصایس، مالیات بلوک یعقوبیه و خراسان چهل هزار تومان و ده هزار خروار جنس [است]. [۲۳۵]

روز دوشنبه بیست و هفتم [شهر شعبان] امروز باید به مشیره رفت، واورته خان، یا خان بنی سعد سه فرسنگ و نیم راه است. صبح سوار شده به اسب. گرد و خاک زیادی بود. راندم طرف راست جاده^۲ صحرا و زمین بسیار هموار و مسطح است. شبیه به کویر^۳ حوض سلطان، راه کالسکه بسیار خوب است. اما خیلی سواره راندم. والی بغداد، دیشب رفته است بغداد. کمال پاشا، وزیر خارجه، مشیرالدوله، حسام السلطنه صحبت کتان رفتیم.

۱. اصل: نسیری

۲. اصل: جمعه

۳. اصل: کبیر

ناظم افندی هم بود. خلاصه خرگوش زیادی داشت صحرا. بعد از راتدن زیاد سوار کالسکه شدیم. از نهر خشکی، پلی هم داشت گذشتیم. می گفتند خرابه نهروان قدیم است، که حضرت [علی] با خوارج جنگ فرموده است. خلاصه خیلی رانندیم به ناهار افتادیم. بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده، رانندیم پنج ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم. اورته خان دست چپ جاده است. باغ و نهر مشیره دست راست. اردو، وسط افتاده است. قدری دراز کشیدیم. عصری [تیمور] میرزا آمد دُرنا، غاز، هوبره درآج، گرفته برد، آورد. پسر عباس میرزا رایحی خان آورد پسر یازده دوازده ساله ای است. بسیار خوشگل پسری است. سمت راست امروز بلوک خالص است. بعضی از قراء آن که به راه نزدیک بود از این قرار است: چروها شمیة، حَب حَب، جزانی «نهر خدره»، مرادیه، سمت چپ «سفته»، «بهروز»، ابوفمین عشایری که اینجا هستند بنی تمیم کرخه زبید، الفره «مجمع» البوعامر، بنی زید شب خوابیدیم. Hamedani [۲۳۶]

روز سه شنبه بیست و هشتم [شهر شعبان] باید رفت به بغداد، پنج فرسنگ راه بود. صبح زود از خواب برخاسته رخت پوشیده سوار شدیم. زیاد سرد بود. سوار کالسکه شدیم رانندیم. راه مثل دیروز کویر^۱ است و مسطح، برای کالسکه بسیار خوب است. رانندیم، همه مردم لباس رسمی پوشیده اند. با کمال تنقیح از معبر و پیشخدمت و صاحب منصبان و ... و ... رانندیم. دو فرسنگ و نیم که راه رفتیم به ناهار افتادیم. کنار نهر مشیره، نهر بزرگی است آب زیادی داشت.

دو نفر قوشچی عرب، دو قوش چرخ آهو گیر، تربیت کرده اند که آهو گرفته آورده بودند. یکی نریکی ماده، بسیار بسیار آهوهای کوچکی بودند. آهوی ماده به قدر خرگوش بود. تیمور میرزا این ها را می شناخت. بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده رانندیم. سر ناهار گاه آپت^۲ الماس مرداری الماس، شمشیر و ... استعمال شد. رانندیم صحرا همه جا صاف همه بر است کویر. پاشای بغداد مشیرالدوله که در بغداد بودند، آمدند قدری صحبت شد. باز پیش رفتند. اقبال الدوله آمد صحبت شد. اقبال بسیار سفیه است.

۱. اصل: کبیر

۲. آپت: ظاهراً حمایل یا نشان بوده است.

می گفت: به مردم استقبالچی بغداد که سلام می کنند جواب سلام بدهیم و فردا به زیارت امام اعظم ابوحنیفه و شیخ عبدالقادر بروید، کاظمین علیه السلام نرفته، یعنی به این صراحت نمی گفت اما از ارشادی که می کرد این معنی مفهوم می شد. خلاصه راندیم تا نزدیک استقبالچی های بغداد رسیدیم. مناره های کاظمین علیه السلام دو فرسنگ به بغداد مانده از میان نخلستان های آن طرف، این طرف شط پیداست. بسیار محظوظ شدم و شکر خداوند عالم را کردم. از دیدن گنبد مطهر و مناره های کاظمین علیه السلام. [۳۳۷] خلاصه قدری نزدیک شدیم سوار اسب شدم اهالی بغداد زیاد از حد، از دو طرف راه استقبال آمده بودند. بسیار مردم بی بضاعت، پریشانی به نظر آمدند. ساکت و آرام بودند. عسکر عثمانی جلو مستقبلین، سربازشان تک، تک ایستاده بودند. بعد سواره و افواج عثمانی، در طرفین راه ایستاده اند، اهالی بغداد و ... عقب سر آنها بودند. امروز افواجشان و سواره بهتر از اول سرحد بودند. موزیکانچی زیاد هم داشتند. اما به همه جهت اگر چهارهزار نفر می شدند، خیلی بود. چادری عجیب و غریب و ترکیبی بسیار غریب داشت، در کنار راه زده بودند. پاشای بغداد، و کل و جو و عسکر و قلمیه^۱ و قاضی و مفتی و شیخ و اعراب و ... دم چادر ایستاده بودند. ماهم که رسیدیم پیاده شده رفتیم در چادر، قدری نشستیم، امراء، اعیان [و] شاهزادگان خودمان همه ایستاده بودند. قهوه خوردیم، تا عثمانی ها بقول خودشان آلائی جلورا، درست کردند همه پاشایان و ... جلو افتادند، بعد ما سوار شدیم. راندیم تا رسیدیم به طاق نصرت، که فرنگیان، آرک دوتریونف، می گویند که تازه ساخته بودند. بسیار قشنگ بود. ارمنی ها، کشیش هاشان در وسط ایستاده، بقدر سی نفر بچه ارمنی خوشگل، طرف دست راست، سی نفر طرف دست چپ، با لباس های فرنگی، طور بسیار خوشگل، متقح و تمیز دلربا، با حمایل های آبی، بسیار، بسیار، بسیار، قشنگ. سرهای باز خوشگل، به آهنگ خوش ایرانی می خواندند و تعظیم خوبی می کردند. به طوری قشنگ و خوب بود که آدمی نمی توانست از پهلوی آنها بگذرد برود. بعد بچه های یهودی ها و ارمنی، باز زیاد بودند. و همان طور می خواندند، ایرانی بسیار، خوب می خواندند و بچه های یتیم مسلمان،

۱. اصل جهة

۲. منظر اعضا دیوان و ادارات و مسترفیان است.

که همه رخت سفید پوشیده بودند، به طور خوشگل که پاشای بغداد تازه تعلیم آنها را قرار داده است. به طور خوبی دعا می کردند و داد می زدند. آن ها هم خیلی خوب بودند بسیار خوشایند بودند. فرنگی، ارمنی، مسلمان، یهودی و ... و ... از هر جور بودند [۲۳۸] به طاق نصرت که رسیدیم پاشایان و ... همه پیاده شده، در جلو می روند. طرف دست چپ یک بنای عالی بود گفتند سابقاً کرانتین^۱ بوده است. دیوار سردر آجری محکمی داشت بالای آن زن زیادی بودند. بجز این ها دیگر زن ندیدیم. خلاصه از طاق نصرت که گذشتیم فوج قزوین و ... سوادکوهی با کمال شکوه ایستاده بودند، بسیار بالباس خوب. بعد وارد باغ منزل شدیم. سواره رفتیم. همه بودند. درخت خرما [و] نارنج و ... بسیار داشت. این باغ را قدیم نجیب پاشا ساخته است. حالا دوباره عمارت ساخته و تعمیر کرده اند. خیابان ها ریگ ریخته، درختهای نارنج بسیار موزون^۲ و خوب، کلاه فرنگی چوبی در وسط ساخته بودند. بعد رسیدیم به عمارت جدید که قصر ناصری می گویند. که در آخر باغ نزدیک شط ساخته اند. بسیار عمارت عالی [و] خوش ترکیب قشنگ. بالایش بام و مهتابی بسیار بسیار باروح و قشنگ که، کل شهر بغداد و صبر و شط و کشتی ها و، اردو، و صحرا و باغ راه کاظمین و ... و ... همه از این پشت بام مهتابی پیداست. بغداد کهنه [و] نو و ... خلاصه وارد عمارت شده پیاده شدم. پله ها را از ماهوت و پارچه مفروش کرده اند. در اتاق ها کاغذ فرنگی چسبانده، و بسیار خوب مفروش کرده، صندلی و نیم تخت های خوب مزین گذاشته اند. آئینه های بزرگ، چهل چراغ و ... گذاشته و آویزان کرده اند رفتیم به اتاق پستو. خیارهای سبز بغداد بود. با میوه ها و ... پیشخدمت ها تیمور و ... بودند سه ساعت به غروب مانده وارد شدیم. عرق داشتیم. مدحت پاشا کل اعیان [و] وجوه عسکریه [و] قلمیه و ... بغداد را معرفی کرد. نیم ساعت بلکه یک ساعت هم به این گذشت. مظهر پاشا که سابقاً والی سلیمانیه بوده و حال حاکم کربلاست بسیار بسیار شبیه به آئی برادر میرشکار بود. زیاد زیاد شبیه بود [۲۳۹] قاضی القضاات بغداد، و متولی قبر شیخ عبدالقادر هم هردو کور بودند، از یک چشم. خلاصه اشخاصی که پاشا معرفی کرد از این قرار است:

۱. کرانتین = قرنطینه

۲. اصل: موزون

امراء و ضابطان عسکریه، فریق نافذ پاشا، میرلوا، حمدی پاشا، میرلوا صالح پاشا، میرالای^۱ حاجی مصطفی پاشا، میرالای حاجی فیض الله بیگ، میرالای حسن بیگ، قائم مقام ارکان حربیه حسن بیگ، قائم مقام حسین بیگ، ایضاً محمد بیگ، ایضاً احمد بیگ، حاجی عمران سرهنگ، بهاء الدین افندی سرهنگ، عمر افندی سرهنگ، مفتش میرلوا حسین پاشا این از اسلامبول آمده است برای حساب عمل قشون این جا. میرلوا عبدالله پاشا، میرلوی مقاعد پاشا، ایضاً صالح بیگ میرالای است، ایضاً عبدالرحمن بیگ، مستوفی نظام حافظ افندی یاور سرعسکری قائم مقام فیضی بیگ حاجی مصطفی بیگ قائم مقام، ایضاً مصطفی بیگ، حسین بیگ مین باشی اطباء فانوافندی، شاکر افندی، حسن افندی. اهل قلم و ... مفرقه بغداد، شاکر بیگ یعنی بیگلربیگی، دفتر دار عیدی بیگ، مفتش محمد زهای افندی، اصلش زهای رعیت ایران است. منشی باشی صائب افندی، مدیر اوقاف درویش افندی، شیخ سابق ... شیخ منصور معاون قشون بغداد، احمد بیگ رئیس اداره بلدیه بغداد، ابراهیم افندی نایب بغداد، مظهر افندی رئیس مجلس جنایت نظامی، ابراهیم افندی، اعضای اداره نظامی، محمود افندی معاون والی بغداد، رائف افندی. حاکم کربلا مظهر پاشا که به آئی برادر میرشکار بسیار شبیه است. مفتش حکام زین العابدین افندی، فقیب علی افندی مدیر امور خارجه، حمدی بیگ شیخ قبیله شمر^۲ اطاعتی ندارد به پاشا^۳ فرهان، تلگرافچی، دیم تراکی افندی مدیر قرانتین^۴ مصطفی افندی اعضای مجلس اداره ولایات، سعید افندی متولی امام اعظم، مصطفی افندی رئیس تلگراف بغداد، احمد افندی. تیرهای تلگراف از پای طاق الی یک فرسنگی بغداد از آهن است. بعد چوب و تیر است، الی بغداد. و، الی اسلامبول، اما الی کربلا باز تیرش آهن است. در نزدیکی بغداد یک فرسنگ دو فرسنگ مانده، طریق راه صحرا کویر^۵ است و زمین قاج قاج است به طوری که محال است، بتواند اسب دواند. خیلی به احتیاط باید راند. مگر از جاده^۶

۱. درجه های نظامی در ارتش عثمانی

۲. کرانتین = قرنطینه

۳. اصل: کبیر

۴. اصل: جمده

بروند خوب است [۳۴۰] عصری قورق شد . زن ها آمدند . چرتی ها دو روز بود [که] پیش از ما به کاظمین آمده بودند . برای آمدن جلال شاه، پسر آقا خان محلاتی ، عصری آمده بودند ، دیدم . خلاصه قرق شد پیری خان [و] گربه ها آمدند . من مهتابی پشت بام بودم . بسیار ، بسیار ، بسیار ، مصفا بود . شط ، کشتی ها ، بغداد ، صبر ، باغات ، اردو ، همه پیدا بود . آدم از تماشا سیر نمی شد . همه زن ها آمدند بالا . موزیک می زدند . شب را چراغان کردند ، شهر را . آدم پائین شام بخورم ، در بین شام آتش بازی ها را در کردند . به یحیی خان ، گفته بودم : تا من نگویم شیپور نزنند در نکنند . این پسر سه سفیه گویا غفلت کرده است . اخبار نکرده بود . یکبار هرچه آتش بازی بود . در بین شام [که] می خوردم در کردند . من هیچ تماشا نکردم . بسیار جر آمدم . خلاصه امروز صبح هنوز سوار نشده در مزکه ، در چادر ما دبیر الملک ، شیخ محمد برادر شیخ عبدالحسن ، رحیم را حضور آورد . بیرون هم دم سرا پرده شیخ الشریعه پسر آصف الدوله و بعضی کلید دارها و ... بودند ، دیده شدند ، امروز عصری هم رفتند زیارت کاظمین . یعنی پیشخدمت ها و ... ساری اصلان ، سیاچی ، میرزا حسن خان ، محمد علی خان امروز اسباب جواهر بر داشته جلو ما بودند . اسب عربی سیاچی آنقدر بازی کرد ، که آخر سیاچی رفت اسب را عوض کرد . در وقتی [که] وجوه اعیان بلدی را به ما معرفی می کرد ، مفتی بغداد که مشهور به زهابی است فارسی می داند . این فرد شعر را خواست بدیهتاً بخواند ، فرد اول را ، درست خواند در فرد ثانی گیر کرد . بسیار خنده داشت . ریشش هم کم و سفید بود و فرد شعر این است :

هزاران شکر کز فضل و عطای ایزد متان شد از تشریف شه بغداد ، رشک جمله بلدان

در روی طاق نصرت ، این یک فرد شعر را نوشته بودند : قدومت شهریار آباد مسعود [۳۴۱] روی قصر عمارت هم نوشته اند قصر ناصری . مسجد براسا که معروف است حضرت امیر المومنین آن جا نماز کرده اند ، از در طرف بغداد کهنه کنار شط قدری پائین تراز عمارت ما است . مثل ایوانی می ماند . جسر ، تازه خوبی تازه ساخته اند . در وسط شهر سه کشتی بخار نه بزرگ ، نه کوچک اما مایل به بزرگی . رشط روبروی عمارت لنگر انداخته اند . کشتی بخار کوچکی هم راه می رفت . قفه زیادی دارند که عبور [و] مرور می شود . عوض نو ، قُفّه مثل لگن گرد از تخته ، تویش گود است . دوپاروزن نشسته ، پارو می زدند . یکی هم

می نشینند. آتش بازی زیاد حاضر کرده بودند شهر را هم چراغان کرده بودند. بسیار تماشا داشت کشتی ها و ... چراغان بود. اما گفته بودم که هروقت شیور زدن، آتش بازی بکنند. دربین اول شام خوردن، یکبار بی خود آتش بازی کردند. هیچ تماشا نکردم. بسیار جر آمدم. خیلی هم طول کشید، آتش بازی. زن ها هم بالای بام تماشا می کردند. من رفتم. بعد خوابیدم اطاق های اینجا قدری بوی گچ می دهد. سردرد می آورد ... enis

نوشتن بنائی قدیم در مقابل قصر ناصری است که می گویند مسجد براسا اما این مسجد براسا نیست. بنائی است از عمارات خلفای عباسی، می گویند چندی هم مجلس امام موسی کاظم بوده است.

چهارشنبه بیست و نهم [شهر شعبان] امروز صبح از خواب برخاستم ناهار را منزل خوردم. بعد لباس رسمی [پوشیده] نشان حمایل ... آپت الماس و شمشیر و ... زده، شش ساعت به غروب مانده، سوار قایق کوچکی از آنجا به کشتی بخار کوچک بدی، سوار شدیم. مشیرالدوله، والی پاشا، پیش ما بودند. وزیر خارجه حسام السلطنه و ... در قایق دیگر، قدری رفتیم. از زیر آثار قدیم که گفتند، از قصور خلفای عباسی، و چندی هم مجلس امام موسی کاظم علیه السلام بوده است، کنار شط بود، از محاذی او گذشته، رفتیم به خشکی سوار کالسکه شدیم. معیر و ... همه بودند.

دیشب از دزدان اعراب و ... از اسباب کالسکه خانه برده اند. از چادرهای صرام الدوله که در کاظمین است، دزدی کرده اند. او دزدها را گرفته بود. چادر قوشچی باشی را برده اند. او هم دزد را گرفته بود. خلاصه راه کالسکه را هم خوب ساخته اند. قدری رفتیم دست چپ مسجد براسا بود محوطه دیواری و مسجد کوچکی^۱ دو نخل خرما ی چرکین گردآلود [۲۴۲]. جلوسر در مسجد، قبر معروف کرخی هم آن طرف مسجد براسا است که بغداد کهنه را هم کرخه می گویند گویا به این مناسبت [است] قدری رفتیم. از دم باغ حاجی میرزاهادی، می رفتیم که باغ طولانی است. درخت خرما ی زیادی دارد. اطراف هم خرما نخل زیاد بود. راه گردو خااک غریبی بود. از بغداد یعنی از منزل ما الی کاظمین یک فرسنگ راه است خلاصه نزدیک شدیم به قصبه کاظمین، اردوی معیر هم در صحرا نزدیک به کاظمین افتاده بود.

اقبال الدوله در صحرا نزدیک کاظمین عمارتی ساخته است ، شبیه به کاغذ گر خانه قدیم تهران است . سواراسب شدم از دور از صحرا آثار قدیمی پیدا بود . دست چپ ، تیمور میرزا گفت : قصر خُورق معروف همین است . خلاصه اهالی کاظمین که همه شیعه مذهب هستند ، بیرون آمده بودند . بسیار شغف داشتند زن هاشان هلله عربی می کشیدند . تا وارد کوچه کثیفی شدیم . طرفین خانه بود تا رسیدیم در صحن حضرت پیاده شده رفتیم خدام زیادی ، بودند . شیخ طالب کلید دار با شیخ عیسی برادرش و ... بودند . همه نوکرها با لباس رسمی و ... بودند . وارد حرم شدیم . مثل بهشت بود . شکر خداوند تعالی کردم ، که به این نعمت عظمی فیض یاب شدم . دو طرف گنبد مطهر را که به خرج من شیخ عبدالحسن تهرانی مرحوم ، ایوان و ستون و سقف ساخته و کاشی کاری های خوبی کرده است . دیدم الحق بسیار خوب ساخته است . از خشت های طلای گنبد مطهر عسکریین علیهما السلام هم خیلی زیاد آمده است ، مشغول طلا کردن ایوان های کاظمین هستند . انشالله .

فرش های حضرت خوب نبود . گفتم اندازه بگیرند انشالله تعالی . از قالی فراهان و ... بافته بیاورند بپندازند . انشالله تعالی بعضی تعمیرات از دیوارهای دور صحن و غیره داشت . حکم شد به شیخ محمد که همه را برآورد کرده بعرض برساند . انشالله تعالی ساخته و تعمیر شود . خلاصه رفتیم توی ضریح^۱ دو گنبد طلا به یک اندازه کوچک دارد طلای گنبد ، از آقا محمد خان مرحوم است . بنای گنبد از شاه اسمعیل صفوی است . آینه کاری میان از میرزا شفیع صدر اعظم است . امامین کاظمین علیهم السلام هر دو در یک ضریح هستند . ضریح بزرگی است . گویا فولاد است . اما ، میان آن ضریحی نقره دارد . توی گنبد آینه کاری است . ازاره^۲ کاشی معرق است . بسیار خوب مثل مینا و جواهر [است] ، نماز زیارت ، نماز ظهر و عصر را بالای سر کردیم . [۳۴۳] آقا علی از پیش آمده قرق کرده بود . معیر ، علی رضا خان ، نوکرها همه بودند . نماز خوبی خوانده شد . بعد رخت سرداری پوشیده ، حاجی رحیم خان هم بود برگشته سوار شدیم . رانندیم برای مقبره ابر حنیفه که امام اعظم

۱. اصل : علیه

۲. اصل : زره

۳. اصل : هزاره

می گویند. مشیر الدوله و ... بودند رانندیم بعد سوار کالسکه شده، الی لب شط رفتیم. میرزا احمد خان، ابراهیم خان، سیاحی، امین السلطان، وزیر خارجه، حسام السلطنه، مشیر الدوله، حاجی عمو، و ... بودند. من سواره آنها پیاده آمدند. کوجه ها را خلوت و تمیز کرده بودند. این جا دهی است که در اطراف امام اعظم قدری آبادی کرده اند. اهالی این جا همه سنی متعصب هستند. تا رسیدیم به نزدیک قلعه امام اعظم. قلعه کوچکی چهار برجی سختی با آجر ساخته اند. خیلی محکم است از درش داخل شدیم. بالا خانه مزینی، در سردر ساخته بودند، که یعنی من بروم آنجا بنشینم. خدام زیادی همه با ترکیب های نحس نجس صف کشیده بودند. مصطفی افندی که امام مسجد این جا و متولی قبراست، با شتل^۱ ماهوتی یقه^۲ گلابتون، بخوری در دست، جلو بود. مرد سیاه چهره [ای] شبیه به هندی ها بارش سیاه تویی، کمی کوتاه و لاغر، چشمهای درشت شهلای سیاه، عمامه^۳ کوچک، معلوم بود خیلی متعصب و پدر سوخته است. یک نفر دیگر هم قبای گلابتون پوشیده او هم گویا متولی و خدام بود. اول داخل مسجدی، شدیم. به طور مساجد سنی ها، طاق زده طولانی، بنای خوبی بود. منبری داشت بطور اهل سنت. قالی های کوچک کوچک کردستانی زیادی انداخته بودند. از آن جا داخل توی گنبد ابوحنیفه می شود. بنای عالی است. بنا از سلطان مراد است ضریح نقره دارد، که سلطان مراد ساخته است. قندیل نقره خویی هم، سلطان عبدالعزیز خان فرستاده است بالای سرش بود، یک جفت شمعدان نقره بزرگی هم که بسیار خوب زرگری کرده اند، سلطان مجید مرحوم فرستاده است. در گوشه [ای] بود شمع هم داشت قندیل و اسباب زیاد بود. قدری ایستادم. نمی دانستم چه بگویم. خود پاشا و متولی ها هم خجالت می کشیدند. که برای چه این جا آمده ایم خلاصه بیرون آمده رفتیم باز سوار کشتی بخار شده رانندیم. اما کشتی بوی بدی می داد. حرکتش هم بسیار بطئی^۴ بود. مشیر الدوله، پاشا پیش من بودند. تیمور، پیشخدمت ها در همین کشتی بودند. با پاشا خیلی صحبت شد از همه

۱. اصل: شینل

۲. اصل: یخه

۳. اصل: امامه

۴. اصل: بطیح

طرف. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. از همه بدتر این است که، حالا باید سوار شده برویم به اردوی عثمانی‌ها [۲۴۴] برای تماشای مشق و از همه بدتر این است، که حالا حرم باید برود کاظمین. امین‌السلطان را گذاشتم که حرم را هر طور است، با نظم ببرند. خودم قدری نارنگی خورده، سوار اسب شده. معیر، تیمور، یحیی خان، و ... بودند جلال شاه پسر آقا خان محلاتی که از هند آمده است، عریضه [ای] آورده بود. یحیی خان آورد عریضه اش را گرفتیم. «چرتی‌ها» هم همراهش بودند. جلال شاه پسر فریبهی بود. ترکیب حرکات و آوازش به میرزا کاظم شمس برادر چرتی بزرگ شبیه بود. اما این قدری چاق‌تر و بلند‌تر بود. خلاصه سوار کالسکه شده رانندیم، برای اردو، اردو هم خیلی دور بود. تارسیدم به اول صف قشون عثمانی‌ها که طرف دست چپ ایستاده بودند. با همه پاشایان و ... والی‌پاشا، وزیر خارجه، حسام‌السلطنه، شهاب‌الملک [و] سایر صاحب‌منصبان ما، قتیق‌مهندس، نایب روس، اقبال‌الدوله. ایرانی، عثمانی از همه جور اشخاص بودند. دراول صف نظام سوار اسب شدم. صف نظامشان خیلی معتد بود. هر فوجی را به قدر دوپست و پنجاه نفر قرار داده‌اند. موزیکان در بعضی افواج [و] شپهورچی در بعضی افواج داشتند. اسلحه خوب [و] لباسشان هم خوب بود روی هم رفته خوب بودند. چند عراده توپ و چند قاطری هم داشتند، چادری که برای ما زده بودند، خیلی دورتر از انتهای صف نظامیان بود. خیلی راه رفتیم تا به چادر رسیده پیاده شده نشستیم. جای خوردیم اما حالا یک ساعت به غروب مانده بود. تا قشون که خیلی دور بود، آمدند. مشق جزئی کرده سربازشان مشق مجزائی کردند. چند تیر شلیک آتش قطار و ... کردند. غروب شد باروتشان^۱ بسیار بد بود. دودگند‌گریبی می‌کرد. و صدا هم نداشت. بسیار بد باروتی داشتند. بعد به طور دفیله^۲ آمدند. از جلو گذاشتند. نافذپاشا، میرلوا، در آخر همه آمد. تعظیم کرده، اتمام مشق را به عرض رساند. بعد از اتمام [مشق] به پاشای بغداد و کمال پاشا و مشیر پاشا و سایرین حمایل و نشان داده شد. مشیرالدوله آورده گردنشان انداخت. بعد شب شد. سوار کالسکه عثمانی شده، آمدم یک ساعت و نیم از شب رفته وارد منزل شدیم. حرم هم هنوز از زیارت

۱. اصل: باروط

۲. دفیله: رژه

نیامده بودند. خیلی گرسنه بودم. بعد انیس الدوله و ... آمدند. دسته دسته بعد از شام رفتیم پشت بام. [۳۴۵]

آتش بازی خوبی کردند. اگر چه در بین شام [که] هنوز نخورده بودم، باز، خودسر، آتش بازی کردند و ضایع. فی الجمله کرده بودند. باز خوب بود. الحمد لله خوش گذشت. بعد خوابیدیم. Nauch afrin.

روز پنجشنبه سلخ شعبان، امروز خیال رفتن حضرت سلمان و تماشای کاخ کسری را با کشتی بخار از روی آب دجله داشتیم. صبح از خواب برخاسته، دیر سوار شدیم. رفتیم به کشتی بخار بزرگ که مال عثمانی‌هاست. کشتی کثیفی است. جمعیت زیاد بود. هاشم، امین‌الملک، آقا علی، سیاجی، آقا وجیه، عکاس‌یاشی، علی رضا خان، محمد علی خان، یحیی خان، ساری‌اصلان، میرشکار، میرزا علی خان، محمد علی خان، میرزا حسین خان، محمد تقی خان گشاد، وزیر خارجه، دبیر، حسام السلطنه، دبیرالملک، عباس میرزا، کشیکچی باشی، آقا سلیمان، مدحت پاشا، کمال پاشا، میر محمد تقی خان گشاد^۱، عرفانچی، امین السلطان، دهباشی، سقا باشی، آقا دائی، محقق، عبدالقادر خان، مظفر الدوله، پاشا خان، حسن خان، قره‌پاپاق، مجدالدوله، قهوه چی باشی، حسن قهوه چی، خلاصه خیلی بودند. کلب حسین، ملیجک، میرزا عبدالله، راندیم طرفین بغداد بسیار بناهای خوب پیدا بود. از صبر گذشتیم. صبر را باز کرده بودند. طرف دست چپ که بغداد نو باشد. سربازخانه خوبی تازه پاشا ساخته است. پیدا بود. سرایه پاشا هم نزدیک به سربازخانه بود اما چندان خوب نبود. مکتب دارالصنائع که تازه ساخته بودند، پیدا بود. عمارت «اداره کشتی‌های بحریه» «مدرسه مستصربه» خانه حاجی میرزا هادی جواهری رقتم. مدرسه مستصربه که از بناهای^۲ المستنصر خلیفه است، دیوارش با کتیبه‌هایی که از آجر درآورده بودند بدخط، خوب پیدا بود. ظاهر آبی عیب به نظر آمد. از درویش خبری نشد. مجلس حضرت امام موسی کاظم را هم جانی در این جا ها تیمور میرزا نشان داد. کنار شط قونسول خانه انگلیس ها، عمارت

۱. اسم مجدداً تکرار شده است.

۲. اصل: آثارها

بسیار خوبی بود. باغ و باغچه داشت. زن های فرنگی ... ایستاده بودند پیدا بودند. بعد خانه اقبال الدوله، که از همه جا بهتر بود دیده شد. خانه میکائیل ترجمان انگلیس، خانه قشنگی بود. بعضی از یهودی ها خانه خوب داشتند. بعد کم کم خانه ها بدو پست [شد] بعد به نخلستان و باغات می رسید. [۳۴۶] طرف دست راست که بغداد کهنه و کرخ هم میگویند، بیمارخانه تازه [ای] پاشا شروع کرده و ساخته است. کشتی ساز خانه دارند. خانه عباس میرزا بود خانه قشنگ محقری بود. بعد خانه های دیگر. و بناهای دیگر بود. در آخر او هم به خانه های محقر و بد به نخلستان باغات می رسید. قدری که رانندیم باغات و نخلستان ها هم تمام می شود. طرفین شط، همه جا چاه کنده و با اسب و دلو، آب می کشند. هرچه باغ و زراعت و ... طرفین شط، هست همه را بادلو چاه آب می دهند همه جا اعراب و بچه عرب ها و ققه بودند. بچه های عرب لخت دم شط بازی می کردند. همه جا صدای دلو که آب می کشیدند، متصل می آید. جر جر صدای غمناکی دارد. در شط بعضی جزیره ها پیدا می شود، که روی او را سبزیکاری و زراعت کرده اند. مرغ آبی، پرلا، غاز، مرغ سقا، حقار، در کنار شط شغال زیاد دیده می شد چندتیر گلوله و ... انداختم نخورد. دوماه ماهی خور که در انزلی هم زیاد بود، در هوا زدم. کشتی چون آب کم است خیلی با احتیاط می رفت. گاهی هم به گل می نشست دیر حرکت می کرد. می رانندیم، موزیکان هم می زدند. خلاصه خیلی رانندیم. تا رسیدیم به جایی که رودخانه دیاله، داخل شط می شد. از طرف چپ از آنجا هم خیلی رانندیم و به محاذی سلمان نمی رسیدیم. به غروب هم سه ساعت مانده بود. مشیرالدوله را خواستم، با پاشا حرف بزنند که امروز برگردیم، روز دیگر به سلمان می رویم. پاشا گفته بود تا اینجا آمده ایم نزدیک است. باز، رانندیم قدری رفتیم طرف دست چپ شط طاق کسری، پیدا شد. حضرت سلمان هم پیدا شد. طرف دست راست بعضی آثار^۱ بود. گفتند شوره خانه و باروت^۲ خانه عثمانی هاست. سواره ها و ابراهیم خان نایب با اسب من، که دیشب آمده بودند، کناره پیدا شدند. قهرمان خان تفنگدار با تفنگداران دیگر که، آنها هم شب آمده بودند، با بعضی غلام ها. کشتی ایستاد اول من، مشیرالدوله، پاشا به قایق نشسته رفتیم. من سوار

۱. اصل: آثارها

۲. اصل: باروط

اسب شده دواندم . آفتاب گرمی بود . چتر^۱ نبود اذیت کرد . از عقب رساندند . صحرا همه بوته های خار بزرگ و سایر جنس بوته است زیاد مثل جنگل اما اسب خوب می رود . درآج در میان بوته ها مثل گنجشک است . حساب ندارد . تفنگ دهبازی را از عقب آورد ، نزدیک طاق کسری یک درآج نر [۳۴۷] پرید ، روی هوا زدم افتاد . رفت توی بوته ، دیر پیدا کردند ، آوردند . خوب زدم . پاشا هم دید اما وقت [و] فرصت نبود . حیف حیف به تعجیل رفتیم تماشای طاق را کردم . دیگر این بنا به تعریف و توصیف قلم نمی آید . اول آثار دنیا بوده است . خراب شده است . اما وضع ایوان ، و ارتفاع طاق و صنعت بنا و معماران زمان حالا پیدا است . خیلی مرتفع است و خیلی عرض و طول دارد . انشاءالله معینا بعد از این خواهم نوشت . به تعجیل اطرافش را گشته از کنار شط دو میدان اسب فاصله دارد . مقبره سلمان ، در طرف مابین غرب و شمال طاق است . به فاصله یک میدان اسب . مقبره حذیفه^۲ بالاتر در طرف شرق طاق است . به حذیفه فرصت نشد بروم ... به سلمان رفتم . فاتحه مختصری خوانده شد . مقبره محقری دارد دو سه نخل دارد خدام عرب فقیر هیچ ندانی دارد . اغلب مردم در کشتی ماندند . بعد از زیارت به تعجیل رو به کشتی راندم . اشخاصی که نیامدند به سلمان و در کشتی ماندند ، امین الملک ، محمد تقی خان گشاد ، عرفانچی ، عکاس باشی ، میرزا محسن خان ، مجد الدوله ، می گفتند وقتی که می خواست بیرون آمده ، سوار اسب بشود ، شلوغ شده بود ، کم مانده بود توی شط بیفتند . تا کمر هم به آب فرو رفته بود . این هم نیامد به سلمان ، پاشایان دیگر هم نیامدند آقا علی هم نیامد آقا سلیمان هم نیامد خلاصه خیلی نیامدند آن هائی هم که آمدند ، پیش و پس ، شلوغ ، دست پاچه . وقتی که نزدیک کشتی شدم . ساری اصلان ، تیمور میرزا ، امین نظام ، یوسف سقا باشی ، کلب حسین ، عبدالقادر خان ، حسن خان ، دیدم می روند . گفتم اگر می روید که به کشتی باز بیایید برگردید به کشتی ، والا بروید . زیارت کرده ، از خشکی بیایید . آن ها هم رفتند از خشکی بیایند . بعد فردا معلوم شد شب را در سلمان مانده بودند . فردا آمده بودند ، از خشکی . خلاصه سوار کشتی شدیم باز تا مردم به قایق بنشینند و بیایند طول کشید یک ساعت به غروب مانده قدری بیشتر روانه

۱. اصل : چتر

۲. حذیفه : یکی از یاران حضرت علی علیه السلام است .

طرف بغداد شدیم رانندیم و رانندیم . آفتاب غروب کرد . عکس ستاره ها بسیار مشعشع توی شط پیدا بود . ماه شب اول رمضان المبارک را در توی آب دیدم . وقت رفتن نماز ظهر و عصر را توی کشتی خواندم . نماز مغرب و عشا را هم توی کشتی کردم . عرفانچی در رفتن و آمدن ، روزنامه «لاتورکی» فرانسه را می خواند . نارنگی پرتقال ، جای ، همه چیز الحمدالله خورده شد . با صحت مزاج الحمدالله تعالی ، آب دجله انصافاً برنده است . خلاصه شب تاریک شد .

هی رانندیم آثاری از بغداد و چراغ و نخل خرما پیدا نبود . بسیار مشوش بودیم از خیالات اهل اردو . در این بین کشتی متصل به گل می نشست . باز خلاص شده می رفتیم اما یک بار بد به گل نشست [۳۴۸] امید خلاصی نبود . بسیار مشوش شدیم همه ، که آیا الی صبح چطور در این جا بمانیم . بسیار هم گرسنه بودیم . از شب هم چهار ساعت رفته بود . آخر از برکت سیدالشهداء علیه السلام ، کشتی از گل درآمده به راه افتاد . اول آبادی بغداد که رسیدیم ، فشنگ زیادی از کشتی ما انداخته ، که بدانند ما رسیدیم . من هم رفتم بالای بام کشتی ، که همه پاشایان و ... و ... آنجا بودند بسیار سرد بود . وزیر خارجه غذائی خورده خوابیده بود . باز بیدار شده بود . خلاصه رسیدیم از بُغاز بغداد ، گنشسته از صبر گذشتیم . چراغان ها خاموش شده بود . دبیرالملک هم شب در سلمان مانده بود . صبح از راه خشکی آمده بود باز قدری بود . رسیدیم به اسکله ، و منزل ، زن ها همه چادر به سر . از اول غروب که از زیارت آمده بودند آنجا جمع بودند . مشوش بودند ، زیاد ، خواجه ها ، غلام بچه ها و ... و ... همه مشوش بودند . بسیار گرسنه بودم ، شام آوردند الحمدالله با اشتهای تمامی خورده ، درآجی که زده بودم کباب کرده خوردیم . بعد خوابیدم . الحمدالله تعالی علی السلامة بالاتر از عمارت ما به پانصد قدم یا هزار قدم کارخانه ای پاشا ساخته است [که] با بخار حرکت می کند . برنج رزازی^۱ می کند و پاک می کند . پنبه را از غوزه در آورده پاک و حلاجی^۲ می کند . و آب هم از شط کشیده به باغ نجیب پاشا ، که منزل ما است می ریزد .

روز جمعه غره رمضان در منزل بودم ناهار گرم خوردیم . بعد از ناهار قونسول های فرانسه ، انگلیس ، ایتالیا ، هولاند ، ایران و ... که در بغداد بودند ، مشیرالدوله والی پاشا ،

۱. رزازی برنج کوبی . سفید کردن برنج

۲. اصل : حلاجی

آوردند حضور معرفی کردند. عکاس باشی، عکس همه را هم انداخت. اسامی قونسول‌ها و وابستگان آنها از این قرار است: کرنل هربرت جنرال قونسول انگلیس، دکتر هی حکیم سرکاری، دکتر کالویل حکیم قونسول، مستر اولم نایب قونسول، میکائیل مترجم. بستمو، شبیه است به عصمت خانم، چشم ابرو، رنگ، کوتاهی قد، اما این چاق است. موسیو کیز قونسول فرانسه، روزیه، نایب، اشیل مورا، مترجم، قونسول ایتالیا، میووارطان. قونسول، حبیب مترجم. قونسول هولند که در بوشهر می‌نشیند، او هم این جا آمده بود موسیو آنکله انگلیسی که از تهران همراه آمده است. [۳۴۹] خلاصه بعد از رفتن قونسول‌ها، قونسول و اتباع قونسول ایران را آوردند. بعد قدری معطل شدیم اخبار شد برویم زیارت. اسباب دیر حاضر شد. بالاخره رفتیم به قایق نشسته مشیرالدوله، یحیی خان، بودند رفتیم. سوار کالسکه شدیم، رانندیم. نوکر کمی بود. همه زیارت و جاهای دیگر بودند. گردوخاک زیادی بود. رسیدیم به زیارت. امین الملک، علی رضا خان، آقا علی در زیارت بودند. زیارت کردیم نماز کردم. بعد توی ایوان چای خورده، قدری پرتقال خوردم. دو ساعت به غروب مانده بود، دری نقره میراخور ساخته بود فرستاده بود کاظمین، امروز دیدم. نصب کرده اند بعد سوار کالسکه شده، به تعجیل رانندیم، به منزل ملاعباس روضه خوان که اصلش تهرانی است، سالها است در کاظمین است، دیده شد. خلاصه رسیدیم منزل. رفتیم بالای مهتایی. کشتی کوچکی ساخته بودند، در کنار شط می‌خواستند به آب بیندازند برای تماشای اورفته بودم. والده شاه، مادر عباس میرزا زن‌ها آمدند بالا. مادر عباس میرزا، چیز غریبی شده است. زرد و لاغر چشم‌ها و قیده، مثل این است که از کاسه می‌خواهد درآید. لاغر، بیچاره دلم سوخت. قدری صحبت از قدیم شد، بعد رفتیم پائین مادر عباس میرزا می‌گفت: هفت سال است به زیارت کاظمین نرفته ام ده سال است به کربلا نرفته ام. بسیار خبثت است. خلاصه شب شد شام خورده خوابیدیم... enis

روز شنبه دوم و مضآن امروز ناهار را منزل خورده. بعضی کارها داشتیم، به ملتزمین رکاب انعام داده شد. قریب هفت هزار تومان به مدارس و سایر عثمانی‌ها انعام داده شد، به قدر پنج هزار تومان. بعد اسب حاضر شد. از در بالا سوار کالسکه شده رانندیم برای مزارش یحیی عبدالقادر گیلانی، و از آنجا به اردوی عثمانی باید رفت. سرداری ماهوت سپاه،

هیکل های مروارید انداخته بودیم. شمشیر جهانگشا، خلاصه وزیر دبیر، مشیر، یحیی خان، شهاب، رحمت الله، برادرهایش و ... و ... پیشخدمت ها و ... همه بودند. رانندیم از بالای اردوی عثمانی ها راه کالسکه بود. کالسکه عثمانی را هم سوار بودم. از دروازه خراب بغداد وارد شدیم. قلعه بغداد کلیتاً خراب است. بعضی دیوارها هست اما قلعه غربی^۱ بوده است کلاً از آجر و مستحکم دیوار رو به طرف شهر، دور تادور، کلاً طاق نمای دومرتبه مسقف و جای مستحفظ و قراول و قلعه دارها بوده است، که دایم منزل مستحفظین در همان جا بوده است و از سوراخ ها دایم بیرون قلعه را تماشا می کرده اند. توی قلعه همه جا صحرا و بیابان و خراب است. آبادی بغداد همان [۲۵۰] درکنار شط است. پشت ها همه خراب و ویران است. دست راست گنبدی بود. بالای گنبد را به طور درازی ساخته بودند تا به حال این قسم بنائی در عراق و آن صفحات ندیده [بودم] گفتند مزار شیخ عمر است بعد یحیی خان گفت: قبر شیخ شهاب الدین سهروردی است پاشا به او گفته بود، خلاصه قدری هم رانندیم. داخل کوچه و محله شدیم. اما من همان طور در میان کالسکه نشسته ام و بی جهت سوار [اسب] نشدم، قدری که رفتم به کوچه بسیار تنگی رسیدیم. که یک پیچ هم کالسکه باید بخورد. چهار اسب بزرگ نبود هم که از اسلامبول آورده اند به قدر فیل بودند. اسبها از پیچ نرفتند. ایستادند هرچه کالسکه چی زور زدند. خدائی شد دست راست یک کوچه بود. کالسکه محاذی همان گیر کرده بود. در کالسکه را باز کردند خودی به آن کوچه انداختم. بوی بدی از آن کوچه می آمد. بسیار بد. کالسکه هم نمی رفت آخر با دست کالسکه را این ور آن ور کردند. به زور کالسکه رفت و کالسکه عیب هم کرده، از معجزه شیخ عبدالقادر، بعید نیست این نوع امور. خلاصه سوار اسب شدم. رانندیم رسیدیم به در مقبره. پیاده شده وارد شدیم. حیاطی صحنی، دور تا دور طاق نما جمعیت زیادی از زن و مرد عثمانی و ... در صحن حیاط [و] پشت بام ها بودند پاشا یان و حسام السلطنه و ... همه بودند دور مقبره، جلو خان، و غلام گردشی، تازه سلطان عبدالعزیز ساخته است. طره های^۲ بزرگ دارد. منار بزرگی، هم برای گفتن اذان ساخته بودند. از دری وارد شدیم

۱. اصل: فریبی

۲. قسمت های جلر آمده پشت بام، در ساختمان ها را طره می گفتند. باران گیر.

خدمه و ... زیادی داشت. متولی مقبره آقا سید علی و پسرش که می‌گفتند شیعه است. اسمش سید سلمان بود در جنب مقبره مثل امام اعظم مسجد عالی ساخته‌اند محراب و منبر دارد. اینجا زیاد جمعیت در رمضانها و ... می‌شود. مردم سنی بسیار به شیخ اعتقاد دارند. خود مقبره هم [دارای] گنبد عالی بود. ضریح نقره داشت. قندیل، شمعدان و ... بنای این گنبد و مسجد و ... از سلطان سلیمان، و سلطان احمد و سایر سلاطین گذشته روم است. گفتم زیارتی بخوانند. گفتند: چیزی نداریم. بعد یک نفر به عربی زیارت نامه [ای] ساخته بود که اتحاد دولین اسلام را شیخ زیاد بکند. و چه بکند، بعد از این مزخرفات رفتن مسجد. درویش کلفت بلند مهیب سیاهی ریشش سفید و کم، پیر هم بود. از اهل مغرب^۱ بود گوشه مسجد نشسته بود. رفتن، پیش او، ایستاد. گیج بود. حرف‌های پرت می‌زد. می‌گفت: مالکی هستم و این مغربی‌ها گربه و سگ [و] موش همه چیز می‌خورند. گربه براق فربه‌ی، متولی قبر شیخ دارد، که این درویش چندی است، اصرار دارد، او را گرفته، بخورد. در این فقره گربه که به او بدهند بخورد زیاد صحبت شد. پاشا، وزیر خارجه، حسام‌السلطنه، دبیر الملک، مشیرالدوله و ... و ... خیلی دور درویش بودیم. و صحبت گربه بود. بعد برگشتیم. سواراسب، بعد کالسکه شده به تندی رانندیم [۳۵۱] برای اردوی عثمانی‌ها، چادری بالا زده بودند رفتن آنجا. قدری هندوانه خوردم، جای خوردم. توپ‌های عثمانی را آوردند، نشانه در راه دور گذاشته بودند. توپها بعضی خان دارد. بعضی از ته پر می‌شد. با گلوله‌های پیکانی نارنجک که در نشانه که می‌رسید می‌ترکید، انداختند. با درجه قراول می‌رفتند^۲. خوب انداختند. اما یک تیر که درست به نشانه بخورد نینداخته، همه کوتاه و سر می‌کرد. گاهی کمانه می‌خورد. من هم رفته دو تیر قراول رفته انداختم. شلوغ می‌کردند درجه می‌آوردند. فلان نشد که به نشانه بزنم. بعد باز قدری توپ انداختند. بعد یک نصفه فوجی آمد. قدری مشق سرنیزه بی مزه کردند. مثل مشق سربازهای کوچک نایب السلطنه. بعد سوار شده به کالسکه، رفتن منزل. در بین راه توی کالسکه یک هیکل مروارید پاره شد، جمع کردم. شب را شام خورده به حسب استمرار

۱. مغرب: مراکش

۲. قراول رفتن = نشانه گرفتن

خوابیدم. uchi

امروز تلگرافی، یحیی خان از مستوفی الممالک آورد، که سهام الدوله درنگه^۱ فتحی کرده است. اسیروسری آورده است. گوسفند [آورده است].

روز یکشنبه سوم [شهر رمضان] باید از دجله گذشته، اردو برود کاظمین علیه السلام. از یک فرسنگ کمتر راه است. صبح برخاستم هوا ابر و سرد بود رخت پوشیده آمدم اتاق. تا حرم سوار قایق و روانه شوندم، بسیار طول کشید. بعد که رفتند از دسته شش ساعت گذشته بود. ما هم رفتیم بیرون. باید در کشتی بخار بزرگ فشته گردش کنیم. دم اسکله، کشیش های ارمنی و خاخام های یهودی آمده بودند ایستاده بودند. تعارف بکنند. کشیش ارمنی پدر سوخته یک نطقی به زبان عربی ساخته بود. نوشته را دست گرفته هی می خواند. روده درازی می کرد. هوای سرد، وقت دیر، می خواهم به کشتی بروم، گرسنه هم هستم. حالا این متصل چس نفسی می کند. بالاخره زود رفتیم، نشتم به قایق رفتیم کشتی، مشیرالدوله، پاشای بغداد، علی بیگ، بودند. یحیی خان هم بود. رفتیم کشتی، سیاحی، باشی، علی رضاخان، میرزا علی خان، عرفانچی معیر الممالک، هاشم، میرزا محمد خان، یک برادر انیس الدوله، پسر امین الدوله رختدار، امین السلطان، دهباشی، شاهزاده و ... بودند. ناهار را در کشتی خوردم. الی دم خانه اقبال الدوله رفتیم قدری به تانی گردش کردیم. دوربین به زن های فرنگی و ... انداختیم تماشا داشت.

بعد برگشتم روبه بالای دجله رفتیم. از محاذی کاظمین علیه السلام خیلی گذشته، الی باغ فرجات رفتیم. دست راست ما بود اطراف این باغ می گویند، دراج زیاد است. پاشا به اصرار ما را به باغ فرجات برد. بسیار باغ کثیفی بود. عمارت بدی ساخته بودند معلم فرنگی آنجا آورده اند. بعضی اسباب فلاح با چرخ که، اسباب در او است پهلوی [هم] ریخته بودند. چیزی ندیدیم [و] نفهمیدیم نخل زیادی داشت. زود برگشتیم. باز به کشتی الی این جا از کاظمین از یک فرسنگ قدری کمتر است. طرفین رودخانه همه جا آبادی و نخل و باغ دارد. دست راست سدی هم از قدیم ساخته اند، برای طغیان آب. خیلی از دیوارش حالا هست. اغلبی هم خراب شده است. خلاصه در کشتی میوه همه چیز زیاد خوردیم.

الحمد لله تعالی گردش بامزه شد. برگشتم نیم ساعت به غروب مانده، از اسکله که آن روز به امام اعظم رفتیم سوار اسب شده، رفتیم اردو که نزدیکی کاظمین افتاده است. امروز نشد به زیارت مشرف شویم. منزل خاك آلودی غربی بود. شب بعد از شام خوابیدیم. eruse

روز دوشنبه چهارم [شهر رمضان] امروز باید به منزل حر برویم. سمت کربلا، صبح برخاستم. رخت سرداری الماس و... پوشیده سوار اسب شده رفتم زیارت، از راهی که کوچه تنگی بود. گردو خاك غربی بود رفتم داخل صحن شدیم. به زیارت مشرف شدیم. همه آن جا بودند بعد از زیارت آمدیم در ایوان ایستادیم. آقا سید صادق علمای کاظمین را به حضور آورد. شیخ الشریعه قاجار، و شیخ محمد، برادر شیخ عبدالحمین مرحوم هم گاهی معرفی می کردند. خیلی ایستادیم. دور ما را علما و... احاطه کردند. مشیر الدوله انعام و خلاع^۱ علما و... را رسانده بود. [۳۵۳]

به توسط آقا سید صادق انعام به فقرا و... زیاد داده شد. به دستیاری شیخ محمد یس عرب که از اجله علمای کاظمین است. انصافاً مرد وارسته^۲ عالمی است تقسیم شود. ریش شیخ هم سفید است. قد کوتاهی دارد. خلاصه اسامی علمائی که بودند از این قرار است: شیخ محمد حسن یاسین عرب، شیخ حسن شوشتری، آقا میرزا اسمعیل پیش نماز، آقا سید احمد، آقا شیخ محمد ولد آقا شیخ محمد علی، آقا شیخ صالح پیش نماز، آقا سید محمد ولد آقا سید محسن، آقای حاجی میرزا باقر، آقا میرزا محمد همدانی، آقا شیخ مهدی شیخ عبدالغفار، آقا شیخ محمد^۳ پسر مرحوم سید العلما، آقا سید ابوالحسن داماد شیخ محمد حسن قزوینی خدام کاظمین علیهما السلام، شیخ طالب کلید دار، شیخ عیسی برادر کلید دار، شیخ حسن پسر کلید دار، شیخ جواد رئیس خدام، شیخ سلمان سرکشیک، حاجی محمد هادی چراغچی باشی، شیخ محمد مؤذن باشی، شیخ هادی، قاپوچی باشی، شیخ محمد، برادر دیگر کلید دار، خدام هفتاد نفر، بعد از آن آمدیم بیرون سوار شدیم از کوچه در آمده سوار کالسکه شده رانیدیم.

۱. خلعت ها

۲. اصل: و لرسطه

۳. ظاهراً باید سید محمد باشد.

برای آثار «اکرگوف» که قصر نمرود و خورنق هم می گویند. اما اعراب اکرگوف، می گویند. اغلب سواره ها را مرخص کردیم. با صد سواری، ساری اصلان، میر شکار، آئی، امین نظام، تنگدارها، علی رضا خان، محمد علی خان، سیاجی، آقا وجیه، ملیجک، میرزا عبدالله، میرزا علی خان. الی سرناهار بود. تیمور میرزا، یحیی خان، شاهزاده، میرزا محمد خان، مملی، پسر نصرت الدوله، حبیب الله خان، مظفر الدوله، خلاصه در صحرا به ناهار افتادیم. قبیله اعراب بنی تمیم، در اطراف خیلی بودند. آنجائی که ناهار خوردیم نزدیکی دو سه چادر سیاه عرب بود. با دوربین دیدم. گربه سفید و سیاه کوچکی در توی چادر هست. عربی که مرد این چادر ها بود آمد. ریش کوسه داشت. اسمش عوسجه، بود. خیک آبی تعارف آورد. گربه اش را هم آورد، ول کرد باز رفت چادر. خلاصه ناهار خوردیم بعد رانندیم، برای آثار. راه کالسکه بسیار بد بود. این زمین ها را در طغیان شط فرات آب می گیرد. مثل دریا می شود معلوم بود که این زمین را آب باید بگیرد. گوش ماهی کوچک زیاد داشت. زمین ها همه سوراخ موش و جای پای شتر و ... در وقت باران بسیار بسیار، بد راهی است. شغال دسته دسته در این صحرا راه می رود، و می دود. چیز غریبی است. قافله شتردار از حلب می آمد. خیلی مال التجاره داشت. سی و پنج روز است از حلب در آمده بودند. تیمور میرزا، با اعراب به زبان عربی خوبی حرف می زد. مرغی اینجا دیده شد مابین با قراقر، و قل قویروق چیز عجیبی است. خلاصه رسیدیم پای اکروگوف. بنای عجیب و غریبی است. به قدر کوه دوشان تپه است. حالا که خراب شده آنچه از آثار باقی است [۲۵۴]، دورش دویست و ده قدم بود. همه این آثار را از خشت خام ساخته اند. اما چه خشت خامی که قطرش یک وجب می شود. طول به قدر [آجر] نظامی و هر چند که ده خشت بالا رفته است، لای آن حصیر و بوریا گذاشته اند. برای استحکام که الحال بی عیب باقی است آن بوریا. ارتفاعش حالا بیست و پنج ذرع باید باشد. مثل کوهی است در صحرا. در اطراف هم آثار خرابه بسیار است، که بالمره منهدم شده است. اما آجرهای بزرگ در زمین است، معلوم می شود بنای آجر کاری هم بوده است. و در نقشه فرنگیان به همین اسم اکرگوف در این مکان معین کرده، در همه نقشه ها نوشته اند. خلاصه در سایه این بنا نشسته نماز کردم، میوه، جای خوردیم. آقا دائی و ... بودند زن های عرب آمدند. تیمور میرزا با آنها

حرف زد. پول دادیم. کثیف بودند. زن‌های عرب رقص غریبی می‌کنند یک دختر بزرگ، می‌رود دوش یک زنی می‌ایستد. رقاصی می‌کند، دور هم زنهای زیاد، تزییف می‌خوانند با آهنگ خوش، آخرش را یا آما یا آما یعنی ای مادر می‌گویند. تیمور میرزا به زن‌های کثیف عرب پول می‌داد، که محمد علی خان را بوسه بدهند. محمد علی خان را ماچ می‌کردند. خلاصه از دور دو گنبد پیدا بود. سمت ما بین شمال و مغرب. زن‌های عرب گفتند امام زاده هستند. اسم یکی صالحین و دیگری ابراهیم بن علی. سه ساعت چیزی کم به غروب مانده سوار شدیم رو به منزل، اما بلدی نداریم و این جا که آمده ایم سه فرسنگ و نیم از منزل دور شده ایم. از کاظمین تا خردو فرسنگ است اما از این جا کنار افتاده ایم. خیلی راه است و من به خیال خودم که خر در صحرا واقع است و، اردو آن جاست اما خر در کنار دجله بغداد است. خلاصه قدری رو به صحرا رانندیم. گاهی می‌نشینیم. گاهی راه خیلی بد بود. همه سوراخ موش و جای پای مال، سوار اسب می‌شدیم. حالا رو به جنوب می‌رویم چند درآبی پرید از نی‌زارهای کمی، یکی را آقا خلیل زنده گرفت. یکی را هم من زدم یک گربه کوهی صحرائی، وقتی هم از صحرا در آمد قدری می‌دوید، می‌ایستاد، آدم سیاهی زنده گرفت. آورد دم کالسه بسیار بزرگ بود. باز، ولش کردم رفت. بیچاره خیلی ترسیده بود. شغال زیاد بود. یک دسته آهو هم دیدیم. اما کم کم وقت تنگ و غروب می‌شود. [۲۵۵]

و هیچ اثری از جاده و اردو نیست. بسیار اسباب وحشت شد. اگر آفتاب غروب می‌کرد محال بود اردو پیدا شود و تا صبح در صحرا باید بمانیم. ساری اصلان [و] سواره‌ها را فرستادم، بدوانند جلو هر یکی به طرفی بروند اردو را پیدا کنند. میرشکار فضولی می‌کرد برخلاف جهت می‌گفت: بیایید من میدانم، اردو کجاست. و حال آن‌که این جاها را هرگز ندیده و بلد نبود. خلاصه خودم به کالسه چی در جلو شیشه بود گفتم او را بیاید و برود همه مردم دست پاچه شده بودند. خیلی واهمه کردیم. مبادا اردو پیدا نشود. بالاخره غلامی آمد. گفت اردو را دیدیم. غروبی اردو از دور دیده شد. رانندیم یک ساعت از شب رفته رسیدیم. شام خوردیم. خوابیدیم. از راه متعارف که به خر می‌روند. از این قرار آبادی و آثار دارد، سمت راست مکانی است، که متصل به شط فرات می‌شود و آبادی آنها بدین تفصیل است

[اتباً] پشت کوره ها قشلاق اعراب «وهلکله» است و همه دزدند ، رضوانیه تا کاظمین چهار فرسنگ است و شکارگاه است . قلعه جوهر آقا تازه ساخته اند . ده انبار است از بناهای جعفر برمکی است . که آنجا می نشسته ، حالا آبادی خیلی دارد آبش [را] از فرات می آورند . آبادی ابوقریب ، که از راه دور است چپ مسجد براسا ، مزار شیخ جنید ، مقبره زیبه زن هارون قبر معروفه کرخی ، در بغداد جنده خانه ، و بیچه خانه ، و میخانه زیاد است . اغلب اهل اردو شب ها به لباس تبدیل به هرزگی می رفتند . قفه چی های بغداد ، همه لحاف کش هستند . هر کس قفه سوار می شد ، قفه چی می گفت : حاجی ...^۱ می روی یعنی به جنده خانه می روی . که برویم ، یا جای دیگر . قرمساق باشی^۲ بغداد صالح چاوش است . حکیم الممالک چندی است ناخوش است . حکیم طو لوزون می گفت زبان کوچکش بزرگ شده است . باید بیرم . و الاخفه می شود از مرصدا الاطلاع نقل شد و مؤلف معجم البلدان و مرصدا الاطلاع هر دو یاقوت است . ولی مرصدا مختصر کرده . بعد نوشته است بعضی فواید دارد ، و تفصیل عفر قوق ، را این طور نوشته است عفر قوق او ، عفری است که اضافه شده است به قوق که یک کلمه شده است و گفته اند که او قریه ای ست از نواحی دُجیل و چنین نیست . بلکه او قریه ای است از نواحی نهر علیل میان اوومیان بغداد چهار فرسنگ است و در جانب او تل عظیمی است که دیده می شود از پنج فرسنگ ، بلکه بیشتر . و در وسط او بنائی است از خشت و نی که آن بنا مرتفع تر از آن تل است و منهدم شده است . آن بنا از باران و آنچه که از آن بنا خراب شده است در اطراف او مثل یک تل مرتفعی است . این نقل قول از صاحب مرصدا شد . اما صحیح آن است که من خود نوشتم . این هم خوب نوشته است و از این معلوم می شود که این بنا بسیار بسیار قدیم است . چرا که ششصد سال متجاوز است که یاقوت این بنا را مخروبه نوشته است . کی آباد بوده است ؟ الله اعلم بحقایق الامور [۲۵۶]

روز سه شنبه پنجم [شهر رمضان] امروز باید رفت به سیب که در کنار فرات باشد ۹ فرسنگ راه است . صبح زود از خواب برخاستم سوار اسب شده ، بسیار سرد بود . پاشایان ، حسام ، وزیر ، مشیر و ... بودند . قدری صحبت شد . بعد سوار کالسکه خودم شده

۱. یک کلمه رکیک حذف شد .

۲. اصل : قرمضاق

رانندیم ، رو به مغرب واه کالسکه بسیار خوب بود . صحرا صاف ، رانندیم ، رانندیم ، عقب کالسکه ، تیمور میرزا و جمعی می آمدند . متصل عباس میرزا و تیمور میرزا با هم حرف می زدند . دست تکان می دادند دعوا داشتند ، سر خانه [ای] که عباس میرزا از ورثه رضاقلی میرزا خریده است . تیمور می گوید خانه مال من است . او می گوید خریده ام . محمدعلی خان می گفت که تیمور به عباس میرزا می گفته است ، تو چه چیزی [هستی] محمدتقی میرزا در تهران است . پنج [برابر] مثل تو ، در شکمش پیه دارد . عباس میرزا گفته بود : سگی دارم در بغداد به اندازه ' تو می ریند . خلاصه اول رسیدیم به یک خان خرابه ، بعد از خرابه نیم فرسنگی که رفتم ، چاه آبی بود . آبش هم گفتند بد نیست . قدری تلخ بوده است . از آنجا که دو فرسنگی رفتم به خان میرزا اهادی [که] سمت دست راست جاده ' است رسیدیم . قدری خراب است چند خانوار هم دور خان هست . از آنجا که دو فرسنگ دیگر رفتم خان محمودی است . معبر الممالک چادرهایش را این جا زده بود . گویا شب این جا می ماند . دبیر الملک هم چادر پوشش را توی صحن خان زده است . او هم گویا شب آن جا است این خان را تازه تعمیر و ساخته اند . خوب ساخته اند . نا تمام است خانوار هم داشت . دو فرسنگ هم که از این جا گذشتیم خان « بنرنوس » است خان خوب آبادی بود . خانوار هم داشت . از آنجا که می رود الی دو فرسنگ دیگر می رود خان مزراقچی است . خان آبادی است خانوار دارد ، نهر خشک بزرگی داشت مشهور به نهر اسکندریه . اعراب زیادی در این خانات بودند . در محاذی خان مزراقچی دست چپ ، مسافت دو میدان اسب ، خانی پیدا بود سحابه صباوه . راه حله از آنجا است . و از این خان مزراقچی نخل های کنار مسیب پیدا بود امروز توی کالسکه ، نارنگی [و] پرتقال خوردیم . دو قلیان کشیدیم . گنبد طفلان مسلم بن عقیل هم پیدا بود طرف دست چپ دو گنبد است ، از کاشی . از بناهای حسین خان سردار است . خلاصه رانندیم به ده مسیب بعضی سواره نظام متوقف این جا که ، میانش خوشگل هم داشت . [۳۵۷] آمده بودند با قائم مقام این جا « مصطفی بیک » یک بار رسیدیم به کنار فرات . بسیار عریض به نظر آمد . رودخانه بزرگی است . قدری آبش گل آلود است . مثل دجله بغداد صاف نبود . اما جریانش معلوم بود . و تند هم می رود . آب بغداد

جریاناش معلوم نیست . سوار اسب شده رانیدیم . تا به چادر رسیدیم . کنار فرات زده اند جای باصفائی است . امروز هوا ابر بود یک ساعت به غروب مانده رسیدیم . نماز کردیم . شب هم ابر بود . قدری هم بارید . گربه ها همه کنار فرات بازی می کردند . یک کشتی بخار بزرگ ، و یک [کشتی] بسیار کوچک بخار به قدر کشتی سلطنت آباد ، در این جا هست . بعضی ناوهای بادبانی هم مثل کشتی های انزلی ، بعضی ها دارند . درآج زیادی توی اردو زنده گرفتند . اطراف طفلان مسلم و ... خیلی درآج دارد شب را خوابیدیم ... enis

مریمی ، امروز در توی تخت ، مهمان گوز گلدی شده بود . توی تخت بول کرده بود . روز چهارشنبه ششم [شهر رمضان] در مسیب اطراق شد . حاجی میرزا علی نقی عرب شیخ زین العابدین مازندرانی ، آقا سید حسین کلید دار حضرت عباس ، آقا سید احمد شیخی پسر آقا سید کاظم رشتی ، شیخی معروف ، و بعضی علمای دیگر زیاد بودند . از کربلا آمده بودند . آقا سید صادق آمده ، معرفی کرد اما آقا سید احمد شیخی ، بعد از آن ها تنها آمد ، به حضور . همان جور شیخی های کرمان و ... به همان سبک پاشای بغداد آمد پرود کربلا با مشیر الدوله . رؤف پاشا هم آمد ، مرخص شد . از همین شط فرات با کشتی می رود اسلامبول . عصری رفتیم زیارت طفلان مسلم . نزدیک بود . معیر با زن و بچه تازه رسیده بودند . این گنبد صحن و ... همه خراب است . گفتیم معیر الممالک ، بسازد . توی ضریح قدری بوی رطوبت و تعفن می داد . زود برگشتیم . یکی از طفلان ، ضریح برنجی دارد . وزیر لشکر ساخته است . دیگری ضریح ندارد . خلاصه برگشتن از صحرا انداختیم ، خلوت رفتم منزل . در صحرا قبیله [ای] از ایل سُمرّا فتاده بودند . ایستادیم . خیلی تماشا کردیم . جوجه ، کره ، سگ ، خروس ، گوسفند ، خر و ... داشتند بچه های لخت ، زنها به بینی شان حلقه بزرگی به قدر قفل بزرگ آویزان کرده اند . [۳۵۸]

دعباشی نذر کرده بوده است ، پیاده پرود کربلا ، رفت . علیرضاخان هم امشب رفت کربلا سیاحتی پیش قهوه چی باشی ، تیمور میرزا ، امین الملک . آقا علی و ... و ... و ... همه رفته اند . اما راه را شب اغلب بُنه و ... گم کرده بودند . قهوه چی باشی شب با بارهانش ، در میان صحرا الی صبح خوابیده است . شب بعد از شام مردانه شد . عرفانچی آمد روزنامه خواند . متولی مقبره طفلان مسلم محمد رضا بیگ است . شخصی است بسیار فضول ،

متصل می‌گفت: اگر این جا را شهر نکند از چشم هایم التزام می‌دهم. دستی هم روی چشم می‌گذاشت. شب خوابیدیم Bioline. «سید یا جدا» از کاظمین به این طرف پیدا شده است.

روز پنجشنبه هفتم [شهر رمضان] انشاالله تعالی باید رفت به کربلای معلّا. پنج فرسنگ می‌گویند راه است. چون که خواستم از صبر مسیب بروم، کشتی بخار بسیار کوچکی آوردند. سه چهار نفر عثمانی تورش بود. خیلی سبک هم بود. یک نفر انگلیسی هم که چرخ‌ها را راه می‌انداخت بود. من، یحیی خان، محمد علی خان، امین السلطان، رفته نشستیم. بوی روغن [و] زغال می‌آمد عفونت داشت. راه هم نمی‌رفت. بسیار به تأنی. تازمحاذی حرم خانه گذشتیم، یک ربع طول کشید. بسیار خجالت کشیدم. بعدردشه به کشتی بخار بزرگی رسیدیم. اسمش فرات است. کشتی تازه خویی بود. دولوله بخار داشت. یک نفر انگلیسی کپیتانش بود. کشتی آراسته [ای] بود از آن هم که گذشتیم، کشتی مابه گل نشست قدری معطل شد. عملجات^۱ به آب رفتند، بارخت. بادست کشتی را بلند می‌کردند. از عقب از کشتی فرات باقیق، شخصی آمد. معلوم بود زغال هم آورد. تدبیری کرد، رفتیم، آن طرف آب سواراسب شدیم. مجدالدوله، معیرو... بودند. آن طرف آب این رودخانه اغلب جاها خیلی گود است. بعضی جا [ها] عمق ندارد تازانوی آدم است. خلاصه سوار شده از دم کاروانسرائی گذشتیم. حاکم مسیب هم گویا در همین کاروانسرا بالاخانه [ای] است، آنجای نشیند. مسیب آبادی چندانی ندارد. گذشتیم سوارکالسه که شده روبه مغرب راندیم. از روی پل نهر حسینیه، که به کربلا می‌رود گذشتیم آب زیادی داشت ده سنگ بیشتر، که از فرات بریده اند. سلطان سلیمان رومی ساخته است. صحرای صافی شن، بوم کویری^۲ دارد. دیشب قدری باریده بود. گرد و خاک کم بود. صحرا کم بسیار مهموم و منموم می‌شود. دلگیر صحرایی است بسیار! طرفین راه مثل کویر میله، تپه تپه دارد، رویش بوته گزبزشده است.

قدری راه رفته ناهار را در طرف چپ راه خوردیم. وضو هم گرفتیم، بعد سوارکالسه

۱. اصل: عمله جات

۲. اصل: کبیری

شده رانندیم. [۳۵۹]

خیلی رانندیم. صحرا حالتش یک جور بود تا از دور باغات نخلستان کربلا پیدا شد. سر راه مقبرهٔ عون پسر حضرت زینب که اینجا شهید شده است. طرف دست چپ بود. پیاده شده زیارت کردیم. این راه زوار نیست، که آمدیم. زوار هر گز از این راه نمی‌آید، وعون رازیارت نمی‌کند، از ترس عرب. از این جا تا شهر کربلا دو فرسنگ است. رفتیم توی صحرا، شن زارها نشسته، تجدید وضو کرده. شمشیر بسته سرداری الماس پوشیدیم. باز رفته به کالسکه نشستیم رانندیم. بین راه، میرزا حسن کلیددار حضرت سیدالشهدا علیه السلام با خدام آمدند. میرزا حسن مرد ریش سفیدی است. ریشش هم زیاد است. مرد خوشرونی است می‌گویند آدم خوبی است. رانندیم، رانندیم بین راه به قدر ریح ساعت باران تگرگ آمد. مردم را تر کرد. امروز هوا ابر بود. بعد باران زده، ایستاد. رسیدیم به اول راه و باغات کربلا مشیرالدوله، مدحت پاشا، کمال پاشا و ... بودند. پلی بود مشهور به پل سفید که روی نهر حسینی است، گذشتیم. بعد سوار شدیم به اسب، نهر حسینی دست راست می‌افتد. که به فاصلهٔ پنجاه قدم از نهر حسینی نهری کوچک درآورده، به طرف دست چپ که همه نخلستان خوب و باغات است، می‌برند. سابق این راه بسیار سنگ و بدو همه نهر بوده است که [با] بسیار زحمت مردم می‌رفتند. برای آمدن ما این راه را ساخته‌اند. حالا عرض راه ده ذرع است و نهرها را هم همه از زیر این راه برده‌اند. که حالا کالسکه و ... خوب می‌رود طرفین راه همه باغات و نخلستان است. خوب نخل هائی دارد این راه از پل سفید الی دروازه نجف. یک فرسنگ بیشتر است و از پل سفید الی دروازه نجف طرفین راه را همه آدم بود. از زن و مرد همه عجم بودند. مثل این بود که وارد شهر کاشان یا اصفهان شدیم. داد و فریاد غریبی می‌کردند یک علم و دهل هم آورده بودند. می‌زدند. داد و فریاد غریبی بود. بسیار مشعوف بودند. علم‌های حضرت عباس را جلو آوردند. حالت غریبی داشتم. گنج بودم نمی‌دانستم کجا می‌روم. عرب، عجم، هندی، عثمانی از هر طایفه، هر جور اشخاص بودند. خلاصه از دروازه نجف وارد شدیم.

کربلا قلعه‌ای دارد از آجر سخت. حسین خان سردار ایرانی^۱ یعنی قزوینی حاکم ایروان

۱. در بالای همین کلمه در متن اصلی ایروانی هم نوشته شده است.

ساخته است. کوچه [ای] بود قدری وسعت داشت و قرق بود، اما باز تماشاچی زیاد بود. خانه‌ها را روی هم ساخته‌اند. کوچه‌های تنگ، چیز غریبی است. تارسی‌دیم در صحن پیاده شدیم. داخل صحن شدیم حالت غریبی دارد. داخل رواق و روضه و ضریح و تخت قبه شدیم. [۳۶۰]

شکر باری تعالی را کردیم. میرزا حسین کلیددار زیارت نامه می‌خواند. چون مردپیری است بد می‌خواند. کلمات فهمیده نمی‌شد. در بالای سر حضرت نماز ظهر و عصر را کردم. نماز زیارت خوانده شد. حضرت علی اکبر در توی ضریح حضرت، در پائین پای حضرت، همه زیارت شد. شهدای هفتاد و دو تن در پائین پای حضرت علی اکبر در صحن یعنی توی گنبد دفن هستند. زیارت شد. بعد برگشتم سوار شده، به زیارت حضرت عباس (ع) رفتم. یک راسته بازار تنگ بدی است، الی دم صحن حضرت عباس. داخل شدیم آنجا هم صحنی است وسیع، گنبد کاشی بلند که از بناهای امین الدوله صدر اصفهانی است. آنجا هم زیارت شد. آنجا هم زیارت نامه را آقا سید حسین کلیددار حضرت عباس خواند این هم بد خواند. برگشتیم از همان راه و کوچه، جمعیت زیادی بود. یک قطار قاطر بار هم نمی‌دانم مال که بود، جلو کوچه را گرفته بود. کالسکه‌های حرم هم جلو [را] گرفته بودند مدتی آنجا ایستادیم توی کوچه. بعد رفتیم اردو، نزدیک شهر است. سمت راه نجف اشرف زده‌اند. عرفانچی و ... بودند حرم بسیار دیر آمد. شب شام را مردانه خوردیم. عرفانچی روزنامه خواند بعد حرم آمد شب را خوابیدیم. زعفران باجی خورشید، پیرزن‌ها همه رفته‌اند کربلا مانده‌اند. گلی سیاه، بی بی پیرزن، مادر بزرگ شیرازی کوچک، دختر آخوند که شهرستانک، اسب پایش رازد، نه غلام رضا، زینب باجی، گیس سفید گلین خانم، میرزا باجی، گلین خانم و این‌ها از تهران پیش آمده بودند. این‌جا هستند. زن هندی انیس الدوله که در گرگان اسیر سواره‌های ما شده بود. مرخص شده کربلا بود. آمدند درون [اورا] دیدم. نه غلام رضا کرمانشاهان آمد [ه بود] از کربلا، دوباره با حرم آمد این‌جا.

روز جمعه هشتم [شهر رمضان] ناهار را منزل خوردیم. چهار به غروب مانده زیارت رفتیم. سر راه زیاد شلوغ بود. ما رسیدیم به صحن مقدس زیارت کردیم. نماز کردیم

دعا کردیم. انشاءالله مستجاب است. بعدرواق حضرت را گشتم، خراب است. انشاءالله باید تعمیر شود. فرش، قالی و نمدها [است] گنبد مطهری داشت. باید انشاءالله نوبشود. بعد رفتم دور حجرات صحن را گشتم، شیخ عبدالحسین مرحوم [۳۶۱] باپول ماتمیر کرده است. خوب ساخته است. اما ازاره^۱ های کاشی باید سنگ بشود، انشاءالله. رطوبت زیاد است ازاره ها ریخته، مقبره خود شیخ هم در یکی از حجرات است. مقبره میرزا موسی وزیر طهران در ایوانی است بزرگ در سمت حجرات روبه جنوب، شمعدان و چراغ [و] مستحفظ [و] قاری داشت. قبر معیر الممالک مرحوم در رواق حضرت اطاق کوچک آینه کاری فشنگی است. قبر میرزا تقی خان امیر^۲ مرحوم، ساعدالملک، پسرش میرزا حسن خان برادرش هر سه در حجره [ای] از رواق است. قبر محمدخان امیر مرحوم، محمد علی میرزا، حاجی میرزا آقاسی و ... و ... خیلی است در رواق، قبر میرزا آقاخان رانیدیم. گفتند، امروز به تلگه رفتیم. آن طرف حبیب بن مظاهر، پله می خورد خیلی گود [است]. اطاقی است کوچک آینه کاری نقاشی [شده] متولی دارد؛ در توی آن گودی هم باز دری است، دراز. بلند می کنند مثل قلمدان. زمینی است، گود در این جا، حضرت که از اسب افتاده بودند، در محل مدفن، حالا زانو، زانو، تشریف به این گودال آورده بودند. زیر پای حبیب بن مظاهر دری است بزرگ، که از رواق بازمی شود. حجره ای است کوچک، قبر حاجی آقا یوسف آقا باشی آنجا بود. «شیخ کوره» حافظ قرآن، روی قبر حاجی نشسته بود. می گفت حاجی یوسف به من چیزی نداده است. من خودم این جا بیخود قرآن می خوانم. خلاصه برگشتیم. باز در صحن می گشتیم، سقاخانه [ای] مادر سلطان عبدالمجید خان ساخته است، خادم داشت. قند داشت. شربت می دادند. سقاخانه خوبی ساخته است. بعد از سقاخانه تکیه درویش هست. جای خوبی بود. تالار بزرگی [و] تمیزی بود. در اویش زیادی بود [ند]. بزرگی داشتند. بزرگان آنها را دهه^۱ می گویند، بکتاش هستند. طریقتشان به سلمان فارسی، و جناب امیر المومنین می رسد، مذهبشان سنی است. اما هیچ مذهبی ندارند. بجز خوردن [و] خوابیدن و تبلی و مفتخوری، چیز دیگر ندارند. هیچ مذهب ندارند. بعد سوار شده برگشتم

۱. اصل: حضاره

۲. اصل: ده ده

منزل. از دیشب بیری خان گم شده بود. رفته بود تری اردو. رفته بود چادر والده شاه، روی پوش خوابیده بود. از صبح الی وقتی که زیارت رفتم، هر چه گشتند، پیدانشد. بعد پیدا شده بود. بسیار ذوق کردم. شب را بعد از شام عرفانچی آمد. روزنامه خواند. بعد خوابیدم. zaki. دلبز ناخوش است. امین السلطان تب دارد، حاجی میرزا علی حکیم الممالک را از روز آخر کاظمین الی حال ندیده ام.

روز شنبه نهم [شهر رمضان] امروز صبح سوار شده، از صحرائی انداخته به خُرفتیم. پاشایان وزیر خارجه، حسام السلطنه، یحیی خان، پیشخدمتها یعنی محمد علی خان، رضاخان، میرزا علی خان، امین الملک هاشم، محمد تقی خان گشاد، میرزا حسین خان و... مشیر الدوله تب کرده است. تیمور میرزا هم بود همه جا از صحرا ما بین مغرب به شمال رانیدیم. یک فرسنگ چاقی راه بود [۳۶۲] میرشکار، ساری اصلان سایر نوکرها همه بودند. بین راه کلاغ زیادی بود. صحرا هم صاف بود. جای اسب انداختن بود. جلفه راهم سوار بودم دو کلاغ نشسته بود، اسب انداختم. سرتاخت یک کلاغ را روی هوا زدم، افتاد. همه عثمانی‌ها می‌دیدند. بسیار خوب زدم. بعد رانیدیم دوسه تیر دیگر در تاخت به کلاغ انداختم، نخورد، تیمور میرزا هم انداخت، نزد. علی بیگ افندی را گفتم بزند. روی اسب نمی‌توانست تفنگ بیندازد. پیاده شده یک کلاغ زده بود. خلاصه رسیدیم به خُردوروش دیواری مربع دارد گنبدی در وسط صحن است، از آجر و خاک. دو نفر عربی متولی بودند. توی گنبد بیرون صحن بسیار بدنگاه داشته بودند. نامیز بود. گویا مردم مثل کاروانسرا هر چه مال داشته اینجا می‌بستند. پهن و... زیاد بود. زیارت نامه [را] عربی خواند. اما خیلی طول داد. بعد آمدیم بیرون قبر حُر، ضریح^۱ برنجی داشت. به پاشا سفارشی شد نگذار مال^۲ آنجا بیندند. مستحفظ درست بگذارد. بعد رفتیم بالاتر در صحرا، سرنهر خُر، که از نهر حسینیه سوا کرده‌اند. به ناهار افتادیم. آن طرف نهر ایلات عرب [زکارید] زیادی افتاده بودند. یک نفرشان را آوردند. به تیمور عربی حرف زد. معلوم شد زکارید پانصد، ششصد خانوار هستند. و زارع و گوسفند دار هستند. به زیارت قبر خُر، زوآر بسیار کم می‌آیند. اینجاها مخوف است. دزدگاه

۱. اصل: زریح

۲. چهارپایان

است. اهالی کربلا سالی یک روز به هیئت اجتماع بیرون آمده. به زیارت حرمی آیند. خلاصه بعد از ناهار سوار شده. همه جازکنارنهر خُرازدروازه خُر، روبه شهر رفتیم، این اراضی وزمینها خالصه دولت است. پاشا ارزان به مردم می فروشد. که کم کم باغ و نخلستان بکنند. می گفت اراضی که امسال در کربلا فروختیم با وجود [این که] ارزان فروختیم پنجاه هزار تومان شد. قدری که رفتیم به اول باغات رسیدیم. این نهر خُر از کوچه و سیمی می آید. طرفین کوچه باغ و نخلستان است، زمینش سبز است [نخلها زیاد، درخت انار، انجیر، توت، توت ابریشم و... زیاد داشت. خیلی راه، باغات رفتیم بعد ازیل کوچکی گذشته پیچیدیم [وارد] کوچه دیگری شد، رسیدیم به دروازه حرّ داخل شهر شده کوچه ها تنگ خانه ها مطابق^۱ [بود]. [۳۶۳]

تار رسیدیم به درخانه مولود سلطان خانم، مشهور به عمه مقبوله^۲ که والده شاه اینجا منزل دارد. از آن جا داخل صحن حضرت شدیم. مشیرالدوله حاجی رستم خان و... بودند زیارت کردیم. نماز کردیم. آقا سید کاظم روضه خوان حضرت ایستاد. روضه مختصری خواند، گریه شد. امداد حضور حضرت درست نمی توان گریه کرد. بعد آمدیم منزل ازراه متعارفی، دو ساعت به غروب مانده رسیدیم منزل. حرم هنوز نرفته بود. داد و فریاد غریبی بود. اندرون رفتند. عصری زود آمدند. باز قال و مقال غریبی، آقا سلیمان ازدست زاغی، حاجی بلال ازدست شمس الدوله، و هما خانم داشتند. زیاد کج خلق شدم.

از تلگراف کرمانشاهان الحمد لله، خبر رسید [که] در کرمانشاهان و توابع شش ساعت باران باریده است، کامل. بسیار بسیار مشعوف و خوشحال شدم. از التفات خدا و توجه ائمه هدی صلوات الله اجمعین، شب بعد از شام قُرُق شد، محقق آمد قدری کتاب خواند، از احوال سیدالشهدا. بعد خوابیدیم.

از راهی که به حضرت عباس می رود. از صحن حضرت سیدالشهدا به یک صفه می رسد. سقف، که دست چپ و راستش حجره دارد در حجره دست چپش، ملا آقای دربندی، آقا سید مهدی طباطبائی دفن هستند. در حجره دست راست، آقا سید مهدی

۱. مطابق = طبقه، طبقه

۲. اصل: مقبوله - مقبول به معنی زیبا و خوش سیما هم آمده است.

برادر آقا سید ابراهیم مجتهد قزوینی و خود سید ابراهیم قزوینی و شیخ محمد حسین قزوینی مدفون هستند و شیخ محمد حسین صاحب فصول اصفهانی .

روزیک‌شنبه دهم [شهر رمضان] صبح دیر از خواب برخاستیم . پنج به غروب مانده ناهار خوردیم آقا سید صادق ، مشیرالدوله ، علمای کربلا را حضور آوردند . حاجی میرزا علی نقی ، آقامیرزا زین العابدین گویا برادر آقامیرزا صالح کربلائی است که تهران است ، حاجی میرزا ابوالقاسم ، آقا میرزا تقی شهرستانی ، حاجی میرزا حسین ، آقا سید مصطفی استرآبادی ، شیخ زین العابدین ، ملا حسین اردکانی ، که از اجله علما و مجلس درس دارد در کربلا ، آقا شیخ محمد رضا ، آقا شیخ صالح . بعد از رفتن علما پسر آقاخان محلاتی جلال شاه دو گلدان خوب ، یکی طلا یکی نقره که در اسب دوانی بمبئی^۱ برده بود . از جانب آقاخان آورده بود . خوب گلدانهائی بودند [گلدانها] تحویل امین السلطان شد . آقا سید احمد شیخی هم آمد . ادیب الملک ، برای جمیع شیخیهای عراق و عرب ، پول تعارف ، کاغذها نوشته با آداب تمام به «دولچه» داده است . او هم می‌رساند . به همان آدابی که ادیب الملک یاد داده است . خلاصه سوار شده رفتیم زیارت .

زیارت سیدالشهدا علیه السلام را کردم . نماز خواندم توی ضریح مقدس رفتم . خط جناب امیر را بالای ضریح گذاشتم . قرآن خط امام زین العابدین (ع) کوچک بود توی ضریح حضرت بود ، میرزا حسن آورد زیارت کردم . یک قرآن بزرگی خیلی بزرگ ، که در هند تمام شده است ، محمد علی خان افتخارالدوله هندی که یکی از راجه‌ها یا شاهزادگان هند بوده است و در آخر [عمر] در کربلا مجاور بوده [است] همین جا او گذاشته است . عجب چیزی است همچو قرآنی در دنیا [۳۶۴] کسی تمام نکرده است . از خط و تذهیب و پرکاری چیز غریبی است . پانزده هزار تومان [باید] خرج شده باشد . تماشا کردم . روضه خوانی ایستاد ، روضه خواند . سمت بالای سر حضرت در جزئی دومین ستون کوچکی است از مرمر ، سرگردی دارد . یک ذرع طول کمتر دارد . آنجا را مقام مریم ، که حضرت عیسی رازانیده است آنجا می‌دانند . یعنی مولودگاه حضرت عیسی است . یک سنگ سیاه مایل به قرمزی ، سنگی هم گرد ، وسط بالای این جرز چنانده اند . گفتند این سنگ خودش از خراسان می‌غلطیده است

بازوآر آمده است این جا . پانزده سال قبل ازاین ، وآن جا کار گذاشته اند .

بالای این پرده مرواریدی ، انیس الدوله ، پیش ازاین فرستاده است ، آویزان کرده اند . تاجها جقه های مرصع از هندسلاطین فرستاده اند . آویزان کرده اند . پنجه طلا ، نقره ، شمشیر ، سپر ، و ... زیاد آویزان کرده اند . درضریح گنبد حضرت عباس زیاد شمشیر و سپر آویزان است . با پنجه نقره و طلا یک دست [و] یک سراز نقره شبیه سرودست غلام سیاهی ، از گنبد حضرت عباس آویزان است . سیاه هم شده است نقره اش . می گریند سیاهی نذری کرده بود . ادا نکرده بود . دستش و سرش ...^۱ و افلیج شده بود ، بعد این دست و سر را ساخته ، فرستاده است . خلاصه دم در صحن حضرت ایستادیم . عکاس باشی عکسی از بالا ، ما را و جمعی را انداخت . سرداری الماس بزرگ تن من بود ، از آنجا رفتیم حضرت عباس . بعد از زیارت توی ضریح رفتیم . بعد تیمور میرزا گفت قبر حضرت عباس زیر ضریح درسردابی است . اما بسیار مشکل است رفتن [به آنجا] ، کلید دار هم گفت : نمی توان رفت . همت کرده ، گفتم برویم . من ، حسام السلطنه ، ایشیک آقاسی باشی ، امین الملک ، یحیی خان ، علی رضا خان ، محمد علی خان ، کلید دار ، پسر کلید دار ، سیاحی ، آقاوجیه ، تیمور میرزا ، ملیجک هم با میرزا عبدالله آمده بودند ، کشیکچی باشی . رفتیم از در رواق دری بود زمینی ، قفلی^۲ داشت . در را باز کردند . پله زیادی می خورد . به زمین می رفت . خیلی گود بود [و] تاریک . در دست هریک شمعی بود . رفتیم پائین . سردابی [با] راهرو تنگی بود . قدری که رفتیم نقب^۳ درازی [و] مطولی کم عرض [با] سقف کوتاه ، که یکنفر به زور می رفت خم خم و خیلی ترسیدم . قدری تردید [۳۶۵] در رفتن کردم ، بالاخره رفتیم . از نقب طولانی گذشته ، وارد محوطه شدم . اما هیچ منفذ^۴ دیگر نداشت . کم ماند [ه بود] خفه بشویم . پله می خورد و بالاتر محوطه دیگری بود . قبر مطهر حضرت عباس که در روی خاک بود . پیدا بود . رویش هم خاک بود . یحیی خان را گفتم ، جهت رفتن یک مشت خاک از روی

۱. یک کلمه نامفهوم .

۲. اصل : قفلی

۳. اصل : نفم

۴. اصل : منفض

قبر برداشت. خاک را به دستمالی ریخته زود آمیدیم، بیرون. هوا بسیار خفه بود. اما علی رضاخان از نقب نیامده بود به سرقبر مطهر من که رفتم باقی آمده بودند. خاک برده بودند. امین الملک یک آجر آورده بود. خلاصه برگشتیم منزل. امروز حاجی هاشم نمازی، حاجی ابوالحسن بهبهانی، که از تجار معتبر ایران، ساکن بمبئی^۱ هستند، به حضور آمدند. باجلال شاه آمده بودند. بنای گنبد متیر که امام حسین (ع) اولاً آزال بویه بوده بعد از خلافت عباسیان مخفف و محقر ساخته بودند. آقا محمدخان مرحوم از نو ساخته، بزرگ کردند. گنبد را طلا گرفتند. نقره ضریح از خاقان مغفور^۲ است. طلای مناره‌ها که از نصف به بالاست از زن خاقان مرحوم، از دختر مصطفی خان عمو، آینه را مردم به شراکت ساخته اند. نقره ضریح حضرت عباس از اولاد شاه مرحوم محمد شاه است. اما نقره اش بسیار نازک است که همه ریخته است.

شب را خوابیدیم. *chirasi petit*. زاغی را امروز زیارت برده بودند، به علت جنگی که با سلیمان دیروز کرده بود. دختر مولود سلطان خانم را زیاد تعریف می کنند، که خوشگل است. هنوز ندیده ام حیف که زن یکی از خدام است.

روز دوشنبه یازدهم [شهر رمضان] ناهار را منزل خوردیم. صبح حمام سرتن شوی مختصری رفتم. حاجی حیدر بود. بعد آمده ناهار خوردیم. بعد از ناهار طرف عصری سوار کالسکه شده رفتیم به زیارت ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیه وآله اجمعین الطاهرین. نماز را در بالا سر حضرت کردیم. بعد از نماز حرم را قرق کردند. در راهم بستند. من و میرزا حسین کلیددار جسارت کرده به توی ضریح حضرت رفته از توی ضریح هم دری بود، کوچک میرزا حسین باز کرد شمع دزدست میرزا حسن بود. رفتیم توی ضریح. اما قبر منور مطهر دورش یک ردیف آجری بود. که باید پای را روی آجر گذاشت. والا نمی شد روی قبر گذاشت. من از طرفی میرزا حسن از طرفی، به زحمت رفتیم میرزا حسن شمع را کج میکرد من از دست اومی گرفتم. کتاب دعا را میرزا حسن گم کرده بود. بعد به زحمت پیدا کرد. تنگ نفس هم داشت. خیلی اذیت به او شد. *خس خس* غریبی می کرد. من به طور عجیبی روی آجرها

۱. اصل: بنائی

۲. خاقان مغفور = فتحعلی شاه قاجار

نشسته بودم . جاتنگ بود، سرم به تختهٔ ضریح می خورد . جای نشستن بسیار مشکل بود . به زحمت زیادی نشستیم . امادیوانه شده بودیم . نمی دانستیم چه کنیم . حضور قلب هم به هم نمی رسید . کتاب دعا را گرفته خودم خواندم، [۳۶۶] تخته روی قبر مطهر را میرزا حسن کشید [و] دست برده دوسه مثنی تربت صحیح ، از روی قبر مطهر برداشتم . همان جا به دستمال سفیدی ریخته ، میرزا حسن مهر کرد . آمدم بیرون . عبای سفیدی میرزا حسن از جانب حضرت سیدالشهدا خلعت به من داده بود . پوشیدم بیرون آمدم حالت غریبی دست داد . بسته تربت رایه جیب گذاشته ، منزل به امین السلطان سپردم . خودم هم مهر کردم . رخت هائی که در بدن داشتم کلبه^۱ ترمه زمردی زیرسجابه ، قباى زری سفید بوته کوچک اصفهانی شلوار بَرک سفید ، کلاه ماهوتی جوراب سفید ، همه را در منزل کنده توی بقیچه [ای] پیچیده گذاشته ، به رختدار سپردم که نگاه دارند عبای خلعتی هم سفید شانه زراست . به امین السلطان سپرده شد . خلاصه آمده دم در صحن یعنی دم در گنبد مطهر ایستادیم . همه بودند . حاجی ملا باقرواعظ تهرانی روضه خواند . ملا باقرواعظ شیرازی هم روضه خواند . بعد آمدم بیرون که برویم . گفتند حرم آمد . یک دور صحن را گشتیم . پاشایان ایرانی [و] عثمانی همه بودند . مجید پاشای بابان که مرد پیر لاغری است ، حاکم حله است ، آمده بود او هم بود ، پاشای بغداد و ... همه بودند . قدری گشتم طرف قبر میرزا موسی و ... بعد حرم آمدند . ما رفتیم منزل . ملا آقا بزرگ تهرانی را علی رضا خان آورد . امروز قبل از زیارت حاجی میرزا جواد ، برادر مجتهد مرحوم تبریز از نجف اشرف آمده بود ، مشیرالدوله به حضور آورد . از تهران خبر رسیده است . حاجی مشهدی قلی آقای قاجار ، نصرالله خان پسر امین الدوله ، میرزا عبدالباقی منجم باشی گیلانی ، آقا سید جعفر روضه خوان مرده اند . محقق امروز از راه آب به نجف اشرف رفته است . یعنی عصری رفت . آجودان باشی مرخصی مکه رفته است . می خواهد برود . شب خوابیدیم . [۳۶۷] landji

روز سه شنبه دوازدهم [شهر رمضان] امروز باید انشاء الله تعالی به نجف اشرف رفت . منزل اول خوان شورا است شش فرسنگ راه است سنگین ، صبح سه ساعت از دسته گذشته بود ، سوار شدیم . همه جاروبه مشرق می رانیم . سوار کالسکه شدم . حسام السلطنه ،

وزیر، مشیر، پاشای بغداد و ... آمده [بودند] صحبت کردیم. راه همه ریگ بوم و صاف برای کالسکه بسیار خوب است. رانندیم در راه امروز توی صحرا چندان ریشه و کنده خرما بود جوانه^۱ زده بودند، سبز بود. معلوم نشد چطور شده است. در صحرائی خود درآمده است. گاهی هم صحرا بوته می شد، کم. اغلب ریگ بود. الی دوفر سنگ ونیم که رفتیم، دست چپ ابتدای برکه و آب ونی و چمن ایلات اعراب با حشم و مال زیادی افتاده بودند. از قبیله هندیه از طایفه بنی حسن و خزاعل این هامال حرآن هستند جای همیشه این ها نیست، اعراب امروز اغلب تفنگ هم داشتند. تفنگ فسیله [ای] چخماقی مسقطی بود. دست راست جاده توی رمل به ناها را افتادیم. طولوزون روزنامه خواند. عرفانچی و ... بودند ممالک^۲، حاجی میرزا علی پیدانیستند. بعد از ناها را با کالسکه از جاده گذشته دست چپ طرف آب ونی و ... رفتیم. تیمور میرزا پیداشد. و سیاچی میاچی و ... [بودند] قدری راه رفتیم باز برگشتیم. از راه نیاز، لجن بدی زده دوباره از جاده^۳ گذشته، دست راست رفتیم. سوار کالسکه بودیم. پیش از این که سوار کالسکه بشویم یک غاز تیمور میرزا با قوش گرفت، باتماشا. یک کلاغ هم من روی هوا خوب زد. قدری که با کالسکه راندم، باز تیمور آمد گفت غاز در صحرا نشسته است. سوار اسب شدم. دوده تیمور قوش انداخت. غاز دیگری هم گرفت، خیلی باتماشا، بعد خیلی رانندیم، غاز، مرغ سقا، حقار، زیاد از حد در توی رمل می نشیند. حقار هم تیمور گرفت. بعد باز به کالسکه نشستیم رانندیم. بریا کنار آب آنطرف جاده دست چپ کنار آب برکه نمرودی، بسیار باصفا، آب صاف شیرین توی آب نی زار زیادی بود. کنار آب همه جا چمن است، به طول، اما عرض چمن صد قدم صد و پنجاه قدم می شود. چمن هم حالا خشک است. خلاصه یوسف سقا باشی را اسب گفتم سوار شد، راند توی آب، خیلی با اسب توی آب رفت گل و لجن ندارد. اسب همه جامی رود. کوه هم نیست چندان، این آب از فاضلاب فرات گویا راهی پیدا کرده است، اینجا ها را مرداب کرده است. برج و تپه نمرودی که در اوایل شهر بابل است، از دور آن طرف مرداب پیدا بود با دور بین نگاه کردم. برج بلندی روی تپه، که تپه هم گویا دستی

۱. اصل: جانته

۲. احتمالاً حکم ال ... از قلم افتاده است.

۳. اصل: جمده

باشد ساخته اند. فرنگیان برس نمرود می گویند. مقبره ذالکفل پیغمبر هم محاذی همین برج، آن طرف آب است که یهودیه آنجا زیاد هستند. لب آب هندوانه خورده، چای خوردم. نماز کردم. عرفانچی [۳۶۸] میرزا علی خان امین السلطان و... بودند بعدسوار شده، باسواره ها به آب زد. خیلی توی آب رانندیم، الی خان شور که منزل است. مملی، حبیب الله خان... سیاجی و... جلو بودند. به مرغهای کنار آب تفنگ می انداختند، وغمی زدند. سیاجی و تیمور [و] علی بیگ که شکار صحرارفته بودند آمدند. غاز، آنقوت و... آوردند. خلاصه نیم ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. چادرها را توی رمل بالای خوان شورزده اند. خوان شور مثل قلعه خیلی محکمی است. برج و... دارد. همه را از آجر ساخته اند. گفتند مرحوم شیخ مرتضی با پول حاجی شهاب الملک ساخته است. کاروانسرای دیگری کوچکتر از این که چسبیده به همین است، از بناهای حاجی محمدحسین خان صدراصفهانی بوده است. خلاصه راه امروز زیبا و باصفا است. شب بعد از شام قرق شد. عرفانچی آمده روزنامه خواند شب را خوابیدیم. Bakeri کلاغ زیادی امروز در راه بود.

روز سیزدهم [شهر رمضان] چهارشنبه امروز باید به نجف اشرف رفت. صبح سوار شدیم به کالسکه رانندیم. روبه جنوب پنج فرسنگ راه است. پاشای بغداد، مشیرالدوله، پیش رفته بودند. کمال پاشا، حسام السلطنه، وزیر خارجه و... بودند صحبت شد. قدری راه که با کالسکه رفتیم، تیمور میرزا آمد. غاز زیادی در توی صحرا بود سوار شدیم. معیر، امین الملک، امین خلوت، مجدالدوله، تیمور، سیاجی، میاجی ها، میرشکار، علی بیگ و... همه بودند. رانندیم. چند قوش تیمور به غاز انداخت یکی را گرفت، آخر از دستش ول شد رفت. یکی دیگر ابرد دور گرفت دسته غاز پانصد پانصد می پریدند. توی صحرا می نشستند. دست راست جاده است. این صحرا که می رویم و همچنین مرغ سقا زیاد از حد. تاجشم کاری کرد غاز و مرغ سقا بود. دسته غاز زیادی نشسته بودند. پیاده شدم با گلوله تفنگ محمدزمان بیگ تیراول [را] در زمین انداختم، نخورد. تیر دوم [را] روی هوا زدم. از بال یکی افتاد خیلی دور بود. هزار قدم می شد. بسیار خوب زدم رفتند سرش را بردند. یک گرگ بزرگی در صحرا در آمد. سیاجی اسب انداخت، متصل به گرگ می رسید تفنگ نمی انداخت. اسبش از

گرگ رد می شد. باز می رسید، تفنگ نمی انداخت، بزند. آخر پسر ابراهیم خان نایب زد، گرگ را. بعد به ناهار افتادیم. صحرای امروز صاف و ریگ بوم است. یعنی ماسه بوم [۳۶۹] اما بوم شور که شتر می خورد، و علف کمی دارد. رد آهوزیاد بود. اما خودش را مانند یدم. بعد از ناهار سوار کالسکه شده رانندیم. هوا گرم بود. میرشکار، سیاچی، میاچی، تیمورو... رفتند به صحرا برای آهو، آهودیده بودند. میرشکار، سیاچی اسب هم تاخته ماغ^۱ آهو را گرفته بودند. اما نرزه بودند. آقا و جیه یک گفتار زده بوده است، حبیب الله خان سرتیپ یک نر آهوزده بود. تیمور میرزا در منزل آورد. خلاصه طرف دست چپ باغات و نخلستان مسجد کوفه و... ازدور پیدا بود. گنبد و مناره ها و خانه های «ذی الکفل» پیغمبر هم نمایان بود. به اردو رسیده، دیدم.

امروز صبح قبل از سواری در سراپرده، بعضی از علمای نجف که به استقبال آمدند، به حضور آمدند البته دیدم. از این قرار بودند: حاجی سید محمد تقی بحر العلوم، ریش سفید محرابی، خوش رو، آقا سید علی بحر العلوم، ریش قرمز داشت، بسیار خوش رو، سید جلیل القدری است. برادر آقا سید محمد تقی است، آقا سید جواد بحر العلوم، شیخ محمد حسین نواده شیخ جعفر، حاجی شیخ جعفر تهرانی، آقا سید محمد پسر حاجی سید محمد تقی بحر العلوم، آقا سید باقر پسر آقا سید علی بحر العلوم، آقا سید ابوالقاسم کاشانی، آقا سید صادق هم بود. خلاصه رانندیم، رانندیم دوفرنگ مانده، گنبد و مناره های حضرت علی ابن ابی طالب، اسد الله الغالب صلوات الله علیه و اله اجمعین نمایان شد. حالت غریبی دست داد. رانندیم یک فرسنگ مانده پیاده شده، تجدید وضوئی شد. پرتقالی خورده شد. قلیانی کشیده شد. باز سوار شده رانندیم. تا نزدیک شهر رسیدیم. پاشا، مشیر الدوله و... آمدند صحبت شد. از دم «وادی السلام» رده شده، علمای نجف و مشایخ، طلاب زیاد استقبال آمده بودند، مثل شیخ رازی و سایر، که اسامی آنها نوشته خواهد شد ان شاء الله. جمعیت زیادی بود اما همه، آخوند و معمم. رسیدیم به دروازه کوفه. شهر قلعه [ای] دارد محکم از آجر، حاجی محمد حیدر خان صدر اصفهانی ساخته است. دم دروازه از کالسکه پیاده شده با همه نوکرها [و] وزرا [و] پاشایان و... همانطور پیاده

۱. برای کلمه ماغ معنی مناسب پیدا نشد.، ظاهر آدر اصطلاح شکارچیان به معنی رد شکار باشد.

می رفتیم. داخل دروازه شده، راسته بازار وسیع پاک تمیز قشنگی داشت به بازار نرسیده، اول میدانی است طولانی، در گوشه آن سربازخانه است. بالاخانه جلوی میدان است. حاکم عثمانی آن جا می نشیند. خلاصه بازارها قرق بوداما، جو[و] که زیادی در بازار ریخته بودند. همان طور رانندیم. یعنی پیاده رفتیم تا به در صحن مبارک رسیدیم، داخل شدیم. در حقیقت به بهشت برین [وارد شدیم]. صحن گشاد باروحی، دومرتبه، از کاشی معرق از بناهای صفوی است. گنبد و بارگاه حضرت در وسط ایوان طلا، مناره های طلا. اما بالای سردرب صحن اسم نادر شاه را نوشته اند. می شود بنای صحن از نادر باشد. سه سمت صحن باز است. یک سمت صحن که روبه مشرق است بسته است. به رواق حضرت و طاق زده اند مثل دالان راه دارد. [۳۷۰] گنبد طلا که از کارهای نادر شاه است، روحی داده بود. از دست چپ به کفش کن رسیده، رفتیم بالا کلید دار که آقا سید جواد، پسر آقا سید رضای مرحوم است، که پدرش راشب در خانه اش سه سال قبل کشته اند. پسری است جوان، ریش دارد، اما دلچسب، و آدم خوبی است. اذن دخول و زیارت نامه خواند، خوب و شمرده می خواند. داخل ضریح که شدیم مثل بهشت بود. روح و صفائی داشت، که محال است هیچ جای دنیا هیچ باغی به این صفا باشد. بنای گنبد، گویا از صفوی است. کاشی معرق غریبی توی گنبد کار کرده اند. که هیچ همچو کاشی در دنیا نمی شود. مثل مینائی که در سرقلیانهای اعلا درست می کنند. از او هم بهتر قندیل طلا، نقره، شمعدان و... بسیار است، پرده های زیاد از اطراف آویزان، ضریح حضرت از نقره است گویا پیشکش صفوی ها باشد فرشهای ابریشمی قالی که صفوی یعنی شاه عباس انداخته است ورقم هم دارد «کلب آستان علی عباس» مثل این است که امروز از کارخانه درآمده است.

بسیار فرشهای خوبی است که ساعت دو به غروب مانده وارد شدیم بالای سر حضرت، نماز ظهر و عصر و نماز زیارت خوانده شد الحمدلله تعالی به این توفیق رسیدیم، شکر خدا را واقعاً حظی کردیم، که کمتر همچو چیزی نصیب می شود. بعد رفتیم سر قبر آقا محمد شاه مرحوم، صاحب قران میرزا که متولی سر قبر است عمامه سفید کوچکی به سر بسته بود همان صاحب قران میرزا است که طهران بود هیچ تفاوتی نکرده است، به جز عمامه. قبر آقا محمد شاه مرمر بزرگی منبت در رویش، پهلوی قبر مادر فتحعلی شاه مرحوم قبر والد و والدۀ ما هم

اینجا است، قبر سلیمان خان قاجار جد ما هم این جا است. قبر قاسم خان پدر والده ما هم این جا است. اما در اطاق کوچکی است، شمع‌دان و ... دارد^۱ از آن جا رفته جلو در ضریح رواق را تاجری ترك حاجی حمزه تبریزی آینه کار [ی] بسیار بسیار بسیار خوبی کرده است خیلی خوشم آمد هنوز نا تمام است خیلی همت و کار کرده است آنجا ایستادم زیاد تعریف کردم، خود حاجی حمزه هم حاضر بود آوردند، خیلی التفات شده او. نشان التفات شد، با خلعت؛ مردی است کوتاه عمامه دارد ریش داشت. ترغیب شده که باز آینه هائی که ناتمام است بسازد. انشاء الله خواهد ساخت. حکیم الممالک راتوی ضریح دیدم گلویش باد می گیرد. گوشت زیادی دارد. خلاصه باز برگشته پیاده رفتم. دم دروازه سواراسب شده از توی وادی السلام عبور کرده، وادی السلام یک شهری است از مرده، چهارطاق^۲ زیادی، قبور زیادی، یک گنبدکاشی کاری در وسط دارد، قبر هود و صالح است [۳۷۱] خیلی راندم تا از میان این قبور گذشتیم. حرم باکالسه در صحرایستاده بودند. رفتند، به زیارت. سوراخ زیاد از قبور داشت با احتیاط راندم. پیاده بودند. اردو و چادرها را نزدیک قبرستان وادی السلام زده اند. سمت مغرب شهر، جای بسیار بدی خاک، بی آب، خفه، چادر زده اند به دریا دوست قدم راه نیست. لب دریا را گذاشته، این جا افتاده اند. زیاد کج خلق شدم شام راهم مردانه خوردم. عرفانچی روزنامه خواند، میرزا علی خان، گربه ها همه بودند. مهتاب خوبی بود. شب حرم دیر آمد. شب را خوابیدیم. آقایعقوب امروز در ضریح دیده شد. از راه پشتکوه و حله به نجف اشرف آمده است.

روز پنجشنبه چهاردهم [شهر رمضان] صبح، اسب دیر آوردند. جلو آمدم.
بعد اسب آوردند سوار شده، رفتم کنار دریا، قدری که از چادرها دور شدم، تپه کثیف خاکی کوچکی دور دریا را احاطه دارد. از آن تپه پائین آمده، مسطح میشود. بعضی جاها تپه مثل گالی شده. مشرف به دریا است. امین السلطان، پسر فرار شباشی، یک نفر نایب، یحیی خان، میرزا علی خان و ... بودند. رفتم قدری راه نزدیک لب دریا جای چادرها و اردو

۱. در میان سطرهای اصلی چنین آمده است: قبر قاسم خان ابن جا نیست. قبر حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه

است. که همه جمع هستند بزرگان قاجار

۲. ساختمان هائی که در گذشته در گورستان ها ساخته می شد.

رامشخص کردیم . رفتند چادرها را آورده ، لب دریا جای خوب زدند . اسب الی دویست قلمی توی دریا می رود . بعد گود می شود . معقول دریائی است . موج هم دارد ، آب صاف خیلی باصفاست بی بو و نقص ، مرغهای زیاد ماهی خوار ، روی دریا می پریدند . طول دریا از شمال به جنوب است عرض دریا از مشرق به مغرب است . طول این دریا دو برابر مرداب انزلی است . عرضش پاره جا کمتر . آبش رامی توان خورد . تلخ نیست . قدری شور است .

آخرین دریا جزیره زیاد دارد . اما از این جا دیده نمی شود . در آخر این دریاچه رودخانه جاری می شود . می رود به دریاچه کوچک دیگر می ریزد . بعد از آن هم رودخانه در می آید ، داخل فرات می شود سماوه در آن جا واقع است . اصل این دریاچه و آب هم از فاضلاب فرات است . خلاصه آفتاب گردان زدند ناهار خوردیم . قدری نشسته بعد سوار شده رفتیم ، از دروازه کوچکی که روبه مغرب است و [روبه] دریا به زیارت . این قلعه دودروازه دارد . یکی همان دیروزی بود که وارد شدیم ، یکی هم این است از کوچه بسیار تنگی رفتیم . اما تمیز و خوب بود . زیارت کردیم . همه بودند . نماز کردیم . رفتیم توی ضریح . در بالای سر حضرت . جای دوانگشت^۱ حضرت را که ضریح را درانده است بوسه داده ، زیارت کردم . نشان صورت حضرت را در آجا گذاشتم تبرک بشود . شمشیر جهانگشا را هم گفتم آنجا بگذارند انشاء الله تبرک بشود [۳۷۲] باز رفتیم سر قبر آقا محمد خان ، قدری نشستیم قبر فرمانفرمای فارس هم در رواق است ، قبر محمد حسن خان برادر شوهر فخرالدوله هم گفتند این جاست ، در رواق است ، پائین آمده سر قبر شیخ مرتضی رفتیم . در سر راه رویه دری که به صحن وارد می شود ، روبه مشرق اطاقی است ، دوپله می خورد بالا می رود دفن است . بعد برگشته آمده سوار شدیم . از لب دریا از میان جمعیت مختلف که رخت می شستند ، شنا^۲ می کردند ، گذشته رفتیم منزل . کاهوی بسیار بسیار خوب اعلائی دارد نجف . باسکنجبین خوردیم . شکر باری تعالی را کردیم . حرم یک ساعت از شب رفته آمدند . دوباغ در لب دریای

۱. معروف است که شخصی بنام «مرتب قیس» در برابر ضریح مبارک حضرت امیرالمومنین (ع) جسارتی کرد در همان حال دوانگشت مبارک حضرت از ضریح بیرون آمده و لورابه دونیم کرده است و بعد از آن جای انگشت مبارک حضرت را به جواهر تزیین کرده اند.

نجف، تازه احداث دوباغی کرده اند. نخل های تازه، سبزی کاری زیاد از هر جور مثل دولاب عمل می آوردند. این باغی بوده است آیش راباگسواچاه می ریزند، به زمین باغ، خلاصه شب خوابیدیم. nouchafarin

شب بعد از شام مردانه شد بغیر از موجول خان کس دیگر نبود. از ناخوشی خودش که در سفر کشیده بود تعریف میکرد.

روز جمعه پانزدهم [شهر رمضان] امروز صبح سوار شده رفتیم به مسجد کوفه، مسجد قبر مسلم بن عقیل، هانی بن عروه. شهر کوفه روبه مشرق رفتیم، از صحرای بالای وادی السلام انداختیم رفتیم، تار سیدیم به نهروکیل الملک مرحوم که می خواهد آب شیرین از فرات بیاورد، به نجف. اما حاصلی الی حال نبخشیده است بی فایده شده است. انشاء الله تا بعد چه شود، پلی خاکی داشت از آجا عبور کردیم. تیمور میرزا، امین الملک، هاشم، میرزا علی خان، عرفانچی، پاشایان، یحیی خان و ... امین السلطان بودند قدری که راه رفتیم. گرسنه شدم. در صحرا ناهار افتادیم ناهار خورده بعد سوار کالسکه شده، روبه مسجد کوفه رانیدیم. تار سیدیم به نهرو بزرگ قدیمی پا خندق و قلعه کوفه بوده است. الله اعلم. آنجا سوار اسب شده، داخل خرابه های کوفه شدم الحمد لله تعالی که شهری است خراب. بجز تل خاک چیزی نیست. مثل شهرری آجرهای کوچک ریخته است. رسیدیم مسجد کوفه. وزیر خارجه، حسام السلطنه، پاشایان، والی پاشا، کامل پاشا، علی پاشا، دم در مسجد ایستاده بودند. پیاده شدم. اول بعضی محوطه هاست برای بستن مال^۱ و ... چاه آب و آب انبار و شیر گذاشته اند، آب انبار جای متعنی بود. بعد داخل مسجد می شود. جایی است بزرگ، دورتادور پنجره و مثل طاق نما طور، [۳۷۳] شبیه اطراف مدرسه دارالفنون تهران. امایی ستون دراز، این جا پایه و طاق نما طوری است، دورتادور یعنی شبستان است. وسط مسجد که حیاط^۲ باشد مقامهای اولیا و انبیا و امام هاست. که در هر یک سکونی از آجر ساخته اند. بایک محراب^۳ بلندی که قبله را مشخص کرده اند. باید در هر مقام دور کعت

۱. مال: چهارپایان

۲. اصل: حیات

۳. اصل: محراب

نمازی کرد. یک میل سنگی به ارتفاع دوزرع در مقام امام محمدتقی علیه السلام بود که به کلفتی یک بغل آدم است. هر کس او را بغل می کرد اگر دستش بهم نمی رسید، می گفتند حرام زاده است. یعنی همچو می گویند. والی پاشا مردم را برده بود آنجا می گفت: میل را بغل کنند، شوخی می کرده است. محرابی که حضرت امیرالمومنین (ع) را ضربت زده اند، در سمت دیوار رو به جنوب که قبله است بود. مردم و وزرا آن قدر یادگار در اطراف محراب و دیوارها و غیره نوشته بودند. بازغال و مرکب و ... که حساب نداشت. کمال فضولی وی ادبی است. بعد رفتم. از دیوار سمت مشرق مسجد، دری است می رود به مقبره مسلم ابن عقیل. آنجا هم حیاطی بزرگ و محوطه ای است، طاق نماطور، دورتادور امام، مقبره در گوشه است. گنبدی دارد ضریحی دارد برنجی که مادر آقاخان محلاتی ساخته است. خادم زیارت نامه خوان داشت. زیارت کردیم. چهار تاتخم مرغ شتر مرغ از میان ضریح از بالا آویزان کرده بودند، گویا وقف کرده اند. ازاره توی گنبد انشاء الله باید سنگ شود. توی گنبد هم بابالای گنبد باید کاشی بشود. فرش هم باید از تازه ببندازند. و بروی مسلم مقبره و گنبد دیگر است. قبر هانی^۱ است. آن جاهم رفته زیارت شد، اما قبر هانی ضریحی چیزی ندارد. همان قبر است فقط پیدا است. حکم شد اینجا را امین الملک تعمیر کند و ضریح چوبی بگذارد. بعد آمدم در محراب و مقام حضرت امیر علیه السلام. نماز ظهر و عصر را خواندم. بعد سوار شده رفتم کنار ...^۱ و فرات یک میدان اسب بود. کنار این آب راتازه بنای آبادی گذاشته اند. ده سال پیش از این هیچ آبادی نبوده است. از آب فرات نه از رودخانه اصلی فرات بلکه از فاضلاب [آن] و شعبه ای است از فرات که نشر کرده است به این جا نهر می کشند. به زمین می نشیند. باغ و نخلستان سبزی کاری های خوب از هر قسم [دارد] پنبه، درخت هلو و ... میوه جات، کاهو، درخت گزهای بزرگ، از هر جور درخت کاشته اند بسیار خوب زراعت می شود. کل رعیتش هم از عجم است بوشهری، خراسانی، اصفهانی، تبریزی از همه ولایات آمده این جا زراعت می کنند. چند دراجی هم از توی باغات پرید. امین خلوت با قوش گرفت حالش خوب نیست. برای شکار از باغات گذشته رفتم، کنار آب چمن بود. عرض آبادی و باغات کم است. اگر دوست ذرع بشود. اما به طول رودخانه آبادی است این و روان و رآب [است] [۳۷۴] مقبره حضرت

یونس (ع) این طرف آب لب آب بود گنبد و بارگاهی داشت. نرفتم به زیارت. یک مرغ سقایی خری در آب نشست. سیاهی سوار رفت نزدیک با چهارپاره زد افتاد روی آب. آدم آقاوچیه محمد قزوینی که خیلی ناپاک است، گفتیم لخت شد، اسب راهم لخت کرده سوار شدزد به آب. قدری که اسب رفت به شنا، افتاد. باز بیرون آمد الی آن طرف آب رفت. در این بین مرغ سقایی که سیاهی زده بود تری آب بود. محمد از اسب پائین آمده، مرغ را بایک دستش گرفت. بایک دست هم دم اسب را گرفت اسب، شنا کرده اسب و آدم و مرغ همین طور آمدند. این طرف خیلی کارکرد. خلاصه کسانی که از کربلا از روی آب به نجف می آیند، باید از همین جازا پهلوی مقبره یونس بیرون آمده، در مسجد کوفه سوارالاغ بشوند، یا پیاده بروند شهر نجف. امام‌حقی که یک روز پیش از ما از کربلا در آمده بود [کذا] از راه آب به نجف بیاید هنوز نرسیده است بسیار تعجب کردم. نمی‌دانم چه شده است. خلاصه سوار شده از کوچه باغی کوچک و کم طول گذشته به صحرا افتادیم رفتیم، مسجد سهله اینجا هم مثل مسجد کوفه است اما کوچکتر به همان ترکیب است وسط این هم مقامات انبیا و اولیا دارد که همان طور سکو و محراب ساخته اند قدری ایستاده برگشتم سوار کالسه شده از دم مقبره کمیل بن زیاد که بسیار چهارپوار کوچکی بود، گذشته از همان راهی که صبح آمده بودیم رفتیم به منزل شب خوابیدیم. iuchi

روز شنبه شانزدهم [شهر رمضان] امروز صبح که برخاستم هوا بر تروتازه بود. از نصف شب دریا به تلاطم^۱ آمده امواج زیادی پیدا شده بود. دریا صدامی کرد. بسیار بسیار باصفا هوایی بود، مثل بهشت. امواج مثل دریای مازندران می‌زد. از امروز بپاشده است، فرق حرم‌های مبارک از صبح الی ظهر برای حرم خانه وما بشود. که دیگر رفتن و آمدن حرم به شب نیفتد. حرم‌ها زود رفتند، به زیارت ماناها را خوردیم بعد از ناها را علمای نجف رامشیر الدوله به حضور آورد که اسامی آنها نوشته می‌شود از این قرار است^۲ [۲۷۵] بعد که این علما رفتند آقا سید حسین ترک تبریزی که عالم فاضلی است وریشش قرمز است و قدری طبیعتاً

۱. آدم : نوکرو خدمتکار

۲. اصل : تلاطم

۳. در اصل نامی ذکر نشده است. این نام‌ها در صفحات بعد آمده است.

به ملاآقای دربندی شبیه است ، باحاجی میرزا جواد برادر مجتهد مرحوم تبریز به حضور آمدند بعد رفتیم به زیارت یعنی حرم برگشت . مارفتیم زیارت کرده ، نمازکردم . توی ضریح رفتم . جای دوانگشت مبارک رازیارت کردم . شمشیر جهانگشارا آنجا برای تبرک گذاشته بودند ، دیدم . تربت سیدالشهدا علیه السلام را که خودم برداشته بودم . باخاک مرقد حضرت عباس ، در دستمال ها بود . مهرشده بود بالای ضریح حضرت گذاشتم که بازبردارم . جقه برلیان الماس سرم راپشکش آستانه حضرت امیرالمومنین (ع) کردم . دربالای سر حضرت روی دیوار که دست نرسد جانی معین شد که کار بگذارند ، رویش آئینه باشد . امروز حکم شده بود خزانه حضرت را که از ایام وهایی الی حال درش بسته است و کسی باز نکرده است قریب هفتاد سال می شود باز کنند . وئیش را بردارند ودوباره مهر دولت ایران وعثمانی بشود . که حیف ومیل نشود . درش در رواق است . روبه ما بین جنوب وشرق خراب می کردند و [دری] باز می کردند . میرزا زکی مستوفی وزیر درب حرم مامور شد که ثبت بردارد . پرده یعنی روپوش گلاتون دوز از عهد عضدالدوله دیلمی که برای مقبره حضرت در وقتی که از گنج بوده است فرستاده اند ، یعنی عضدالدوله فرستاده است ، الی حال در روی ضریح حضرت آویخته است . بدون عیب ، هشتصدسال می شود که پیشکش کرده اند . ضریح نقره حضرت هم که اول نوشتیم از صفوی است امروز امین الملک ، خطوط ضریح را خواند به اسم منوچهر خان معتمدالدوله نوشته اند . خلاصه آمدیم بیرون . یک ناودان طلائی هم از ایام حضرت روبروی مغرب ، آویزان است . ناودان رحمت می گویند . از آن جا رفتم قدری صحن را گشتم . ازدالان پشت صحن بالای سر حضرت که می روی ، در حجرات روبه مشرق جانی است [که] دراویش بکاشی می نشینند . شیخی داشتند اسلامبولی ، مردی بود بلند قامت ، خواجه منش ، به رحمت الله شکارچی مرحوم شبیه بود . ریش کوسه سفیدی داشت بسیار کم ، خال های زیاد گوشتی در صورت ، رنگ زرد ، مذهب حنفی سنی ، مخلوط به درویشی [داشت] . خلاصه برگشته سوار شدیم . بیرون دروازه سوار کالسه شده ، تندراندیم به منزل یک ساعت نیم به غروب مانده وارد منزل شدم ، کاهو خوردم . عرفانچی روزنامه خواند . گربه کوچک های مادیشب در قفس نبوده اند [۲۷۶] نصف شب رفته اند آبدار خانه بازی می کردند ، آقا دانی دیده [بود] ودوانده بود به سراپرده . آقا ابراهیم باز تپ می کند . علی رضا خان تب ولرز کرده است در نجف .

حاجی ابراهیم خان پسر فراشباهی نایب السلطنه مرحوم که چندین سال است این جا مجاور است، درویش است. شب‌ها سه ساعت از شب رفته می‌گویند می‌آید به صحن مقدس آن طرف تکیه بکتاشی هاروی طاق نمائی می‌نشیند. بسیاری از مردم اردو و نوکرها مثل وزیر لشکر و سایر خررها والاغ‌ها اعتقاد غریبی^۱ به این مرد دارند. او هم در کمال تکبر می‌نشیند. کسی راهم اذن جلوس نمی‌دهد. مردم دستش را می‌پوسند [و] از ضربه و فسقه اش می‌خورند و می‌روند. عجب مردمان خرافه‌مندی هستند. خداهمه را انشاءالله هدایت کند، اما نه میرزا هدایت. شب باران آمد هوا ابرست. اسامی علمائی که امروز به حضور آمدند و در نجف هستند از معارف^۲ و درسیاه^۳ سابق این [را] نوشته ام از این قرار است. سوای علمائی که در خان شور به حضور آمدند که اسامی آنها نوشته شد:

شیخ رازی عرب، مردی است ریش سفید بلند قد، شیخ مهدی عرب از اجله علماست، آقا سید حسین بحر العلوم، ملا محمد ایروانی، شیخ منصور برادر شیخ مرتضی، حاجی میرزا محمد صادق اصفهانی بسیار مرد فضولی است، در تهران مکرر به حضور آمده، فضولی‌ها کرده [است] حالا چندی است در نجف مجاور است، حاجی میرزا ابوالقاسم همشیره زاده حاجی سیداسدالله، نوه حاجی کلباسی پسر آقا سید مهدی اصفهانی، شیخ محمد حسین نوه شیخ محمد حسن نجفی، شیخ محمد کاظمینی، آقا سید حسین ترک کوه کمری، از اجله علماست، آقا میرزا حسن شیرازی از اجله علماست، در استقبال آمده بود. اما امروز نبود^۴. خلاصه شب خوابیدیم باران زیادی آمد. enis [۳۷۷]

تفصیل مسجد کوفه و سهله و مقامات و بنای آن که به خط میرزا علی خان نوشته می‌شود: «محوطه بزرگ مسجد کوفه که قلعه مانند با آجر ساخته شده است. معلوم نیست کی بنا کرده [است] و در چه تاریخ ساخته اند. آن چه از روی تحقیق می‌گویند دیوار سمت قبله، که

۱. اصل: قریبی

۲. اصل: معارف

۳. صورت یالیت نام واسامی افراد راسیاه می‌گفتند.

۴. در وقایع روز نوزدهم رمضان بر خلاف این می‌گوید که میرزای شیرازی نه به استقبال آمده و نه به حضور رفته است. وقایع روز نوزدهم رمضان دیده شود.

محراب حضرت ولایت مآب علیه السلام آن جا واقع است از قدیم مانده لکن از دو طرف دیوار کشیده . بنای کهنه را حفظ کرده اند . پایه های جلو صفا قبلی هم قدیمی است . دومرتبه سقف آن افتاده است . سقفی که حالا موجود است از بنای سید بحر العلوم مرحوم است . سمت شرقی طاق های دور را شخصی ، تاجر مسقطی تقریباً صد و بیست سال پیش از این ساخته است . در سمت غربی هفت حجره از مرحوم ملا محمود کلید دار نجف است . چهار حجره حاجی صالح تاجر نجفی ابو... ' بنا کرده باقی را مندرجاً ایرانی ها ساخته اند . بنای طاق های سمت شمال فقط از تاجار و زوآر ایرانی است . تعمیرات حجرات دوره که همه خراب و شکسته بود و محل کشتی نوح که در وسط مسجد است ، بالتمام به توسط مرحوم شیخ عبدالحسین و ازوجوه جمعی اوساخته شده است . مقامات مسجد که در هر یک دو رکعت نماز وارد است از این قرار است :

- ۱- مقام ابراهیم علیه السلام ۲- مقام حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله که در لیلۃ المعراج در آسمان چهارم محاذی این مقام نماز خوانده اند ۳- مقام آدم (ع) ۴- مقام جبرئیل (ع)
- ۵- مقام حضرت زین العابدین (ع) ۶- مقام نوح (ع) ۷- محراب امیر المومنین (ع) که مقتل آن حضرت است ۸- محراب دیگر آن حضرت که به فاصله سی قدم در صفا دیگر واقع است و اختلاف کرده اند که شهادت در این محراب واقع شده باشد ۹- مقام حضرت صادق (ع)
- ۱۰- دکه القضا که محل مرافعه و حکومت امیر المومنین (ع) بوده است ۱۱- بیت الطشت موضع معجزه معروف حضرت در باب دختر حامله ۱۲- مقام خضر علیه السلام آنچه به حدس معلوم می شود این مسجد مسقف بوده و این مقامات موضع بعضی ستونها است . بنای محرابها که در مقامات ساخته اند مختلف است [۳۷۸] و معلوم نیست کی ساخته است . غالباً به توسط مرحوم سید بحر العلوم تعمیر شده سنگهای مقامات که اعمال هر مقام را نوشته و در محرابها نصب کرده اند ، خط میرزا عبدالحی یزدی خوشنویس معروف است . علی نقی خان پسر محمد تقی خان یزدی فرستاده است ، مگر دو سنگ که حاجی اسمعیل نام نصب کرده است . بقعه حضرت مسلم (ع) در ضلع مسجد مابین مشرق و جنوب واقع است . اصل بنای بقعه

از مرحوم^۱ شیخ محمد حسن مجتهد از بول هند ساخته [است]. ایوان و تعمیرات و طارمی و غیره از جانب شاهنشاه مرحوم شیخ عبدالحسین مباشر بوده است. درست مشرق بقعه هانی بن عروه است، به شرح بقعه مسلم. اصل بقعه شیخ محمد حسین و اضافات را شیخ عبدالحسین ساخته است. درست شمال مقبره حضرت خدیجه^۲ صغری دختر امیر المومنین (ع) است.

در سمت قبله، متصل به بقعه مسلم مقبره مختار است، و به فاصله صد قدم خانه امیر المومنین واقع است، که برای علامت گنبدکاشی کبودی ساخته شده است. درب این خانه پهلوی قبر حضرت بوده که نزدیک مقام هفتم معین است، و حالا برای علامت سنگی نصب کرده اند. سه باب دکان خارج مسجد که سمت باب الفیل واقع است، مرحوم شیخ عبدالحسین از بول جمعی خودش ساخته [است]. حوض آب شور که بازهمین جا واقع است از سید محمدتقی بحر العلوم است. حوض آب شیرین را آقاسید اسمعیل بهبهانی مجتهد از جانب حاجی اسمعیل بهبهانی اعمی^۳ بانی شده است. «مسجدی هم هست (که آن) صمصمه می گویند اما کوچک و مخروبه است و مسجد ختانه.

روزیکشنبه هفدهم [شهر رمضان] امروز در منزل بودیم. صبح هوا ابری بود. خوب هوایی بود. آب دریا موج غربی داشت. بعد از ناهار باد تند آمد. باران هم آمد و رعد و برقی شد. هوا سرد شد. باد همه تجیرها^۴ را انداخت چادرها را انداخت، اما حرم کلاً به مسجد کوفه رفته بودند. محقق امروز دیده شد. باخانلرخان افشار با هم از راه آب آمده بودند. چون خانلرخان، در قبایل اعراب سمت ذی الکفل و ... آشنا و دوست داشته است، چندشی در چادرهای اعراب مهمان شده اند. حاجی میرزا علی مقدس ناخوش است. میرزا ابوالفضل کاشی را [۳۷۹] فرستاده بودم و او را ببیند. می گفت ابتدای استسقای دق^۵

۱. مقصود محمد شاه فاجار است.

۲. یک کلمه نامفهوم

۳. تا این جا نوشته ها به خط میرزای علی خان است و بعد از آن مجدداً به خط نویسنده اصلی است.

۴. پرده های ازنی بافته شده

۵. آب آوردن شکم را استسقا گویند.

است. اگر معالجه نکند خطر دارد. باید شراب بخورد. میرزا علی خان محمد علی خان مرخص شدند بروند پیش حاجی و اورا معالجه کنند. رفته بودند عصری آمدند. حاجی راضی به معالجه کرده بودند حتی به خوردن کنيك^۱ که از جمله مسکرات سخت است. انشاء الله معالجه می شود. خلاصه، افشار بیگ را در منزل گذاشتم [تا] چادرهای حرم را که آب دریا گرفته بود، بکند، عقب تر بزند. بعد سوار کالسکه شده رفتیم زیارت. چایار تهران آمده بود. کاغذهای آنها را خواندم. می گفت همه جادو راه باران آمده است. بسیار ذوق کردم. باران زمینها را ترک کرد. گرد و خاکی الحمد الله امروز نبود. رفتیم زیارت، نماز کردم. بعد از آداب زیارت رفتیم سر قبر آقا محمد خان، یک جعبه جواهری که از خزانه حضرت درآمده بود، پاشای بغداد، وزیر خارجه، مشیر الدوله، آمدند حضور آورده، باز کردند. تماشا کردم. خیلی اسباب جواهر نفیسه داشت. اغلب از نادر شاه افشار بود که بعد از فتح هندوستان فرستاده بود. از جمله دوالماس بزرگ بود. یکی سیکانی، دیگر تراش هندی. روآینه. زیر تراش کوچک، کلفت. بسیار الماسهای خوبی بودند، پر قیمت. البته دوالماس پنجاه هزار تومان ارزش داشت. زمردهای خوب، یاقوت کبود خوب، لعل خوب، یاقوت، خیلی چیزهای خوبی بود. بعد از تماشا از در باز بالا که روزاول آمده بودم، سوار شده از توی وادی السلام رفته، سوار کالسکه شدم. باز از دم دروازه کوچکی روبه دریا به تندی زیاد رانده، رفتیم منزل کاهو خوردیم. عرفانچی، بود روزنامه خواند. میرزا علی خان و... بودند. حرم یک ساعت از شب رفته از مسجد کوفه، برگشته، خلاصه شب را خوابیدیم. Esfehani بزرگه.

روز دوشنبه هجدهم [شهر رمضان] امروز ناهار منزل خورده شد. هوا ایرو بود، بعد از ناهار سوار شده روبه مغرب کنار راه دریا را گرفته، به گردش رفتیم. از در اندرون سوار شدیم. وقتی که اندرون رفتیم، حرم هم زیارت رفته بودند. رسیدیم، به چادر شکوه السلطنه، سه زن چادر به سر دیدیم. از قراین فهمیدم شمس الدوله، دختر خاقان مغفور است. از تاج الدوله به عمل آمده [است] دو نفر دیگر، عروسهای او بودند. یکی دختر مرصع خانم زن حاجی محمد قلی خان آصف الدوله است. دیگر [ی] قد درازی بود. می گفت دختر محمد خان قرائی کله کن است. [۲۸۰] هر دو بدگل بودند، یعنی نه چندان.

از مارومی گرفتند. قدری ایستاده صحبت کرده، رفتیم. خلاصه سوار شده رانندیم. سیاحتی، آقاوجیه، مملی، میرزاعلی خان، عرفانچی، موجول خان، میرزاعبدالله، بودند، ابراهیم خان. نیم فرسنگ رفتیم، کنار دریا پیاده شدم که قلیان کشیده شود. پرتقال بخورم. و دیگرم. از طرف پائین دریا، رعدوبرقی شد هوا منقلب شد. ترسیدیم بیارد. برخاسته به تعجیل روبه منزل رانندیم. بین راه یحیی خان را دیدم. رفتیم از دریای روبروی اندرون بااسب، دم دیوانخانه پیاده شدم. حرم برگشت. وضو گرفته، سوار کالسکه شده رانندیم. برای رت وارد شدیم. همه بودند زیارت کردم. ضریح را باز کردند، رفتیم اندرون. شمشیر جهان گشا، نشان صورت حضرت، تربتهای مخصوص سیدالشهدا (ع) (و) حضرت عباس، دعای صباح خط جناب امیرالمومنین، که همه را گذاشته بودم، تبرک بشوند، درآوردم. عبای سفید خلعتی، حضرت راپوشیده، آدم پیرون. نماز کردم. بالای سر حضرت، باقرآن رحلی بزرگ خط ثلث، که بسیار بسیار خوب نوشته اند، باقلم درشت. سورة الرحمن را خواندم. والده شاه هم، جقه خوبی پیشکش کرده بودند، روی ضریح بود. عزت الدوله، هم جقه گذاشته است. یک صفحه جواهر خوب، که روی طلا داشت، مثل نصف جلد کتاب، از خازن الدوله مرحومه، زن فتحعلی شاه، درپهلوی جای دوانگشت حضرت، دیدم. وزیر خارجه چادر مخملی^۱ گل دوزی اعلا تمام کرده بود، برای خودش در سفرداشت. امروز دیدم. هندیها، یعنی دیوارهای چادر راپیشکش حضرت کرده بود. درازاره^۲ توی گنبد میخکوب می کردند. اما یک طرف رابیشتر نمی بیند. باقی راهم قرار شد وزیر درست کرده، بفرستد. اما تعجب این جاست همین پرده چادرها به اندازه قد ازاره گنبد بود. مثل این بود که اندازه گرفته، ساخته اند. خلاصه دویسر سپهدار که آمده در نجف مجاور شده اند، با عمامه دیده شدند یکی حسن جان است که در مدرسه نظامی تهران تربیت شد، و شاگرد^۳ گیرشیش^۳ معلم توپخانه بود. و بهترین شاگردهای علم توپخانه بود و هندسه، حالا اینجا از طلاب و آخوندهای فککنی^۳ شپش کش شده است. دیگری یوسف خان است

۱. اصل: مخمری

۲. اصل: حضاره

۳. فککنی: از کار افتاده. غیر قابل استفاده.

برادر میرزا عبدالله ناظم میزان، او هم اینجا داخل طلاب است گویا اسمش میرزا علی اکبر است، اورا هم حضور آوردند. خلاصه [۳۸۱] رفتیم سرقبر آقا محمدخان، جواهراتی که دیشب از خزانه حضرت درآمده بود، مدحت پاشا، مشیرالدوله، آن جا گذاشته بودند، دیدم. از طلا سقُلْدان مانند قندیل است. خیلی بزرگ چیزی ساخته بودند. فیروزه های بزرگ زیادی داشت. اما چندان خوب نبود. جواهرات دیگر هم داشت. پیشکش علی مرادخان زنده بود. چهارقَبه مرصع، بسیار خوب اعلا برای چهار گوشه ضریح از شاه سلطان حسین صفوی، شمشیر جواهر و... از نادریاره ای جواهرات، عطر سوز بزرگ مرصع خیلی اعلا از نادر شاه، قندیل مرصع، زنجیر طلای بزرگ خیلی اعلا با جواهرات و مرواریدهای درشت جور غلطان خوب، پیشکش زینب بیگم دختر شاه طهماسب صفوی، این قندیل را حیفم آمد در خزانه بگذارم. دادم بردند، از بالای ضریح جای خوبی آویزان کردند. رفته دیدم، بسیار خوب شده است. بعد آمدیم سوار کالسکه شده رانندیم به منزل. انیس الدوله، زبیده رفته بودند وادی السلام و زیارت، الحمدلله، در بالای گلدسته طلای حضرت، در پنج وقت نماز، مردنها بانگ اَشْهَدُ أَنْ عَلِیاً وَلِیَ اللَّهِ رَابه آواز بانگ بلند می گفتند. خلاصه شب را خوابیدیم. امشب باران زیادی آمد دریا صدا می کرد. *chirasi*

روز نوزدهم [شهر رمضان] سه شنبه امروز از خدمت حضرت باکمال ملال و تاسف و زیاد از حد، تکدر و دلواپس مرخص شده روبه کربلا رفتیم. صبح از خواب برخاسته، رفتم حمام رخت پوشیدیم. زمینها، چادرها همه تراست. سوار کالسکه شده دم دروازه دریا سواراسب شده رفتم زیارت، همه بودند. زیارت با افسوس کرده، میرزا حسن شیرازی که از اجله علماست و به استقبال هم نیامده بود. حضور هم نیامده بود، و ندیده بودم. در صحن، مشیرالدوله اورا آورد، دیدم. ملای وارسته ای است. به نظرم آدم خوبی آمد بیار هم می گویند فهیم است. شباهت به شکل شیخ سعدی شاعر مرحوم شیرازی دارد. قدری صحبت شد. به گوش ماهم دعائی خواند. بعد سوار شده از دروازه وادی السلام رفتم بیرون. جمعیت زیادی بودند در شهر. بازار بیرون شهر در روی کوه یاتپه مشهور به جودی، که می گویند کشتی نوح اینجا قرار گرفته است. صلوات زیادی بطور عجیب

می‌کشند. معلوم بود که هیچ دلشان نمی‌خواست ما برویم. خلاصه سوار کالسکه شده رانندیم، همه جا از پهلوی نهر وکیل الملک می‌رفتیم. [۳۸۲] یک فرسنگ که رفتیم نهری است که شیخ محمد حسن نجفی مرحوم، از پول هندآب فرات رابه شهر نجف می‌خواسته است بیاورد. ناقص مانده بود وکیل الملک می‌خواست به اتمام برساند و آب او را بیاورد تا خیلی راه هم آب آن نهر قدیم نهر وکیل الملک را پر کرده بود. دیدم آب زیادی داشت صاف [و] خوب. نهر وکیل الملکی را گرد انداخته اند که به زمین نجف... نهر شیخ محمد حسن از روی کف زمین می‌آید. گودی ندارد خلاصه به آب زبیده کنار نهر در زمین خشک به ناهار افتادیم. عرفانچی و... بودند طولوزون بانایب روسی و معلم موزیک، از راه آب به سیاحت ذی الکفل، حله، شهر بابل، رفته است. محقق از مهمانی [ای] که به خانه شیخ عبدالمحسن بن هزّال، شیخ وانیزه، رفته بود تعریف می‌کرد بامهمانی شیخ طایفه چلّوب، که همه شیعه هستند. بعد از ناهار سوار کالسکه شده، رانندیم هوا گرم (و) خفه بود. مگس و پشه زیادی بود. رانندیم، رانندیم. ذی الکفل، را بادوربین تماشا کردم یک مناره بلندی دارد، گنبدش مخروطی بسیار بلند است، دورش قلعه دارد میان آن یهودی‌ها منزل دارند. بیرون قلعه خانوار زیادی بودند محقق می‌گفت شیعه هستند.

عرفانچی، پهلوی کالسکه روزنامه می‌خواند. امروز حاجی میرزا علی مقدس، رانندیم جلو کالسکه می‌دوید. با اسب می‌گریخت، از ما. فرستادیم میرزا علی خان را آوردند. دیدم خیلی زرد و لاغر شده است. بیچاره یک ساعت به غروب مانده از خان شور گذشته، قدری بالاتر توی جمعیت چادر زده بودند. به منزل رسیدیم. هندوانه ابو جهل^۱، امروز در صحرا زیاد بود کوچک تازه گفتند، دوا است، زیاد چیدند. آقا ابراهیم چند روز ناخوشی دل پیچه داشت. حالا خوب است. می‌خواست مکه برود، مانع شدیم. دروادی السلام قبور بسیار است. بعضی را گفتند، اسامی آن‌ها را. حاجی عمه والده میرآخور، عموجان مرحوم، پدر علی رضاخان، خان خانان، دائی حاجی سلمان، خواجه آقا محمد حسن بزرگ، آقا محمد حسن کوچک، حیدرقلی خان، یوزباشی، قاسم خان قولرآقاسی،

۱. هندوانه ابو جهل = حنظل میوه بسیار تلخ و بد مزه‌ای است و از تلخی ضرب المثل است سعدی فرماید:

اگر حنظل خوری از دست خوشخوی به از شیرینی از دست ترش‌روی

میرزا علی اکبرخان قورخانچی. [۳۸۳] خلاصه وارد منزل شدیم. پائین ترازخان شور بود. آب گوشتی بار کردیم. شب خوابیدیم. امشب هم باران آمد. صدای رعد و برق زیادی امشب می آمد. okolbeke

روز بیستم [شهر رمضان] چهارشنبه. امروز بایده کر بلا برویم. صبح زود از خواب برخاستم رفتیم حمام. بعد سوار شدیم. پنج فرسنگ راه است. صبح بسیار بسیار سرد بود بداد سردی می آمد. به کالسه عثمانی نشستیم [و] آمدیم والی پاشا، کمال پاشا، حسام السلطنه، وزیر خارجه، مشیرالدوله، تیمور... بودند، صحبت شد. قدری که راه رفتیم خواستیم سوار بشوم برویم شکارغازو... قدری که رفتیم باد بسیار سرد می آمد، برگشتم. به کالسه نشستم قدری که رفتم به ناهار افتادیم تا چادر بزنند، توی کالسه نشستم. بعضی کاغذهای وزیر خارجه را ملاحظه کردم، خودش هم بود. با مشیرالدوله حرف زدیم. دندانم امروز درد میکند. دولت روس به دول انگلیس و... اعلام کرده است، که عهدنامه بعد از جنگ «سواستیول» را حلاً قبول ندارم کسرشان من است. حالت عثمانی خیلی بد است. بعد رفتم توی سراپرده آفتاب گردان، در کباب خوردن دندان پیش رو خیلی درد گرفت. به طوری که زیاد اذیت کرد، الی منزل بسیار اذیت کرد. بعد از ناهار سوار کالسه شده، رانندیم برای منزل. عرفانچی دم کالسه روزنامه فرنگی می خواند. دندانم خیلی اذیت می کرد. سیاحی روی اسب کلاغی^۱ زد. دسته اعرابی با علم و دهل پیداشدند. فرستادیم، معلوم شد عجم هستند. از طایفه بلوچ سواحل [خلیج] فارس. خاقان مغفور این هارالین جعفر ستاده است. بعد از وهاآی، که حول قجف را محافظت کنند، رئیسشان حالا محمد علی خان نامی است. در سواحل آب کوفه می نشینند. می گفته است: هزار خانواریم خلاصه کالسه مابه راه افتاد. نزدیک کر بلا کالسه ایستاد. توی کالسه وضوئی گرفته، سرداری گلابتون زردی پوشیدیم. میرزا علی خان و... بودند. پرتقالی خوردیم قلیانی کشیدیم. به راه افتادیم کالسه مابه رد کالسه والد شاه افتاد. از بی راهه رفته بودند. زمین چمن، نهر، نهر خشک زیادی بود. زمین ناهموار بسیار بدگذشت. آخر سوار اسب شدم. باد سردی می آمد. دو ساعت هم به غروب مانده است. اردو جای اولی

نیست. دورتر افتاده است. رانندیم برای زیارت سواره، همان جمعیت آخوند [و] مردم و ... و بعین‌ها بودند. رفتم زیارت. حاجی رضاقلی خان برادر سپهسالار پیدا شد. گفت سه روز است آمده ایم با سلطان خانم همشیره حسام السلطنه. به مکه می خواهند بروند. وارد صحن مقدس شدیم. رفتیم توی ضریح نماز کردم. [۳۸۴] بناشدالی روز بیست و سوم [شهر رمضان] انشاء الله این جا بمانیم. بیست و چهارم [رمضان] برویم معبر و ... بودند بعد از زیارت آمدیم منزل. کاهو خوردم. زن‌ها آمدند و حرف زدند. وقتی که می‌آمدم انیس^۱ را دیدم سوار خرسفیدی بود. زیارت می‌رفت. بسیار خنده ام گرفته، پیرزن‌ها، زعفران باجی، و ... پیاده از عقب می‌رفتند. چون امروز حرم به زیارت نرفتند. شب را خوابیدیم بسیار بسیار سرد بود.

روزی پنجشنبه بیست و یکم [شهر رمضان] صبح برخاستم باز، دندان گاهی دردمی کرد. گاهی خوب بود. خیلی اذیت می‌کرد. سر حمام مردانه رفتم. عرفانچی و ... بودند. جارچی داد می‌زد. گفتم [اورا] بزنند. گفتند قاطر عکاس باشی بابا رگم شده است. جار می‌زند. بسیار سرد بود باد سرد بدزنده [ای] می‌آمد. ناهار خورده. بعد از ناهار کاغذهای زیادی از خراسان، سیستان تهران که بود، خوانده شد. جواب می‌نوشتیم. حرم دیر رفتند زیارت، دیر هم آمدند. دو ساعت به غروب مانده رفتم زیارت. قاضی و اعضای مجلس کربلا دردم سر پرده بودند. وکیل الملک از کرمان، دوقوش طرلان، پانصد تومان، شال، نمد، قالی فرستاده بود. نایب آجودان از راه بندر عباس و آب دجله آمده بود. به حضور آوردند. خلاصه رفتم زیارت. دم کفش کن حضرت، شاهزاده هندی برادر محمد نجف میرزای مرحوم که در ایران بود این جامجاور است. اسمش زاهدالدین شاه است. دم کفش کن، ایستاده بود. یحیی خان آورده بود. پاشا و ... همه بودند حسام السلطنه، و ... شاهزاده را که دیدم، چیز غریبی [و] عجیبی بود، که انسان از دیدن او^۱ بی اختیار چنان خنده می‌کرد، که فرضاً [اگر] یک عزیزش در رو برویش بمیرد، در آن ساعت این شخص را باین هیئت ببیند، محال است که خنده نکند. جبه زردی، گلابتون دوز، کهنه، تنگ، مندرس کوتاهی در برداشت کلاه غریب و عجیبی که به وصف و تحریر نمی‌آید [در سر داشت] نه عمامه بوده

۱. نام در متن اصلی به لاتین نوشته شد.

۲. اصل: آن

چفیه عگال^۱ عربی بود، نه عجمی بود، نه رومی، نه فرنگی بودند هندی، از اطراف کلاه هم پارچه دورگوش و سرور شاهزاده آویزان بود. کلاه گشادشکل مُل یک جقه بزرگ کثیف مندرسی، همه تخمه ها بدلی بزرگ، بر روی برنج کار کرده بودند. جقه هم شل [و] کج شده روبروی سرش زده بود. ریش نه سفیدنه سیاه، نه بلند نه کوتاه، نه محرابی نه مورچه ای، رنگ نه بنفش، نه سفید، نه سیاه، نه فِهوه [ای] نه آبی، نه زرد، تنیان سفیدچرک، جورابه های پشمی کلفت کثیف کهنه. خلاصه شاهزاده به طوری جلوه کرد [۳۸۵] که به هیچوجه [از خنده] خودداری نمی شد کرد. به طوری مرا خنده گرفت که کم مانده بود خفه شوم. دوشیشه عطری بایک انفیه دان طلای فرنگی کهنه مندرس، بعد از تعظیم هندی تقدیم کرد. نمی توانستم نگاه به صورتش بکنم. تا آمدیم در حضرت، زیارت نامه خوان اذن دخول می خواند. خدام زیادی در اطراف ایستاده بودند. مردم زیادی از امراء [و] اعیان بودند. شاهزاده هم پشت سر من ایستاده است. خنده چنان بر من مستولی شد، که کم مانده بود خفه شوم و اشک از چشمان من می آمد. کم مانده بود نعره بزنم. زیارت نامه خوان هم می طول کلام می دهد. کم مانده رسوایی باریباید، به یک طوری خودداری کردم رفتم توی ضریح، شاهزاده هم باز آمد ایستاد. باز هم در زیارت خنده ام گرفت. در سر نماز خنده ام گرفت. بعد از نماز، به حضرت عباس رفتم. آنجا هم شاهزاده بود. باز اسباب مضحکی شده بود. امروز به واسطه همین شاهزاده حقیقتاً همه به خنده گذشت، و شیطانی شده بود برای ما، و نمی گذاشت به هیچوجه حالتی دست بدهد. خلاصه از حضرت عباس برگشته، رفتم منزل. غروب رسیدیم کاهو خوردم. زنانه شدن ها آمدند ماه تابان خانم، قمر السلطنه آمد با انیس الدوله و ... حاجی قاسم بیگ یاور فوج دوم امشب رفته است زیارت. آمده جای خورده مرده است. آجودان باشی می گفت، یعنی فردا می گفت: جوخ لی کجه بیات یدی الدی. یعنی شام شب مانده خورده مرده است. خلاصه شب خوابیدیم ... enis

روز جمعه بیست و دوم [شهر رمضان] صبح از خواب برخاسته مردانه حمام رفتم.
عرفانچی روز نامه خواند. بعد آمدم بیرون. حرم دیر، به زیارت رفتند. یعنی اسب دیر آوردند.

۱. اصل: اگال - چپیه. چفیه عقال. عگال: دستار بزرگی است که بر سر می بندند و بر روی آن عگال یا عقال می اندازند.

متصل آدم می‌رفت که اسب بیاورد. والدۀ شاه آمد. شاهزاده‌های کربلائی را حضور آورد. یعنی حرم که رفتند والدۀ شاه رسید. چادر گلین خانم، گلین خانم زیارت نرفته بود. به همین جهت دیوانخانه را قوروق کردیم. والدۀ شاه آمده از پیرزن مندرس کهنه، عقب سرش. حاجی شاهزاده معروف زن حاجی میرزا آقاسی، سلطان بیگم خانم دختر نایب السلطنه مرحوم که خواهر نصرت الدوله است. زن عیسی خان والی مرحوم. ام الخاقان، دختر فرمانفرمای فارس. واقعاً زن بامزه‌ای است. تیمور میرزای ماده‌ای است. نوۀ ام الخاقان دختر خوبی بود. بانمک بود. عمه مقبوله^۱ زن مرحوم سید سعید گلیدار حضرت عباس، با دخترش که زن یکی از خدام است. دخترش رخت عربی خوشگلی پوشیده، گیسوها ریخته، سرخ و سفید بود خوش قد و بالا و ترکیب [بود]. اما در هر دوریک سالک داشت. یعنی تجانی سالک مانده بود. روی هم رفته چیز خوبی بود. دختر اسمعیل میرزای پسر حاجی محمدولی میرزای مرحوم هم بود. دختر بانمک خوبی بود. او هم رخت [۳۸۶] عربی پوشیده بود و شوهر هم داشت. مهرنوش خانم که قدیم زن ایلخانی بود در عهد شاه مرحوم، باهمین ابرو و چشم او را مکرر دیده بودم. حالا هم باهمان غمزۀ و ابرو و چشم آمده بود. اما پیربانم^۲ غریبی است. اسمعیل میرزا از پسرهای بزرگ حاجی محمدولی میرزا است. یک چشم احوال^۳ بابا [قوری] عمامۀ کوچک سفید، بسیار کریمه منظر است. بسیار کیف شاهزاده‌ای است. شاهزاده شمس الدوله که در نجف بود حاجیه والدۀ سیف الملک که در نجف بود. زن‌ها هم آمده بودند. زن پیر تلخی بود. والدۀ شاه [به او] می‌گفت شاه بی بی.

تا بازیرسم که دختر کیست. اینجا خواهم نوشت. شاهزاده رشتی خودمان، چند نفر زن دیگر بودند. که در خاطر من مانند فرستادم دولچه را، تیمور میرزا را آورد بام الخاقان و ... قدری صحبت بی‌مزه کردند. تیمور تب داشت. ناخوش بود. بعد والدۀ شاه و ... رفتند

۱. اصل: خاهر

۲. اصل: منبرله

۳. اصل: پالسه

۴. احوال: چشم چپ

بازمردانه شد. به شاهزادهٔ هندی دیروزی انگشتی لعل زرد داده بودم. باهمان جقهٔ ولباس آوردند حضور، درسراپرده. امامثل دیروز خنده نشد. رضاخان، خواجه دروغی قدیمی، که معروف است وسال هاست اینجا مجاوراست، یحیی خان آوردیدم چیزغریبی است. ریش کوتاهی از زیر گلو درآورده، قطارموی سفید، عمامهٔ کوچک، بسیارکوچک. خان همان خواجه است که قدیم بود. پدرسوخته حالاصاحب ریش واولاد است. به علیٔ بسیارشبیبه شده بود. بسیارخنده داشت. عکس شاهزادهٔ هندی و رضاخان راحکم شد بیندازند. بعد سوارکالسکه شده رفتم زیارت. موافق معمول هرروزه برگشته آمدم منزل. الحمدلله تعالی علی کل حال. برادرهای انیس الدوله از بغداد که ما آمدم رفته بودند زیارت سامره. حالا در کربلا ملاحظه شدند. تازه برگشته اند. امروز حاجی میر محمد حسین ناظم التجار آذربایجان که اصفهانی است زیارت آمده است. به حضور رسید. ملاحظه شد. تاملتی این جاها خواهد بود. خلاصه شب خوابیدیم. بادامادش که او هم تاجر معتبر است.

روز شنبه بیست و سوم [شهر رمضان] امروز صبح که برخاستم دندانم، پیش رو، به شدت درد می کرد. امروز الی شب خیلی اذیت کرد. وزیاد از این جهت کمال بودم. نمی دانم از چه چیز است ناهار و غیره نمی توانستم بخورم. خلاصه حرم امروز کلاً به خروخیمه گاه رفته اند، که از آنجا برگشته به زیارت حضرت بروند. من ناهاری بادنندان دردخوردم. بعد سوار کالسکه شده رفتم زیارت. زیارت شد. درتوی ضریح بالاسر حضرت نمازی کردم. بعد بیرون آمده باز در بالاسر نماز ظهر و عصر را کردم. قدری ایستادم آخوند ملا حسین [۳۸۷] اردکانی را خواسته بودم، برای پول فقرا که داده بودم برساند. قدری صحبت علمی هم شد. بعد رفتم زیارت حبیب بن مظاهر. به قتلگاه هم رفتم. در حقیقت معراج بود. بعد رفتم در صحن گردشی کردم. چسبیده به رواق روبه جنوب مقبرهٔ شاهزاده های هند است. آینه کاری کرده، جای کوچکی بود. یک متولی هندی هم داشت. قدری صحبت شد. از آنجا دور چرخ زده، از دم مقبرهٔ شیخ عبدالحسین گنشتم. حجره (ای) بود روبه مغرب، آینه کاری خوب کرده، قبر آقا محمد صالح کرمانشاهانی است. بعد از آن حجره (ای) بود گفتند قبر اعتماد الدوله عیسی خان مرحوم است. درش بسته بود از دم قبر میرزا موسی و... گذشته رفتم به حضرت عباس زیارت کرده برگشتم منزل، دم سراپرده شیخ عبدالمحسن ابن هزال

شیخ آنیزه، که سنی است و شیخ چلوب که شیعه است، هر دو خیلی مُعتبر هستند. به منزل محقق چندشب بودآمده بودند، به حضور رسیدند. حاجی محمدصادق تاجر کسمائی که از تبریز به زیارت آمده بود. به حضور آمد میرزا حسنعلی یوغورت در تهران مرده است. محمدتقی بیگ نایب کالسکه خانه که در قصر فیروزه هنگام آمدن عتبات اسب [اورا] لگدزد به رویش، او هم مرده است. دندان درد زیادزیت می کند. انشاءالله سیدالشهداء حکم به معالجه بفرمایند. بد دردی است. الحمدلله تعالی خوب شد دندانم. الحمدلله الحمدالله: از حرم حضرت عباس که می روی از راه دیگری است نزدیکتر از راه اولی، که به حضرت سیدالشهداء رفتم. قدری از بازار می روی، بعد می روی از دم تلگرافخانه که در دست راست است می گذرد دست چپ هم خانه حاکم نشین کربلاست. میانه تلگرافخانه و سربایه حاکم میدانی است، آقاسیدحسین نامی از اولاد صفوی، در صحن حضرت عباس نماز جماعت می خواند. آدم خوبی بود. شباهت صوری و معنوی بانظام العلمای ما دارد.

روزیکنشبه بیست و چهارم [شهر رمضان] امروز مراجعت از کربلاست، به سبب است. صبح از خواب برخاستیم سوار شده از سمت شرقی شهر کربلا از دم کوره ها صحرائی شده، رانندیم. نخواستم روز آخر از راه شهر و کوچه باغ و جمعیت زیاد مردم بروم. از بس عرضه چی^۱ گداقال و مقال دارد [که] آدم بیزار می شود. به زیارت هم مشرف نشدم. سوار که شدم ظهیر الدوله انگشت به مقعدکنان آمد. عمزه می کرد پیاده راه می رفت. مثل شتر. مرخصی مکه معظمه داشت. در کربلا می ماند. که بعد از راه دریای فارس^۲ می خواهد برود. یعنی از شط بغداد به بصره و از آن راه مرخص شده، ماند. شاهزاده هندی سوارگره مادیان بسیار کوچکی بود. با کلاه، و تاج جقه زده بود و با جوراب بدون کفش سوار شده بود مشایعت آمد و مرخص شد. آجودان باشی هم دو کربلا مانده از راه جیل و بر عرب^۳ و نجده مکه معظمه برود. سیدخیاط قدیمی ماهم ماند که به مکه برود [۱۳۸۸] افشار بیگ هم بانظار مانده اند، که باز به نجف اشرف بروند بعد از عقب بیایند، تهران. زن

۱. کسانی که عریض و مطالب خود را نوشته و شکایت به شاه می کردند.

۲. مقصود خلیج فارس است.

۳. صحرای عرب

عموی انیس الدوله و مری می هم مانند کربلا . که بعد بیایند . برادرهای انیس الدوله هم مانده اند که بروند نجف اشرف . خلاصه هر چه می گفتند از این سمت راه نیست ، نه راست ، فلان است ، گوش نکرده بلدهم نخواستم ، جلو افتادم گفتم مردم می آیند والی پاشا و پاشاها و همه نوکرهای حبی خان ، میرزا علی خان ، عرفانچی و ... ، آقا علی بودند راندم همه جا دورتر از باغات کربلا صحرائی ، می راندم همه این صحرا زراعت بوده است ، و هست زمین های بدنهرزیاد ، نه رهای گود غیر گود کوچک ، بزرگ که همه از نهر حسینی جدا شده است ، متصل از نهر می گذشتم ، دوتا قل قویرو قوی هوا خوب زدم . راندم دوفرستگ که رفتم به اصل نهر حسینی رسیدیم . از یک نهر بزرگ و یک پل کوچک گذشتیم به اصل نهر حسینی رسیدیم . آن طرف نهر جاده راه مسیب بود . راهی پیدا کرده زدیم به نهر بسیار گود بود ، اما گل نداشت . اسب خوب گذشت . آب الی نصف چکمه مارا گرفت . رفتیم آن طرف . همه جاز صحرا رفتیم متصل نهر بود بزرگ [و] کوچک بسیار اذیت کرد . کاروانسرائی بود سر راه مشهور به خان آتشی . علی رضا خان ، سیاحی و ... هم بودند صحبت می کردیم در صحرا به ناها رفتادیم . امین السلطان و ... بودند . باد ، می آمد گرد و خاک به آفتاب گسردان می تپاند . به زحمت ناها ری خوردیم . دندانم هم درد می کرد . اما بهتر بود . بعد از ناها سوار شده باز به راه افتادیم . صحرای نهر بود ، از اصل راه می رفتیم . این راه راه زواری است . اما کالسه نمی رود . آن بود که راه عون ، راساخته بودند برای کالسه . و ما از این راه آمدیم . امروز همه جاسواره می رفتیم پاشایان [و] یحیی خان زیاد صحبت شده مشیر الدوله ، کربلا و عقب مانده است . تار رسیدیم نزدیکی مسیب . اردو پیدا شد . سه چهار در آج پرید . یکی رازدم . ماده بود . بعد باز رانده از پل نهر حسینی گذشته ، رفتم منزل . اردو این طرف فرات افتاده است . چادرهای مارالب آب جای خوبی زده بودند . از بیس خسته بودیم ، حکم به اطراق فرداشت . امروز عرب هاریخته بودند ، سرپیش خانه ، دوفرش رازده بودند . چادر گلدوزی والده شاه رباره کرده ، برده بودند . از قراری که پسر فراشبانی تقریر میکرد ، بعضی تکه چادرها را پس گرفته بودند . دیشب خیلی دزدی در این جا شده است . [۳۸۹] شب بعد از شام مردانه شد . علیرضا خان ، میرزا علی خان ، محمد علی خان ، سیاحی ، بودند . صحبت شد بعد خوابیدیم . محمد حسن خان یوزباشی ،

پدر محمدعلی خان هم در کربلا مانده است، که بعد بیاید. حاجی آقا بابای حکیم در کربلا بود. ناخوش بود. همراه ما هم به نجف نیامد. کربلا مانده است، که بعد بیاید. شیر محمد میر غضب باشی، هم در کربلا مانده است. رضاقلی خان نایب ایشک آقاسی باشی هم مانده است. آقاسید صادق هم کربلا تشریف دارند، بعد خواهند آمد.

روز دوشنبه بیست و پنجم [شهر رمضان] امروز در مسیب اطراق شد. صاحب دیوان بارخانه [ای] پیشکش، خریزه، گز ترشی، و... فرستاده بود. آدم امام جمعه اصفهان هم آمده بود. معمم بود. مشیر الدوله از کربلا آمد. می گفت در شهر کربلا، دومیخانه، یهودی های پدر سوخته باز کرده بودند. همه را خراب کرده [و] یهودی ها را حبس کرده است. ناهار خورده شد. چهار ساعت به غروب مانده سوار کشتی کوچک بخار شدیم. پاشاهم آمدنشست. سیاحی، یحیی خان، محمدعلی خان، امین السلطان، عرفانچی، قهوه چی باشی، بودند. بوی بخار هیزم و کشفات کشتی را می زد به ما. سردرد آورد. خریزه اصفهانی، پرتقال خوردیم. کشتی بسیار یواش یواش می رفت. سر بالای رودخانه رفتیم الی ابتدای نهر حسینی. عرفانچی روزنامه می خواند، کشتی بسیار محقر و کوچکی بود. بدبو، سردرد آور، خلاصه برگشتیم بمنزل، تند. این دفعه آمدیم رفتیم منزل. اغلب بارها امشب می رود. قال و مقال غریبی بود. بار صندوق خانه، جواهرات و... آبدارخانه، همه متفرقه نصف شب راه افتادند. متصل صدای تفنگ می آمد. اهل اردومی انداختند. معركة غریبی بود. دزد و عرب هرزه مسیب هم معروف است. خیلی هم شب جلو بارها آمده بودند. حکیم طولوزون که به حلّه و ذی الکفل و... بابل رفته بود، امروز آمد. از احوالات آنجا تعریف می کرد. سیاحتی که کرده است، گفتیم بنویسد در آخر این روزنامه انشاء الله نوشته خواهد شد.

روز سه شنبه بیست و ششم [شهر رمضان] امروز باید یکسرفرت به عمارت قصر ناصری بغداد. صبح زود بر خاسته هوا ابری بود. باران هم می آمد. رخت پوشیدیم. گربه ها را وقت اذان، بیچاره ها را بردند. بسیار هم سرد بود. سوار شدیم. رانندیم. نوکرها حسام السلطنه، مشیر الدوله، یحیی خان، امین السلطان را گذاشتیم حرم مراد بکنند. از صبر^۱ رانندیم. آن طرف صبر، از بازار کثیف گذشته، توی صحرا سوار کالسکه شده رانندیم.

رانندیم، به همان ترتیب که آمده بودیم، از خانات عرض راه می گذشتیم. آن طرف خان محمودی به ناهار افتادیم. آن طرف مرزا قچی^۱ ناهار خوردیم. در صحرا عرفانچی روزنامه خواند طولوزون هم بود. پیشخدمت ها اغلب بودند. علی رضا خان، حکیم الممالک، عکاس باشی... و... حکیم الممالک باز کسل است. تیمور میرزا هم بود. ناخوش است. می گفت امشب در خان محمودی می مانم. بعد از ناهار سوار کالسکه شدم مجدالدوله هم بود. با کمال کثافت. خلاصه رانندیم، رانندیم، رانندیم، بسیار راه دوری است. در راه زوآر زیادی از خراسان مسقط تهران و... می رفتند کربلا. عباس بیگ تفنگدار قره باغی ماهم، با عیالش از تهران می آمد. [۳۹۰] به مکه می خواهد برود. ملاحظه شد. محمدرحیم خان نثر را دیدم تأسّر من رای^۲ همراه است بعد می رود به نجف. از خشکی به مکه می خواهد برود می گفت زعم از تهران آمده است، کربلا گذاشته ام. زنش که دختر اعتراض السلطنه است. خلاصه توی کالسکه کتاب گلستان [و] بوستان شیخ رامی خواندم. پرتقال خورده شد. قلیان و... هر چه می کردیم راه تمام نمی شد. تا آخر از کاروانسرا مخروبه [ای] که آخر ترین خانات است، گذشتیم دو ساعت به غروب مانده بود از خور گذشته رفتیم به اسکله بنابود مابه کشتی نشسته به بغداد برویم. حرم هم کلاً در کشتی دیگر بنشینند. بغداد بیایند. وقتی که رسیدیم به اسکله همان یک کشتی برای ما بود. پاشای بغداد هم آنجا بود. بسیار خجل بود که کشتی حرم نرسیده بود. اما الحمدلله که نرسیده بود. خوب شد. حرم سوار کشتی نشد. در آخر که کشتی آمد بسیار کشتی بخار کوچک کنرونی بود. اسمش «آلوس» بود حرم نصفش در اوجانی گرفت. ابراهیم خان رافرس تادیم که برود حرم را از راهی که می آمدند ببرد به اسکله بغداد، باقیاق و... بپرند عمارت صفاهان. رفتم کشتی. در خور، حاجی جابر خان حاکم محمره را که از محمره آمده بود، مدتی بغداد بود، یحیی خان به حضور آورد. قدری صحبت شد. حاجی، معقول کاری کرده است. دو کشتی بخار بزرگ خوبی خودش خریده، به آب دریای فارس انداخته است. بعد اورفت.

۱. اصل: میرزا قچی

۲. سائرا

۳. اصل: خُر

خلاصه در کشتی، محمدعلی خان، علی رضاخان کشیکچی باشی و... بودند. نماز کردم. هندوانه خوردم. رانندیم یک ساعت ونیم از شب رفته، به عمارت ناصریه رسیدیم. آب شط گل آلود زیادی شده بود و آبش هم خیلی بودبغداد تاریک بود. رسیدیم به عمارت نماز کردیم. حرم بسیار دیر آمد. سه ساعت ونیم از شب رفته حرم آمد. شام خوردیم، عمارت بوی گچ و نم می داد. سردرد می آورد. شب [در] تالار خوابیدم بسیار بسیار اذیت کرد، بوی عفونت گچ. صبح مثل آدمهای گیج با سردرد شدید، از خواب برخاستم. بی اختیار رفتم بیرون. ببری خان و بچه هایش رالله گریه خوب آورده بود. چیتی بزرگ را سقا، بسیار دیر آورد. صبر را برای آمدن کشتی تاوه بریده بودند. مردم زیادی معطل شدند. یکی دو نفر هم باز به توی شط پرت شده بود [ند] اما گفتند آدم تلف نشده بود. الی صبح قال و مقال بود. بارهیچکس نرسیده بود. همه بی شام، بی رخت خواب و... بودند. خیلی هم دزدی شده بود. سرداری های مقتول دوزی امین خلوت و پسرش را و پسر امین الدوله را با قدری اسباب نقره آنها را برده بودند. آدم حاجی آقای فراش خلوت را زخم زده بودند. [۳۹۱] اموالش را برده بودند. معرکه، شلوغ بوده است. کاظم خان فراشباشی صاف و پاک دیوانه و مصروع شده است. امروز در صحرادم کالسکه آمد چیزها گفت، خنده های بی معنی کرد. پناه برخدا، خیلی حالتش بد است. گویا هیچ چیزی نشود. دم صبر مسیب بعد از حرم حاجی میرزا علی مقدس بار خندان می خواستند، از صبر بگذرند مالی^۱ ته زده بود به حاجی، حاجی افتاده بود زمین. سرش، رویش، بینی شکسته بود. رختداری گفت خون زیادی آمد از حاجی مقدس. خلاصه اتاق های قصر ناصری بوی گچ و رطوبت زیادی می داد به طوری که سر را گیج می کرد، خیلی بد. با وجود این شب را [در] همان تالار خوابیدم. نصف شب کم مانده بود غش کنم، از بوی رطوبت. در ارباب می کردند سرد می شد خلاصه صبح با کمال سردرد و گیجی برخاستم.

روز چهارشنبه بیست و هفتم [شهر رمضان] امروز رفتم چادر و اسباب ها را به آلاچق و چادر بردیم. در وسط باغ، زده اند. ناهار خورده بعد از ناهار قرار رفتن زیارت داده شد. رفتیم، حاجی جابر خان پسرش، میرزا مهدی، وزیرش در باغ بودند. دیدم. رفتیم زیارت، نماز کردم. زیارت کردم. تلگراف از تهران زده بودند که بیست ساعت باران و برف

باریده است . بسیار بسیار ذوق کردم . در خدمت امامین علیهما السلام^۱ اظهار تشکر کردم . بعد آمده در جلویوان طلاکه خودم ساخته ام ، نشستیم پرتقال [و] چای خوردیم . پسر سید طالب کلیددار پسر کوچکی است . هفت ساله بسیار شیرین است . خوش رو . با پسر شیخ عیسی برادر سید طالب حرف عربی ، فارسی می زدند . گوش کردیم . بعد سوار شده از راه بازار کاظمین که آمده بودیم ، دوباره رفتیم . معقول بازاری دارد . خیلی خوب . همه چیز دارد از خوردنی و غیره قدری عطر میخک و ... خریدم . چادر والدۀ شاه در صحرای بود . رفتم منزل . شب بر سبیل استمرار ، خوابیدیم . *chirasi* امروز در ضریح حضرت که بودم ، شخصی آمد تو ، می جست هوا می رقصید . به طور ولحن غریبی ذکر و دعا و توصیف امامین را می کرد . که بسیار خنده داشت به این عبارت می گفت و می جست *نَقَى نَقَى زَكِيْ فُلَانٌ* و ... و ... و بعد می رفت گوشش را دم ضریح می گذاشت . یعنی امامین جواب او را می دهند . بسیار دیوانه بود . اسمش شیخ ابابکر است . از سلسله دراویش است . در بغداد می نشیند . می گفت خدمت محمد شاه مرحوم رسیده ام .

روز پنجشنبه بیست و هشتم [شهر رمضان] روز می رویم به سلمان و طاق کسری . اسب و چادر آشپزخانه مختصری فرستادیم . از راه خشکی خودمان یا کشتی می رویم . یک کشتی بزرگ بخارمانشستیم . کشتی بخار کوچک الوس نام را حرم نشست . از حرم خانه تنها انیس الدوله است . زعفران باجی ، زبیده ، اقل بگه ، فخری جان ، چهره ، زرین تاج ، خلاصه رخت پوشیده رفتم بیرون ، امادیر بود . چهارونیم از دسته رفته بود . مریم جهود دلال که در قدیم در ولیعهدی ، همیشه اندرون سروستان می آمد حالا پانزده سال است [۱۳۹۲] به این طرف ها آمده ، دم در بود روی باز ، به همان فریبه بود . دعامی کرد اورا دیدم . تعجب کردم که هنوز زنده است . پاشاهم بود ، به قایق نشسته رفتیم ، کشتی بزرگ . پاشا ، مشیر الدوله ، یحیی خان ، و ... همراه بودند وزیر خارجه را هم حاضر بود همراه بردیم . کار داشتیم بنا نبود او بیاید ، اما همراه بردیم . رفتم توی کشتی امین الملک ، علی رضا خان ، عرفانچی ، حکیم طولوزون ، عکاس باشی ، حکیم الممالک ، سیاچی ، آقاوجیه ، ملیجک رختدار ، میرزا عبدالله ، دهباشی ، آقاداتی ، در کشتی بودند . امین السلطان همراه من آمد . رسیدیم

در اطاق نشستیم . بادر دی می آمد . صبح که می آمدم ، حاجی جابر خان ، دو خواجه سیاه کوچک فرستاده بود . یکی اسمش آقا فرج است ، سیاه خوبی بود . دیگری آقا فتحعلی قدری ناخوش بود . اسمش را آقا صندی^۱ گذاشتم . عکاس باشی شیشه‌های عکس ، که دیروز انداخته بود آورد دیدم . دیدم عکاس باشی متغیر است . گفت : مرا چرا حکیم طولوزون باید بزند . بسیار تمجب کردم از این حرف ، که حکیم طولوزون چطور می شود ، عکاس باشی را بزند . تحقیق شد از محمد علی خان و ... گفتند : قبل از آمدن من ، به کشتی طولوزون ، عکاس ، پیشخدمت‌ها ، امین الملک ، همه روی نیمکت در اطاق کشتی نشسته بودند . حکیم به عکاس باشی گفته است ، عکس قونسول فرانسه مقیم بغداد را چرامی دهی . عکاس گفته است نمی دهم . حکیم گفته بود حکماً باید بدهی . گفته بود نمی دهم . حکیم گفته بود اگر ده تومان بدهد می دهی . یا نه ؟ عکاس جرآمده گفته بود نمی دهم . قونسول فرانسه چه داخل آدم است [که] من به او عکس بدهم . شان من اجل از آن است . اگر قونسول پروس بود می دادم . حکیم بر آشفته بود . عکاس را به تخت سینه اش زده بود . که برخیز از اینجا به جهنم برو . اینجانشین . عکاس هم نشسته بوده است . باز حکیم گفته بود : چرا با من شوخی می کنی ؟ و باز کج خلق شده بود . عکاس عذرخواهی کرده بود . گذشته بود . بعد حکیم الممالک وارد شده بود حکیم گفته بود . به برادرت بگو با من شوخی نکنند . و حکیم برافروخته بود . عکاس برخاسته بود ، حکیم بیخ گلوی عکاس را گرفته [۳۹۳] فشار داده چسباند ، عکاس را به کتج دیوار . دوسیلی مضبوطی به عکاس آشنا کرده بود . عکاس هم فحش داده بود . امین الملک و ... اصلاح کرده بودند . خلاصه چیز بامزه عجیبی شده بود . کشتی به راه افتاد . امین نظام را به کشتی انیس الدوله فرستادیم که آنجا ریش سفیدی بکند . ساری اصلان ، حسینیقلی خان ، عبادالله خان هم بودند کشیکچی باشی و ... را ندیم ناهار خورده شد . آب زیاد است و گل آلود . از شهر بغداد گذشته ، رفتیم . وزیر خارجه مشیرالدوله ، امین الملک حضور آمدند . کاغذهای مفصل میرزا محبعلی ، که از سرحد پشتکوه نوشته بود . خوانده شد . که باپاشا حرف بزنند خیلی طول کشید . در این بین کشتی بخار بزرگی از بصره ، آدم و مال زیادی می آورد ، گذشت . من ندیدم . خرقه ترمه سفید بوبه درشت

۱. اصل : سندی . نام این شخص که در صفحات بعد می آید «صنل» است .

زیرخز خودم را. به پاشادام ، پوشیده بود. بافین^۱ سرش خیلی خنده داشت. وقتی که می آمدیم ، درشط بغداد کشتی بخار بزرگی ، به قدر همین که مانسته ایم ، مال حاجی جابر خان بود آمد ، گذشت ، رفت ، به بغداد . باد سردی می آمد . حکیم روزنامه خواند . عرفانچی روزنامه خواند میوه [و] پرتقال خورده شد . دوساعت ونیم به غروب مانده ، رسیدیم ، به ساحل سلمان . چادرهاراتازه کنارشط می زدند . قایق نشسته رفتیم ، به خشکی . ابراهیم خان نایب اسب آورد . سواره های ساری اصلان و ... بودند رفتیم طاق کسری ، درآج پرید و عدد دراج زدم قدری رفتیم ، طرف صحرا ، ساری اصلان گفت آهواست . قدری گشتیم که آهوار پیدا کنیم ، ندیدیم . بعد طرف دیوار قلعه قدیم مدائن ، که حالاتل خاکی است . آن دیوارها ازخشت بوده است . آنجاها قدری گشتیم . دیوار طولانی مدوری بود . نزدیک به شط دندانم خیلی درد می کرد . اذیت می کرد . خواستم بروم سلمان زیارت خیلی هم راه رفته بودم . سیاچی از عقب دوان دوان آمدن زمین هم خورده بود از اسب . گفت درآج زیادی پائین است . دوتا یوزینگ هم خوابانده ام آدم خودم را گذاشته ام . ببانید . ماهم رفتیم . زمین های این جا خیلی هداست همه سوراخ موش و ... نمی توان اسب را حرکت داد . رفتیم ، رفتیم ، وقتی رسیدیم ، آدم سیاچی نشان داد . زیربوته ، گفت خوابیده اند . مارا که دیدند ، برخاسته رفتند . شغال بودند . هوا هم سرد بود . کم مانند [بود] غروب بشود رفتیم چادر ، نماز کردم . حرم رسیده بودند . سلمان رفته بودند . عرفانچی روزنامه خواند بعد حرم آمد شام خوردیم بعد از شام باز مردانه شد . عرفانچی [آمد روزنامه خواند . علی رضاخان محمدعلی خان سیاچی و ... بودند . بعد خوابیدیم . سرباز سوادکوهی راتوی کشتی گذاشته بودند ، که باطناب^۲ می کشیدند . هفت ساعت بلکه بیشتر از شب گذشته وقتی ما خواب بودیم رسیده بودند . غلام بچه ها ، باشی ، سُقْری و ... آقا علی ، بشیرخان ، بودند بعد خوابیدیم ... enis

چند فرستگی که از سلمان بالامی رود ، به عزیزیه می رسد و سلمان هم جزء توابع عزیزیه است . [۳۹۴]

روز جمعه بیست و نهم [شهر رمضان] صبح دیر از خواب برخاستیم رفتیم حمام .

۱. فین : کلاهی که مردمان عثمانی بر سر داشتند .

۲. اصل : تاب

بعدسوار شده رفتیم حضرت سلمان [را] زیارت کردیم. هاشم از راه خشکی آمده بود. قوش هم داشت. دیشب رسیده بود. از سلمان رفتیم حذیفه یمنی، وقبر عبدالله الصاری^۱. دریک محوطه بود. چهارنخل خرما هم درتوی حیاطش^۲، بودیکی راتازه بادانداخته بود. هنوز برگش سبز بود. خلاصه از آن جابرگشته آمدیم، هنوز به حذیفه نرفته، به طاق کسری رفتیم. امین سلطان رافرستاده بودم. طول و عرض و ارتفاع طاق راباطناب ذرع کند. چند نفر بالای طاق فرستاده بود ذرع و پیمان کرده بودند. رستم بیگ تفنگدارو... از این قرار است که می نویسم:

طول فرش انداز قطریایه دیوارطاق قطریایه درگاه قطریایه درگاه دست چپ
ایوان ۴۸ ذرع دست راست ۷ ذرع سمت شط ۴ ذرع و نیم ۷ ذرع و یک چارک
و یک چارک

عرض دهنه طاق	ارتفاع طاق	دهنه پایه طاق از ابتدائاتنها
۲۴ ذرع و نیم	۳۲ ذرع	۹۰ ذرع
طول درگاه سمت شمال	عرض هر درگاهی سمت شمال	
۶ ذرع	۴ ذرع	

عکاس باشی، عکس همه جاراندانداخته بود. بعدآمده سوارکشتی شدیم. سربازهای مازند رانی راهم به کشتی صفاهان آوردیم. اضافه امروز که درکشتی شده است، هاشم، محمدزمان بیگ تفنگدار، سربازهای مازند رانی است. دربین راه رسیدیم به کشتی بزرگ بخار انگلیسی که درکنارشط به گل نشسته بوده است. گویا دیشب راه افتاده بود. بسیار بسیار بد به گل نشسته بود. به بصره می رود. آدم زیادی ازفرنگی عرب مسافروباردرمیاناش بود. اسب زیادی هم تویش بود. همه معطل و سرگردان بودند بسیار مشکل بود، بیرون بروند. از نزدیکش گذشتیم. خیلی تماشا کردم. بیچاره ها مضطرب بودند. همان طورماندند ناهارخوردیم، به اشتها. دندانم هم خوب است. یک حواصیل^۳ درکنارشط نشسته بود. خیلی هم دوربود. باگلوله زنی محمدزمان بیگ، سردست

۱. از اصحاب خاص حضرت علی علیه السلام است.

۲. اصل: حیاطش

۳. اصل: هواصیل

انداخته زد. جابجا خوابید و مرد. کنارشط گربه های خانگی، چند تادیدم راه می روند گربه های قشنگی بودند. یکی به بیری خان زیاد شبیه است. خلاصه رانیدیم بچه ها [در] کناره قال و مقال و بازی می کردند. باغات خوب در طرف دست راست بود. از نخل و مرکبات درختهای کُتار که سدر می گویند، خیلی بزرگ سبز و خرم توی باغات بود. تارسیدیم به دم خانه اقبال الدوله، تیمور میرزا را بایک نفر فرنگی دیدم، توی باغچه حیاط^۱ ایستاده اند. اشاره به تیمور کردم. (او هم اشاره کرد چیزی نفهمیدم. از وقتی که به کربلارفتیم الی حال، اقبال الدوله رانیده ام. می گویند ناخوش است گویا تمارض کرده است. [۳۹۵])

از راه خشکی که به سلمان می روند، رودخانه دیاله سر راه است که حکماً مردم باید از آنجا بگذرند با کشتی، و به سلمان بروند. نه این است که همه را از خشکی بروند. خلاصه غروبى منزل رسیدیم. حاجی رحیم خان و ... دم اسکله بودند. رفتم اندرون. به چادر بیری خان. گربه ها همه را آوردند. خیلی ذوق کردم. حرم ها آمدند. امروز مشیر الدوله در کشتی عرض کرد که جلال شاه پسر آقاخان محلاتی می خواهد داماد سلطنت واقع شود. چون خانواده هستند قبول شد. تا بعد چه شود. خلاصه شام خورده خوابیدیم. pechendi

روزشنبه غره^۲ شوال عید رمضان، ناهار را در تالاریعی در عمارت قصر ناصری خوردیم. پیش خدمت ها و ... بودند تیمور میرزای گفت، من به سامره نمی آیم. می خواهم بروم [به] شهر وان. گفتم برو. «میرزا علی اکبر کارخانه» هم مرخص شد برود تهران. حکیم الممالک هم با قسوه الممالک کجاوه ساخته به تهران می خواهند بروند. چون حکیم ناخوش است، مرخص شد، برود. تیمور میوه درخت موز از خانه اقبال الدوله آورده بود. مثل خوشه انگور با هم، آویزان است. امامیوه اش بعینهم مثل امامیاست که گبرها در سلطنت آباد کاشته اند. خلاصه بعد از ناهار سلام عام شد. جقه^۳ آویز الماس [نشان] استعمال شد. همه نوکرها بالباس رسمی بودند. همه حاضر شدند. روبه طرف خیابان و باغ سلام شد. حکیم الممالک، قهوه چی باشی باشال [و] کلاه و ... بودند قلیان سلام تهران را حکیم الممالک آورد. ساوی اصلان با سپرو^۴ تهر، میرزا محسن خان، سیاجی، باالات

۱. اصل: حیات

۲. به ضم ت و پ: چویدست

جواهر ایستاده بودند. باشی غلام بچه، دولچه غلام بچه. باعضاهای مرصع درست رحمت الله خان و ... ایستاده بودند. پاشای بغداد، کمال پاشا، کل پاشایان و اعیان و اشراف و وجوه بغداد، بالباس‌های رسمی ایستاده بودند. والی پاشا، کمال پاشا، ناظم افتدی بالا ایستاده بودند، سایرین پائین. باافواج رومی، صاحب منصبان ایرانی، شاهزاده‌ها و ... همه بالا پائین پر بودند. فوج ایرانی توپچی، ایرانی و ... هم طرف دیگر ایستاده بودند. خیلی سلام باشکوهی بود. مخاطب سلام وزیر دول خارجی بود. خیلی حرف زدیم. بعد نقیب باشی ما، خطبه عربی و فارسی بسیار خوبی، که دیروز در کشتی وزیر خارجه مسوده^۱ کرده بود، دست گرفته خوب خواند بعد از نعت پیغمبر (ص) و اسمی از خلفای راشدین برده، اسم مبارک جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب را به آواز بلند ادا کرد. کمال فرح و انبساط به همه اهل تشیع دست داد. بعد اسم ما را ادا کرد. در آخر اسمی هم از سلطان عبدالعزیز خان پادشاه روم ذکر کرده. مفتی و قاضی و علمای سنی هم همه در پائین سلام ایستاده بودند. خلاصه همه سلامی در هیچ زمانی نشده بود الحمدلله تعالی. [۳۹۶] بسیار خوش و باشکوه گذشت. بعد از اتمام سلام رفتیم، زیارت کاظمین (ع). بعد از زیارت نماز کردیم. بعد در گوشه ایوان طلای خودمان نشستیم. یوسف بیگ قهوه چی والدۀ شاه چای آورد. بابر تقال خوردیم. حرم‌ها رسیدند. ماهم رفتیم دوباره از همان در ایوان طلا توی ضریح. انیس الدوله کنیزها، زن و خانواده معیر الممالک، حرم دسته دوم هم همه آمدند. شلوغ شد. خیلی ایستاده، تماشای زیارت زن‌ها را کردم. زن سید طالب کلیددار که دختر هلاکومیرزای پسر شجاع السلطنه مرحوم است، این جابود. رو بندش را بالا کردند. زن فربه‌ی [و] جوان خوشگلی است. اما چشمش یک خوابیدگی گویا داشت. شیخ عیسی، برادر کلیددار، زیارت نامه برای زن‌ها می‌خواند، خواجه سیاه معیر الممالک هم زیارت نامه می‌خواند. زبانش نمی‌گشت. بسیار خنده داشت. شیخ عیسی یک پسر چهار ساله کوچک بسیار بامزه داشت. میان زن‌هایم دود [و] بازی می‌کرد، بارخت عربی. خلاصه آدمم بیرون سوار شده رفتیم. امروز هم سیصد تومان^۲

۱. پیش نویس

۲. اصل: شلوغ

۳. اصل: عدد بارقم سیاقی نوشته شده است.

به علاوه انعامات سابق ، باز به خدام داده شد . یعنی گرفتند . طمع اینها چیز غریبی است . رفتیم منزل ، تالار عمارت ناصری . معیر الممالک اسباب جواهر و چیزهای دیگر آورده بود . قدری اسباب خریدیم . تیمور میرزا و همه بودند . میرزاهادی معدل ، پیشکار مشیرالملک از فارس آمده بود . پیشکش دیده شد . عجب مرد قمرساقی^۱ است . باهمان کشتی آمده بود ، از بصره که آن روز ما به سلمان می رفتیم . آمداز ما گذشت ، رفت ، بغداد . جلال شاه یک جعبه تفنگ خوب ، که هر لوله گلوله زنی دولوله ساچمه زنی ، در یک جعبه بود . پیشکش آورده بود . بسیار خوب تفنگی بود . عکاس باشی یک آلبوم بزرگی از عکس های اسکندریه و مصر و سوئیس آورده بود . شخصی فرنگی آورده بود . تماشا کردم . الی یک ساعت از شب گذشته رفتند . میرزا علی خان ، حکیم الممالک ، سیاچی ، عکاس باشی ، بودند . حرم دیر آمدند ، بعد رفتیم . شام خوردم . بعد از شام آمدیم بالای مهتابی عمارت ، زن ها هم بودند . آتش بازی کردند تماشا شد . امادیر کردند و کم وید بود . بعد آمده خوابیدیم . مادر عباس میرزا نارنگی زیاد ، و دو تاتو سرخ فرستاده بود . یک تو سرخش راپاره کردم ، خوردم . عجب میوه [ای] بود . الی حال به این طعم و مزه خویی توی سرخ ندیده بودم . تویش هم سرخ [و] خوش رنگ بود ، به عباس میرزایک نشان تصویر خلعت داده شد . یک شال و انگشتر هم برای مادر عباس میرزا فرستادم . امروز [به] مشیرالدوله هم خلعت ، شمشه مرصع ، و انگشتری الماس التفات شد ، وزارت عدلیه اعظم وزارت وظایف و اوقاف به او التفات شد .

روزی یکشنبه دوم شهرشوال امروز باید از بغداد رفت رو به سامره . صبح از خواب برخاستم شش فرسنگ راه است . اول گفتند به نیکجه منزل خواهد شد . که از توابع بغداد و عظیمیه است . بعد منزل «رادخانه» شد [۳۹۷] قرار شده ، قدری بالاتر از نیکجه بوده است . خلاصه سر حمام رخت پوشیده آمدیم به باغ . مادر عباس میرزا ، شال و انگشتر التفاتی را استعمال کرده بود . بانیس الدوله در خیابان بودند . قدری صحبت شد . بعد من رفتم بیرون . سوار قایق شده رفتیم ، به کشتی بخار ، که از راه آب به منزل برویم . راحت تر بود . حرم و مردم اردو همه از ساحل همین ، شط از راه خشکی می روند . وضع راه خشکی را نفهمیدم که چطور است رسیدیم به کشتی . میرزا علی خان ، عرفانچی ، میرزا محمدخان ، موچول خان ،

حاجی رحیم خان، یحیی خان، مشیرالدوله، امین السلطان، محمدنقی خان گشاد، مشیرالدوله، مکررشد، کشیکچی باشی، عکاس باشی، محقق، دهباشی، قهوه چی باشی، ملیجک و... بودند. پسر امین الدوله، قدری درکشتی معطل شدیم. والی پاشا آمد. عباس میرزا آمد. مرخص شد رفت، خانه اش. به قفه نشسته رفت. بعدراندیم. ناهار در کشتی خوردیم پنج ساعت از دسته رفته بود که به راه افتادیم. از سواحل کاظمین (ع) و امام اعظم و فرجات و... گذشتیم. اما همه جاذب دست راست ماکناشرط آباد بود. بالب و دولچه آب می کشیدند. اغلب جاها خانوار [و] باغ، نخل و آبادی بود. طرف دست چپ، که سواحل کاظمین باشد، چندان آباد نبودند. ندرتاً چاه و دلو آبکش و خانوار و باغ، پیدا بود. والی پاشایک گلوله^۱ در جمعیت زیاد غازها که روی آب نشسته بودند انداخت. با تفنگ زد. کشتی رانگه داشته، قایقی رفت غاز را گرفت، آورد. مرغ زیاد روی آب بود. مرغ آبی، سقا، قره غاز متعارفی، حواصل، کلاغ، پرلای کم، خلاصه راندیم راندیم، حاجی شهاب الملک را با سواره ها پیش، کنار شط دیدیم بعد رفتند. بعد خیلی که رفتیم سیاحی، آفواجیه، میرزا عبدالله، باشی غلام بچه، مملی، را دیدیم در کناره اسب می دوافندند. دراج زیادی بوده است، در کناره ساحل شط، خوک هم بوده است، مردم شکار می کرده اند، خلاصه می راندیم، خوردنی، عصرانه، جای صحبت، روزنامه عرفانچی همه، تمام شد و به منزل نمی رسیدیم آخر غروب، چادرها پیدا شد، که اردو خیلی خوب در کنار شط افتاده بود. چراغ های سوخت عکس چراغ ها، افتاده بود، به آب. نیم فرسنگ به اردو مانده، جزیره درازی در شط پیدا شد. بعد نزدیک اردو باز جزیره تمام شد. شط وسیع شد. کشتی مالز محاذی چادر و سرپرده ما خیلی گشت. بالاتر تاریک و شب بود. به قایق نشسته، امین السلطان آبگوشتی هم در کشتی پخته بود. به قایق گذاشته، پاشا، مشیرالدوله، امین السلطان، [بودند] نشستیم رفتیم دم سرپرده [۳۹۸] پائین آمدیم شام خوردیم الحمدلله بسیار خوش گذشت. شب خوابیدیم. مادر عباس میرزا پتای^۲ زیادی با چند دسته گل بنفشه فرستاده بود.

۱. اصل: یک غاز نوشته شده است قیاساً اصلاح شد.

۲. پتای - بتای - نوعی از مرکبات است.

روزدوشنبه سوم [شهرشوال] امروز باید برویم به غازانیه^۱. چهارفرسنگ ونیم راه است. یعنی از روی آب به این مسافت بود [ازراه] خشکی باید نزدیک تر باشد. صبح سوار قایق شده، رفتیم به کشتی بزرگ. پاشا، مشیرالدوله و اشخاص دیروزی همه بودند. بجز محمد تقی خان گشاد به علاوه سیاچی، آقاوجیه، میرزا عبدالله، مجدالدوله، معیر الممالک و پسرش، علی رضاخان و... نشستیم ناهار خوردیم پنج از دسته گذشته، رانندیم دو ساعت ونیم به غروب مانده به منزل رسیدیم. طرف دست راست، امروز باز آبادتر است. دست چپ کمی آباد بود. اول به آبادی منصوریه رسیدیم. خیلی آباد بود. نخلستان زیادی هم داشت. بعد به سعدیه [رسیدیم]. بعد منزل، که غازانیه است. این آبادی ها وصل به هم نیست. در هر فرسنگی یک آبادی است. خلاصه عرفانچی روزنامه خواند. ناهاری به اشتها الحمدلله خوردیم. مجدالدوله قصیده خوبی گفته بود. آمده لحن غریبی خواند. معیر هم بودند. بسیار خنده شد. به منزل که رسیدیم، کشتی لب آب پهلوی چادر رفت، چسبید. رفتیم بیرون. هنوز حرم نرسیده بود. نماز کردیم. بعد نیم ساعت به غروب مانده باز به قایق نشستیم عرفانچی، عکاس باشی، سیاچی، حین قهوه چی بودند. رفتیم آن طرف شط پیاده، قدری گردش کردیم. روبروی اردو خیلی گشتیم. بعد باز سوار قایق شده، بالا رفتیم بعد باز پائین آمدیم. حرم رسیده بود. دم آب کنیزها راه می رفتند، جرآدم قایق راپائین تر بردیم. از زیر چادر عزت الدوله رانندیم. کنیزتر کمان عزت الدوله از گال^۲ لب شط پائین آمده، می خواست آب بردارد. مارادید، هیچ، رونمی گرفت. بسیار خجالت کشیدیم. شخصی هم لب شط نشسته بود. عمل قبیحه میکرد. در بین کار رسیدیم، پدرسوخته همه چیزش پیدا بود. سرباز [و] دیگران هم مشغول بودند. بسیار خجالت کشیدیم. رفتیم منزل زاغی، تاج الدوله، بلنده باهم جنگیده بودند، بلنده باتاج الدوله ...^۳ بوده است. دیروز عرض و داد شد. جرآدم زاغی رادواندم. دیروز در کالسکه توران آغا^۴ بادختر ندیم السلطنه جنگ کرده بودند.

۱. اصل: قازانیه

۲. گال: گودال بزرگ، زمین شکافته، زمینی که آب آن راکنده و گود کرده باشد. (فرهنگ عمید)

۳. یک کلمه ناخرانا

۴. اصل: آقا

عزت الدوله بچه‌ای] ازبچی خان امروز سقط می کرده است . یکی ازخواجه هائی که حاجی جابر آورده بود واسمش راصندل^۱ گذاشته بودم ناخوش بود امروز فوت شد. [۲۹۹] شب ... enls باشی غلام بچه ، یک دراج زده بود . درکربلا امروز آجودان باشی علی قلی خان افشارارومی که دررکاب بود ، ودرکربلا مرخص شد به مکه معظمه برودفوت شده است . ازقرارخبری که دریعقوبیه از تلگراف رسید .

روزمه شنبه چهارم [شهرشوال] امروز بایدرفت به خان نجار ، شش فرسنگ راه است . اماچون مابآب می رویم . درست فرسنگ خاکی رانمی توان معین کرد . ساعت آب رالین طور آمدم ، پنج ساعت ونیم ازدسته رفته ، سوارکشتی شده ، راندم . یک ساعت ونیم به غروب مانده بود ، واردچادرشدیم . چون رودخانه اعوجاج دارد دیر رسیدیم . خلاصه صبح اسب سوارشده ، خیال شکارداشتیم . مشیرالدوله آمد کسل بود . می گفت والدۀشاه باعزت الدوله امشب این منزل باید بمانند [از] عزت الدوله خون زیادرفته است . ضعف دارد . احوالش بداست . اوقاتم تلخ شد . دراین بین نوری ، نایب ناظرآمد . میان مردم داد می زد . الحمدلله احوالش خوب است . صبح بچه خوره انداخته است . خلاصه قدری راه ، کج کرده به صحرا رفتیم . به بوته زاری رسیدیم . بوته هائی مثل جباروداشت . درآج زیادی این جاپدید . نوری ، چرتی ها ، قوشچی ها ، سواره ها ، هاشم باقوش و ... همه بودند . قوش انداختند ایلدرم را انداختم برد ، اما برگشت . امین خلوت آدمش ، قوش انداخت . دراج رازد به بوته ، توله^۲ چرتی ، ازدهن توله گرفت ، زنده بود ، دادیم به آدم هاشم ، انداخت هوا ، قوش انداخت . قوش رفت . دراج افتادتوی بوته ، هاشم ، داددبه آدمش به آواز بلندکه : پَسَرچراهمچَه می کنی . قوش ضایع شد . بعدخرکی درآمد . چند سواری عقب کردند . نتوانستند کاری بکنند . جلواين بوته زارها ، گال بزرگی بود . آن طرف گال زمین مثل هزاردره ، پست وبلند بود . پائین رفتن ازراهی رفتن بالا . به جلگه صافی کویر^۳ مانند افتادیم . بادسردی

۱. اصل : سندل

۲. اصل : توله

۳. جمله باهمین اعراب در متن اصل آمده است .

۴. اصل : کیر = کویر

از پیش رومی آمد. همه پیشخدمتها، حسام السلطنه و... و... بودند دیدم صحرائی است صاف، بوته بوته هم ندارد، که احتمال دراج باشد. امین السلطان و... را گفتم بروند کشتی رانگاه دارند. ناهار را هم بیرندتوی کشتی. خودم هم دوانه، از تختهای حرم گذشتم، رسیدیم کنار شط. کشتی طرف منزل پشت سرما مانده بود. راندم باز، روبه طرف منزل، قدری رفتم کشتی آمد کنار تخته گذاشته، رفتیم توی کشتی. همراهان هم آمدند. اشخاص دیروزی همه بودند به جز مجدالدوله، سیاجی، مملى، یحیی خان که مانده است پیش عزت الدوله، موجول خان، اضافه بردیروزی امین الملک، ابراهیم خان نایب، حاجی حکیم، آقاعلی، که چند روز قولنج بوده است حالا خوب شده است. خلاصه ناهار خوردیم. عرفانچی روزنامه خواند. عکاس باشی چند شیشه از عکسها را به قید روی کاغذ انداخت. قدوی از اشعار سعدی را منتخب می کردم. میرزا علی خان می نوشت، تفنگ زیادی، به مرغ سقاو... انداختم، نخورد. طرف دست راست، امروز آبادی نخل دار بود. اما ایلات عرب خیلی بودند. چادر زده بودند. همه جای بادلو واسب و گاو. از شط آب می کشیدند. و هم چنین طرف دست چپ. خلاصه راندم طرف دست راست شط، امروز، اغلب گال های بلند بزرگ بود. صارم الدوله با جمعی کنار گال (۴۰۰) گویا ناهار می خوردند. ایستاده بودند. گفتیم یک فرسنگ به خان نجار مانده طرف دست چپ شط، جمعی دیده شدند. بادوربین نگاه کردم. میرزا...^۱ را شناختم ایستاده بود جمعی زن و مرد و غیره هم بودند چند قفه هم بود. قاطر [و] اسب توی قفه می گذاشتند. به این طرف شط، چادر و اردو زده بودند. می خواستند بیایند، منزل کنند. ایلات عرب زیادی هم بود. در این طرف که چادر زده بودند آنها از راه یسار شط، از طرف کاظمین (ع) آمده اند. از راه دُجیر یا دُجیل و در این مکان لابد، باید با قفه از آب بگذرند. به طرف خان نجار روبه سامره بروند. خلاصه حاجی حکیم رخت عربی پوشیده بود یک غزل شیخ را هم آمد، نشست آهسته خواند. بعد رسیدیم منزل. کنار چادر، نزدیک به قایق نشسته، رفتم چادر، هنوز حرم نیامده بود. نماز کردم. چادرها را جای خوب کنار شط زده اند. امروز در سواحل اینجاسنگ وریگ بود.

۱. یکی از وسائل که عکس را با آن چاپ می کردند.

۲. یک کلمه ناخوانا

جای اردودراج زیادی بوده است . خیلی زنده گرفتند . یکی غلام بچه‌گرد آورده بود . یکی حاجی بلال آورد . امروزه راه خشکی هرده هورده زیادداشته است . وازیک آبی هم که اسمش عظیمه است باید مردم بگذرند .

هروقت کوه‌های سرحدرابرف بزند ، این آب جاری می شود . ازگدارش اسب می زدند . می گذشتند . کالسه و ... هم گذشته بودند . عرب های زیادی با ... و ... ' باز زیادتوی آب می آمده اند ، که مردم را بگذرانند ... 'های مختلف عجیبی مردم ازعرب هانقل می کرده اند . شیرازی کوچکه عصری پرحرف می زد[اورا] زدم . رفت . کج خلق شدم . باشی غلام بچه ، بازیک دراج آورده ، گفت زده ام . سیاهی هم آمد می گفت دراج زیادی امروزدیدیم . وزیاد مردم شکارکرده بودند . البته سیصد دراج گرفته بودند ، وزده بودند . شب خوابیدیم . ایلات عربی که امروزاین دست شط بودند : البوفراج ، ازطوایف عشیره العزه عشیره 'خسرج ، بوجواری . سمود ، جبور . امروzsاری اصلان عقب گرازاسب دوانده ، پرزورزمین خورده است .

روز چهارشنبه پنجم [شهرشوال] امروز باید به سامره برویم شش فرسنگ راه است . می گویند ، از خشکی . صبح دیراز خواب برخاسته ، رفتم حمام . بیری خان را امروز به زبیده گفتم توی کالسه بگذارد بیاورد . بعد آمدیم بیرون ، سوارکشتی شدیم . اشخاص دیروز همه بودند . به جزمحمد علی خان [این ها] اضافه [بودند] حسام السلطنه ، وزیر خارجه ، مجدالدوله ، میرشکار ، باشی غلام بچه ، کوچولو ، بی خود ، مردك ، راندم راندم همه جاطرین راه از عشایر عرب بودند . چهار فرسنگ که راندم ، دست راست قلعه خرابه [ای] به نظر آمد . دیوار و برجش بود . خیلی بزرگ است . اسمش را پرسیدیم . گفتند «جالسیه» یا «جالرسیه» است که هارون الرشید ، بنا کرده بود . قبل از اینکه به این قلعه برسیم باز درست راست ، کاروانسرائی قریب به شط دیده شد . گفتند اسمش مزاراچی است . [۴۰۱] امروز جزیره و شعبات در شط زیاد بود . دست راست جزیره کوچکی بود که به خشکی هم

۱. دو کلمه حذف شد .

۲. یک کلمه حذف شده

۳. اصل : عیثرت

راه داشت. نورمحمدخان پیشخدمت از بالای کشتی، گفت دراج دارد. گفتم کشتی ایستاد. رفتیم لب آب. از تخته گذشتم. آن طرف آدم زیادی هم بامن گذشته، فضولاً: معیر، امین الملک، عرفانچی، آقاوجیه، ملیجک، میرزا علی خان، محقق، ناصرقلی خان، میرشکار، باشی غلام بچه، کوچولو، علی رضاخان، عکاس باشی، آقا علی، دهباشی، آن طرف که رفتیم سیاحی رسید. عبدالقادرخان پیدا شد. پیاده رفتیم. آنجائی که بوته زیادی بود. غلام علی خان رفت. دراج پیراندیک خوک بزرگی، از زیر بوته برخاست دويد. تفنگ چهارپاره [را] تا از میرشکار گرفته، انداختم، دور شد. قدری راه رفتیم. یک دراج پريد. انداختم. دور بودند خورد. ریگ های بسیار، بسیار، خوب درکناره وسواحل بود. بهتر از ریگ های کنار دریای مازندران. خیلی خوبتر. قدری جمع کردند. کشتی ازکناره، دورتر رفته بود. کوچولورادادم، آدم سیاحی سوار کرد، برد منزل، سیاحی آمد [به] کشتی، خلاصه من سوار قایق شده، رفتیم، [به] کشتی. حضرات هم مانده اند در ساحل. محقق، امین حضور، عکاس باشی، دهباشی، بامن آمدند. آن های دیگر ماندند. قایقی بردند، همه توی یک قایق پر شدند. یکی یکی را از ساحل، به دوش گرفته می آوردند. بسیار خنده داشت. زیاد خندیدیم. خیلی طول کشید تا حضرات را به کشتی آوردند. قایق به گل نشست. به زور حرکت دادند. آخر آمدند. رانندیم. امروز در بین راه نزدیک همان قلعه خرابه جالیسه، در شط آثار یل قدیم پیدا بود. هنوز چندی از آجر در میان شط دست راست بود، خلاصه رانندیم یک ساعت به غروب مانده است طرف دست راست، نزدیک شط، از دور آثار برج بلند کم قطری پیدا شد. و در این بین در شط جزیره بزرگی پیدا شد، که شط را دو قسمت کرد. کشتی ما به علت کمی آب تردید در رفتن پیدا کرد. آخر از طرف شاخه دست راست رانند. قدری که رفت در محاذی چادرهای زیادی از اعراب، به گل نشست. نیم ساعت به غروب مانده، به گل نشست. هر چه منتظر شدیم، بیرون نیامد. بالاخره بالای کشتی راقر کردند. رفتیم بالا. ناخدا هر چه می کرد کشتی تکان نمی خورد. غلام علی خان، و بعد دهباشی راعقب او به قایق گذاشته، طرف سامره و اردو، فرستادیم. که به مردم خبر بکنند، که کشتی به گل نشسته است. واسب و... بیاورند. بعد آمدیم پائین به اطاق، چند فشنگ هم انداختیم. چاره نشد. نماز کردیم. بعد شامی،

الحمدالله تعالی خورده شد. کباب جوجه، نان خوب، تخم مرغ آب پز، امامردم کشتی هیچ چیز ندارند. و این روزنامه^۱ را حالا که سه ساعت و نیم از شب رفته است می نویسم، متصل عمله کشتی کار می کنند و صدای زنجیر و خرط خرط می آید. اما کشتی حرکت ندارد. محقق می گفت عرفانچی در کاظمین، وقتی که می خواستیم، به کربلا برویم، یک نفرزن گدای عرب را...^۲ است. خیلی خندیدیم. هنوز هیچ اثری از اسب یا اردو نیست. امشب را در این کشتی لابد باید ماندالی صبح. [۴۰۲] در این بین دادو فریادی شد. کشتی قدری به راه افتاد. باز مثل خر، به گل نشست. و در این بین صدای ابراهیم خان نایب واسب ها، و... آمد که به کناره رسیدند. غلام علی خان هم رسید. آمدتوی کشتی با محمد علی خان، تفنگی هم دوش محمد علی خان بود. گفت غلام علی خان آمد. ماهم آمدیم. سواره های زیادی، اسب های مردم در کشتی بودند با اسب های من. گفتیم که اسب ها بروند، در چادر عرب ها بمانند. صبح می رویم چون ابراهیم خان [و] غلام علی خان گفتند سه فرسنگ راه است. [و] شب تاریک [و] سرد. اسب ها را بردند. بنام السلطنه، حاجی رحیم خان بروند، اردو. آنها اسب آوردند. الی لب کشتی سوار شده، رفتند، بعد عزم مازم شد که خودمان هم برویم. رخت و چکمه پوشیده، آدم فرستادیم، اسب ها را دوباره آوردند. شلوغ^۳ شد. سگ صاحبش رانمی شناخت. اغلبی با ما آمدند. من سوار قایق شده، قدری رفتم. اسب آوردند، سوار شدم. کلاه فرنگی دو گوش زیر خ، سرم گذاشتم. کسانی که با ما می آمدند، و کشتی ماندند، عثمانی ها یکجا، وزیر خارجه با اتباع، معیر الممالک، باپسرش. علی خان پسر والی، مشیر الدوله، سقاها با اسباب آبدارخانه، آقا حسینقلی قهوه چی باشی با آقا حسن قهوه چی، آقا حسن رختدار، استاد عبدالله خیاط، آقاداتی، محمد زمان بیگ و رضاقلی بیگ تفنگدار، میرزا محمد رضای شربت دار. خلاصه سوار اسب جلفه، یا کردند حسام السلطنه شده رانندیم. از فانوس های کشتی هم به دست پیش خدمت هاو... دادیم. ابراهیم خان، غلام علی خان بایک عرب جلو بودند. بلدی می کردند. قدری روبه

۱. مقصود همین یادداشت‌های روزانه است.

۲. یک کلمه حذف شد.

۳. اصل: شلوغ

شمال رفتیم . به جاده روبه مغرب رفتیم . بسیار کسل خواب بودیم . اما شب بی مزه [ای] بود . مهتاب کم مانده بود غروب کند . یک فرسنگ که رانیدیم ، مهتاب غروب کرد . عرب راهم مرخص کرده ، رانیدیم . تارسیدیدیم به یک چراغی که ازدور روشنی می داد . نزدیک که شده باشی بود . برای من رختخواب وشام می آورد . آقا علی خواجه راهم انیس الدوله فرستاده بود . دوفرسنگ دیگر کمتر که رانیدیم ، دست راست منار متوکل در تاریکی بود ، دیده می شد . گنبد مطهر هم پیدا بود . تارسیدیدیم نزدیکی قلعه شهر سامره قلعه آجری سختی بنظر آمد . از پهلوی قلعه ، گذشته پائین رفتیم . اردو نیم فرسنگ پائین تر کنار شط افتاده است . بالاخره هشت ساعت از شب رفته بود ، به در سر پرده رسیدیم . آقا محراب ، بعضی خواجه‌ها بودند . [۴۰۳] هماخانم ، باقری ، زبیده ، انیس الدوله ، بلند ، زبیده ، فلان و ... بودند .

بسیار به زن‌ها و ... بد گذشته بود . نارنگی خورده قلیانی کشیده خوابیدیم در منزل خان نجار و این منزل آذوقه بسیار بسیار کم است . به مردم زیاد بد گذشته است . کاه خرواری بیست تومان ، گیر نمی آمد و قس علیهذا . شب در راه با حسام السلطنه و ... صحبت می کردیم . حرم امروز زیارت کرده بودند . امروز والی پاشا ، یک تفنگ یک لوله ، کاربنگی دنیا پیشکش کرد . که فشنگ یرنجی دارد . یا گلوله که هر دفعه ده گلوله از بغل تفنگ تومی کنند . ده تیر پشت هم می اندازند . تفنگش دوتا ست با فشنگ زیاد . سپرده شده آبدار خانه .

روز پنجشنبه ششم [شهرشوال] صبح با کسالت از خواب برخاستم . از بی خوابی دیشب . ناهار را منزل خوردم . آه و ناله مردم از بی آذوقگی^۱ به آسمان می رفت . پاشاهم در کشتی مانده ، نیامده است . از ترس مطالبه سیورسات^۲ شاکریبگ نایب والی ، بامشیر الدوله آمدند اما کاری از این‌ها هم ساخته نشد . اشخاصی هم که در کشتی مانده بودند ، عصری غروب و وارد شدند . خلاصه ، بعد از ناهار سوار شده رفتیم ، زیارت . قلعه ، دروازه ، دارد از در دروازه [ای] که طرف اردو بود وارد قلعه شدیم . توی قلعه همه خراب ، چند خانواری هم که هستند ، همه از آجر و سقظ^۳ های شهر خرابه سامره آورده ، خانه های بد [و] کثیف ساخته اند .

۱. اصل : بی آذوقه می

۲. سیورسات - سورسات : زلدو توشه ، خواربار که برای لشکر در موقع حرکت فراهم کنند . (فرهنگ عمید)

۳. آجر خرد شده .

کوچه های بسیار تنگ [و] بد. دوپست سیصد خانوار توی قلعه اگر باشند. باقی توی قلعه، همه باز است و خالی.

وارد صحن مقدس شدیم. گنبد حضرت عسکریین (ع) را که طلا کرده ایم. بسیار بسیار خوب و قشنگ و خوش ترکیب است. گنبد بزرگ خشت طلازادی برده است. حضرت سه صحن دارد. دو تا بزرگ یکی کوچکتر. صحن هارا همه مائعمیر کرده [ایم]. طاق نماهارا کاشی خوب کرده اند. به دست شیخ عبدالحسین مرحوم. اغلب تعمیرات این جا را الحمدلله تعالی، من به دست شیخ عبدالحسین مرحوم کرده ام. خلاصه خدّام کمی، یعنی به قدر سی نفر باسید علی کلیددار، که ریش محرابی سیاهی، و روی آبله و ابروی سیاه و چشم شهلای سیاهی دارد، با قدری علم هادردست آمدند. همه این پدر سوخته ها، سنی هستند. اما کلیددار می گفت من شیعه هستم. شیخ محمد برادر شیخ عبدالحسین مرحوم، و آخوند میرزا محمد باقر سلماسی پسر ملا زین العابدین سلماسی، که مدت مدیدی است در این جاتوطن دارد، آمدند عالمی از شیعه همین است. در این جا وارد به رواق [و] از آن جا وارد ضریح و تحت قبه عسکریین شدیم. زیارت خوانده [شد] توی ضریح رفته، طواف مراقد مطهره به عمل آمد [بعد] بیرون آمده زیارت حلیمه خاتون، خوانده، بعد بالای سر، نماز ظهر و عصر خوانده شد بعد رفتیم به مقام غیبت حضرت صاحب الامر (ع). ابتدا گنبد کاشی کاری از بناهای مرحوم محمد علی میرزا مرحوم حاکم کرمانشاهان زیر گنبد مسجد است. توش همه گچ کاری، یادگار زیادی، باز مردم نوشته اند. بعد دری است که داخل زیر زمین می شود، که حضرت غایب شده اند. بیست پله می خورد تا پائین. بعد محوطه ای است کوچک به سقف یک روزنه دارد. بعد از آن هم [۴۰۴] محوطه مسقف کوچکی است مثل ایوان که یک روزنه درازی از بغل دیوار دارد، که روشنی می افتد و آینه کاری است.^۱ آنجادی است، در چوبی از بناهای الناصر بالله^۲ خلیفه عباسی که تاریخش ۶۰۶ هجری قمری^۳ که ششصد

۱. در زیر سطر در متن اصلی آمده است: ۱۳ قدم طول این اطاق [آینه است] دری دارد، توی یک محوطه دیگر می رود، که در حقیقت مسجد زانه است. کوچک و گرد [است].

۲. نسخه اصل در زیر همین سطر چنین آمده است: الناصر لدین الله ابو العباس احمد.

۳. در اصل بالای همین سطر این عبارت است: شش صد و شش سال از هجرت

وهشتادویکسال است پیش از این نباشده [است] . هنوز آن دربی عیب مانده ، اطراف درکه تاریخ و غیره نوشته اند ، چنان خوب منبت کاری و از چوب درآورده اند ، که عقل حیران می ماند . و این آیات و عبارات که بعضی خوانده شده^۱ [است] آنجا نوشته اند (در ضلع سمت راست) بسم الله الرحمن الرحيم قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربى «سوخته است» (نزوله حسناً) دوره در : اِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَكُورٌ هَذَا مَا أَمَرَ بِعَمَلِهِ سَيَدَنَا وَمَوْلَانَا اَلَا مَا اَمَرَ الْمُفْتَرِصَ طَاعَتِهِ عَلَى جَمِيعِ الْاَنَامِ ، اَبُو الْعَبَّاسِ اَحْمَدُ النَّاصِرُ لِدِينِ اللهِ ، اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي طَبَقَ الْبِلَادَ احْسَانَهُ وَعَدَلَهُ وَعَمَرَ الْعِبَادَ بِرَهْ وَفَضْلَهُ قَرْنَ اللهِ اَوَامِرُهُ الشَّرِيفَةُ اسْتَمْرَاراً بِالتَّنَجُّجِ وَالْيُسْرِ وَجُنُودَهُ بِالتَّائِيدِ وَالنَّصْرِ وَجَعَلَ لَآيَامَهُ الْمُخْلَدَةَ خُدّاً لَيْكُونَ اَجُودَهُ وَلَا بَرَايَةَ الْمَمْجَدَةِ سَعْداً مُحْتَوّاً بِزِيَادَةِ فِى عَزِّ خُضْعٍ لَهُ الْاِقْدَارُ فِطِيعُهُ عَوَاصِيهَا وَمُلْكُ خُشْعٍ لَهُ الْمُلُوكُ لِيَمْلِكَهُ نَوَاصِيهَا يَتَوَلَّى الْمُلُوكَ الْحُسَيْنُ بْنُ سَعْدِ الْمَوْسَوِى يَرْجُو الْحَيَاةَ ضَلَعُ سَمْتِ چپ (فِى اَيَامِهِ الْمَخْلُودَةِ وَيَتَمَنَّى اِنْفَاقَ بَقِيَّةِ عَمْرِهِ فِى الدَّعَاءِ لِدَوْلَتِهِ الْمُؤَيَّدَةِ اسْتِجَابَ اللهِ اَدْعِيهِ فِى اَيَامِهِ الشَّرِيفَةِ السَّنِيَةِ) زِيرِ دَرِ بَعْدَ اَرْضَعِ اَنْجَه سوخته است (من سنه ست وستمائِه الهلاليه وحسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على سيدنا وخاتم النبیین وعلى اله الطاهرين .)^۲ و این در ، پر بزرگ نیست و ترکیب در مربع بالای در ، هلالی وسط در هاشبکه [ای] است ، از چوب طول یعنی ارتفاع در ، تخمیناً دوزخ عرض درهم بهم چنین ، بعد داخل محوطه بسیار کوچکی که جای چهار نفر آدم

۱. اصل : خانه

۲. این نوشته در متن چاپی که در همان زمان منتشر شده است ، به این صورت آمده است :

بسم الله الرحمن الرحيم قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربى ومن یترف حَسَنَةً نَزَلَهُ فِیْهَا حَسَناً اِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَكُورٌ . هَذَا مَا اَمَرَ بِعَمَلِهِ سَيَدَنَا وَمَوْلَانَا اَلَا مَا اَمَرَ الْمُفْتَرِصَ طَاعَتِهِ عَلَى جَمِيعِ الْاَنَامِ اَبُو الْعَبَّاسِ اَحْمَدُ النَّاصِرُ لِدِينِ اللهِ الْمُبِينِ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي طَبَقَ الْبِلَادَ احْسَانَهُ وَعَدَلَهُ وَغَمَرَ الْعِبَادَ بِرَهْ وَفَضْلَهُ قَرْنَ اللهِ اَوَامِرُهُ الشَّرِيفَةُ . بِالتَّنَجُّجِ وَالْيُسْرِ وَجُنُودَهُ بِالتَّائِيدِ وَالنَّصْرِ جَعَلَ لَآيَامَهُ الْمَخْلُودَةَ خُدّاً لَایْلُوى جِوَادَهُ وَلِرَایِهِ الْمَمْجُودَةَ سَعْداً مُحْتَوّاً بِزِيَادَةِ فِى عَرِّ خُضْعٍ لَهُ الْاِقْدَارُ فِطِيعُهُ عَوَاصِيهَا وَمُلْكُ تَخْشَعٍ لَهُ الْمُلُوكُ فَتَمْلِكُهُ نَوَاصِيهَا يَتَوَلَّى الْمَوْلُوى الْحُسَيْنُ بْنُ سَعْدِ الْمَوْسَوِى الَّذِي يَرْجُو الْحَيَاةَ فِى اَيَامِهِ الْمَخْلُودَةِ وَيَتَمَنَّى اِنْفَاقَ عَمْرِهِ فِى الدَّعَاءِ لِدَوْلَتِهِ الْمُؤَيَّدَةِ . اسْتِجَابَ اللهِ لِدَعْوَتِهِ ، فِى اَيَامِهِ الشَّرِيفَةِ ، السَّنِيَةِ مِنْ سَنَةِ سِتِّ وَسِتْمَائِهِ الْهَلَالِيَةِ ٦٠٦ هَجْرِي قَمَرِي .

است ، که بزور بنشیند ، می شوند . آنجا را شیخ محمد ، کاشی کاری کرده است . اسم ماراهم نوشته است . آنجا چراغی روشن کرده ، آنجا رفتم . در آنجا یک چاهی است ، دور چاه مرمر است . دهن چاه کوچک است . همین قدر است که یک نفر توی چاه برود . گودی چاه دوزخ می شود ، که حضرت آن میان غیبت فرموده اند . بوی عطر خوشی از توی چاه می آمد . دور رکعت نماز آن جا کردم . قدری نشستم به شیخ محمد حکم شد شبکه مطلائی ساخته روی چاه بگذارد ، که کسی من بعد توی چاه نرود . بعد آدم بیرون ، رفتم بالای پشت بام . گنبد ار درست تماشا کرده ، الحق گنبد مطهر ثانی ندارد . بسیار بسیار خوب است . از بالای بام اطراف وتوی قلعه سامره هم پیدا بود . توی قلعه بسیار خراب است . اطراف شهر قدیم سامره همه خرابه است . و پیدا بود بسیار شهر عظیمی بوده است . قلعبات زیادی که همه دیوارهای آن ، و بروجش باقی است . از آجر و خشت پیدا بود . آن طرف شط [۴۰۵]

آثار قلعه و بروجی از دور پیدا بود . خلاصه بعد پائین آمدم . مشیرالدوله و حسام السلطنه ، را برای آذوقه خواسته بودم . حسام آمد مشیرالدوله را ، هی می گفتندی آید ، معلوم شد دیشب در کشتی شیطانی شده است ، یاچه شده است ، نمی توانست داخل حرم شود . بعد آمد . خلاصه سوار شده از دروازه دیگر ، که روبه شمال است ، از در و جلو خانه خوبی که حاجی محمد صالح گُبه که از تجار معتبر است ، و در بغداد مقام دارد و برای زوار ساخته است . کرایه می دهد . خانه خیلی قشنگی است . در قلعه سامره متحصراست ، خانه خوب به همین خانه . معیر الممالک هم آنجا منزل کرده است . او امروز عصر از کشتی آمده است . ناخوش هم شده است . خلاصه رفتم بیرون . از قلعه خرابه آجری بسیار خوش ساختی گذشتم . خیلی بنای عالی بوده است . حال هم دیوارها و بروج باقی است . بسیار خوش وضع بوده است . آن طرف قلعه و بیرون برج بلندی است . مثل مناره [ای] که متوکل عباسی ساخته است . مناره ای است از بیرون مارپیچ است . که راه دارد آدم بالا می رود الی کله برج ، و در سر برج مثل تخته فیل جای نشیمن است . برج از ته کلفت است . کم کم که بالای رودباریک می شود . ده مرتبه دارد ، همه از آجر است . تخته و این پیچ پیچ راه را چنان باوقوف و خوب ساخته بودند ، که مال و اسب و قاطر یقیناً الی بالای برج می رفته است . حال چون راه خراب است مال نمی رود . اما آدم حالا هم خوب می رود . اما راه خراب است . آدم به وحشت بالای رود ، و در وقت

بالارفتن سرگیج می خورد. خیلی مشکل است، تابالا[ی برج] رفتن. امامردم خیلی آن بالا بودند[آنها را] پائین کردند. خان پیرمرد آن بالا بود. عکاس باشی عکس می انداخت. خان پیرمرد واقعا بی عاراست. من هم الی دوبرتبه بالا رفتم. اما سرم گیج خورد. نتوانستم بیشتر بالا بروم. همان جا ایستادم. عکاس باشی یک عکس ماراهمان جا انداخت. ازپائین انداخت. علی رضاخان، آقاوجیه، غلامعلی خان، اسحق خان، یوسف سقاباشی، ملیجک، میرزاعبدالله، میرزاعلی خان، بودند. درهمان پیچ پیچ جای^۱ [و] پرتقال خوردم چرتی و سیاچی هم بودند بالا رفتند. بعدپائین آمدند. عربی آمد. به عربی گفت: ساریان عیای مرابرد، می شناسم ساریان هم می گریخت. من سیاچی وچرتی و... رافرستادم[که] ساریان را بگیرند[او] گریخته بود. باسیاچی وچرتی هم نزاع کرده بود. محمد رحیم خان زند، زیرمناره آمده مرخصی مکه می خواست. گفتم برود. از آنجاسوار شده، ازخرابه ها، رانده غروب رفته منزل. شب رابعداشام گویامردانه شد. بعد خوابیدیم Bakéfi [۴۰۶]

جمعه هفتم [شهرشوال] صبح از خواب برخاسته^۱ سوار شده، رفتیم، روبه بالای شط. به گردش خرابه های شهرسامره و... کسالت زیاداز نبودن آذوقه وسیورسات داشتیم. میان مردم همه غریبی بود. اغلب مردم مال هاشان وخودشان، چه ازراه خان نجار به یعقوبیه [و] چه ازراه قراپه، به قصرشیرین رفته، وفرستادند. معرکه [ای] بودخلاصه رانندیم، اول به خرابه عمارتی که ازآجرساخته بودند، رسیده، ترکیب طاق کسری بود، اماکوچک. قلعه خرابه ودیوارخرابه زیادبود. اماهیئت قلعه ها معلوم بود. جمیعاً خرابه شهراست الی دوفرسنگ راه که رفتیم بازبه دوقلعه رسیدیم، که درکنارشط روی بلندی ساخته شده است. دیواروبروجش بودند. آنجاکناریک شاخه ازشط ناهارخوردیم. سیاچی میاچی، علی رضاخان، عکاس باشی، باشی غلام بچه، یوسف و... اینجاها، شط در بعضی جا[ها] مثل رودخانه کرج [و] جاجرود به سنگ های زیاد می خورد، [و] صدامی دهد. یک جاگدارهم داشت. اسب هم زدند، آن طرف رفتند. دهی دراین نزدیکی بودسناس نام [مردم] زیرزمین کاه سراغ کرده بودند، قاطرچی ها آدم حسام السلطنه عسکرو...

۱. اصل: چاهی

۱. اصل: برخاسته

ریخته بودند، کاه رامی بردند پول هم می دادند. پسر شاطرهای هم از قاطرچی حسام السلطنه کتک خورده بود. آنجا بالای شط همه جاگال های بزرگ بود. که آن طرفش همه خرابه شهر و قلاع است. جزیره گز داری، به نظر آمد، که حالا به علت کم آبی می توان آنجا رفت. اسمش زنگور بود احتمال شکار داده شد. رفتیم تیهوی زیادی توی گزها بود. دراج هم پرید. دو تامن زدم. عبدالقادر خان قوش می انداخت. یک دراج کچ پرید، من هم کچ شدم، از عقب، کون گوشه تیز قنداق تفنگ راهم گذاشتم، روی استخوان بازو تفنگی بی خود انداختم. لگد بدی زده استخوان دست [و] بازو بسیار بسیار درد کرد. به طوری که دست را حرکت نمی شد داد. چند تیر هم بعد از درد دست انداختم. بدتر شد. دیگر نتوانستم شکار کنم. لب شط آمدم. پائین فرش انداخته آفتاب گردان زدند. نماز کردم. عکاس باشی چند شیشه عکس مارا کرویپ^۱ انداخت. عربی را با خیک آوردند دو خیک داشت باد کرد [و] سرش را بست. انداخت توی آب خودش هم افتاد روی خیک مثل قورباغه^۲ شنا کرد رفت آن طرف آب باز برگشت این طرف. عکسش را انداختند بعد سوار شده از ده سناس [و] الحاوای گذشته رفتم منزل. غروب یعنی وقت اذان، وارد چادر شدیم حرم تازه از زیارت برگشته بودند. من امروز زیارت نرفتم. والده شاه هنوز با عزت الدوله نیامده اند. امشب رسیدند با حالت بد. عزت الدوله خوب شده است. امادور روز دوشنبه [۴۰۷] در کشتی الوس مانده بودند. کشتی به گل نشسته بود. خیلی از مکان کشتی ما پائین تر، قایق کشتی هم شکسته بود. مراده با ساحل نداشتند. یحیی خان، طولوزون، والده شاه، عزت الدوله با اتباع، همه مانده بودند. شام [و] ناهار نداشتند. رختخواب نداشتند گریه می کرده اند. آخر یک قفه^۳ گیر آورده بودند. بواسطه قفه کم کم بیرون آمده بودند. بعضی پیاده، بعضی سوار خر بعضی کالسکه [و] اسب اینطور آمده بودند، سامره. شب را خوابیدیم. هوا هم مهتاب و خوش است.

روز شنبه هشتم [شهر سوال] امروز باید به خان نجار برویم. و مراجعت است به سمت تهران انشاالله تعالی. صبح رفتم حمام سرتن شوری. صبح سوار اسب شده رانیدیم،

۱. عکس دسته جمعی - گروهی

۲. اصل: قرباقه

۳. اصل: شنو

برای زیارت. امروز صبح سرحمام طولوزون رادیدم. صحبت های عجیب از توقف خودش ووالده شاه درکشتی، تعریف می کرد. زیاد بدگذاشته بوده است. خلاصه رسیدیم به زیارت، اول رفتم به مقام غیبت صاحب الامر، حسام السلطنه، مشیرالدوله، پاشا و... بودند. وزیر خارجه و... [بودند]. بیست پله راپائین رفتیم. ازمرمر است. زن معیر، عصمت الدوله آنجا بودند. زنها را تپاندند توی محوطه کوچکی، من رفتم بالای چاه، دورگعت نماز کردم. میرزا علی خان نوشته های دور در را خواند و نوشت. [من] رفتم پیش زن معیر، قدری ایستادم. آمدم که بروم بیرون، گفتند حرم آمده است. قدری هم ایستادم. بعد رفتم. حرم در مسجد زنا نه بودند. من باز یارت نامه خوان رفتم تو. زیارت ها خوانده شد. نماز کردم. زنها همه آمدند. زیارت می کردند. من هم آنجا بودم. باز در بالای سر نماز کردم. ضریح امامین [از] فولاد است. از بناهای شاه سلطان حسین صفوی [است]. بسیار خوب ساخته اند. اول مرقد و صندوق امام علی النقی است. دوم صندوق امام حسن عسکری. سوم درتوی همین ضریح، صندوق نرجس خاتون، والدۀ صاحب الامر است. روبه طرف مشرق، ضریح حلیمه خاتون است، دختر امام محمد تقی است. چسبیده به ضریح حضرت. ضریح ازبرنج است. بنای گنبد حضرت و صحن و... از بناهای احمدخان دنبلی است. توی گنبد آینه کاری خوبی است. از محمد علی خان هندی، پادشاه لکناهور، یا وزیر بوده است. گنبد مطهر از بناهای ما است. عجب گنبد طلای خوبی است. یک چهل چراغ هجده لاله هم از ما با روشنائی پیشکش شده است. آویزان از رواق [است]. قندیل و... هیچ [چیز دیگر] نیست، لخت است. [۴۰۸] بعد آمدم سوار شده، از در دروازه دیگر رفتم [به] کالسکه نشسته راندم. خیلی دور رفتم. کنار راه به ناهار افتادیم. امین السلطان و... بودند. زواری از جلو می گذشت پرسیدند، زواوشیرازی و... بوده اند، میرزا جانی مشرف اصطبل، دوستی بیگ جلودار ترکمان به مکه می خواهند بروند. بأردو بوده اند. در کر بلا اقامت کردند. حالا آمده اند صاحب زیارت. بعد به مکه خواهند رفت. بعد سوار کالسکه شده، راندم در محاذی برجی کنار شط، که کشتی مابه گل نشسته بود، سوار اسب شده، یک آهوه هم در آمد. سیاحتی تازی کشید. چیزی نشد. قلعه خرابه [ای] بود دور تادور برج و دیوارش بود. به قدر ارگ تهران می شد. همان قلعه جالیسه است، که نوشته بودم. از میان قلعه گذشته، رسیدیم لب شط.

جنگل و گراز، خار، و ... بودند. دراج زیادی بود. خیلی بود. ازبس زیاد بود. هرچه انداختم نخورد. خوک زیادی هم درآمد. نشدبزنیم. دراجی زیربوته گری نشست. توی جنگلی به دهباشی گفتم از آنجا بیابهران. یکبار از زیر پای اسب او، خوک بزرگی درآمد. دهباشی زیاد ترسید، دادزد. تفنگ دولوله ساچمه زنی دست من بود، هر دولوله را نزدیک زدم به شکم گراز نیفتاد. گریخت. رفت جنگل دیگر. بعدساری اصلان و ... بیرونش آورده بودند، زده بود به رودخانه، شط و گذشته بود، آن طرف آب باآن زخم. بعد عرق زیاد داشتیم. آمده به جاده^۱ به کالسه نشستیم. رانندیم. همه جانهر بزرگ خشک قدیم، که معروف به نهروان است. خیلی عریض [است] از دست راست می گذرد. این نهروان یک فرسنگ از منزل به این طرف دیدیم. اما این نهروان خیلی از بالاها می آید. در قدیم، حالا خراب است. دست راست مقبره کوچک نزدیک همین نهرو بود. پسر شاطرباشی گفت: مقبره ابراهیم بن مالک اشتر است. شاطرباشی بزرگ هم امروز بود. خدمت می کرد اما احوالاتش به [آقا] عباس پیشخدمت مرحوم شبیه شده است. امروز از پهلوی خان مزارقچی گذشتیم. دست راست بود. آباد است. اما سکنه [ای] ندارد. اینجا راه نصف می شود. خلاصه نزدیک غروب پیاده شده، باحالت عرق در صحرانماز کردیم. محمدعلی خان، علی رضاخان و ... بودند. حرم که گذشت بعد ماسوار شده، رانندیم رسیدیم منزل. [چادر] لب شط زده اند شب را خوابیدیم. [۴۰۹]

روزیکشنبه نهم [شهرشوال] باید به غازانیه^۲ برویم. پنج فوسنگ راه است. صبح برخاسته^۳ سوار کالسه شدیم رانندیم. از خان نجار گذشته، طرف دست راست در صحرا به ناهار افتادیم. سیاحی میاجی، باشی کوچک و ... پیشخدمت ها بودند. آهوی زنده آوردند. بعد از ناهار ول کردم. پهن دشت بیابان را گرفته، رفت. بعد باز سوار کالسه شده، رانندیم. جلگه صافی بود. بعد افتاد به یک دره سیلاب، بزرگی بود. طرفین گال بزرگ بود. بوته کاروان کش زیادی بود. سیلاب را، الی یک فرسنگ گرفته، رفتم. آخر سیلاب

۱. اصل: جمعه

۲. اصل: قازانیه

۳. برخاسته

میرشکار آمد که شکارگاه درآج و ... طرف دست راست ، کنار شط است . سوار شده رفتم . از نهر عظمیه گذشتم . آبش کم شده است . زمین شکسته و پست و بلند بدی داشت . [از آنجا] رد شده ، داخل جنگل گرززار^۱ قوشچی ها و ... حاجی علی نقی بودند . اول ایلدرم^۲ را چرتی کوچک انداخت ، به درآجی خوب برد ، زده بوته ، رسیدیم . قوش را گرفتیم . بوته را خود قوش پیدا کرد . انداختم زفت گرفت . بعد تفنگ دست گرفتیم . متصل درآج بود ، که می پرید مثل گنجشک ، مردم قوش انداختند . من هم سه تا ، زدم . خوک زیادی هم درآمد . خوک مرا معطل کرد . و الا پنجاه دراج می زدم . آخریک قبان بزرگی درآمد اسب بوئین یوغون^۳ را سوار بودم . عقب کردم . نیم فرسخ دواندم . گرززار [و] جنگل بود . نمی شد اسب دواند . ابراهیم خان هم سوار اسب کهرخانه زاد بود . زمین پر زوری خورد . آئی ، دهباشی ، هم عقب من بودند . رسیدیم به خوک . ایستاد . من هم اسب را نگاه داشتم ، که با گلوله بزنم . خوک آمد برای من ، که اسب را بزند . من از جلو خوک عقب رفته ، رد کردم . رفت طرف دهباشی و ... با گلوله زدم . پایش زخمی شد . باز دوید ، به عقب میرشکار و ... آمدند ، جلوش را گرفتند . ایستاد . چهارپاره زنی میرشکار را از صادق گرفته ، زدم به کمرش جابجا خوابید . زنده بود . سرش را بریدیم . بسیار عرق کرده بودم . رفتم به جاده^۴ ، که برویم منزل . کالسکه ما را جلو برده بودند . خیلی بدگنشت . عرق زیاد داشتم . باد هم می آمد . زمین هم گاهی صاف بود . گاهی زمین خراب شده بود ، مثل اینکه زلزله از هم پاشاند . به اشکال اسب می رفت . راه کالسکه طرف دست چپ از دور پیدا بود . همین طورالی دوفرستگ ، عرق داران دیدیم . از تخت حاجی میرزا علی مقدس گذشتیم . امین حضور آقاوجیه رفته ، بعضی سوالات از حاجی کردند . بالاخره کالسکه رسید . [۴۱۰] سوار شده رانندیم به منزل . صحرا کاروان کش های بزرگ ، زیاد داشت . اغلب صحرا نزدیک به شط خراب شده بود . زمین پارچه ، پارچه بود . نزدیک غرویی وارد منزل شدیم . چادرها را لب شط زده اند . حمام را دادیم

۱. گرززار = محل روئیدن گیاه گز

۲. ایلدرم نام پرند قوش است

۳. بوئین یوغون : نام اسب است و بمعنی گردن کلفت .

۴. اصل : جمعه

گرم کردند. رفتیم، [حمام] رخت عوض کرده، آمدم بیرون. سرخوگ رآورده بودند. دادم عکاس باشی، عکس [آن] راصح بیاندازد. شب شام می خوردیم، کشتی پاشا آمد، گذشت. موزیکان زدند بعد از شام مردانه شد. عکاس، میرزا علی خان، محمد علی خان و... بودند. حاجی میرزا علی آمد، نشست. از زمین خوردن خودش در جسر مسیب، تعریف می کرد. بینی اش، یک طرف رویش، کج شده بود. خیلی خندیدیم. مهتاب خوبی بود. بعد خوابیدیم. tardji

کاظم خان فراشبازی، درسامره آمده است. توی ضریح زیارت نامه خوان‌های والده شاه رازده و بیرون کرده است. [و] گفته است من باید برای والده شاه زیارت نامه بخوانم. بیاضی^۱ درآورده زیارت نامه مفصلی خوانده است. مسید بیگم زن باشی، دختر شهربانو خانم مرحوم، در تهران مرده است.

روز دوشنبه دهم [شهرشوال] باید برویم به یعقوبیه، چهارفرسنگ راه بود. صبح سوار کالسکه شده رانیدیم. پاشا و مشیرالدوله [و] حسام السلطنه و... بودند، صحبت شد. روبه طرف مشرق آمده، ازشط جدا شدیم. امروز میرشکار محمد رحیم خان زند، حاجی شیخ علی ناظر، تاج الدوله بازنش، از منزل سوار شده، رفته طرف بغداد، که به مکه بروند.

هریک از دایره جمع به راهی رفتند مابماندیم و خیال توییک جای مقیم رانیدیم. بین راه تیمور میرزا دیده شد. تعجب کردم. بنا بود شهروان بروند در یعقوبیه مانده بود. صحبت شد. رسیدیم به ده علی آباد. نخلستان و باغات زیادی دارد. جای معتبری است. از کوچه باغ ها گذشتیم. یعنی به علی آباد نرسیده از نهرو پلی، گذشتیم. سوار اسب شدم. همین طور سواره می رفتیم. نهرو گودی ویل دیگری، توی کوچه باغ بود. یک نفر شتر دیوانی را با بارانداخته بودند، توی نهرو می خواستند، درآورند نمی شد. اوقات تلخ شد. یحیی خان را گذاشتم آن جا. شتر را در آوردند. از باغات ده بیرون آمدم. نخلستان بی دیواری بود. آن جابه ناها را افتادیم. حرم ها آمده گذشته [ورفتند]. حاجی حیدر ریشی زد.

۱. اصل: بیاضی. بیاضی بمعنی سفیدی و همچنین نسخه هایی از ادعیه بوده است که در اماکن متبرکه تلاوت می شده است.

بعد از ناهار سواراسب شده، قدری که رفتیم، نهر دیگری جلو بود. یک پل کوچک داشت. این طرف جمعیت غریبی ایستاده بودند. کالسکه، فروقون، کجاوه، تخت بارشتر، قاطر، پیاده، معرکه بود. ایستادم، خیلی. تاهمه رار کردم. رفتند آن طرف، آن وقت خودم رفتم. پاشاهم چفیه اگال کرده، پیاده ایستاده بود. بارردمی کرد. خلاصه گذشتیم. قدری رفتیم. یک پل دیگر هم بود. از او هم گذشته، سوار کالسکه شدم. دست چپ طرف صحرا گفتند: درآج دارد. اما بادمی آمد. [۴۱۱] نرفتم. دست راست ده بزرگی موسوم به حدیبیه بود. دست چپ کاروانسرائی بود، مشهور به خوان گناطر یعنی قناطر، به عربی یعنی پل ها. خلاصه آفتاب گردان های ناهارگاه، حرم رادیدم. دست چپ زده اند. از کالسکه درآمد سوار [اسب] شده، رفتم، آن جا. دیدم سوار کالسکه شده، می روند. قدری خفیف شده، دوباره آمده سوار کالسکه شده رانندیم. رسیدیم [به] منزل. دوساعت ونیم به غروب مانده رسیدیم. یحیی خان گفت تلگرافی از کربلا، زده اند [که] در چهارم شهرشوال، آجودان باشی در آنجا فوت شده است. [و] در مقبره صادق خان برادر شهاب الملک دفن کرده اند. بسیار تعجب کردم. بعد غروب شدن ها [و] گربه هاو ... همه آمدند. صحبت شد بعد شب [شد] بعد از شام مردانه شد. عرفانچی و ... بودند. عرفانچی مرخص شد. فردا به چاپاری برود کرمانشاهان عروسی کند، دختر عمادالدوله را. بعد خوابیدیم. *salar*

روز سه شنبه یازدهم [شهرشوال] در یعقوبه اطراق شد. به تماشای عکس های قدیم خودمان و تنبلی گذشت. دیروز پاشا می گفت: در عماره [و] بصره، ناخوشی وبای شدید پیدا شده است. در نجف و بغداد هم جزئی هست، تیمور میرزاهم دیروزی می گفت: شبی که اردو، سمت سامره رفت، من در کاظمین بودم. اقبال الدوله هم بود، شاهزاده هندی تازه باکشتی از هند وارد بغداد شده است. برادر همان شاهزاده ای است که [در] تهران بود و برادر آن که در کربلا دیدیم. تیمور می گفت شب آوردیم، کاظمین. زیاد خنده داشت. دوفرا دمش، شب آفتاب گردان هندی بزرگ سرچوب کرده، هر طرف رویش رامی کردند گاه می داشتند... که روی شاهزاده به روشنی نیفتد. دوفرا آدم دیگرش هریک، یک پرتاووس در [د] ست بادش می زدند. بطور گنجه زورخانه می چرخانند، که پشه روی شاهزاده ننشیند. خودش هم تاجی سرش

بود. جقه بزرگ بدلی، دوشمشیر هم بسته بود. خلاصه غروی زنانه شد. همه زن‌ها بودند. غلام بچه‌ها [بودند] گریه‌ها بازی می‌کردند. غلام بچه‌ها همه به علاوه لایلا و گوز گلدی، اشتراشتران بازی کردند. کون گوز گلدی را باسنقری بهم زدند، همه [ای] شد. بعد شب شام خورده، مردانه شد. بعد خوابیدیم. Chirasi. [۴۱۲]

روز چهارشنبه دوازدهم [شهرشوال] از یعقوبیه بایدرفت به شهران. هشت فرسنگ است. صبح خیلی زود برخاسته رفتم، حمام. رخت پوشیده، سوار اسب شدیم. از صبرگذشتیم. علی رضاخان، ساری اصلان، باغلامان سر صبر بودند. بُنه را نگاه داشته بودند. صبر خلوت بود. آب شط یعقوبیه بسیار بسیار کم شده است. در زمانی که آمدیم، حالاسه ذرع بیشتر آبش کمتر است. [با] اسب خوب می‌توان [به آب] زد، از صبر گذشته، آن طرف سوار کالسکه شدم. پاشا، مشیرالدوله، وزیر خارجه، و... بودند. صحبت شد. در هندی، اعراب مجدداً طغیان کرده‌اند... سمت مسجد کوفه، نزدیک مقبره یونس، که یک روز در توقف نجف اشرف، وقتی که به مسجد کوفه رفتم، عصرانه و جای خوردم. همان جا اعراب دوست نفر از عسکر نظام راکشته‌اند. پاشا از بغداد و... قشون مأمور کرده است. اما این قشون که من دیدم از عهده اعراب نمی‌تواند برآید. خلاصه محمدرحیم خان قاجار شامیاتی [و] محمد حسین خان قاجار دولو، صاحب چال طرخان، آمده مرخص شده، به مکه معظمه می‌روند. خلاصه در کالسکه نشسته رانیدیم. قدری که رفتم سمت دست چپ به ناهار، افتادیم. بعد از ناهار، باز سوار شده به کالسکه، رانیدیم. سر ناهار شعر غزل شیخ [را] منتخب می‌کردم. میرزا علی خان می‌نوشت. مجدالدوله، امین الملک و... پیش خدمت‌ها بودند. با مجدالدوله شوخی زیادی شد. بسیار خندیدم در وقت دست شستن. به یوسف سقا باشی گفتم، قرق بکند. لگدی به مجدالدوله و دیگران زد. قال و مقالی شد. بعد گفتند علی بیگ پشت آفتاب گردان است. قدری سکوت شد. علی بیگ چندی بود ناخوش بود. امروز راه افتاده است. خلاصه یک ساعت و نیم به غروب مانده رسیدیم به منزل مال‌ها [و] مردم... زیاد خسته شدند. شب بعد از شام مردانه شد. یحیی خان، طولوزون آمده روزنامه انگلیسی مصور خواندند. امشب قبل از شام چغیه اگال عربی بسته بودم عجب چیز گرمی است. بعد شب خوابیدیم... enis نصف شب. [۴۱۳] صدای استخوان خوردن گربه، از پشت آلاچیق

می آمد. به فخری جان گفتم چراغ بردار برو، ببین کدام گربه است. رفت. دیر کرد. بعد آمد ببری خان را آورد. روی تخت یک گنجشک زنده، تازه گرفته بود. آن که استخوان می خورد چیتی بزرگ بود. یک قل قوئرق مال سیداسماعیل خان بود. روی چادر گذاشته بود، چیتی آورده می خورده است. ببری خان گنجشک را گذاشت رفت بیرون مهتاب هم بود، بشیرخان را بیدار کردند. گنجشک را دادم. داد به ببری خان آمد. نمی دانم کجا گرفته است، گنجشک را. خیلی عجیب است. سیاچی امشب که آمد. غاز، قل قوئرق، دراج یک ماهی گیر کوچک پُردم [که] رنگ آبی قشنگ [داشت] که در تهران گاهی جنس کوچکش رازده ام. این بزرگ تر بود. زنده آورده بود. از نوک^۱ پرش زده بود. گفتم زنده نگاه داود. امروز تو ی کالسه نزدیک منزل که می آمدم، طرف دست راست به صحرانگاه کردم. دیدم قره قوش بسیار بزرگی، مثل چرخ فلک روی هوا، یعنی نزدیک زمین چرخ می خورد، به تندی تمام درست نگاه کردم. مرغ کوچکی را که قمری بود، عقب کرده، می خواهد بگیرد. مثل ترمتای که قازالاق را عقب می کند. بعینها، همان طور. آنقدر چرخانداقمری را گرفت. نشست زمین، به خوردن. یک کلاغ هم از آسمان آمده جلو قره قوش با کمال ادب نشست. که هروقت^۲ فضله^۳ [ای] از قره قوش زیاد بماند او بخورد. خیلی تعجب داشت. شب بعد از شام مردانه شد. محقق و... بودند. بعد خوابیدیم enis...

روز پنجشنبه سیزدهم [شهرشوال] در شهروان اطراق شد وزیر خارجه [و] مشیرالدوله، آمدند. بامعیر قرار انعام و خلعت عثمانی ها که از اسلامبول آمده بودند، داده شد. خیلی شد. رفتم چادر والدۀ شاه. یحیی خان، تیمور میرزا، مجدالدوله، بودند. شوخی زیادی باهم کردند. یعنی فحش به هم می دادند. تصحیح^۴ مسوده^۵ روزنامه^۶ سفر که باید در تهران چاپ شود کردم. خیلی طول کشید بعد آمدم منزل. شب شد بعد از شام مردانه شد محقق و... آمدند بعد خوابیدیم espehani کوچک.

۱. اصل: نک

۲. فضله: به ضم فاء زیادی از هر چیز را گویند سمدی فرماید:

زکاة مال به درکن که فضله رزرا چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور

۳. مسوده: پیش نویس

روز جمعه چهاردهم [شهرشوال] رفتیم قزل رباط . چهارفرسنگ ونیم است .

امروز هوا خفه و ابراست ، اما ابر خفیف و باد تندی می آمد . سرد [بود] گرد و غبار زیادی بود . توی کالسه نشستیم . شکار می خواستیم بروم . از جهت باد نشد . میرزا نصرالله گرکانی مستوفی ، به مکه می رود . دیشب از تهران این جا رسیده بود . دم کالسه آمد . زیاد صحبت شد . شانزدهم رمضان از تهران آمده است . از یائین آمدن نرخ ها ، و بارندگی تعریف می کرد . شکر خدا را کردم . بعد او رفت [به] یعقوبیه . ماهم رانیدیم . قدری که راه رفتیم ، کنار نهری به ناها را افتادیم . نهر دیگری ، بالاتر بود . یک پل داشت . باز ، بنه و مردم زیاد جمع شده بودند . مامورین زیادی رفت که مردم را [۴۱۴] رد کند . مشیرالدوله هم مامور شده بود . دهباشی هم رفت . حرم هم رسیدند . می روند . دهباشی آخر آمد ، گفت : یک لنگه یخدان سرپل به مشیرالدوله و من و صاحب جمع خورد . هر سه افتادیم زمین . پای مشیرالدوله در آمد . یحیی خان روزنامه اسلامبول رامی خواند .

بعد از ناها سوار شده رانیدیم ، الی منزل . باد و گرد و خاک بود . دم منزل ملک نیاز خان ، حسن خان قصری ، آمدند . دیده شدند . بسیار خوشحال شدم . رفتیم منزل . وارد شدیم . باد تجیرها^۱ را انداخته بود . نماز کرده حکیم [و] یحیی خان آمدند . روزنامه خواندند . بعد شب شد . بعد از شام مردانه شد . علی رضا خان بود . محمد علی خان بود . درس می خوانده است . عکاس [و] محقق و . . . بودند . هوای مهتاب بسیار خوب بود . چفیه اگال عربی بسته [بودم] چون هوا سرد بود رفتیم اندرون . زیاد گشتیم . بعد آمده ، خوابیدم . علی رضا خان ، امشب می گفت : فرقه‌ونی که به خانه شاگردان داده اند ، توش معرکه می کردند . رذالت^۲ غربی می کردند ، که همه کس به تماشا می ایستاد . سیاحتی و رحمت الله خان ، امروز شکار رفته اند ، باین باد . امشب باخواجه ها کج خلق شده برای کشیک و . . . بعد خوابیدیم . حبیب الله خان تنکابنی^۳ به مشرق ، منزل قزل رباط رفته بوده است . از علف چمن صحرا ، وزیادی آهو و مرغ های زیاد زیاد ، تعریف می کرد . سه تا آهو هم زده بود .

۱. تجیر : پرده

۲. اصل : رذالت

۳. اصل : تنکابونی

روز شنبه پانزدهم [شهرشوال] باید رفت به خانقین چهار فرسنگ راه است. صبح تیمور میرزا آمد. تکلیف می کرد، که همه جا ازلب رودخانه برویم. الی خانقین شکار بکنیم. هوا هم خیلی آرام و خوب بود. حقیقتاً تبلی کرده سوار کالسکه شده راندم. پاشایان و... و... همه بودند. صحبت شد. راندم. تار سیدیم به دره ماهور هابالای تپه. به ناهار افتادیم. از باران سابق زمین ها معقول سبز و خرم شده بود. چشم انداز غریبی داشت. بنه و مردم جاده^۱ را پر کرده بود. بادوربین تماشا کردم. به صحراها، حرم ها و... آمده گذشتند ناهار خوردیم. یحیی خان، حکیم طولوزون، بودند. روزنامه خواندند. بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده راندم. علی مرادخان، «عزیز الله خان قلعه زنجیری» و... آمدند. محمدحسن خان کلهر، آمده بود. دیده شدند. نخواستیم از توی ده خانقین ویل بروم. سیماچی و آئی رافرستادم، جلو بروند. از رودخانه گذار پیدا کنند [که] به ده نرفته از صحرا برویم. سیماچی رفت و آمد راه بوده است. [۴۱۵]

به قول نقال به خامه ریگی^۱، رسیده بالای خامه ریگ خانقین پیدا شد. با اردو سواراسب شده، از طرف دست چپ خانقین راندم. مشیرالدوله، والی پاشا، کمال پاشا، علی بیگ و... بودند. صحبت گنان رفتیم ازده و... قدری دور شده، پشت رودخانه پیاده شده، سواراسب رختی شدم. زدیم به آب. آب زیادی بود. اما اسب خوب سینه زد. بعد، از چند نهری هم گذشته، رفتیم چادر. دوساعت به این جا وارد شدیم. آن طرف رودخانه ویل اردو افتاده است. حاجی حیدر ریش زد. اسب بسیار خوبی گردهای جاف آورده، می فروختند. ابراهیم خان آورد. سیصد تومان خریده شد. بسیار اسب خوبی است. شش ساله است. قزل است. بسیار خوب اسبی است. اسمش هم جهان پیم، گذاشته شد^۲. آقاعلی آشتیانی رافرستاده بودیم [که] سرپل و ده راقرق کند. می گفت اهل بُنه آخر جمع شده، مراسم می زدند. امین خلوت، نوری تیمور، قوشچی ها، و... امروز همه از کنار رودخانه خانقین آمده بودند، می گفتند: در آج زیادی بود غاز، انقوت، اردک، درنا، تیهو و... بوده است.

۱. اصل: جمعه

۲. معنی کلمه «خامه ریگ» در فرهنگ ها یافت نشد و ظاهراً معنی آن باید تپه خاکی باشد.

۳. اصل: لسمش راهم

شکار کرده بودند. کنار رودخانه جنگل ونی [و] بیدو... بوده است. ایلات واکرادسنجایی، و... همه جاکتار رودخانه قشلاق کرده بودند. چادر زیادی زده بودند. امروز سنجایی های زیادی، به عرض آمده بودند. حاتم خان سنجایی، محمد رحیم خان، پسر حسن خان سنجایی راکشته است. [و] فراراً به خاک روم آمده، از پاشا مطالبه شد. خلاصه، شب بعد از شام مردانه شد. یحیی خان و... آمدند. بعد خوابیدیم. chemsdole امروز، زعفران باجی [و] زبیده، برای جای چادر دعوا کرده بودند. امروز پاشا می گفت: در یمن طوایف اعراب اسیر به والی یمن، یاغی شده اند. اورا محاصره کرده اند. از دولت عثمانی هشت هزار قشون مأمور دفع آنها شده است.

روزی که شنبه شانزدهم [شهرشوال] در خانقین اطراق شد. چادر ترمه را هم به علاوه چادر زری زده بودند. بعد از ناهار، وزیر خارجه، والی پاشا، کمال پاشا، ناظم افندی، مشیرالدوله، رادر چادر ترمه خواسته، بعد از اظهارات رسمی، همه را نشانده، خودم روی صندلی نشستم. صحبت زیاد شد. از حرفهای دوستی، و سرحدی و... زیاد گفتگو شد. پاشا هم عرایض کرد. بعد رفتند. الی عصری به صحبت و غیره گذشت، بپیشخدمت ها، و تیمور میرزا و... عصری زنانه شد. شب بعد از شام، مردانه شد. محقق و... آمدند. محقق روزنامه خواند. امشب معیر الممالک، پاشا و عثمانی ها را مهمانی میزفرنگی کرده است. پاشا بعد از شام نطقی در اتحاد دولتین کرده، «تواس» زده بود. یعنی شراب خورده بود. [۴۱۶]

امروز به همراهان علی بیگ، که از اسلامبول آمده اند، و به خود پاشاها و... باز قوطی های انفیه الماس اعلا، انگشتر الماس [و] شال [و] چهار هزار تومان پول، به نوکرهای سلطان و... التقات زیادی شد. شب خوابیدیم ... enis

سرکار علی^۱ امشب پیدا شده، سواره علی^۲ می زند، دور سر پرده. آخر خودش را به عثمانی ها رساند. عجب مردی است. بیچاره امین خلوت که پا...^۳ را آتج باز کرده است.

روز دوشنبه هفدهم [شهرشوال] امروز روز بسیار مبارکی بود. باید به قصر شیرین، به

۱. لقب یک نفر از اطرافیان بوده است.

۲. مقصود فریاد علی در اینجاست.

۳. یک کلمه نامفهوم

خاك خودمان برویم. صبح برخاسته ، بعداز حمام و رخت پوشیدن ، سوار کالسکه شدیم . هوا ابر بود. اما بسیار خوش هوا بود. پاشایان و ... همه بودند. صحبت شد، قدری که رانندیم ، در ماهوری به ناهار افتادیم . یحیی خان روزنامه خواند. بعد که خواستیم سوار شویم ، پیاده ، مدحت پاشا و ... آمدند. وداع کرده ، مرخص شدند، رفتند . ماهم رانندیم ، همه جا ، دره و ماهور و پست و بلند است . بعد سوار کالسکه شده ، رانندیم . قدری که رانندیم ، به ناهارگاه حرم رسیدیم . سوار اسب شده ، رفتیم ناهارگاه حرم . آقا سلیم خواجه ، در سردر ه بول می کرد. من که گذشتم ، همان جا نشسته بود. برنخواست . محمد علی خان هم بود. خلاصه رفتم توی زن ها . واقعاً تماشای زیادی داشت . کُل زن ها ، خانم ها ، کنیزها ، پیرزن ها ، و ... غلام بچه ها ، خانه شاگرد [ها] همه در چادرها نشسته [و] ایستاده بودند . قدری ایستادم . بیری خان ، آنجا [در] چادر زبیده بود. قدری در صحراراه رفت . بعد برگشتم . سواره از صحرا و درّه [و] ماهور زده رانندیم . چرتی ها ، تیمور ، هاشم ، حبیب الله خان ، و ... بودند . قدری تیهو پیدا شد. نشد بنیم . بعد رانندیم . خیلی از درّه [و] ماهور رفته ، تاباز ، به راه رسیدیم . سوار کالسکه شدم . سواره احمدوند ، که رئیس آنها است ، فقیهه قادر ، و جوانمیر است ، که در خاک روم همیشه هرزگی می کرده اند . ملک نیاز خان ، اطمینان داده ، آورده بود. به نظر رسید. فقیه قادر ، بعینها مثل عُمَراست و [مثل] شمر ذی الجوشن ، جوانمیر ، سبیل بزرگی دارد. ریش می تراشد. جوانی است . پدر سوخته غریبی است . قدری فرمایش شد. امروز پسر محمد بیگ جاف که اسمش محمود بیگ است ، آمده بود. پاپاشا ، و ... دم کالسکه آمد. صحبت شد. جوان خوب [و] خوشگلی است . سوارمادیان عربی خوبی بود. خنجری زده بود که دسته خنجر به زیر چانه اش می خورد. با تجمل آمده بود. باطناً بسیار میل خدمت به این دولت را دارد . خلاصه ، بدیع الملک میرزا ، پسر عمادالدوله آمده بود. صحبت شد. خلاصه وارد منزل شدیم . اینطرف رودخانه الوند ، چادر زده اند . جلو چادر به رودخانه و صحرا باز بود. بسیار خوش هوا و ملایم و خوش روح بود. خیلی خوب منزلی است. [۴۱۷]

قدری صحبت شد، علی رضا خان آقا علی و ... نماز کرده ، زنانه شد. گریه ها همه

بودند. بازی می کردند. شب بعد از شام مردانه شد. اقبال الدوله، تفنگ و طپانچه، تمام اسباب، در یک جعبه فرستاده بود. تفنگ و طپانچه اش نیزه دارد، و یک لوله هستند. تفنگش دهن گشادی دارد. خوب تفنگی است. گلوله زن است. یحیی خان روزنامه خواند. بعد خوابیدیم mesume. و سرشام بودم. ببری کوچک یک موش کوچکی گرفته بود. آورد بازی کرد، کشت. امانخورد.

روز سه شنبه هجدهم [شهرشوال] امروز بایده سرپل زهاب، یعنی درآبادی قره بلاغ [که] اردو زده اند [برویم]. خلاصه صبح سواراسب شده، رانیدیم. بالای تپه بلندی ایستادیم. ده قصر پیدا بود. مشیرالدوله، وزیر خارجه، حسام السلطنه، بودند. دستور العمل باغی، در آن طرف رودخانه دادم. که انشاء الله تعالی بسازند. نخل [و] مرغیات بکارند. مشیرالدوله را فرستادم حسن خان قصری، و ملک نیازخان را، ببردنشان بنده [و] التزام بگیرد، که بسازند. کارپرداز یفداهم، حاجی میرزا حسین خان آمد. مرخص شد، رفت بعد رانیدیم. از توری خرابه عمارتی قصر شیرین رفتیم. درست نگاه کردم. این عمارت گنبد و سقف [و] طاقی گرد داشته است، و میانش حوض بوده است. حوض خانه بوده است. و از روی دیوار سنگ های بزرگ، حجابی کرده، مثل نو. آسیاب آب را از دو فرسنگی از رودخانه بریده، به این حوض خانه و عمارات و قصور می آورده اند. که آن دیوارها و آثار نهر و درو دیوار و ... هنوز باقی است. قدری بالاتر از این عمارت، به ناهارافتادیم. هوای ملایم گرم خوبی داشت. یحیی خان [و] پیشخدمت هاو ... بودند. بعد از ناهارافتادری سواره رفتیم. بعد، به کالسکه نشسته رانیدیم. سنگ راه ها را خوب جمع کرده اند. سیاحتی، تیمور میرزا، هاشم، باشی غلام بیچه، و ... رفته بودند، به رودخانه «ریجاب» شکار دراج. شکار هم کرده بودند. آب گرم گوگردی معدنی، هم می گفتند از زمین می جوشد. خلاصه رسیدیم، نزدیک اردو. سواراسب شدم. حاجی هاشم خان، پسر مصطفی قلی خان مرحوم، برادر شاطر باشی، ابوطالب خان، پسر شاطر باشی، پسر محمد حسین خان، برادر شاطر باشی، آمده بودند. از تهران به زیارت می روند. دیده شدند. رفتیم منزل. عصری رسیدیم. چادرها را کنار رودخانه زده بودند. بسیار بسیار صفا داشت. جلو، آن طرف رودخانه درخت های کوچک [و] بزرگ خاردار و ...

بود. مرغ های قشنگ از جنس ماهی خوار، وآقاچ، دارد. ابلق سیاه و سفید بسیار مقبول^۱، خوش آواز بودند. اماماهای خوار بودند. تا به حال ندیده بودم، [۴۱۸] به این قشنگی. چای خورده، نماز کردیم. اندرون گشتیم. بیرون خیلی گشتیم. بسیار باصفاً بود. شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمت ها، یحیی خان، آمدند. معیرو بود. یحیی خان قدری روزنامه خواند. بعد خوابیدیم.

روز چهارشنبه نوزدهم [شهره سوال] باید رفت به پای طاق. صبح برخاستم. یحیی خان فرستاده بود، میرزا هدایت الله امام جمعه مشهد و میرزای ناظر حضرت، آمده اند، به عتبات و مکه بروند. رخت پوشیده، زن ها رفتند. حضرات آمدند. ایستاده، قدری صحبت شد. میرزای ناظر همان بنیه را دارد، ماشا الله خیلی پیر است اما یابنیه. عرق زیادی می کرد. که می ریخت از سرش. بعد از ناهار ما هم سوار شده از آب گذشته، رفتیم، به شکارگاه دراج. که وقت آمدن رفتیم. حسام السلطنه، وزیر خارجه، مشیرالدوله، یحیی خان، و... بودند. توی نی ها و... را گشتیم دوایله^۲، زم. یک درُاج ماده روی هوا، خوب زد. دراج بسیار کم پرید. بعد به ناهار افتادیم. همان جایی که وقت رفتن به عتبات، بعد از شکار عصری کنار رودخانه چای خوردم، بعد از شکار، ولرز کردم. ناهار خورده شد. شکر و حمد خدا را به جا آورده. طولوزون بود. قدری روزنامه خواند. بعد سوار شده رفتم طرف منزل. همه جاز از صحرا، در صحرا، روی تپه کوچکی آثار عمارتی بود از سنگ. در صحرا هم، دودیوار سنگی، آثارش بود. از این گذشته از محاذی ده سلیمان بیگ، که جزء قلعه شاهین حاجی شهباز خان کلهر است، که در دست راست بود. گذشته رفتم، به زیر «دخمه داوود» علی رضا خان، آفتاب گردانی زده، آنجا به ناهار افتاده بود. نهر آبی هم می گشت. محمد خان، و پسر تلخه والی و... هم، آفتاب گردان علی حده زده، به ناهار افتاده بودند. زیر دخمه، قدری ایستادم. درویش هادردخمه بودند. صیادیگ کرمانشاهانی، کوه رو، بیست ذرع هم بالاتر از دخمه، توی یک سوراخی ایستاده بود. که الی پائین که سی ذرع می شد. همه جاساف مثل دیوار بود. آمد پائین، به طوری که به عقل نمی آید. زیاد تعجب کردم.

۱. اصل: مغبول = زیبا

۲. در اصل یا همین اعراب آمده است.

بعدبرگشته آمدیم ، از تنگه 'کل داوود' گذشته سوار کالسکه شدم . رانندیم ، برای منزل . منزل در زیر تنگه ، پای طاق افتاده است . توی اردو معتمدالدوله فرهاد میرزا ملاحظه شد . که تازه از کردستان آمده بود . قدری صحبت شد . جای مادر مارا خوب جایی زده اند . توی دره است . یک طرف جلو چادرهای ما ، اندرون ، همه باز است ، به کوه می‌رود . امروز هوا زیاد گرم بود . اغلب مردم رفته اند میان طاق [و] کردند ... حرم هم رسیدند . درخت بید و درخت خار دارد . زیاد است . پلی دادم رحیم کن کن ساخت . که آن طرف بگذریم . گربه ها آمدند بازی کردند . زن ها آمدند گشتند . صحبت شد . قدری از آب گذشته ، [۴۱۹] بالای کوه رفتم شب شام خورده خوابیدیم .

روز پنجشنبه بیستم [شهرشوال] در اینجا اطراق شد . [پای طاق] صبح رفتم حمام سرتن شوری . یحیی خان آمد [گفت] تلگرافی ، مستوفی الممالک زده بود از تهران . که شب چهارشنبه هجدهم شوال سردار کل ، عزیز خان در آذربایجان یعنی تبریز ، بعد از بیست روز ناخوشی فوت شده است . سردار قریب هشتاد سال عمر داشت . بسیار افسوس خوردم . بعد آمدیم بیرون ، ناهار خورده ، بعد از ناهار وزیر خارجه ، مشیرالدوله ، دبیر ، حسام السلطنه ، معتمدالدوله ، آمده ، نشسته ، زیاد صحبت و گفتگوی دولتی شد . بعد الی غروب به صحبت و ... گشت . کالسکه ها را امروز به زور عمه واسب توپخانه کرمانشاهان و ... معیر برد ، به میان طاق امین الملک ، و ... و ... هم رفته اند . شب حاجی حسن سقا ، رامعیر از 'میان طاق' فرستاده بود . که این جاجانیست . آب هم نیست . گفتم بروند پیش خانه به کنند . بعد از شام مردانه شد . بعد خوابیدیم ... enis

روز جمعه بیست و یکم [شهرشوال] باید به میان طاق برویم ، انشاء الله . رفتن میان طاق موقوف شد . به کردند رفتیم . صبح از خواب برخاستم . باد سردی می‌آمد . بعد از حمام سوار اسب رخش شده ، رانندیم . آدم والدۀ نایب السلطنه چادر ، [و] روبندۀ والدۀ نایب السلطنه را ، صبح بایار هاداده ، برده اند . والدۀ نایب السلطنه ، بدون چادر مانده بود . آقا سلیمان ، آقا حسن ، ماندند . او را از عقب همه حرم آوردند . تارفته ، دوباره چادرش را از توی بارش ، آوردند خیلی خنده داشت . رانندیم . مشیرالدوله ، بود . دیگر کسی نبود . پیش رفته بودند . از راه

ساخته طاق که الحق خوب راهی است ، گذشتم . هواگاهی باد می آمد . خیلی سرد [بود] بعدکه بادنمی آمد . گرم بود . رسیدیم ، به میان دره . زمین ها هنوز از باران و برف سابق نم دارد . کوه دست راست هم ، درقله اش برف هست . الی کردند . درزمین دره ها هم تک تک ، هنوز برف بود . میان دره ها و ... سبز و خرم بود . بسیار باصفا . به ده میان طاق نرسیده ، دست چپ ، به ناهار افتادیم . یک جاده ، میرزا علی خان ، سیاچی ، آقاوچیه ، و ... بودند معبر ، و امین الملک هم [که] شب را [در] میان طاق بودند ، آمدند .

دربین خوردن ناهار ، حرم ها سواره آمده ، گذشتند . تماشا کردم . چرتی هم ، بود . عکاس باشی [هم] بود . بعد سوار کالسه شدم . رانندیم . ازوالده شاه که توی کالسه تعارفی سلطان نشسته بود ، گذشتیم . کالسه غربی است ، مثل جعبه عطرمی باشد . بسیار قشنگ و کوچک ، و به زمین نزدیک . حرم هم به ناهار افتاده بودند . گذشته ، رانندیم . نزدیک ده کردند سوار شده ، رفته چادر دو ساعت [و] چیزی کم به غروب مانده ، وارد شدیم . هوا بسیار سرد بود . آتش کردیم . حرم و ... هم رسیدند . شب بعد از شام خوابیدیم . Bakeri

روز شنبه بیست و دوم [شهرشوال] در کرا ندر اطاق شد . دیشب بسیار سرد بود . ایاز^۱ بود . صبح سر حمام ، تاج گل گفت : قُجه پیر مرد ریش سفید ، که همیشه جوجه [از] ده می آورد . قوجه بی عار [که] این سفر همراه ما بوده است ، [در] همه زیارتگاه ها ، صدسال متجاوز عمر داشت . [۴۲۰] در مشاهد مقنسه نماند . دیشب اینجا در کردند مرده است . و در کردند دفنش کردند . امروز ناهار را رانندرون خوردم . چادر قلندری نوی ماهوت رازدند . آنجا ناهار خوردم ، الی غروبی آنجا بودم . مختلف گشت ، بعد از ناهار مردانه شد . سرم قدری درد می کرد . کسل خیالی هم بودم . محمد صالح خان نام کلهر که در کار عماد الدوله ، افساد می کرد ، به یحیی خان حکم شد . گرفته آوردند . چوب زیادی خورد . طولوزون هم روزنامه خواند . بعد آمدم بیرون . مشیرالدوله ، مظفرالدوله رایه حضور آورد ، از تعزیه سردار کل مرحوم . بعد صاحب جمع قاطر خریده بود آورد . به توسط حاجی رحیم خان ، خلعت گرفت . بعد علی رضا خان ، اسبی که به فراشان سواره داده بودیم و بابراهم خان از اسبان

ملک نیازخان، آوردند، دیدم. بعدزنانه شد. درگردد تونقال^۱ آتش نشستم زن‌ها جمع شدند. گریه‌ها بودند. شب، عمادالدوله ازماهی دشت آمده بود. بعدازشام [مجلس] مردانه شد. یحیی خان، محقق، علی‌رضاخان، آمدند. بعد خوابیدیم

روزیکنشنبه بیست و سوم [شهرشوال] بایدرفت به هارون آبادصبح سوارشده به کالسکه. همه نوکرها بودند به جز حسام السلطنه، که پیش رفته بود. معتمدالدوله، محمداقراخان را که متصدی قلعه شاه آباد می‌وان است، به حضورآورد. احوالات قلعه آنجا که تازه بناشده است، پرسیده شد.

بعد، عمادالدوله که دیشب واردشده بود دم کالسکه احضارشده. فرمایشات زیادی، ازهربابت به او شد. بعدقدری رانده، کنارراه دست چپ به ناهارافتادیم. هواسردبود. حکیم طولوزون، یحیی خان، روزنامه فرنگی خواندند. زمین های این جا. الحمدلله تعالی همه ازیاران های سابق تراست. و همه جا رازراعت کرده اند. اکثر زراعات این جاها دیم است. وازقراری که عرض شد، تخمی پنجاه تخم می دهد. بعدازناهارسوارکالسکه شده رانندیم. تارسیدیم، به اول خاک کلهر. محمدحسن خان سرتیپ کلهر، محمدرضاخان سرتیپ زنگنه، باخوانین کلهر، وزنگنه ولرزنگنه، به حضوررسیدند. بعدقدری رانده به هارون آباد رسیدیم. دست چپ دریغله کوه، عمارت خوبی محمد حسن خان سرتیپ، ساخته است. سابقاً نوشته بودم، حالا به اتمام رسیده بود. مهدعلیا منزل کرده بود، آنجا. اردوبالاترازه، افتاده بود. [۴۲۱] نزدیک ده، سواراسب شده، رفتم، به اردو، به چادر. دوساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. هوای هارون آباد، ازگرفتندری گرم تراست. اما بازآتش و تونقال لازم بود، [آتش] شد. بعد از شام مجلس مردانه شد مشغول بعضی نوشتجات^۲ [که] وزیرخارجه، فرستاده بود. شدیم. بعدخرابیدیم Luchi. جرانمیر، احمدوند، ازطاق بالانیا آمده بود. بایدملک نیازخان بیاوردش.

روزدوشنبه بیست و چهارم [شهرشوال] بایدرفت به ماهی دشت. صبح زودبرخاسته، رخت پوشیده، سوارکالسکه شده، رانندیم. همه نوکرها حاضربودند.

۱. یک نوع منقل

۲. اصل: نوشته جات

باحسام السلطنه ، وزیر خارجه ، عمادالدوله ، معتمدالدوله ، مشیرالدوله ، فرمایش می کردیم . هوا صاف و خوب بود . لکن بادی سردی می آمد . چون در وقت آمدن ، هیئت ارضی و فاصله کوه ها ، و فراسخ و اسامی دهات ، و ... همه بتفصیل نوشته شده است ، در مراجعت دیگر لازم نیست نوشته شود . مگر منزلی که نوشته نشده باشد . از کنگاور به سمت ملایر و عراق که انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد . خلاصه رانندیم . دوفر سنجی که راه طی شد ، به امین السلطان حکم شد ، برود ناهار ببیند از د . کنار دست راست جاده ، نزدیک گردنه نعل شکن ، می خواست ناهار ببیند از د . نزدیک به ناهار گاه حرم بود . آن جا نیفتاده ، دوباره رانندیم . رفتیم بالای گردنه به ناهار افتادیم . آفتاب گردان عقب بود . تار سید و زدند ، بادی سرد شدیدی که می آمد ، زیاد اذیت کرد . درخت بلوطی را امین حضور [و] میرزا علی خان [و] پیشخدمتهای دیگر ، با فراش ها و ... خواستند ، آتش بزنند . که گرم بشویم . هر چه کردند آتش نگرفت . زحمت بی حاصلی کشیدند . دود زیادی خوردند . بعد رفتیم تری آفتاب گردان ، گرم بود . ناهار خوردیم . حکیم طولوزون ، روزنامه «لاتورکی» اسلامبول را می خواند . احوالات جنگ پروس و فرانسه بود . و حکیم طولوزون زیاد دل تنگ بود . و افسوس از بدبختی وطنش می خورد . بعد از ناهار سواره از گردنه ، پائین رفتیم . چون راه ساخته را ، کالسکه و عواده و بار گرفته بود . از راه قدیم ، مشهور به نعل شکن ، که همه یکپارچه ، سنگ است . رانندیم . قدری که رفتیم پیاده شده ، پیاده رفتیم . سواره بسیار خطر داشت . سابقاً کل زوآر ، و قافله باید از این راه بگذرند . در حقیقت نعل شکن نبود . گردن شکن بود .

آدم اگر سوار بر دوش زمین خواهد خورد ، شک ندارد . اما الحمد الله راه بسیار خوبی ، از زیر راه قدیم ساخته اند ، که کالسکه به راحتی می رود . [۴۲۲] در وقت آمدن در این کوه ها و جنگل های بلوط ، کبک زیادی بود . اما حالا یک دانه نیست . همه رفته اند ، سرحد زهاب به قشلاق . خلاصه از راه بد گذشته ، دوباره سوار شدیم . داخل جلگه ژبیری شدم . سوار کالسکه شده ، رانندیم . یک ساعت و نیم به غروب مانده وارد ماهی دشت شدیم . شب بعد از شام [مجلس] مردانه شد . پیشخدمت ها آمدند . حاجی میرزا علی مقدس ، آمده بود . هنوز دماغ حاجی کج است ، از صدمه صبر مسیب . انشاء الله کم کم راست خواهد شد .

بعد خوابیدیم ... enis

روز سه شنبه بیست و پنجم [شهرشوال] در ماهی دشت اطراق شد. صبح که برخاستیم [دیدیم] دیشبش باران زیادی مخلوط به برف آمده است. صبح هم که برخاستم، باز هوا آبروی بود. می بارید، برف و باران. اما زمین به طوری گل شده بود، که راه نمی شد رفت. به هر کفشی، نیم من گل، می چسبید اما الحمدلله، اتفاقاً اطراق بود. والا نمی شد امروز، مردم و مال و بینه و ... برود و منزل فردام شهر کرمانشاهان است.

گل [و] فلان عیبی ندارد لازم شد، در این مقام شکر باری تعالی را به جا بیاورم، که الی امروز، بر سر چادرها، واردوی ما، چه در خاک ایران و چه [در] خاک روم، ابد آباران و برفی نیامده بود. اما اوقاتی که در خاک روم بودیم، در خاک ایران همه جاباران های نافع و برف آمده بود. و اگر خدا نکرده یک باران شدیدی در سمت سُرْمَن رَی، کر بلا [یا] نجف یا در مراجعت از حضرت صاحب، در راه ها، بخصوص یعفریه و شهر «وان» و زهاب و ... می بارید، اردوی به این سنگینی چه می شد، که یک کالسکه و یک عراده، و یک شتر، در این راه های طولانی و پست و بلند و زمین های نرم، که تا گوش اسب به گل می رفت بیرون نمی رفت، و همه تلف می شدند و یک بار، به منزل نمی رسید خلاصه کمال شکرگزاری از این جهت حاصل است. خلاصه امروز، وزیر خارجه [و] یحیی خان، به حضور آمدند. چون تردیدی، در عمل حکومت کرمانشاهان بهم رسیده بود. به وزیر خارجه حکم شد استخاره از قرآن بکند. استخاره درماندن بدیع الملک میرزا، پر دوم عمادالدوله. [استخاره] خوب آمد. بسیار جوان قابل [و] عاقلی است. از خوب آمدن استخاره خوشحال شدیم، که هم شاهزاده بدیع الملک، شخص کافی است، هم خانواده عمادالدوله اوضاعشان بر هم نخورده است. خلاصه بعد از آن قدری راه رفتیم هوا گاه ابر گاهی آفتاب، گاهی [۴۲۳] می بارید. قدری شعر شیخ منتخب شد. شب بعد از شام مردانه شد. پیش خدمت هامشاعره کردند. آقاوجیه، میرزا علی خان طرفی، پسر امین خلوت و عکاس باشی طرفی [دیگر] بیست تومان هم گذاشته بودیم هر طرف که طرف دیگر راست و مغلوب کرد ببرد. حاجی میرزا علی مقدس هم ثالث بود که طرفین اشعار مکرر خوانند، و شلتاق نکنند. بالاخره طرف میرزا علی خان مغلوب شد تنخواه^۱

را آن طرف بردند، ده دو^۱ به حاجی میرزا علی مقلم رسید از بابت حق السمی .
بعد خوابیدیم Semsedole .

روز چهارشنبه بیست و ششم [شهرشوال] باید به عمادیه کرمانشاهان برویم . صبح از خواب برخاسته ، هوا گرفته بود . شب هم ، برف و باران آمده بود . صبح هم می آمد . رخت پوشیده ، رفتم ، توی کالسه ، خرقة هم پوشیده ، بسیار سرد بود . برف هم می آمد . اطراف گرفته ومه بود . راندم ، دوفرستگی که رفتیم ، دست چپ در دامنه کوهی ، به ناهار افتادیم . زمین زیاد گل بود . هوا گاهی باز می شد ، گاهی ابر ، گاهی باران ، گاهی برف و تگرگ . هوای خوبی بود . حکیم طولوزون ، یحیی خان ، بودند . روزنامه خواندند . بعد سوار شده رفتم . به کالسه نشسته راندم . هوا به همان ترکیب ها بود ، الی عمادیه . در راه از شاهزادگان کرمانشاهان ، علمای کرمانشاهان ، مثل آقا عبدالله ، آقا محمد ابراهیم و ... استقبال آمدند . بعد نزدیک شهر ، تجار [و] کسبه و اهل شهر استقبال آمده بودند . شیشه نبات ، که رسم قدیم ایران است ، به طرف کالسه انداخته ، می شکستند . الحمدالله که در کالسه ، بودیم . اگر سوار اسب بودیم . یقیناً اسب ، رم می کرد . چنانچه اسب های سایرین بسیار ، رم می کردند . صدای شکستن شیشه نبات ، ناله گوسفندهائی^۱ که قربانی می کردند ، با فریاد و همهمه^۲ زن و مرد ، مخلوط شده بود . سامعین را خوش نمی آمد . بخصوص از کشتن گوسفندها ، که این هم رسم بی معنی قدیم است ، که حیوانی را در سر راه ، بکشند . بی جهت^۳ و جزء تشریفات ورود و خروج سلطان و ... قرار بدهند . زن های این شهر ، روبندی سیاه ، که از موی اسب می سازند ، واسم اوراپیچه می گویند ، بر روی خود ، می آویزند . که کسی رویشان را نبیند . چنانچه رسم اسلام است ، که زن هادر پرده باشند . اما این پیچه ، طوری است ، قدری که زن سرش را بلند می کند ، که نگاه کند ، بینی او مثل چوب «دُهاچه» پیچه را بلند می کند . کُل روی زن آشکارا پیدا می شود . و هیچ این اسباب حایل صورت زن نمی شود . زن های

۱. یعنی ده تومان دو تومان

۲. اصل : گوسفندهای

۳. اصل : هم همه

۴. اصل : جهة

عراق عرب^۱ هم همه این نوع [۴۲۴] رو بند، دارند. اگر این رسم راموقوف کنند، بسیار خوب است. چیزی اختراع کنند که حایل صورت باشد. خلاصه چون هوا سرد بود، گاهی برف و تگرگ می‌آمد. همه جایاک‌السه آمدیم. از سر قبر آقاگذاشته، همه جا از طرف مغرب شهر گذشته، بطرف عمادیه، رفتیم. دیوار قلعه قدیمی به نظر آمد که دور شهر را محیط بوده است. حالا خراب است. از عماد الدوله سؤال شد، گفت از بناهای مرحوم محمد علی میرزا بود. عمارت‌های دیوانی شهر، که مشهور به کاخ است، خیلی بلند، از توی شهر پیدابود. بسیاریه نظر عمارت معتبری آمد. شهر کرمانشاهان بسیار آباد و معتبر است. از شهر بغداد بسیار آبادتر است. اگر مثل شط بغداد رودخانه این جا بود، و این خانه‌ها را در طرفین رودخانه به درازی می‌ساختند، البته طول آبادی از سه فرسنگ متجاوز می‌شد. چون این شهر در توی دره، و روی تپه هاست. به نظر نمی‌آید، دو مساوی بلکه، بیشتر از آبادی بغداد است. چون کالسه از پل قره‌سو، باید می‌گذشت و به عمادیه می‌رفت، قدری راه دور شد. از پل گذشتیم. نزدیک عمادیه، دره بود. اسب به واسطه گل لیزی خورد. پیاده شدم، رفتم. باز سوار شدم. دم در عمارت، سردپائین، باز نهری بود، و گل هم بود. ابراهیم خان راجلو فرستادم، بپند^۲ راه چطور است. سد کوچکی، در نهر بود، روی سد، گل و لیز بود. من هم سواره رفتم. اسب دست و پائی رفت. [و] کم ماند [بود] بیفتد، و ما زمین بیفتیم الحمداله خودداری کرده، نیفتادیم. گذشته، رفتیم، عمارت در سردر کوچک پائین منزل کرده، بخاری بود. گرم [و] خوب [بود] نماز کردیم. عرفانچی پیدا شد. از معقوبیه برای عروسی کردن [با]، دختر عماد الدوله پیش [از ما] آمده بود. ملاحظه شد. از این قرار از عروسی خودش تعریف کرد. لازم شد اعمالی که کرده است، بنویسم. اولاً سه روزه، از معقوبیه، به چاپاری، به کرمانشاهان آمده است. و در خانه مرتضی قلی میرزا، پسر عماد الدوله منزل داده بودند. بلافاصله به عماد الدوله پیغام داده است: که میدانی من چرا آمده‌ام؟ برای عروسی دخترتو است. عماد الدوله اول عذر آورده بود، که حالا نمی‌شود. اگر هم بشود باید مهمانی [و] ساز و نقاره باشد. [۴۲۵] عرفانچی گفته بود، من پول نخواهم داد. اگر عماد الدوله خرجش

۱. اصل: عراق و عرب

۲. به پند

رابدهد، بسیار خوب بکند. عمادالدوله هم قبول کرده، آتش بازی [و] مهمانی و... سازونوازی راه انداخته بودند. شب عروسی عمادالدوله، به سمت ماهی دشت به استقبال آمده بود. عرفانچی را، حمام دامادی باسازو... برده بودند. شب عروسی برادر عمادالدوله، که اسمش محمدرحیم میرزا، است دست بدست داده بود. اما عوض این که عروس را بیاورند خانه عرفانچی، عرفانچی را مثل عروس، با آتش بازی [و] سازونقاره برده بودند. قبل از دست به دست دادن، درجائی که همه شام می خوردند، اوراهم برده بودند. آتش بازی می کردند. پاچه خیزک^۱ می انداختند. [که] به کلاه و گردن مردم می رفت. پدر و مادر عرفانچی را، و عمادالدوله را، فحش می دادند مردم. به عرفانچی گفته بودند شام نخور. [او] که گرسنه بوده است، یک نان بزرگ را لوله کرده، با پنیر خورده بود. بعد [که] برده بودند، اندرون، شیرین پلو آورده بودند. که با عروس بخورد. یک قاب شیرین پلو خورده بود. ینگه ها^۲، گیس سفیدها^۳، گفته بودند این گاواست، یاداماد. این چه چیز است. زنی که آفتابه لگن آورده بود. عرفانچی پنج هزار [دینار] توی لگن [برای او] ریخته بود. زن که بدگفته [و] نگرفته بود. گل کمری که از جانب عروس، سر حمام بارخت باید می گذاشتند، خودشان نداشته اند. عرفانچی گفته بود، من دارم. گل کمر خودش را به پانصد تومان، [به آن ها] فروخته بود. دوباره [گل] کمر را هم صاحب شده بود. صبح عروسی عرفانچی، مقوم^۴ و دلال و... آورده [بود] آن چه عروس از هر چیز جهیز آورده بود، داده بود قیمت کرده بودند. خلاصه کارهای غربی کرده است. بعد از شام خوابیدیم. Bolénde.

روزی پنجشنبه بیست و هفتم [شهرشوال] توقف در عمادیه. صبح رفتم، پیاده به قصر بالا. زمین زیاد گل بود. نمی شد راه رفت. تار سیدیم بالا به زحمت بسیار، پیشخدمت ها بودند. اغلب مردم شهر هستند. عزت الدوله شهر است. والدۀ شاه هم در خانه های، صارم الدوله در شهر است. امروز در همان بالاخانه بودیم. کاری نداشتیم. امین السلطان،

۱. اصل: نون

۲. ینگه - یدک - دنباله، زنی که شب زفاف همراه عروس به خانه داماد می رود. (فرهنگ عمید)

۳. گیس سفید: کلفت و زنانی که در خانه ها به بانوی خانه همکاری می کردند.

۴. مقوم: قیمت گذار - کسی که قیمت اجناس را تعیین می کند.

قدری از اسباب های مختلف مثل دوربین ها، دستکش و ... خیلی اسباب که ، هر چه تصور شود، بود. که درآبادارخانه آورده است . دراین سفر نمونه [ای] از آنها را آورده بود. تماشا کردم ، از عطریات و ... بعضی را بردیم ، اندرون . به حرم خانه تقسیم شد . امین السلطان ، الحق نوکر بسیار قابلی است . از عهده هر گونه خدمات برمی آید . خصوص در خدمت مخصوص خودش مثل ندارد . نظم عمل سیورسات خانه که مناسب شغل او نداشت . اما نظمش بسیار لازم بود . عمل قاطر خانه ، [و] شترخانه ، از بغداد ، در مراجعت به او محول شد . در کمال نظم به راه برد . ومی بُرد . که در قوه دیگری نبوده . خلاصه عصری رفتیم [۴۲۶] اندرون شب شام خورده خوابیدیم . zahrasoltan

روز جمعه بیست و هشتم [شهرشوال] صبح رفتیم ، یاز سردربالا . ناهار خورده ، بعد از ناهار ، حمام السلطنه ، معتمدالدوله ، وزیر خارجه ، دبیر الملک ، شهاب الملک ، امین نظام ، حاجی سعدالدوله ، و ... عمادالدوله ، مشیرالدوله ، معتمدالملک ، مشیر لشکر ، به حضور آمدند . بعضی کارها و فرمایشات داشتیم . حکم شد . فرج دوم را از این جا ، مرخص کردیم . [که] از راه همدان به آذربایجان بروند ، با سواره شاهسون ، الی غروبی مشغول کار بودیم ، غروبی رفتیم ، اندرون . هوا صاف و سرد است . شب بعد از شام در باغ آتش بازی کردند . بعد خوابیدیم ... enis

روز شنبه بیست و نهم [شهرشوال] امروز در شهر در خانه های صارم الدوله ، مهمان مهد علیا ، هستیم ، به ناهار . رفتیم . اسب آوردند . دم حمام ، سوار شده ، رانیدیم . اسب حرکت قبیحی ، کرد . زن ها یک دفعه خندیدند با صدای بلند . بعد رفتیم ، بیرون باغ . سواره از رودخانه گذشتیم . خیلی آب داشت . بعد سوار کالسکه عثمانی ها شده رانیدیم . نوکرها بودند . از عمادیه به شهر ، یک فرسنگ سبک است . نزدیک شهر سوار اسب شدیم . جمعیت زیادی از زن و مرد بود [ند] معرکه می کردند . داخل کوچه شده ، کوچه ها را سنگفرش کرده اند . عمادالدوله می گفت امسال تازه سنگ فرش کرده ام . کوچه قدری تنگ بود دیوارهای بلند [داشت] روی دیوارها پر بود از زن . بسیار احتیاط داشت ، که زنی یابچه [ای] از بالا بیفتد روی ماها . الحمدالله به خیر گذشت . از پهلوی مسجد خوبی گذشتیم . گفتند

از بناهای ...^۱ عمادالدوله هم ، مسجد خوبی ساخته است . خلاصه اازدم خانهٔ محمدرضاخان سرتیپ زنگنه ، وتلگرافخانه گذشته ، داخل میدان توپخانه شدیم . میدان خوبی است . دور[آن] حجرات است ، وجای توپها . اما این قدر جمعیت توی میدان و پشت بام های میدان بود ، که نمی شد معلوم کرد میدان را ، چه قسم ساخته اند . جمیع سطح میدان و بام ها و ... آدم بود . افواج قزوین و ... بودند ، موزیکانچی ها بسیار خوب می زدند . از میدان گذشته ، کوچه تنگی راهم عبور کرده ، داخل خانهٔ صارم الدوله شدیم . حمام السلطنه ، معتمدالدوله ، یحیی خان ، نوری ، تیمور میرزا ، سیاحی ، آقاوجیه ، مملی ، عمادالدوله ، صارم الدوله ، مجدالدوله ، ناصرقلی خان ، و ... بودند ، عمارت بدی نبود . معیلا نه بود . حیاط^۲ بزرگی بود . باباغچه و حوض [و] نردهٔ دورباغچه ها ، یک طرف روبه مشرق ، عمارت بلندی ساخته است . که پلهٔ زیادی می خورد [و] بالا می رود . ماه تابان خانم ... میرزانی خان [۴۲۷] از آن جا شهر و صحرا پیداست . رفتیم آن بالا . اما زیاد سرد بود . آمدیم پائین . خلاصه در تالار کوچکی روبه جنوب نشستیم . والدۀ شاه بود . مریم شاه هم بود . ناهار زیادی ، چیده بودند ، خوردیم ، باشاهزاده ها ، بعد از ناهار رفتیم ، حیاط دیگری ، صارم الدوله ، ساخته است ، حیاط طولانی ، چشم انداز به شهر و ... دارد . حوض ها دارد . جای خوبی است . سرد بود . زود برگشته ، آمدیم . باز به اتاق ، نشستیم . تیمور ، مجدالدوله ، قدری با هم شوخی کردند . صارم الدوله ، آلبوم عکس های مختلف آورد ، تماشا کردیم . الی غروب ، آنجا بودیم . نماز کرده ، آمدیم ، بیرون . پیاده از میدان توپخانه رفتیم ، به عمارت دولتی . باز همان طور ، جمعیت بود . دیوان خانه های بسیار خوبی ، خلوت های خوبی ، دالان های خوبی ، ساخته اند . عمارت «بیلستان» که خود عمادالدوله می نشیند ، رفتیم . به اطاق مخصوص عمادالدوله رفتیم . اتاقی است گرم ، زمستانی ، ترکیب صفحه پیچاز^۳ ساخته شده است . کتابخانهٔ عربی و فرنگی داشت . عکس صورت های ما ، و ... زیاد بود . مخلفات زیاد ، توی اتاقش بود . اتاق راهم کاغذهای خوب چسبانده اند . اندرونی شاهزاده هم ، نزدیک همین عمارت است . امان رفتیم ،

۱. جای نام در متن اصلی سفید گذاشته شده است .

۲. اصل : حیات

۳. اصل : پی چاز = شطرنجی یا چهارخانه

آنجا دوباره برگشته ، به دیوانخانه دولتی رفتیم . از آنجا ، از یرزمین ، پله می خورد ، می رود ، به عمارت عرش آتین . عمارات خوب دارد . بخصوص حوض خانه دارد . ستون زیادی دارد . حوض در میان [است] بسیار خوش ترکیب ساخته اند . تابستان باید خیلی سرد باشد . دور و ، است حوض خانه های ، مرمیکه‌پارچه دارد ، از آنجا گذشته ، به زیر عمارت کاخ رفتیم . که خیلی بلند است . و شبیه است ، ترکیباً به عمارت شمس‌العمارة تهران ، اما کوچکتر از آن است . هواسرد بود . دیگر بالا ، عمارت نفتم . در دیوانخانه دولتی در تالارش ، دو ستون یک پارچه ، از سنگ معدن حاجی آباد کرم‌مانشاهان ، دارد . مثل سنگ سماق است . خلاصه وارد محوطه شدیم . مثل باغ بود . از آن جا گذشته داخل حیاط خلوت عمارت ، و تالار باغ محمد علی میرزای مرحوم ، شدیم . تالار خوبی است . روبه باغ . باغ بسیار بزرگ مشجر آباد خوبی است . از همه درخت ها و میوه ها ، دارد . مرتبه ، مرتبه ، می رود الی پائین . جدول آب از میان خیابان ، همه جا آهشار مانند ، می رود . بسیار باغ خوش قطع خوبی است . پیاده باشاهزاده ها و ... صحبت کتان ، الی آخر باغ رفتیم . آنجا سوار کالسکه شده ، رانندیم ، به عمادیه [هوا] بسیار سرد بود ، شب بعد از شام آتش بازی کردند . بعد خوابیدیم ... mesumé

روزی که شنبه سلخ شوال رفته بیرون . امر تازه [ای] نبود . به کار و صحبت گذشت .

حکیم طولوزون دیروز به چاپاری به تهران رفته است . شب ، ماه غره ذیقعه را رؤیت کردیم در اندرون بعد [سوره] ایس را در کتاب دعا^۱ پیشکش عمادالدوله خواندم . شب آتش بازی خوبی بود . خوابیدیم . enis [۴۲۸]

روز دوشنبه غره ذیقعه صبح سوار شده ، رفته طاق بستان . ناهار را بالاخانه خوردم .

بخاری [را] آتش کرده بودند . دود کرده بود . نوری ، ناهار گرم بسیار خوبی ، پخته بود . عکاس باشی ، محمد علی خان ، سیاحی ، میاجی ، چرتی ، امین السلطان ، آقادی ، آقاوجیه ، بودند امین الملک ، هوا امروز خوب گرم بود . آب چشمه بسیار گرم بود . ولجن [و] بوی تعفن داشت . بعد از ناهار ، سوار شده رفتیم ، دامنه کوه را گرفته ، قدری رفته . مشیرالدوله ، مشیر لشکر ، آمدند ، قدری از کارهای ، عمادالدوله ، و اصلاحی که میانه او و رعیت کرده بودند ، عرض کردند . و به جمیع عرایض رعیت شهری ، یعنی کسبه رسیده بودند . و احقاق

۱ . در متن اصلی «دعا کتاب» به صورت مقدم و مؤخر آمده است .

حق کرده بودند. عکاس یاشی هم، مامور شد برود، خلعت عمادالدوله را ببرد. امین الملک نیامده بود. مشیرالدوله [و] مشیر لشکر، رفتند. مارفتیم توی دره تنگ سنگی اطرافش کوه‌های، سنگی سخت بود. خوب جای محفوظی بود، از باد. و ... سبزه، و چمن هم داشت. جاهای نشیمن خوب داشت. نماز کردم. جای خورده، قدری میوه خوردم. کبوترهای صحرانی، در شکاف‌های این کوه، آشیان داشتند. تعجب در این است [که] یک کبوتر سفید دُم سیاه بازیکن شهری، آمده باین کبوتران وحشی، انس گرفته، جفت شده، باکمال خوشحالی، و تر دماغی پرواز می کرد. و از کید عدو، و بند و قید مردمان خوش ذات، جنس دویا، آسوده احوال، سیرو گشت می نمود. و از اطراف این دره، در سنگ‌ها اثرهای آبشار، و آب‌های زیاد بود. معلوم می شود. در بهار آب‌های زیاد، از این کوه در جریان است. اما حالا آب کمی داشت. خلاصه عصری سوار شده، رفتیم، روبه منزل. از همین دره که نشسته بودیم، شهر کرمانشاهان و مزارع و ... همه پیدا بود. چشم انداز خوبی داشت. در صحرای بافتنگ رضا قلی تفتنگدار، پسر سهراب خان نقدی مرحوم، در ساخت اسب، یک کلاغی را در روی هوا زدم، افتاد. امروز صبح در سر سواری، بهرام بیگ، پسر سرخیل ایل جاف، اسب عربی بسیار خوبی، پیشکش فرستاده بود. کردند، چهار دست [و] پاسفید بسیار است خوبی بود. آوردند. اسمش را غره گذاشتم. چون در غره ذیقعه آورده بودند. خلاصه، سوار کالسکه شده، راندم. در بین راه از کسبه شهری باز به عرض آمده بودند. بسیار کج خلق شدم. [۴۲۹] و سبب کج خلقی ما، از این قرار است: بعد از ورود به کرمانشاهان در روز ورود، عارض شدند. چند صنفی از اصناف شهری، که اگر در این روزنامه عرض آنها، و رسیدگی^۱ که شد، تفصیل داده شود، از مطلب دور می افتیم. اما مختصر آ می نویسم که دقت های زیاد، در عریضشان کردم. و آن چه را که محق بودند، احکامش^۲ موافق قاعده و عدل صادر شد، و از چند نفری که شاکی بودند، مثل دوفراز شاهزاده های معتبر، و فراشبازی، حاکم و کلانتر شهر همه را حکم شد، که همراه اردو به تهران بروند، و هر گز در این شهر نمانند.

۱. اصل: انت

۲. اصل: رسیده گی

۳. اصل: احکامش را

ویک نفرو زیر و پوشکاری مثل مشیر لشکر، نوکر کاردانی التفات شد. که میانه رعیت و حاکم، ثالث و حکم باشد. باوجود این احکام عدل، بنابه خبت طبیعت، و هرزگی، عارض بودند، که فلان حاکم رانمی خواهیم. دیگر [ی] رامی خواهیم. چون بعد از احقاق حق، این عرض و جسارت خارج از تکلیف رعیت و نوکراست. حکم شد مفسدین عارضین را بگیرند، و به محبس دولتی بپندازند. جمعی را گرفته و به محبس انداختند. خلاصه، آمدم منزل. شب را بعد از شام خوابیدیم. امروز معیر الممالک، باعیال و ... از راه همدان رفتند [به] تهران. دبیر الملک هم از این راه رفته است. Tardjé

روز سه شنبه دوم [شهر ذیقعد] باید رفت به بیستون، انشاء الله تعالی. صبح از خواب برخاسته، رخت پوشیده، سواراسب شده، رفتم. نزدیک قصر عمادالدوله پیاده شده، پیش خدمت هاویجی خان و ... بودند. پیاده شدم. آقا عبدالله، آقا محمد ابراهیم، و سایر علما آمدند، ایستاده، تری باغچه، قدری صحبت شد. عمادالدوله، خلعت شمسه داری، پوشیده [بود]. از قریه سیاه بید، گذشته، دست چپ به ناهار افتادیم. حاجی میرزا علی هم آمد. سر ناهار عرفانچی روزنامه خواند، زنش را هم عرفانچی آورده است. ناهارگاه را زیر درخت بادام تلخ کوچکی، انداخته بودند. در این صحرا، بجز این درخت هیچ درختی نیست، تعجب داشت. کهنه و فلان هم عوام الناس بسته بودند. که این درخت مثلاً نظر کرده است. خلاصه بعد از ناهار سوار به کالسه [۴۳۰] راندم یک ساعت و نیم به غروب مانده، وارد منزل شدیم. زیر کوه بیستون افتادیم. خیلی شکر الهی را بجا آوردم. پنجاه و پنج نفر مقصرین کرمانشاهی، که در دیروز حبس شده بودند، با قراول این جا آورده بودند. عمادالدوله واسطه شده، بخشیدیم. و مرخص شدند. دیگر وقایع رونداد. محقق، محمد تقی خان گشاد، کرمانشاهان مانده اند. خواهند آمد. شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی و ... آمدند. بعد خوابیدیم، فتح الله خان امرائی که حاکم لرستان بود، فوت شده است. میرزا علی خان، می گفت میرزا اسدالله، پسر میرزا موسی رشتی نایب مرحوم، که سابق وزیران دران بود، در تهران فوت شده است. اسکندر خان سردار قاجار که اغلب حاکم مراغه بود، او هم در آذربایجان فوت شده است.

روز چهارشنبه سوم [شهر ذیقعد] [امروز] باید رفت به صحنه. صبح سوار شده به

کالسکه که خیلی سرد بود. هوای صاف، یخ بندان، راندم. ازپل رودخانه گاماسب،
 وده نادرآباد گذشته، عمادالدوله، مشیرالدوله، تیمورمیرزا، پیشخدمت ها، معتمدالدوله و...
 بودند. یک حقار، نشسته بود. تیمورمیرزا، بالابان انداخت. دورکرد حقار را، خیلی بالا برد،
 تابالای کوه بیستون، آنجا گرفت. آورد پائین. من توی کالسکه تماشا می کردم. همه مردم،
 هم دیدند. و همه حظی کردند. خوب گرفت، بعد راندم کنار دست چپ، خیر، در کنار دست
 راست راه، به ناهار افتادیم. پهلوی باتلاقی بود. اردک زیادی آمده، می نشست. نشد بزنیم.
 هواسرد بود. عرفانچی و... بودند. بعد از ناهار از باتلاق گذشته سوار کالسکه شدم. قدری
 که راندم، تیمور میرزا، آمد. اصرار کرد، که حقار زیاد است، هوام خوب است.
 سوار بشویدشکار یکنیم. من هم سوار شدم، به اسب جلغه، ناهارگاه حرم، نزدیکی دهی
 سر راه بود. کنار نهری، دست چپ بودند. رفتم ناهارگاه حرم، قدری ایستادم. خواجه ها
 و... زن ها، همه بودند. محمد علی خان، هم بامیرزا سید کاظم ریش، در آفتاب گردان
 بسیار بسیار کثیفی ناهار، میل می فرمودند. محمد علی خان هم آمد. یک حقار دیگر هم،
 باز روی هوا خوب گرفت. حقار، دُرنا، اردک های یاشل یاش، و اقسام مختلف. در این جلگه
 چمچه مار^۱ بسیار هست. خلاصه، زن عرفانچی کنار رودخانه آفتاب گردان زده، به ناهار
 افتاده بود. یک تخت دارد، دو کجاوه روپوش ماهوت قرمز دارند، تازه، خوش رنگ.
 خلاصه اردک زیاد بود. آنچه تفنگ انداختم، دور بودند خورد. بعد از باتلاق خواستم رد بشوم.
 روی لجن یخ کرده بود. اسب فرورفت. می ترسید. خواستم از نصف راه اسب را برگردانم،
 زدم به دهنش اسب دستها را بلند کرد، پاهایش رفت به لجن، تفنگ هم دست من بود. از کون
 اسب لیز خورده افتادم زمین. تفنگ طرفی افتاد [و] خودم [هم] طرفی اما الحمد لله تعالی عیب
 ونقصی نکرد، بهیچوجه. جائی درد نیامد. [۴۳۱]

بعد در دامنه کوهی، در جلو، قره چادر زیادی، به نظر آمد. رفتم به آن طرف.
 از دم چادر ها گذشته، از ایل شاهسون اینانلو، بودند. وضعمشان خیلی تماشا داشت.
 بعد از رودخانه گذشته، باز سوار کالسکه شدیم، راندم الی منزل. از دم ده صحنه گذشته، رفتم
 اردو. اردو خیلی کم شده است. اغلب چادر ها را هم، از زور سرما، در قویش آتش کرده اند.

سیاه شده است . به نظر نمی آید که چادر است . علی را از کرمانشاهان ، امین خلوت از منزلش خودش بیرون کرده است . او هم رفته است ، منزل امین الملک ، و اورا بیزار از زندگی کرده است . خلاصه هواسرد بود . آتش کردند . شب بعد از شام مردانه شد . بعد خوابیدیم . Uchi روز پنجشنبه چهارم [شهر ذیقعد] امروز باید رفت به کنگاور . ساری اصلان اصراری کرد ، که باید در خانه توی قصبه بیفتید . صحرا سرد است . ماهم قبول کردیم . او پیش رفته است . خلاصه صبح بسیار سرد بود . سوار کالسکه شده رانندیم . عمادالدوله ، فرهاد میرزا ، امروز راهم الی کنگاور می آیند . سایر مردم هم بودند ، رانندیم . صبح حمام سرتن شوری هم رفتیم . حاجی حیدر ، ملک محمد ، بودند . حرم پیش از ما رفت . خلاصه خیلی راه که رانندیم . دست چپ در دامنه کوهی به ناهار افتادیم . بادر شدیدی می آمد . که آتش اثر نداشت . هوا صاف است ، اما سرد . در کوه های این جاها برف زیاد است . توی آفتاب گردان پییده^۱ ، ناهار خوردیم . عرفانچی روزنامه خواند . حاجی میرزا علی ، با سروروی بسته آمد . خندیدیم ، موچول خان ، دکتر ، آقاعلی و ... و ... همه بودند . بعد از ناهار سوار شده ، رفتیم . نشستیم به کالسکه . رانندیم . تا از گردنه بیدسرخ با کالسکه بالا رفتیم . این جاها زمین کمی برف داشت . و گل و تر بود زمین . اسب های کالسکه های حرم [و] والد شاه اغلبی مانده بودند . یک تخت از حرم هم ، قبل از ناهار ماشکسته بود . آدم هایش را دادم سوار کردند . بردند . خلاصه آن طرف گردنه هم ، دست راست برف زیادی بود . همه کوه ها برف دارد . اما کوه های دست چپ بعضی جاها اغلب برف ندارد . عرفانچی دم کالسکه روزنامه پطرامی خواند . خلاصه رانندیم ، رانندیم ، تا رسیدیم ، به کنگاور . دو ساعت ونیم به غروب مانده وارد شدیم . نزدیک ده سوار اسب شده . رفتیم به عمارت پدری [و] اجدادی و ... ساری اصلان ، که فرج الله خان و امان الله و ... و ... باشد پیاده شده ، رفتیم داخل عمارت و حیاط^۲ باغچه شدیم . سی و یکسال قبل از این که من ۹ ساله بودم ، در رکاب شاهنشاه مرحوم ، محمد شاه در سفر اصفهان ، در مراجعت به کنگاور ، آمدیم در همین عمارت ، منزل کرده بودیم ، باشاه مرحوم . و درست در خاطر ام بود . بعینها آنچه آن وقت دیده بودم موجود بود [۲۳۲] رفتیم

۱. اصل : طییده

۲. اصل : حیات

درتالار^۱ نشستیم یک ایوان تالاری است درجلوتالاردیگر، درعقب بخاری هم داشت، آتش کرده بودند. دوبالاخانه درجنبین تالاربود. یکی ازآنها تلگرافخانه بود. چنداطاق هم زیربالاخانه بود. یک اطاق بسیارکوچکی سیاه شده هم، روبه جنوب گویا داشت. درقهوه خانه آن مبال^۲ ماراچادر زده بودند. حوض درجلوتالاربود. سکونی بود، جلوتالار، زیرسکو، باغچه^۳ مربع طولانی بود. دیوارها کوتاه [و] صحرای کنگاور پیدابود. سیاچی، رازسواری فرستاده بودم بیاید، گربه ها را گوشت داده، دراطاقی بیندازد، ودرش رابیند^۴. گربه ها را، سیاچی آورد. قدری گشتند [و] چیزی خوردند، بازیرند به اتاق انداختند. عکاس باشی، میرزاعلی خان، محمدعلی خان و ... بودند. ازسیاچی پرسیدم، اندرون چطور جائی است. سیاچی گفت: اندرون نیست، صحراست. محمدعلی خان ودهباشی رافرستادم بروند ببینند^۵. رفتند [و] آمدند. گفتند خیلی مغشوش است. خوردم برخاسته رفتم اندرون. یک صحرائی را [با] کوچه های^۶ زیادوخانه های دورازهم [و] حیاط های متعدد [دیدم]. که من نتوانستم همه رابگردم. بعضی جاها تجیرکشیده اند. بسیارسیاری حفاظ. چیزغریبی بود. اگرده تازن آنجا گم می شد کسی پیدانمی کرد. بسیارجرآمدم. به غروب هم چیزی نمانده است. امالاحمدالله حرم نرسیده بود. آمدم دست وپائی شد. تجیرهای جلوی سکوی حیاط^۷ رابرداشته، بردند روی دیوارها کشیدند. چادرقلندری زیادی آورده، درباغچه جلوزدند. اندرون هائی که معین شده بود موقوف شد. درهمین حیاط وبالاخانه ها و ... گفتم زن ها منزل کنند. دراین بین که نشسته بودیم، درتالار سیاچی و ... گفتند، دود می آید. تالارهم دودی شد، گفتیم سقف سوخته است. دهباشی [و] ساری اصلان و ... رفتند بالا. معلوم شد سقف تالارسوخته است. حالا درهوای سرما، دیگرجائی نداریم. خرقه

۱. اصل: طالار

۲. متراج - آبریزگاه

۳. اصل: به بینند

۴. اصل: به

۵. اصل: کوچها

۶. اصل: حیات

پوشیده، آمدم بیرون ها، در این بین یک دسته زن که، تخت ها شان عیب کرده بود. حاجی فیروز جلو انداخته، آورد. همه را توی اطاقی کردم. بعد دسته انیس الدوله [و] کنیزهای ما آمدند. توی تالار ما جمع شدند. بعد از آن دسته دیگر زن ها آمدند، ریختند توی حیاط. همه غریبی شد. یک طرف قال و مقال زن ها و هر کس، پی جانی می گردد. همه چادر به سرفریاد می کنند. یک طرف فرآشان توی حیاط چادر می زنند [و] فرش می اندازند. می آورند [و] می برند. یک طرف خواجه ها قرق می کنند. فرآش های در اندرون بارم فرش [و] یخدان حرم رامی آورند [و] می برند [و] می دهند. یک طرف ساری اصلان و دهباشی، عمله، بناریخته اند پشت بام. ترق ترق^۱ پشت بام را خراب می کنند. و از بخاری آب می ریزند [به] زمین. صدامی آید. یک طرف موزیکانچی ها دم در موزیکان پرورزی می زنند، که گوش آدم می رود. یک طرف غلام بچه ها عقب گریه ها می روند، که بگیرند، ببرند، قایم بکنند. یک طرف فرش کشی و اسباب کشی از تالار برای من می کنند، که بیاورند به همان اطاق کوچک سیاه که شب را لابد آنجا منزل بکنم. یک طرف کشیکچی باشی، یحیی خان، دیگری، دیگری، عریض می فرستند. خواجه ها می آورند می برند. یک طرف خواجه ها داد و فریاد می زنند. من هم از بس داد زده ام صدایم گرفت [۴۳۳] یک طرف خانه شاگردان، اسباب جای^۲ [و] کرسی و اسباب می آورند. می برند، [و] داد می زنند. یک محشری بود. بالاخره دو ساعت، سه ساعت از شب رفته. هر کس آرامی گرفتند. و از صدا افتادند. به یک طوری جابجا شدند. من هم در همان اطاق کوچک خوابیدم. الی صبح چنان سرد بود این اطاق که حساب نداشت. خوابم نبرد، از سرما. دو پنجره هم داشت اطاق. الحمد الله [به] خیر گذشت. همیشه گفتند [که] میرزا حسنعلی خان، منشی باشی قدیم در تهران مرده است.

روز جمعه پنجم [شهر ذیقعد] باید رفت به، و لاسجر، که خاک تویرکان^۳ است
دو فرسنگ و نیم راه است. صبح سوار شده رفتیم. قدری راه که رفتیم، در صحرای سوار کالسه شدم. ساری اصلان مرخص شد. [که] دوشی در کنگاور بماند. عماد الدوله و فرهاد میرزا،

۱. اصل: طرق طرق

۲. اصل: چانی

۳. اصل: توی سرکان

همراه هستند. خلاصه رانندیم، میل، به طرف دست راست، مابین شمال و مشرق، رسیدیم، به رودخانه خرم رود، که ازکوه الوند می‌آید. و ازتویسرکان و این کناررودخانه خرم رود، دهات زیادی، مال حاجی مرادخان یاورفوج ملایری، است. این دهات حاجی مرادخان این جا پیدانمود. خیلی بالاتراست. دراین جا این رودخانه ازما بین ده «کوچه»^۱ که مال خدا بنده افشاراست، و ده طاهرآباد[و] حسین آباد خالصه، که جزء کنگاوراست، می‌گذرد. کوچه، دست راست است. دو، ده خالصه [هم] دست چپ. پلی هم روی این رودخانه، تازه ساخته اند. پلی محکم است. چهارچشمه دارد. حاجی جواد تاجر اصفهانی ساخته است. دست راست به ناهار افتادیم. ده دیگری بود، در دست راست، اسمش کودی بود^۲. جزء کنگاوراست. ناهار خوردیم. بعد سوار کالسکه شده، باز رانندیم، روبه شمال. هوا صاف و آفتاب خوبی بود. گرم بود. رسیدیم نزدیکی منزل. ده ولاسجر، بسیار آباد و خوب است. خانوار زیادی داشت. دست چپ بود. باغاتش کم است. در نزدیک دامنه کوهی، مثل تپه ماهور بزرگ، بالاترازه، اردو افتاده بود. پنج ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم. چادر سرپرده جمع قشنگی بودند. قدری شعر شیخ منتخب کردیم. نوشتجات^۳ وزیر خارجه، میرزا محمد رئیس وزارت خارجه، نوشتجات کرمان و... ملاحظه شد. یحیی خان بود. احکام نوشت. نزدیک غروب، در گودال جلو چادر، هیزم آوردند. روشن کردند. در وقت فرق زن‌ها دود زیادی می‌کرد بسیار از دود اذیت کشیدیم. اعتضاد السلطنه از تویسرکان آمده بود. یعنی شب آمده است، به اردو. شب بعد از شام مردانه شد، پیشخدمت‌ها آمدند. میرزا علی خان، آقا علی، عکاس باشی، علی رضا خان، محمد علی خان، سیاحی، آقاوجیه، یحیی خان، موچول خان، بودند. حاجی میرزا علی مقدس، هم بود. گفتم: حاجی بیابنشین. من روزنامه فرنگی می‌خوانم. یحیی خان ترجمه می‌کند. گوش کن. آمدن نشست. رفت زیر کرسی. لحاف راهم کشید روی بینی خود. به عبارت ترکی گفت: به به عجب شد. خیلی سردم بود. خسته هم بودم. اگر اذن هم نمی‌دادند، می‌خواستم بنشینم.

۱. «کوچه» در این جانام دهی است.

۲. در متن اصلی، بالای سطر اضافه شده است «کودین است».

۳. اصل: نوشته جات

بچه‌ها^۱ آتش بیاورید. [۲۳۴] کرسی را بهم بزنید. می گفت: من چرا باید زیر کرسی بنشینم. بخصوص از این طرف، پائین کرسی، جای رذل^۲ است. هر کس این سمت کرسی بنشیند. جای رذلی است. موچول خان، یحیی خان، من [و] سایر [ین] از خنده مریدیم، می گفت: چرامی خندید. مگر بد است. من زیر کرسی بنشینم. چه عیب دارد. من رفیق شاه هستم. من لاله^۳ باشی هستم. من مثل گیس سفید هستم. در بیجگی^۴ شاه فلان جارامی شستم. چرانشینم. زیر کرسی. خلاصه این قدر نامربوط گفت، که از خنده مریدیم. بعد رفت. ماهم قدری با میرزا علی خان و ... شعر منتخب کرده، بعد خواہیدیم. *lakeri*

محقق امروز آمده بود. در ولاسجرده خوانین تکلومی نشینند. این طایفه در قدیم، در عهد سلاطین صفویه، امراء و خوانین و سرداران معتبر داشته اند. حالا ندارند.

روزشنبه [ششم ذیقعد] باید رفت به «فرسفیج» که ملکی میرزا شفیع متوفی مرحوم، است. اما حالایش حاجی مرادخان یا ور و اولادش، گرو گذاشته اند. سه فرسنگ سبک راه بود. صبح سوار شده رانیدیم، به کالسه عمادالدوله باز همراه است. از نصف راه مرخص شد. رفت. یعنی بعد از ناهار، باملیک نیازخان، و محمدحسن خان کلهر. و ... اعتضاد السلطنه، با کلاه پوست منحوسی، و عینک آمد. خیلی صحبت شد از تهران و ... هجدهم رمضان، از تهران درآمد است. در همدان و اینجاها بوده است. خیلی صحبت شد. سلیم لال هم، پیدا شد. فرهاد میرزا، هم الی این منزل باز آمد. خلاصه رانیدیم. راه خوبی بود. طرفین راه کوه و دره و تپه است. الی ده باقرآباد وقف، که دست خسرو میرزا است. قدری سر بالا است. امامعلوم نیست. سربالائی گردنه مانند می شود. آنوقت سرازیری است. امامکم، باز معلوم نمی شود. می رود الی منزل. که از دست چپ پیدا است. به مسافت دو فرسنگ است. که قصبه «تری» و «سرکان» و دهات متعلق به آن همه، در دامنه، و دره های الوند، پیدا بودند. الی دامنه الوند، جلگه و صحراست. اما جلگه و صحرا را، کوه از اطراف احاطه

۱. اصل: بچه‌ها

۲. اصل: رذل

۳. اصل: لاله

۴. اصل: بیجگی

دارد. باید در بهار و تابستان بسیار، مملکت خوش هوای بانزهرتی باشد. خلاصه جمعیت زیادی از دهات و توپسرکان به تماشا آمده بودند. باکالسه الی نزدیک ده فرسفیج، رفتیم. سرازیری بود. سواراسب شدم. اسب کوچک جلف بدترکیب لاغری، ابراهیم خان آورد. سوار شدم. قدری که رفتم، لابد آبیاده شده، سواراسب دیگر شدم. از میان ده رفتیم. کاروانسرای خوبی در کناره، در بالا بود، شاه عباسی است. چون این ده [۴۳۵] سر راه زوآراست، که از عراق به عتبات عالیات می روند. ده آبادی است. عمارات خوب دارد. رودخانه از جلو ده می رود. پلی هم دارد. رفتم منزل، درخت تبریزی زیاد، ویاغات دارد. رفتیم، چادر. سه ساعت به غروب مانده رسیدیم. میرزا علی خان، عرفانچی و... بودند. عرفانچی روزنامه خواند. دیشب نوبه^۱ کرده است. سیاحی زره [و] کلاهخود [و] ساعد بند [و] زلق و... آورده بود. شخصی در کردستان ساخته است. زره [و] کلاهخود را به غلام علی خان، پوشانده، رفتیم، اندرون قرق کردند. غلام بچه ها قرق می کردند. غلام علی خان رفت. الی دم در اندرون. باز برگرداندم. این دفعه از خجالت دوید. زن ها خندیدند. فریاد زیادی شد. غلام علی خان زمین خورد. کلاهخود افتاد. بعد باز زمین خورد. زلق افتاد زمین. خیلی خنده شد. بعد عصرش زن ها آمدن. موزیکان خوبی زدند. دهات دست چپ و راست امروز از ولاسجد الی این منزل از این قرار است. دست راست. قلعه نو [متعلق به] معین الدوله، لایمان، ایضا مینجان، ایضا کلیان، برفیان، ایضا کارخانه میرزا معین منشی، چاشته، حوزه سیم، و... و... و... دست چپ، گنجوران [متعلق به] خوانین تکلو، قشلاق سنگ سفید، [متعلق به] میرزا شفیق مرحوم، قلی لاله علیا، سفید، مبارک آباد، [متعلق به] سلیم میرزا، موشلوق [متعلق به] حاجی سعدالدوله، از بغداد تلگراف کرده بودند، که بین کاظمین و بغداد هشتاد نفر عرب راکشته است. خلاصه، بعد خوابیدیم. یعنی بعد از شام مردانه شدی شخدمتها آمدند. عرفانچی روزنامه خواند. شب خوابیدیم. fērengi

روزیکشنبه هفتم [ذیقعهده] در این منزل اطراق شد. صبح برخاستم، هوا ابری بود. امامالایم بود. ناهار را منزل خورده، با وجود ابر و سردی هوا، سوار شدیم. روبه طرف توپسرکان

۱. مقصود دارک و استان مرکزی امروزی است.

۲. تب نوبه، همان تب مالاریا است. تبی که هر سه روز یک بار عارض شود.

از فرسفیج، به اینجا دوفرسنگ ونیم راه است. کالسکه هم نمی رفت. سواره می رفتیم. حسام السلطنه، فرهاد میرزا، معتمدالدوله، اعتضاد السلطنه، مجدالدوله، تیمور میرزا، بودند. صحبت کنان می رفتیم. در کنار رودخانه [ای] که از الوند به فرسفیج می آید، حقار کبود و سفید بود. تیمور میرزا چند دست بالابان، و چرخ انداخت. بردند هوا، بسیار خوب گرفتند. زیاده تماشاشا دارد. رانندیم از قریه فریازان، که حاجی سعدالدوله در اینجا سهم دارد. رددشه در محاذی باغ میرزا شفیع مستوفی مرحوم، در صحرای افتادیم. آفتاب گردان زدند. دورین سه پایه بزرگ آورده، دهات و شهر توی و ... [سرکان] را تماشا کردم. بسیار میل داشتم، بروم، همه جارابگردم. اما دور بود و سرد. کالسکه هم نمی رفت. مراجعت منزل اشکالی بهم می رساند. خلاصه بادورین تماشا کردم. بسیار جلگه آباد پر حاصلی است. در بهار و تابستان گویا بهترین ییلاقات و گردشگاه ها باشد. [۴۳۶] اطراف کوه است. به سمت شمال کوه الوند است. رودخانه های زیادی از الوند، به دهات اینجا و این جلگه جاری است. باغات زیاد دارد. میوه های، خوب عمل می آید. بخصوص سیب سرخ اینجا، مشهور است، به خوبی. و آلوچه، توت سفید و سایر میوه های ییلاقی بسیار خوب، عمل می آید. حاصل گندم، جو و ... آبی و دیمی زیاد است. همیشه غله در این ولایت ارزان بوده است. به علت خشکسالی پارسال تاحالا با وجود بارندگی های به موقع، باز گندم خرواری هفت تومان است.

اول شهر «توی»، را ملاحظه کردم. در دامنه کوه الوند افتاده است. طول شهر بیشتر از عرض [آن] است. یعنی طولانی است. خانه های خوب داشت، بازار و کاروانسراهای معتبر خوب، دارد. در آخر شهر قلعه [ای] بود. در توش عمارات داشت. سابق مجلس شاهزادگان که خسرو میرزا، جهانگیر میرزا، مصطفی قلی میرزا، احمد میرزا [باشند]، بوده است. در اول دولت ما، که شاهزادگان را مرخص فرمودیم. باز هم همین قلعه محل سکونی اولاد و عیال آن ها است. اطراف شهر هم مزارع و باغات زیادی دارد.

از «توی» که می گذرد، قریه آرتیمان، در بخله کوه افتاده است. خانه های این قریه به طول افتاده است. اما مرتبه به مرتبه روی هم ساخته اند. خانه های بسیار عالی قشنگ و به این ترکیب که روی هم افتاده است، بسیار با صفا و خوش منظر است. و اطرافش کلاً باغات است.

از آنجایی گذرد [و] به قریه سرکان ، می رود . که در درّه [ای] از دره های الوند واقع است . (مقبره ابو الحسن ، که از صحابه حضرت پیغمبر است . در سرکان است . چنارهای بزرگ دارد . درایش زیاد ، تابستان به آنجا می روند .) ^۱ درّه [ای] بسیار وسیع به نظر آمد . مملو از درخت و باغات و خانوار . سرکان هم توی دره راپر کرده بود . اطراف و دورها مملو از دهات و باغات بود ، که دوربین درست تشخیص نمی داد . و هوام تاریک و مه بود . ده قلعه شیخ ، ورود آور و ... و ... در جلو پیدابود . و قلعه جعفریگ ، که از دهات میرزا شفیع مرحوم است . رود آورد در قدیم شهر بوده است . که حال هم آثار خرابه های او هست . تپه [ای] در صحرای پیدابود . در همان نواحی رود آور ، از پشت تپه ، سر برچی پیدابود . مثل برج طغرل شهرری ، به همان ترکیب خیاره دارد ، بنائی شده بود ، از اهالی و معتبرین توی ، سرکان استماع شد ، که شب ها در دامنه کوه نزدیک شهر ، «توی» روشنائی پیدایمی شود . که الی صبح به همان ترکیب بدون کم و زیاد برقرار است . هر قدر دور تر بروند روشن تر به نظر می آید . هر چه نزدیک تر بروند مفقود و معدوم می شود . خود شاهزاده اعتضاد السلطنه [۴۳۷] هم عرض کرد در همین چند شب خود تجربه کردم و دیدم . اما می گفت باید از شهر خارج شد ، و دید . یعنی توی شهر پیدانست . بعضی مردم می گویند ، از چراغ های شهر است ، این شعله . اما شاهزاده می گفت من به دقت دیدم . از چراغ نیست . از کوه و زمین است . حتی می گفت بادوربین دو چشم دیدم . دود هم در می آمد . خلاصه نماز کردم . جای خوردم . بعد سوار شدیم . باز رفتیم . کنار رودخانه ، باد تند سردی ، بسیار شدید از پیش رو ، می وزید . بسیار اذیت کرد . تیمور میرزا بازیگ حقایق بدبختی ، راپیدا کرد . بالابان را انداخت . حقایق بلند شد . به دور گردن بالایان هم ، دور می کرد . در این بین حقایق ، یک ماهی که خورده بود ، از دهانش انداخت بیرون که خودش [را] سبک بکند ، و بلند بشود . که بالابان ها بالای سر او را گرفته ، لگدی زده از بالا آورد پائین . خلاصه خیلی سرد بود . قدری به درشکه نشستم . باد از جلو بود فایده ای نکرد دو باره سوار شده دوان دوان آمدیم منزل باد بدی می آمد . تجیرها را خواباند شب بعد از شام مردانه شد . پیشخدمتها آمدند . عرفانچی روزنامه خواند . بعد خوابیدیم ... امروز چرتی ها ، در «توی» ، مهمان سلیم لال بودند . از همان آفتاب گردان

رفتند . سلیم لال امروز اسامی دهات رامی گفت چاخانچی گری می کرد . تفصیل کوه «خان کورمز» یعنی وجه تسمیه او را سلیم لال به این طور می گفت : که در قدیم یک نفر خان ترك بازنش ، و یک نفر نوکرش بالای این کوه به گردش رفته بودند . خان در طرفی نشسته بود . نوکر ، زن خان را برد ، پشت سنگی به دم کار گرفت . زن می گفت به نوکر ، خان کُر . نوکر می گفت : خان کُر مَر آسوده باش . از آن وقت اسم کوه خان کورمز شد .

روزدوشنبه هشتم [شهر ذیقعد] باید رفت به جمیل آباد ، ملکی محمدحسین خان ملایری است . دوفرسنگ و نیم راه است . صبح برخاستم ، برف زیادی می آمد . مردانه رفتم حمام . رخت پوشیده آمدم . سوار کالسکه شدیم ، رانندیم . راه کالسکه خوبی بود . الی یک فرسنگ و نیم دره ماهور بود . ماهورها نزدیک راه بودند . به ناهار افتادیم . دست چپ راه ، کنار راه ، گاهی باز برف می آمد . معتمدالدوله مرخص شد . رفت کردستان . بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده ، رانندیم . این دره ماهور ، یک سربالائی کوچکی شد . بعد سرازیری شد . قدری صحرا وسعت به هم رساند . اما باز اطراف کوه بود . کوه های طرف دست راست بزرگتر ، و بعضی کوه های سنگی داشت . منزل پیدا بود . خلاصه رانندیم . پنج به غروب مانده وارد منزل شدیم .

دهاتی که در دست راست و چپ امروز بود ، از این قرار است دست راست «حاجی تو» ، ملک میرزا محمد رضا ، یعقوب شاه ، ملک حاجی هادی ، زاغه ، [ملک] نامدار خان زند . بوستان در ، درواز ، ملک امیر خان ، احمد آباد [ملک] اسمعیل میرزا ، برجی میان راه ساخته بودند ، برای زوار . برج مربعی بود . بلند . زیرش آب انبار با لایش هم مسکون است . [۴۳۸] دست چپ ، میان ده ، ملک محمد حسن خان قاجار ، بابا کمال به اشتراك خلاصه و محمدحسین خان ، سیاه درّه [ملک] رشیدخان ، سرخه ده ، ایضا . با دزیادی منزل می آمد . شب هم آمد . بسیارید . اغلب مردم در توی ده می افتند^۱ [باد] سرپرده اندرون و ... را خواباند چادر زعفران باجی راهم باد انداخته بود . شب بعد از شام مردانه شد . به جز عرفانچی و پسر ...^۲ والی هیچ کس دیگر نبود . عرفانچی ، قدری روزنامه خواند . بادالی صبح آمد .

۱. افتادن : اینجا به معنی جایگزین شدن است .

۲. یک کلمه ناخوانا

خوابیدیم . کوچک Chiras

روز سه شنبه نهم [شهرذیقعهده] باید رفت به حسین آباد . دوفر سنگ راه بود . ملک قاسم خان ساخلو نایب آجودان و سایر شاملوهاست . صبح برخاستم هوا ابر [بود] . و برف هم می آمد . سرد بود . رخت پوشیده ، سوار کالسکه شدم . عبا ی ماهوت زیر سنجاب [را] که تازه دوخته ایم پوشیده ، رفتم ، توی کالسکه . برف هم می بارید . خانلر خان آمد . مرخص شد ، رفت ، اسدآباد بامشیر الدوله ، بعضی فرمایشات شد . باد هم می آمد . بابر ف بادومه بود . خلاصه پیشخدمت ها ، تیمور میرزا ، سایرین ، ترکیب های غریبی ، سروروی خودشان راپیچیده بودند ، تماشا داشت ، [و] خنده داشت . الی یک فرسنگ ، که رانیدیم ، راه ، طرفینش دره ، ماهور ، کوه ، نزدیک بود . راه کالسکه خوبی بود . بعده بلند ی رسیدیم . سرازیر می شد به جلگه حسن آباد . جلگه خوب بود . کالسکه هم می رفت . با کالسکه پائین رفتم . تپه در جلوتوی صحرا بود . به امین السلطان ، حکم شد ، برود بالای آن ، آفتاب گردان بزند ، ناهار بیاندازند . رفتم بالا . باد شدید سردی می آمد . به زحمت ناهار خوردیم . از گردنه که پائین آمدیم ، دامنه کوه دست راست ده پیر غیب بود . ملکی خسرو میرزا ، زیر تپه توی صحرا آبادی و باغی بود تازه ساز ، مشهور به عباس آباد مال آقاخان تفنگدار ، است . در دست چپ هم دهی بود . سید شهاب ، آن هم ملکی آقاخان تفنگدار ، است . عرفانچی روزنامه خواند . یحیی خان . حاجی میرزا علی ، و . . . بودند . بعد از ناهار ، از تپه پیاده رفتم ، پائین . سوار کالسکه شدم . یاز برف می آمد . بادومه ، گاهی بازمی شد . اما متصل برف بود . و ابر و باد ، پنج به غروب مانده ، وارد منزل ، که حسین آباد است ، شدیم . چادر زده بودند ، رفتم ، آلاچیق ، زیر کرسی . صاحب دیوان از اصفهان آمده بود . امان ندیدم . الی غروب برف ، باد [و] ابر بود خلاصه ، شب بعد از شام مردانه شد . پیشخدمت ها آمدند . بعد خوابیدیم ... enis [۴۳۹]

روز چهارشنبه دهم [شهرذیقعهده] امروز باید به دولت آباد ملایر ، برویم . چهار فرسنگ سبک راه است . صبح از خواب برخاسته . ، هوا ابر و سرد بود . باد بسیار سردی می آمد . رخت پوشیده ، رفتم ، سوار کالسکه شدیم . بامشیر الدوله صحبت کتان رفتم . از امور عرایض دیوانخانه ، و مردم عرض می کرد . صارم الدوله را خواستم . مامور به حکومت لرستان

شد. صاحب دیوان آمد. از تفصیل اصفهان عرض می کرد. از تنگی آذوقه آنجا و گرانی شدیدی که روداده بود. بسیار متأثر شدم. قرار شد در منزل، مجلس بشود. فکری برای تاسر خرمن سال نو آن جا بشود، که جنس از ولایات دیگر به آن جا برسانند.

بعد رانندیم. هوا بسیار سرد شد. بادومه می آمد. برف هم می آمد. راه کالسکه خوب بود. اطراف دره ماهور بود. گاهی هم وسعت پیدای می کرد. قدری که راه رفتیم، چپ به دره رفته به ناهار افتادیم. اما از زور باده سردی، که می آمد، از کالسکه پائین نیامدم. آتش کردند اما تاثیری نداشت، از سرما، حاجی میرزا علی، عرفانچی، محقق، سیاحی، میاجی، باجرتی ها و... بودند. ناهار را به زحمت تمام تری کالسکه خوردیم. میرزا علی خان هم بود. بعد از ناهار، رانندیم. قدری سر بالا رفته، سرازیری شد. از دم ده، گرکان، خالصة، و بعد از ده مهرآباد خالصة، که هردو خیلی معتبر و آباد و پر جمعیت [و] پرباغ بودند، گذشتم. زن های خوشگل زیادی داشت. از دولت آباد، مستقیلین زیادی، از هرجور، از شاهزاده و... و... می آمدند. سواره باجلان را خواسته بودم آمدند.

از علمای بروجرد، مثل میرزا هبیب الله، پسر میرزا محمود آقا، محمد واحدالمین، برادر زاده میرزا محمود، میرزا فخرالدین، و... بعد علمای ملایر آمدند. سالار پسر شیخ الملک، آمد با اولاد امجاد، یک اسبی هم پیشکش آورده بود کردند. یک چشمش زاغ بود. درده گنبد، می نشیند. ده گنبد دست راست در جلگه بود. ده معتبری است خلاصه رسیدیم به جمعیت مستقبلین شهری بسیار رعیت معنبری داشته. فوج ملایر [و] توپسرها که سپرده عسکر خان زند، است، ایستاده بودند. بسیار جوانهای خوبی بودند. بعد با کالسکه الی دم منزل، که باغ عیسی خان بیگلریگی مرحوم، است. حالا کاظم پسر آن مرحوم این جا می نشیند. املاک و تیول دارند. در این ملایر است. جوان خوبی است. قابل نوکری است. منزل باغی است، که عمارتی در وسط دارد. برای حرم چادر زده اند. منزل ما، در اطاق کوچکی بود. سفیدکاری سقف تخته [ای] بخاری داشت. آتش بخاری خیلی می چسبید. برف کمی می آمد. وقتی که سفر سلطانیه دوم می رفتیم، دوازده سال قبل باز در همین مکان، منزل کرده بودم. شکر باری تعالی را به جا آوردم. خلاصه شب بعد از شام خوابیدیم. nauchafarin بیری خان، چینی برزگه مست شده اند. در کمال شدت. دهات دست راست و چپ از این قرار است:

دست راست : زیرابه ، ملک اولاد حاجی سیداسدالله ... 'تکل آباد خالصة' [است] ، گلدسته ، خالصة ، خلیل آباد ، قلعه آقایی حاجی آباد ، دست چپ : جوکار ، [ملک] حاجی محمدباقرخان ، قوش بلاغ ، [ملک] اولاد جهانگیر میرزا ، حسن آباد ، رعیتی است . تاجر بیگ و مبارک آباد ، [ملک] اولاد جهانگیر میرزا ، پریشان ، که در دامنه کوه واقع است ، ده خوبی است ، [ملک] اولاد حاجی جعفرخان معمار مرحوم ، و حاجی صائب تاجر ملایری و متفرقه ، [۴۴۰] دولت آباد هم خالصة دیوان است . بازار و دکا کین و ... دارد .

روز پنجمشنبه یازدهم [شهر ذیقعدة] در این منزل اطراق شد . صبح برخاستم . برف شدیدی الحمدلله تعالی می آمد . زمین همه سفید شده بود . الی غروب بارید . گاهی تند ، گاهی کم . از اطاق به بیرون نرفتم . بعد از ناهار مشیرالدوله ، یحیی خان و ... آمدند . بعضی فرمایشات بود . حکم شد . بعد پیشخدمت ها بودند . عکاس باشی و عرفانچی ، محقق بودند حاجی رحیم خان صندوقدار هم ایستاده بود من چیز می نوشتم یکبار عرفانچی و عکاس باشی ، خنده پر زوری کردند . بلند شدم ، گفتم چه خبر است ؟ می گفتند محقق ، و اشاره به طرف او می کردند . حاجی رحیم خان توسط^۱ خرقه [ای] برای خسرو میرزای کرد . رفت بیرون . بعد معلوم شد محقق ، به پشت حاجی رحیم خان نگاه می کرده است . خلاصه الی غروب به صحبت و ... گذشت . قدری دل تنگ بودم و کسل خیالی . از آن جهت شام را بیرون ، مردانه خوردم . عکاس باشی ، یحیی خان ، محمد علی خان ، موجول خان ، محقق ، عرفانچی ، جرتی کوچک ، بودند . عرفانچی روزنامه خواند . بعد شب راه کسالت خوابیدم .

روز جمعه دوازدهم (ذیقعدة) باید رفت ، به پری خالصة . که آخر خاك ملایر است ، و اول خاك عراق است . چهار فرسنگ راه است . صبح برخاسته باز برف می آمد . اما هوا بعد ، باز شد . آفتاب خوبی شد . قبل از سواری ، میرزا فخرالدین بروجرودی ، و امام جمعه ، و سایر علمای ملایر را دیدم . بعد سوار اسب شده ، قدری رفتم . بعد سوار کالسکه شده ، رانندیم ، روبه مشرق . زمین کوه ها همه سفید بودند ، از برف . دست چپ نزدیک قصبه دولت آباد ، کوه های سخت سنگی بلند بود و دره بود ، روبه شمال . از این دره راه است ،

۱ . یک کلمه ناخوانا

۲ . توسط کردن : واسطه شدن ، شفیع شدن

جاده متمارفی که می‌رود، به ده ازنّا، وخالصه ملایر [و] از آن جا، به دیزآباد، و سارو، و سیاوشان عراق، که راه قافله است. قدری راه رفتیم. به ده جوراب خالصة رسیدیم، دست چپ بالای ده، به ناهار افتادیم. پیشخدمت‌ها هم بودند. کوه دست چپ که ذکر شد که راه درّه اش به «ازناو» و ... می‌رود در مقابل همین ده جوراب دره و در بند دیگری بهم می‌رساند روبه شمال، که می‌رود به ده ازنوله، اربابی، پروز ایضاً جوزان قلیچ خان مرحوم. [۴۴۱] توسکن^۱ علیا و سفلاي خالصة، مانیزان، اربابی. قجربآب، کمرآب، این کوه را گرم کوه می‌گویند. که ازدولت آباد، کشیده الی بالای جوراب. اطرافش سنگ‌های سخت است. اما از پشت سر می‌گویند راه دارد. که بالای این کوه می‌روند. و بالایش مسطح است. در بهار، خیلی پر گل و گیاه و باصفاست. شیخ الملک، حاکم سابق ملایر، در عهد خاقان مغفور، سالی یک بار باعیال خودش، بالای این کوه می‌رفته است. چند شب می‌مانده است [و] عیش می‌کرده است. لاله سرنگون زیادی در بهار، می‌گویند دارد. مغاره [ای] در این کوه هست، که هر قدر میانش می‌روند، به آخرش نمی‌رسند. با چراغ باید بروند. از این مغاره آبی می‌چکد، مثل قند روسی، متحجر می‌شود. و طعم تلخی دارد. شوخیتاً توی چای ریخته به مردم می‌دهند. بلکه خود شخص برداشته توی چای^۱ می‌ریزد. بعد از خوردن می‌فهمد، قند نیست. خلاصه، بعد از ناهار سوار کالسکه شده، از توی ده جوراب رانندیم. بُته و ... راه را گرفته بود. راه هم تنگ بود. کالسکه به زحمت رفت. میان ده، تپه بلندی است روی آن تپه قدیم قلعه بوده است. بسیار محکم، اما خراب کرده اند. حالا به جز دیوار خرابه در روی تپه، چیزی نیست. زن‌های خوشگل بسیار، در این ده هست. باغات خوب دارد. از این جا گذشته، همه جادست راست کوه‌های نرم بلند است. به فاصله نیم فرسنگ، پشت این کوه‌ها به محال و خاک بروجر د منتهی می‌شود.

راهی که متداول است، به بروجر د می‌رود. ازدولت آباد می‌رود. ثامن^۲ خاک ملایر،

۱. نسخه چاپی: توشکن

۲. اصل: چائی

۳. نسخه چاپی: سامان

از آنجا از دره كرك^۱ گذشته ، به بروجرد می‌رسد . دست چپ همه جا همان کوه سخت سنگی است . از دولت آباد بالاتر ، ابتدا شد . در این جاها به کوه لشکردر ، معروف است . الی تنگه توره ، که جزء محال کزاز ، است بعد از این دهنه ، که فاصله می شود . این کوه لشکردر ، کوه دیگر به همین ترکیب سنگی ، بلند و سخت ، روبه مشرق می‌رود . معروف به کوه «راست بند» است خلاصه . فاصله این دو کوه همه جانیم فرسنگ بیشتر و کمتر است .

دهاتی در دست راست و چپ ، امروز دیده شد . از این قرار است ، دست راست : اول نامیه ، خرم آباد ، [ملکی] حاجی خاله ، داویجان خالصه ، در بالای داویجان قشلاق بورکی ، ملک سالار [است] بعد جوراب بود ، که ذکر شد . بعد از آن بیجن آباد ، قلعه خلیفه ، مرویل ، میسن خالصه ، کمازان خالصه ، این دهات در کنار رودخانه افتاده است . بعد گوشه [ملکی] آقاخان تفنگدار ، بعد قلعه خان [ملکی] قاسم خان شاملو . «گنجه در» «نهندز» «کساوند» خالصه [۴۴۲] بعد «زننگنه سفلی» خالصه که کنار رودخانه بود . بعد زننگنه علیا ، که کنار جاده^۲ بود . خالصه بود ، ده بسیار معتبری بود . بعد «پری در» بعد پری خالصه که منزل بود . دست چپ ، بعد از وضع «ناول» و ... که نوشتیم ، دیگر آبادی ندارد . مگر در دامنه کوه «لشکردر» محاذی زننگنه سفلی ده است ، موسوم به قپان ، ورپها ، و گلپر آباد ، املاک فلیچ خان مرحوم . در زننگنه علیا میرزا سید احمد وزیر عراق پسر میرزا موسی مرحوم وزیر تهران ، باعلی نقی خان صمصام الملک ، سرتیپ فوج کزاز آمده بودند . ملاحظه شد [ند] قدری فرمایش شد . بعد رسیدیم [به] منزل . در چادر سرد بود . کرسی و آتش درست شد . شب بعد از شام مرده شد . عرفانچی روزنامه خواند . بعد خوابیدیم . uchi

روز شنبه سیزدهم [شهر ذیقعه] امروز بایدرقت به قزو حصار^۳ خالصه ، که جزء عراق و بلوک کزاز است پنج فرسنگ راه بود . صبح سر حمام بودم . کاغذی عرفانچی به امین السلطان نوشته بود ، آوردند ، دیدم . نوشته بود ، زنم به حالت بدی ناخوش است .

۱. نسخه چاپی : کرکر

۲. اصل : جمده

۳. نسخه چاپی : فره حصار

مرخص بکنند، دوشب درپری بمانم، اذن دادم. بیچاره عرفانچی به معرکه افتاده است. خلاصه رخت پوشیده آمدم، بیرون. سوارکالسکه شده، راندم. هوا صاف، آفتاب و ابر بود. سردهم بود. یحیی خان سایر وزر شاهزادگان و ... امروزه ده گرجائی [که] ملکی قاسم خان است، رفته اند. برای اجلاس تحقیق فقره کسر خالصه و ...

چون شاهزاده اعتضاد، دیشب در آن ده بوده است. خلاصه راندم، راه کالسکه بدنود. اما گل زیادی، امروز بود. جمیع مالها [ی] مردم [و] کالسکه ها و ... همه گل شده بودند. برف امروز در کوه ها و زمین، بیشتر از ملایر بود. طرفین راه به فاصله دومیدان اسب، بیشتر [به] کوه منتهی می شد. کوه دست چپ، همان کوه «لشکر در» است. مال زیادی امروز زمین می خورد، به گل فرو می رفت. دست چپ جاده^۱ به ناهار افتادیم. برف ها راباد، زده به گودال ها ریخته بود. اسب غرق می شد. به زحمت رفتیم به ناهار گاه. بعد از ناهار سوار کالسکه شدیم. در سر ناهار ناصرقلی خان، حاجی میرزا علی مقدس رابلند می کرد، راه می برد، پهلوان خر، شده بود. [۴۴۳] خلاصه راندم، تار رسیدیم، به دربندودنه^۲ توره، از آنجا رو، به شمال راندم. دست چپ در دامنه کوه درخت و آبادی [و] عمارتی بود، مسمی به «صادق علی» مال علی نقی خان سرتیپ، است. ده نیست باغ و عمارتی است. خلاصه رودخانه داخل این دربند می شد و به توره و پایین می رفت. نزدیک ده توره فوج گزار ایستاده بود میرزا سید احمد گفت: کالسکه نمی رود. پلی است در جلو مانع است. اما راه کالسکه را از بالای ده ساخته بودند. خلاصه سوار اسب شدم. از توی ده رفتم. این ده توره، است. ملکی علی نقی خان کزاری. ده معتبری است. کوچه یخ داشت. راه بدی بود. بسیار با احتیاط رفتیم. از پل بسیار بسیار بدی [که] سنگ های رویش خراب، [و] دره [و] تپه شده بود، رد شده. همه جالزار بد، بیراهه، یخ دار، برف دارد رفتیم. تابه راه کالسکه افتادیم. از بالای ده «حقار» خواستم بروم که به توی ده نیفتیم، آخر راه بود، لابد^۳ باز توی ده افتادیم. اسب علی رضاخان لغزید، کون نشست دوسه مرتبه خان راجباند. کم مانند [بود] زمین بزند. بلند شد. خلاصه از توی ده با راه بسیار بد، آمدم، الی منزل. زمین هم گل [و] تر [بود]. حرم

۱. اصل: جمده

۲. لابد: ناچار

هم به صموبت آمدند. دهاتی که امروز در طرفین راه بود از این قرار است: دست راست: سپدر، قلعه نو، گنداب، بیفش، خالصة [است] چشمه علی محمد، که آخر خاك ملایر است. و گردنه کوچکی دارد، که آن طرف گردنه خاك عراق است. کزار، در خاك عراق [است]. جلایر، قره بنیاد، گل زرد، گلّه، حرّان دست چپ: خاك ملایر گرجانی، قاسم آباد قوش تپه، ده چانه در خاك عراق، خرّخب، زیر آباد، سنگ سفید، شب بعد از شام مردانه شدید خدمت ها آمدند

قدری صحبت شد بعد خوابیدیم. Esfehani, Gland.

روزیکشنبه چهاردهم [شهر ذیقعد] باید «نمک کور» برویم. که ملک مستوفی الممالک است. سه فرسنگ راه است. صبح که برخاستم برف شدیدی می آمد. یعنی ازدی شب می باریده است. زمین هم سفید بود. رخت پوشیده، سواراسب شدیم. چون راه بُنه و یخ هم بود. سواره از صحرائی رانندیم، با اعتضاد السلطنه، حمام السلطنه، شهاب الملک، مشیرالدوله، صحبت می کردیم. خیلی از صحرا رانندیم [۴۴۴] برف زیادی داشت. به زحمت می رفتیم. تارسیدیم به رودخانه [ای] که از طرف بالا، یعنی روی مامی آمد [و] به عقب می رفت. از رودخانه گذشتیم. خوابستیم باز صحرائی بشویم. نهر عمیقی که از همین، رودخانه سواشده بود. مانع از عبور شد. عقب سر مایلی بود. بزرگ. که روی این رودخانه بود. لابد باید دوباره از رودخانه بگذریم، برویم، از پل برویم. برگشتیم از رودخانه گذشتیم. خیلی معطل شدیم، تابنه و مردم را پس و پیش کردند. راهی باز شد. رفتیم. از پل گذشتیم. آن طرف خیلی شلوغ [بود] سوار کالسه شده، قدری که رانندیم، در کنار دست چپ به ناها رفتادیم. بعد از ناها سوار کالسه شده رانندیم. طرفین راه کوه است، بلند. اما به فاصله نیم فرسنگ، بیشتر [یا] کمتر، راه کالسه خوب بود. دست چپ و راست، ده و آبادی زیاد بود. سه ده در دست راست بود. «مهاجران» می گفتند. خلاصه رانندیم برف گاهی می آمد، گاهی بازمی شد. اما باد بسیار بسیار سردی می آمد. راه قدری هرده هورده بود. تا نزدیک «نمک کور» رسیدیم. توی کوچه ده رابنه، گرفته بود. یخ هم بود. از کالسه درآمد، سواراسب شدم. امین خلوت بود. از کنار ده رانندیم. بسیار بسیار سردی می آمد. به طوری

۱. اصل: نهري عيني

۲. اصل: شلوق

که آدم رامی کشت . اسب دوان دوان ، رفتم توی چادر . بعد حرم هم آمدند . وقایعی روی نداد . طرف عصری برف شدیدی آمد . بازیستاد . شب هم باریده بود . یحیی خان ، مشیرالدوله ، پیش رفتند ، به سلطان آباد . شب بعد از شام مردانه شد . علی رضاخان [و] سایر پیشخدمت‌ها و ... آمدند . اخبار تلگرافی مفصلی از پاریس رسیده بود . که قشون فرانسه در بیرون شهر در صحرا به قدر دوست هزار نفر ، به سرداری «هورباکی» و «تروش» حاکم پاریس و ... و رؤسای جمهوری ، با قشون پروس جنگ کرده بودند . روز اول [و] دوم پروس ها راشکست فاحشی ، داده بودند . بعد سرداران پروس ، با قشون زیادی ، پی در پی به کمک رسیده ، فرانسوی ها را کلاً شکست داده ، همه را کشتند ، و اسیر [و] متفرق کردند . تروش و زخم کاری برداشته . همچنین سردار دیگر فرانسه [و] اولیای دولت جمهوری هم اسیر شده [اند] بعد پاریس هم تسلیم شد . [آنها] شهر را گرفته همه قشون آن جا را هم اسیر کرده اند با کمال اقتضاح . از استرآباد هم تلگراف رسیده بود که قشون روس که در «قزل سو» کنار بحر خزر^۱ بودند . با ترکمان تکه آخالی و ... جنگ کرده اند [و] قشون روس کلاً اسیر و مقتول شده اند . بیست نفر جان بیرون برده است .

سه شهر معظم فرانسه راهم سیل برده است . از آن جمله شهر «لیل» ، است که در سرحد بلژیک^۲ در شمال فرانسه واقع بود . خلاصه شب را خوابیدیم Chems.

مهدی سلطان فضول ، یاور موزیکان چی های شهرستانکی ، در منزل «پری» فوت شده است . [۴۴۵]

روز دوشنبه پانزدهم (شهر ذیقعه) امروز باید به سلطان آباد برویم . سه فرسخ سبک ، بود . صبح برخاسته رخت پوشیده ، سوار کالسکه شدیم . هوا مه و تاریک بود . هیچ چیزی معلوم نشد . راه ، قدری که رفتیم خوب بود . صاف برای کالسکه . تا یک فرسنگ و نیم بعد سرازیری کمی شد . طرفین راه کوه سنگی به نظر آمد . زمین یخ [زده] و لیز بود . سوار اسب شدم . اسب هم خیلی به احتیاط بایدرانده می شد . شتر [و] قاطر زیادی هم لغزیده افتاده بودند .

۱. اصل: فرانسه

۲. اصل: خضر

۳. اصل: بلژیک

اما الحمدلله هوا باد نداشت . گرم بود . باز سوار کالسکه شدم . الی شهر . اغلب سرازیر [و] سربالا بود . گاهی با کالسکه می رفتم . نزدیک شهر قدری مه باز^۱ شد . دست راست کوه های سنگی بلند ، پیدا بود . سه ده طرف دست راست است . تا چشم کار می کرد باغات ، و اشجار و آبادی بود . اسم سه ده از این قرار است : سینجان فیجان [و] گره رود . دست چپ هم کوه سنگی بود . مادرست پیدان بود . زمین برف زیادی دارد . الحمدلله تعالی همه جاتا چشم کاری کند سفید است . به قدریک چارک برف در زمین بود . زمین کوه ها سیاهی نداشت . لذتی داد . الحمدلله این برف تازه باریده است . یعنی پریشب ، به سلطان آباد نرسیده ، نزدیک شهر باغات دارد . با کالسکه گذشته ، چون کوچه یخ [زده] بود . از آنجا گذشته سوار شدیم .

حاجی سید محمد باقر ، حاجی سید محسن ، علمای عراق آمده بودند ، مشیر الدوله [و] یحیی خان [هم] آمدند . رفتم داخل شهر شده ، عمارات دیوانی را خوب تعمیر کرده بودند . ناهار خوردیم در اطاق ... داری^۱ بخاری روشن کرده بودند . منزل کردیم امروز کل موی مردم و حیوان از مژه^۱ چشم الی هر جا که مو بود که باد می خورد ، یخ کرده بود ، [و] سفید شده بود . اگر موی مقعد و زهار ، هم در بیرون بود حالت مژه و ... را پیدا می کرد . ریش شهاب الملک طور غریبی شده بود . مخصوصاً احضار شد ، تماشا کردم ، موی سبیل و ریش [و] مژه یال و گوش قاطر [و] شتر بسیار ، بسیار ، خنده داشت ، بسیار بامزه [بود] . خلاصه شب بعد از شام مردانه شد . یحیی خان و ... آمدند قدری روزنامه خواند یحیی خان بعد خوابیدیم . بسیار بسیار بسیار سرد بود هوا ، Bolande . هوشنگ میرزا ، حاکم گلپایگان [و] خوانسار امروز آمده بود . محمد امین میرزا را ، که مستوفی الممالک موقتاً حاکم^۱ کمره^۱ کرده است او هم شب ، شنیدم آمده است .

امروز که روز سه شنبه شانزدهم [شهر ذیقعه] است در سلطان آباد اطراق شد . به عرایض و کارهای صاحب دیوان رسیدگی شد از عراقی ها و ... اقسام مختلف پیشکش آورده بودند . یحیی خان آورد و ، به کارهای دیگر رسیدگی شد الی غروب . بیرون بودم . هوا مه و ایر بود . چنان سرد بود که هیچ چیز دیده نشده بود . آب گرم حمام بلغاری ، تا

۱. اصل : وازشد

۲. یک کلمه ناخوانا

به زمین می‌رسید ، فوراً یخ می‌کرد . دنیا (واجرام فلکی) 'همه یخ بود [۴۴۶] سه ساعت از شب رفته صدای قال و مقال زیادی آمد از پشت بام سر در تالار عمارت دیوانخانه ، صدای امین السلطان ، ملیجک ، پسر فراشباشی رحیم کن کن و ... و ... معلوم شد ، در گوشواره^۱ بالا خانه^۲ تالار ، که حاجی بلال ، منزل کرده بوده است . بخاری به مرور آتش گرفته است . تا امشب خبر شده اند . امین السلطان خبر شده ، مردم را برده ، که خاموش کند . رحیم کن کن ، با پنج نفر فراش ، دو قراول و یک سقا ، از بالای بام ، تیرها که سوخته بود ، از زیر پایشان در رفته ، همه افتاده بودند ، پانین ، روی هم ، تیر و خاک و هوار ، هم روی آن‌ها ریخته بود . از بالا هم برای آتش آب می‌ریختند روی این افتاده ، آب می‌ریخت . علی رضاخان هم بوده است . به هزار مرارت یکی یکی اینهارا از زیر خاک کشیده بیرون آورده بودند . الحمدلله تعالی با وجودی که از هفت ذرع راه افتاده بودند ، روی هم توی خاک ، آتش از بالا هم رویشان ریخته بود ، کسی عیب نکرده بود . مگر چند نفری از فراش و سقا که دست و کمرشان شکسته بود . رحیم کن کن هیچ عیب نکرده بود . تا من خوابیدم قال و مقال همان طور بود . زیاد از حد صدا و قال و مقال بود . یک شورش ، خلاصه خوابیدیم *fékri*.

روز چهارشنبه هفدهم [شهر ذیقعد] باز در سلطان آباد ، اطراق شد . امروز همه را بکار گذشت . وزرا و شاهزادگان و ... به حضور آمدند . صاحب دیوان هم بود . با محمد امین میرزا ، و هوشنگ میرزا ، بعضی فرمایشات داشتیم ، شد . امروز هم زیاد سرد بود اما آفتاب شد . عصری هوا بد نبود . رفتیم بالای برج قدری با دوربین تماشای شهر و اطراف را کردیم . قلعه شهر مربع است . به قدر ارگ تهران می‌شود . ارگ کوچکی هم دارد ، که عمارات دیوانی در ارگ واقع است . شهر را بسیار به قاعده ساخته اند . کوچه ها راست به یک اندازه ، تقسیم آب ها و نهرها به نظم و قاعده ، خانه های بسیار عالی دارد . خیلی معتبر [است] خانوار این شهر ، هزار و پانصد خانه می‌شود . تجار از آذر بایجان و ... در این شهر آمده ، تجارت قالی و ... می‌کنند . قالی زیادی همه ساله از مملکت عراق به خارج مثل ، مملکت روسیه و عثمانی و ... می‌فرستند . تجارت عمده دارند . در عراق پنبه زیاد کاشته می‌شود . و از هر قسم حاصل

۱. کلمات داخل پرانتز در بالای سطر اصلی نوشته شده است .

۲. اتاق های گوشه ساختمان را گوشواره می‌گفتند .

به عمل می آید. [۴۴۷] بلوکات و دهات بسیار معتبر در عراق هست. خلاصه علمای عراق هم امروز به حضور آمدند، میرزا عبدالرحیم شیخ الاسلام اصفهان، هم که بعضی نوشتجات^۱ از علمای اصفهان داشت، به حضور آمد و از اصفهان آمده بود. خلاصه شب بعد از شام مردانه شد. یحیی خان و ... آمدند. احکام زیادی که صاحب دیوان برای، اصفهان عرض کرده بود نوشته شده بود، ملاحظه کرده، مهر شد. بعد خوابیدیم. Mesumé میرزا احمد خان برادرزاده^۲ صاحب دیوان هم از شیراز به حضور رسیده بود. ملاحظه شد.

امروز روز پنجشنبه هجدهم [شهر ذیقعه] باید به مصلح آباد برویم. چهار فرسنگ سنگین راه بود. صبح برخاسته رخت پوشیده از در ارگ سوار شدیم. از مال وینه حرم خانه و ... خیلی شلوغ^۳ و جنجال بود. علی هم صدای زیادی می کرد. شلوغ بود تا از دروازه بیرون رفتیم. جمعیت زیادی بود سوار کالسکه شده، رو به شمال رانندیم. طرف دست چپ قدری که رفتیم، ده معظمی به نظر آمد، در دامنه کوه، اسمش مرزن جیران از جزء کزار است. همه جا طرف دست چپ کوهستان است. به فاصله یک فرسنگ بیشتر و کمتر، پشت این کوه ها، محال بُزْجَلو، و شراح^۴ است. طرف دست راست هم به فاصله دو فرسنگ، سه فرسنگ، کوهستان است. محال فراهان است. و همچنین دهات سر راه و ... همه جز فراهان بود. و منتهی می شود به بلوک محلات. قدری که رانندیم یعنی به قدر یک فرسنگ به ناهار افتادیم. کنار دست چپ این جاها برف در زمین بود. بعد از ناهار صاحب دیوان، هوشنگ میرزا و ... و ... مرخص شده، رفتند. ما هم رانندیم، از توی ده مشهد که ملک عباسقلی خان خواهر^۵ زاده سپهدار است، گذشتیم ده معموری بود. دست راست ده، امام زاده [ای] بود مستی به محمد عابد، پسر امام موسی کاظم (ع) است. گنبدش را و جلو خانش را خیلی از قدیم ساخته است. حرم در این امام زاده به ناهار افتاده بودند. گنبد [آن] مخروطی است. بطور [کله] قنداما خیلی خوب ساخته اند. و عجب کاشی کاری داشته

۱. اصل: نوشته جات

۲. اصل: شلوق

۳. نسخه چاپی: شراه

۴. اصل: خاهر

بوده است، این بناها. اما حالا ریخته است. از این ده که گذشتیم کم کم برف زمین کم شد. به طوری که زمین هم، تر بود هم، خشک، ملمع بود. رفته رفته برف کمتر می شد تا آخر زمین خشک شد. اما بارندگی به شدت این جاها شده بود. چون زمینش شوره زار و کویر^۱ بود، برف آب شده بود. اما در اغلب جاها زراعت بود، و آبادی و دهات معمور زیاد در جنبین راه به نظر آمد. هوا امروز صاف و آفتاب خوبی بود [۴۴۸] گرم بود بعد از ده مشهد، نیم فرسنگ که گذشتیم، به ده، ابک آباد، رسیدیم. ملک جناب آقاسی، یعنی مستوفی الممالک. ده معظمی بود از آنجا گذشته همه جا طرفین راه آبادی بود، الی منزل. بعد از میان ده کمال آباد، گذشته به منزل که مصلح آباد، است رسیدیم. دو ساعت به غروب مانده. دهاتی که امروز در طرف دست راست و چپ بود از این قرار است^۲. شب بعد از شام مردانه شد شعر [و] غزل شیخ منتخب شد.

بعد خوابیدیم ZEHTRASULTAN نزدیک صبح می گفت از دماغم خون می آید. رفت [به] چادرش، کنیزی آمد، یعنی اقل بگه.

دست راست: میقان - مشهد محمد عابد (سه دانگ وقف امامزاده، باقی اربابی) ابک آباد [ملکی جناب آقا] - وسمه [ملکی] قوام الدوله - استروان [ملکی] میرزا سید حسین و محمد حسن قائم مقام - حر آباد [ملکی] جناب آقا - کمال آباد [ملکی] حاجی میرزا سید احمد و سایر ورثه حاجی میرزا کاظم شمس آباد - کمال آباد [ملکی ورثه] حاجی میرزا جعفر مصلح آبادی.

دست چپ: مرز نجیران - مهر آباد - شاه آباد - وزیر آباد - سیچان - قلعه نو - مزید آباد - مشهد الکوبه - آهنگران - نظم آباد - خلیج آباد - ولاسجرد.

روز جمعه نوزدهم [شهر ذیقعد] باید به آشتیان رفت چهار فرسنگ و نیم راه است. صبح از خواب برخاسته سوار کالسکه شدیم. با حسام السلطنه، اعتضادالسلطنه، وزیر خارجه، مشیرالدوله، مجدالدوله، صحبت می کردیم از امور دولتی... بعد رانندیم

۱. اصل: کبیر

۲. در متن اصلی به همین صورت آمده است یعنی اسامی دهات بعد از چند جمله به خط شخص دیگری نوشته شده است.

رانندیم هوا امروز آفتاب و صاف و گرم بود. جلگه خوبی دارد، وسیع صاف. جلگه هم بوته گون دارد. دست راست و چپ و اطراف همه کوه است. اما خیلی مسافت زیاد. بخصوص دست چپ از دور کوه بزرگ سنگ داری بلند [و] طولانی پیدا بود. که قریه کنگران [۴۴۹] و زنجیران سرابند، معدن سنگ، شرّاب، سفید آب در آن سمت است. در این جلگه آهو زیاد است. سیاجی و حبیب الله خان برای شکار آهو رفته بودند. سیاجی می گفت آهوی زیادی دیدم. از پنج قدمی هم چهار پاره به آهو انداخته بود، زده بود. اوقاتش تلخ بود. خلاصه دست چپ به ناهار افتادیم. یحیی خان روزنامه خواند، حاجی میرزا علی [به] ترکیب عربی، دستمالی به سر انداخته بود. [و] حرفهای عجیب و غریب می زد. برادرهای انیس الدوله^۱ عقب مانده بودند [و] به نجف اشرف رفته بودند. پیدا شدند. می گفتند از راه تبّیح و سارو آمده ایم. و از زیادی برف در آن صحراها زیاد تعریف می کردند، می گفتند افشاریگ، هم از عقب می آید. یعنی به کرمانشاهان رسیده است. می گفتند در خاک عراق عرب^۲ به هیچوجه باران نیامده است. خشکی غریبی است. مفتی های بغداد با دایره [و] دَنبک و بعضی طورها^۳ به مصلّا به طلب یاران بیرون رفته بودند. از قبور شیخ عبدالقادر و امام اعظم، استمداد کرده بودند. قدری ابری هم که در آسمان بوده است مرتفع شده، آفتاب شدیدی شده بود. خلاصه بعد از ناهار سوار کالسکه شده رانندیم. تا رسیدیم به قریه فیض آباد، که در دست میرزا محمد علی مشرف توپخانه است. ده خوبی بود. اما آبش بسیار کم بود. خانوارش به نظر زیاد می آمد. اما بی بضاعت. از فیض آباد که قدری گذشتیم، جلگه مبدل به هرده ماهر شد. الی آشتیان به همین طور بود. جلگه یک گردنه بسیار کوچکی هم داشت. که قابل گفتن گردنه نیست. اما برای اسب های کالسکه و عراده و قاطرهای تخت و باری و شتر باری، که پنج ماه است در زیر بارند، الحق به نظر کوه البرز^۴ می آمد. خیلی به صعوبت گذشته زمین گل هم داشت. خلاصه نزدیک قریه آشتیان که در حقیقت شهر معظمی

۱. در نسخه چاپی نام برادران انیس الدوله را محمد حسن خان و حبیب الله خان نوشته است.

۲. اصل: عراق و عرب

۳. اصل: تور

۴. نسخه چاپی: البروند

است. از کالسه سوار اسب شدم. از زیر قریه از توی کوچه های تنگ و یک پل^۱ کوچکی، که روی رودخانه کوچکی، که از میان آشتیان می آید، گذشته، به اردو رفتیم. اگر چه مستوفی الممالک، قلعه و عمارتی خارج از قصبه آشتیان دارد و می شد در آنجا منزل کرد، اما برای این که پس فردا باز در چادر خواهیم بود، و سرما [خواهیم داشت] خواستیم عادت به عمارت نشود مهد علیا در آنجا منزل کرده بودند. خلاصه سه ساعت به غروب مانده وارد چادر شدیم. مستوفی الممالک بار خانه زیادی، از هر قبیل مرکبات مازندران و... فرستاده بود، برای همه نوکرها و... هم، پول بارخانه فرستاده بود، کل بارخانه ها^۲ را هم در طرفی کود^۳ کردند، گلش های بار خانه را هم طرفی ریختند [۴۵۰].

عصری فرق شد. زنها آمدند. زعفران باجی بارخانه ها را تقسیم کرد شلوغ^۴ شد گربه ها توی گلش ها بازی می کردند. تخته هاسوخته شدند. بعد کلش ها را هم آتش زدیم. خلاصه قریه آشتیان در دامنه کوهی واقع است. خانه های عالی خوبی، روی هم رفته در دامنه ساخته شده دو دره، و دامنه کوه را خانه ها پر کرده است. خلاصه شب بعد از شام، مردانه شد. پیشخدمت ها آمدند. بعد خوابیدیم. Zakī شب باد تند و زیادی می آمد. الی صبح مرکه بود. [با] سرمای زیاد.

روز شنبه بیستم [شهر ذی قعدة] در آشتیان اطراق شد. امروز باد سرد شدیدی می آمد، که از چادر و آلا چیق نمی شد بیرون رفت، می خواستیم امروز سوار شده آشتیان را تماشا کنیم. ممکن نشد. زیر کرسی توی آلا چیق تاریک، الی غروب نشستیم. عصری حمام سرو تن شوری مختصری رفتیم. عصری باد ایستاده بود. حاجی رحیم خان، عبدالقادر خان، دولچه و... از سلطان آباد، از راه ابراهیم آباد، به قم رفته اند. امروز به کسالت و بطالت گذشت. قدری درار کشیدیم. قدری کتاب جغرافیای فرانسه، با دکترو یحیی خان خواندم. بعد شب خوابیدیم... enis عصری حمام سرو تن شوری مختصری رفتیم.

۱. اصل: پلی

۲. اصل: بارخانهها

۳. اصل: کورت

۴. اصل: شلوغ

روز یکشنبه بیست و یکم [شهر ذیقعه] باید به دستجرد برویم ، سه فرسنگ و نیم راه بود ، صبح هوا صاف و آفتاب خوبی بود . اما سوز کمی می آمد . رخت پوشیده در سراپرده ایستادیم . از این قرار رؤسای آشتیان و غیره به حضور آمدند: آقا میرزا جعفر مجتهد ، با بعضی علمای دیگر ، مثل ملا حسین [و] ملا ابراهیم ، میرزا محمد ، که در قدیم وکیل یزد و کرمان بود ، از جانب خان بابا خان سردار مرحوم ، حالا مرد مسنی است . بیکار است . از جهت 'پیری مجاور آشتیان است . [۴۵۱] میرزا حسین خان ، برادر میرزا ناصر الله گرگانی ، میرزا تقی برادر میرزا زین العابدین البرز مرحوم ، مردی است هفتاد و پنج ساله و جهان گردیده ، می گفت به ولایات هند و سند و ... سیاحت رفته بوده است . میرزا علی نقی برادر ایضاً میرزا شفیح سلطان نایب آشتیان ، خلاصه سوار اسب شده ، با حسام السلطنه ، وزیر خارجه ، مشیرالدوله ، اعتضاد السلطنه ، مجدالدوله ، صحبت می کردیم ، رفتیم ، روبه ، بلندی که آشتیان را تماشا بکنیم . اما هوا باد سردی داشت . اذیت می کرد . فشد زیاد تماشا بکنم . الی نزدیک قلعه ، مستوفی الممالک و قوام الدوله ، رفتند قدری تماشای خانه ها را کرده ، برگشته سوار کالسکه شدم . از باد سرد سرم قدری سرما خورد ، و راندم رو به مشرق ، راه کالسکه خوب بود . اما همه جا پست و بلند و ماهور بود . طرفین راه همه کوه های کوچک سنگی و غیر سنگی بود . قدری که راه رفتم ، سر ازیر و بلندی بود . کالسکه حرم گیر کرده بود . طرف دست چپ روی تپه به ناهار افتادیم . پیشخدمت ها و ... همه بودند . یحیی خان ، روزنامه خواند . حاجی میرزا علی بود . نامربوط زیادی می گفت . بعد از ناهار سوار شده ، از بلندی بالا رفته ، سوار کالسکه شده ، راندم . همه جا سرازیری بلند و پست بود . و کمی برف در کوه ها و زمین بود . به طوری که چشم را می زد . کوه های قشتنگ در طرفین راه بود . تا رسیدیم ، به ده کوچکی توی دره بود . اسمش رازآباد بود گفتند ملک مستوفی الممالک است . بعد قدری که راندم دست چپ ، توی دره ده کوچکی دیگری بود موسوم به «سر رود» بعد چند ده دیگر دیدیم . موسوم به موشه [و] «ورسان» . بعد رسیدیم توی دره . حرم به ناهار افتاده بود . از این جا راه روبه شمال شد . باز دره است . اما این جا قدری گشاد شد . تا به ده «زی زکان» که در طرف دست چپ در دامنه کوه است ، رسیدیم .

این جا اگر چه اطراف همه کوه و پیش رو هم بود و سد و حایل بود . کوه البرز قدری و کوه دماوند ، تا نصفه پیداشد . پر برف سفید ، دماوند ارتفاع خودش را نمود . به این معنی که از این نقطه تا زیر کوه دماوند سی و پنج الی چهل فرسنگ^۱ راه است . این که نوشتم غلط است . بعد از حساب صحیح پنجاه فرسنگ درست است . خلاصه پشت کوه زی زکان ده عامره است . و تفصیلی در این ده است که لابد باید نوشته شود . هر کس در این ده اسم ماست ببرد [۴۵۲] و بخصوص اگر بگوید ماست دارید ، اذیت زیادی به آن گوینده می کنند . بلکه احتمال خطر هم دارد . چنانچه بعضی از اهل عامره در سلطان آباد به عرض آمده بودند ، در منزل مشیرالدوله ، که دیوانخانه عدلیه اعظم است معتمد الملک هم آنجا نشسته بوده است . معتمد الملک یا کس دیگر سؤال کرده بوده است ، که اینجا ماست خوب دارد یا نه . عارضین عامره برخاسته^۲ از مجلس رفته بودند ، با خشونت . اما در این روزنامه علت آن را^۳ که چرا عامره از لفظ ماست بدش می آید [را] نمی نویسیم هر کس بخواهد دلیل آن را بداند خودش برود عامره و ماست بخواهد تا معلومش شود . خلاصه رانندیم به قریه جوزا رسیدیم . این جاها خاك خلیج قم است . که جزء عراق [عجم] است فوج خلیج به سرکردگی محمود آقا ، که تربیت شده مدرسه^۴ سن سیر پاریس است ، دیده شد . بسیار فوج آواسته [ای] بودند . بعد به منزل که دستجرد است رسیدیم ، رفتیم ، به چادر . دستجرد ، ده بسیار معتبری است . باغات خوب دارد . در عامره رنگریزی زیاد دارند . و خودشان هم کرباس درست می کنند . از اطراف هم کرباس آورده ، آنجا رنگ می کنند . خانوار زیادی دارد . شب ، بعد از شام مردانه شد پیشخدمت هاو... آمدند . دکتر قدری روزنامه خواند . بعد خوابیدیم . Uchi چایار تهران رسیده بود . مطالب آورده بود . امروز همه را خوانده جواب نوشته ، فوراً چایار را معاودت دادیم .

روز دوشنبه بیست و دوم [شهر ذیقعه] باید رفت به قاضی ، چهار فرسنگ راه است . هوا بسیار گرم و خوب بود . از دم سرا پرده الی دم کالسکه ، مسافتی بود پیاده رفتیم .

۱. نسخه چایی : پنجاه فرسخ درست است .

۲. اصل : برخاسته

۳. اصل : او را

سوار کالسکه شده، رانندیم، رو به شمال [۴۵۳] راه پست و بلند بود. قدری رفتیم. طرف دست راست، در دامنه نزدیک جاده^۱ ده عیسی آباد بود. امام زاده بود. گنبد قدیم سازی داشت، کاشی بود. خوب بنائی بود. اسم امام زاده زکریا بود. می‌گفتند پسر امام موسی کاظم (ع) است. از نزدیک امام زاده گدای زیادی دیده شد. به حسام السلطنه پول دادم، ببرد تقسیم بکند. گداها، زن‌ها دورش را گرفته [بودند]. کم مانده بود از اسب پائینش بیاورند. با وزیر خارجه، اعتراض‌السلطنه، حسام السلطنه [و] مشیر الدوله، زیاد صحبت شد. راه کالسکه از بغله و پست و بلند شد [از کالسکه] پیاده شده، سوار شدم. دست چپ باغات و محل جهرود است، که جزء خلیج است. و عراق دم راه پیدا بود. بسیار بسیار دره با صفاتی است. همه باغات از هر جور درخت میوه و غیره و عرض دره بسیار وسیع [است]. دهات زیاد [دارد]. در بهار باید مثل بهشت باشد. طول دره به قدر یک فرسنگ بیشتر بود. عرض دره به قدر نیم فرسنگ کمتر و بیشتر بود. بسیار با صفا بود. قدری راه رفته، طرف دست راست، روی تپه، یعنی کوهی به ناهار افتادیم. حرم آمده، گذشتند. (عکاس باشی عکس یکنفر پیر مرد خوانساری را که بسیار فقیر بود انداخت)^۲ عرفانچی پیدا شد، که در پری به علت ناخوشی زنش مانده بود. بشدت لاغر شده، و سیاه شده، از سرما تعریف کرد، که از پری از راه «ازنوله» و دیز آباد و سارو [و] آهنگران و سیا ووشان آمده است. یک نفر آدمش در راه از سرما مرده بود. چند نفر را سرما دست و پا برده بود. در دیز آباد هم که نصف شب وارد شد، و در راه یک ذرع برف بوده است، بعد از ورود به ده می‌خواستند، که قدری گرم بشوند، برای جزئی حرفی، میانه آدم عرفانچی، و کدخدا جنگ می‌شود. یکبار [ه] نصف شب، هزار نفر رعیت، با چوب و چماق ریخته فحش زیاد، به عرفانچی داده، بلکه کتک هم زده بودند، و رفته بودند، بالای بام که خانه را بر سر عرفانچی خراب کنند. عرفانچی بیرون آمده با هزار زحمت و التماس، آنها را از سر باز کرده بوده است. (سر ناهار خون زیادی از دماغ آمد)^۳ خلاصه بعد سوار شده رانندیم. همه جا

۱. اصل: جمده

۲. در متن اصلی جمله مابین پرانتز در بالای سطر نوشته شده است.

۳. در متن اصلی جمله مابین پرانتز در بالای سطر نوشته شده است.

پست و بلند بود ، و طرف دست چپ همه ده ، و آباد بود . میرزا حبیب‌الله برادر میرزا نصرالله گرکانی ، که قدیم مستوفی ما بود . دم راه آمده بود . در ده سناوند که از همین بلوک خلیج است ، دست چپ بود ، می نشیند . آمد دم کالسکه ، می لنگید . گفت اسب ، پام را معیوب کرده است . چند بچه^۱ کوچک هم داشت ، لباس های قرمز و ... پوشانده بود . خیلی می نالید ، از دست مردم و ... راندیم ، تا رسیدیم به ده قاضی ، که مال اولاد محمد حمین خان خلیج است ، مال حاجی عیسی خان است . سه برادر هستند . علی اکبر خان ، حاجی عیسی خان ، حاجی آقاخان ، حاجی عیسی خان ، در ده قاضی که ملک اوست ، عمارت بسیار عالی ساخته است . هنوز نا تمام است . [۴۵۴] ملک تی زارمال علی اکبر خان و حاجی آقا خان است . این ها خانواده معتبری هستند ، در خلیج . خلاصه وارد منزل شدیم . چیز تازه [ای] الحمدلله رو نداد . نصرالله قوشچی دیوانه ، از ماهی دشت الی حال ، به فلج گرفتار شده است . به فلاکت تمام می آید . در سلطان آباد ، اعتضادالسلطنه و مجدالدوله و امینی بازی کردند . اعتضادالسلطنه از امینی و مجدالدوله ۸۰۰ تومان برده است . الی صبح نشسته بودند . خلاصه شب شد . خوابیدیم . از سناوند و ... که رد شدیم به ده «رازوند» ، و باغک رسیدیم بعد به قاضی . پای گربه^۲ چیتی کوچکه را لگد کرده اند ، می لنگید . ناخوش هم بود . خوب توی تخت گذاشته می آورند .

روز سه شنبه بیست و سوم [شهر ذیقعد] صبح بر خاستیم امروز باید به حضرت معصومه (ع) برویم شش فرسنگ تمام راه است . راندیم باوزرا و شاهزادگان صحبت کردیم . حسام السلطنه ، بناشد به خراسان برود . خلاصه همه ما رو به شمال مشرق می آمدیم ، راه کالسکه خوب بود قدری ، پست و بلند بود . بعد هموار است . دست راست از دور کوه های سنگی سیاه بلند ، اما نه چندان بلند ، برف هم داشتند ، پیدا بود . محال جاسب و اردال کرمجکان قم در آن دامنه و دره هاست ، ییلاق قم است . «نی زار» هم همان طرف هاست . از راه به آن کوهها فاصله زیاد بود . پنج فرسنگ کمتر بیشتر ، دست چپ هم ، اوایل به فاصله دوفرسنگ کمتر بیشتر ، منتهی به کوه ها و تپه های کوچک سرخ و سفید رنگ می شود . کم کم در آخر راه نزدیک جلگه می چسبد به تپه های ...^۳ «کوره هم طرف راست هم

[طرف] چپ زمین امروز خشک بود . اما سابقاً با ریده بوده است . دست راست ، در نزدیک ده سالیان که وقف نجف اشرف است به ناهار افتادیم پسر حاجی آقاخان خلیج یک میش [و] یک قوی سفید بزرگ شکار کرده آورده بود . میش را در کوه های علی آباد ، نزدیک « خُرتپه » که نزدیک محلات است و آنجاها شکارگاه مشهور است می گفت زده است ، قورا در رودخانه قم . اما هیچ وقت رسم نبود ، قو اینجا ها کسی ببیند . قو در کنار دریای بحر خزر^۱ زیاد است از آنجا این جا آمده است . خلاصه بعد از نا هار باز سوار کالسکه شده رانندیم . هوا بسیار گرم بود . خیلی رانندیم . تا به رودخانه قم رسیدیم . آبش الحمدلله تعالی زیاد ، (سر راه یک کار وانسرای سنگی بسیار قدیم مخروبه بود)^۲ نزدیک شهر سوار اسب شدم ، جمعیت زیادی به تماشا و استقبال آمده بودند . به علت گرانی امسال ، از اطراف هم فقرای زیاد ، در این شهر جمع شده اند . حاجی ملاّ صادق مجتهد قمی [۴۵۵] آقا حسین قمی ، به استقبال آمده بودند . صحبت زیاد کردیم ، با آن ها . متولی باشی ، سایر علما هم همه آمده بودند . در شهر منزل نکرده ایم . در روبروی عمارات دیوانی نزدیک شهر آن طرف رودخانه توی چهار دیواری^۳ چادر زده بودند . رفتیم منزل دو ساعت به غروب مسانده وارد شدیم . حاجی رحیم خان دیده شد . دولچه دیده شد . خان نایب برادر محقق از تهران آمده است . ملاحظه شد . شب بعد از شام مردانه شد . پیشخدمت ها آمدند . بعد خوابیدیم . Bakeri.

روز چهارشنبه بیست و چهارم [شهر ذیقعد] توقف شد . بعد از ناهار رفتیم زیارت ، پیاده ، از رودخانه پلی بسته بودند ، گذشته ، از عمارات دیوانی رد شده ، به زیارت رفتیم . پیشخدمت ها [و] نوکرها همه بودند . شاهزاده اعتضاد ، مشیرالدوله ، شهاب الملک ، ساری اصلان و ... و ... بودند . حسام السلطنه امروز نبود . وزیر خارجه هم نبود . دبیر الملک ، هم امروز آمده بود . متولی باشی و غیره بودند . رفتیم زیارت ، نماز ظهر و عصر را هم در بالای سر حضرت معصومه (ع) کردیم . سر مقبره شاه مرحوم ، خاقان مغفور ، رفتیم . بعد سر مقبره عین الملک مرحوم هم رفتیم . بسیار متأسف شدم . سر قبر

۱. اصل : خضر

۲. در متن اصلی در بالای سطر نوشته شده است .

۳. اصل : چار دیواری

حاجب الدوله مرحوم هم رفتیم. در رواق حضرت مدفون است. سنگ مرمر کوچکی تازه ساخته آورده است، پسرش روی قبر گذاشته است. از اندازه قبر بسیار کوچک تر است. قصیده [ای] هم که آخرش همه حاجب الدوله است، گفته اند. در روی مرمر نوشته اند، آنجا هم تاسف خوردم. قبر شعاع السلطنه^۱ مرحوم، هم در اطاق خاقان مغفور است. اطاقی است بلندتر از مقبره خاقان مرحوم، آنجا سوزنی^۲ انداخته قاری نشاندند بودند. پرسیدم، اصل قبر شعاع آنجاست یا نه، گفتند قبر پائین است. یعنی متولی قبر خاقان که اسمش میرزا علی اکبر است، گفت که اول که خواستیم مقبره، برای شعاع السلطنه این جا بکنیم، یک سستی در آمد. بعد شاهزاده را روی همان سستی دفن کردیم. زیاد خندیدیم. شاهزاده اعتضاد هم زیاد خندید. لفظ سستی لفظ قبیحی است. بعد معلوم شد قبری که بکنند، و مقبره ساخته قدیم در آید آن را^۳ سستی می گویند. شعاعی مرحوم، از بس شلوغ و بامزه بود، در مردنش هم باید مضمون خنده باشد. آمدم منزل، حرم همه رفتند، زیارت. دبیر الملک آمد. جواب ولایات بعضی احکام که به همه ولایات لازم بود حکم شد، بنویسد. بعد الی عصری به صحبت گذشت، شب بعد از شام مردانه شد، عرفانچی روزنامه خواند. علی رضاخان، عکاس، بودند. بعد خوابیدم... enis تیمور میرزا امروز یک درنای بزرگ، با یک بچه درنا، که نوکش^۴ کج بود، گرفته بود، آورد. یک قره قوش پیر بزرگی هم با چرخ دیروز گرفته بود. او هم زنده بود. [۴۵۶] زعفران باجی، کلب حسین، با، بارها، آدم^۲ زبیده، با، بارها، آقا مردک غلام بچه، آقا علی خواجه، میرزا باجی، انیس الدوله، حاجی رحیم خان با صندوق خانه، یحیی خان، عزت الدوله [و] عبدالقادر خان و ... رفتند تهران.

روز پنجشنبه بیست و پنجم [ذیقعه] در قم توقف شد. . مثل دیروز بعد از ظهر به زیارت رفتیم و برگشتیم. شب بعد از شام مردانه شد. عکاس باشی و ... آمدند. سیاحی

۱. نوعی پارچه

۲. اصل: او را

۳. اصل: نکش

۴. آدم به معنی نوکر

[هم آمد] عصری معبر الممالک آمده بود ، از تهران . دیده شد . بعد از شام از بینی من در وقت دست شستن خون آمد . از دماغ انیس الدوله هم خون زیادی آمد . امروز هم از بینی انیس الدوله خون زیادی آمده بود . پیشخدمت ها که آمدند ، بعد رفتم ، اندرون . قدری نشستم . الی دم در رفتم . با باشی و کوچولو [به] چادر زن ها رفتم . باز آمدم بیرون . خیلی نشستم . عکاس باشی صحبت می کرد [که] دیشب ، یک زن آمده بود پیش عکاس ، صحبتشان بجای نازک هم رسیده بوده است . اما عکاس باشی می گفت زنکه پنجاه ساله بود . الی ساعت پنج نشستم . بعد خوابیدیم . mesumé قرار نانی برای فقرای قم گذاشتم . صد و پنجاه خروار غله دادیم ، که به دست آقا حسین و متولی باشی ، به فقراء برسانند . الی پنجاه روز ، روزی به هزار و هشتصد نفر فقیر نان مجاناً بدهند . بانصد خروار گندم ، هم به فقرای اصفهان داده شد . میرزا سید یوسف ، نایب الحکومه قم عزل شد [و] عباس قلیخان قاجار ، پسر محمد ولی خان قاجار مرحوم ، نایب الحکومه شد .

روز جمعه بیست و ششم [ذیقعه] باید به پل دلاک برویم . چهار فرسنگ راه بود . هوا آفتاب و گرم بود . زبیده گفت گربه چیتی بزرگه نیست . هر چه گشتند پیدا نشد . تا سوار شدیم به کالسکه . مشیر الدوله ، متولی باشی و ... و ... و ... بودند . میرزا سید احمد هم مرخص شد [که] به عراق برود . راندم . جمعیت زیادی در طرفین راه بود . از خاک فرج که گذشتیم جمعیت دیگر نبود . با وزیر خارجه ، اعتضاد السلطنه ، مشیر الدوله صحبت می کردیم . روی تپه کنار دست چپ به ناهار افتادیم . معیر و ... بودند . عرفانچی روزنامه خواند . بعد از ناهار سوار شده ، به کالسکه راندم . باز عرفانچی ، دم کالسکه روزنامه می خواند ، الی نزدیک منزل . بعضی فقرا از بلوکات اصفهان ، به علت گرانی با زن و بچه برای تحصیل معاش رو به تهران می رفتند . بین راه کاروانسرای تازه می ساختند ، قلعه کشیده بودند . بسیار خوب و بجا و به موقع . سابقاً میرزا زین العابدین البرز مستوفی بنای آبادی ، این جا [را] گذاشته بوده است . حالا مستوفی الممالک گویا خریده ، مشغول آبادی است . بعد رسیدیم به منزل . راه کالسکه خوب است . جلگه است . طرفین راه از دور ، کوه و تپه دارد . غلام علی خان را بین راه به قم فرستادیم [که] چیتی را پیدا کند . در منزل هم عرفانچی روزنامه خواند [۲۵۷] بعد زن ها آمدند . زیاد حرف می زنند .

اوقات تلخ می‌کنند. بعد از شام مردانه شد. عرفانچی آمد روزنامه خواند. میرزا علی خان، محقق، سیاحی [و] عکاس و ... بودند بعد خوابیدیم. غلام علی خان آمد. اثری از چیتی بزرگه پیدا نبود. دلگیر شدم که این همه راه برویم، در قم [گره] گم بشود.

روزشنبه بیست و هفتم [ذیقعه] باید رفت به حوض سلطان. صبح برخاستیم دیشب کم خوابیدم، از بس خواجه‌ها، تفنگدارها، خورخور، و سرفه می‌کردند. دم صبح هم باران شدید می‌آمد. صبح که برخاستم، هوا ابر بود. باز یارید. سوار کالسکه شدم، خیر، سوار اسب شدم. خان باباخان چهارمحالی، محمد مهدی خان چهارمحالی را مشیرالدوله به حضور آورده [بود]. اسب عربی کبود خوبی هم پیشکش آورده بودند. با وزیر، اعتضادالدوله، صحبت کردیم. باران تند شد. سوار کالسکه شدم. امین‌الملک پسر اشرف خان ماکوئی، که سواره کرد و ترک را به استرآباد برده بود، برگشته است. به حضور آورد. کریم خان که خلعت برای یمین‌الدوله [و] آصف‌الدوله برده بود در اول سفر ما این جا آمده است، به حضور آمد. صحبت از فارس می‌کرد، با زبان بی‌زبانی بعضی چیزها حالی می‌کرد. دست چپ به ناهار افتادیم، پیشخدمت‌ها همه بودند. عرفانچی روزنامه خواند. بعد سوار کالسکه شده، قدری که رفتم، باز سوار اسب شده، تنها با معیرالمالک، صحبت کرده [به] سمت چادرهای، ناهارگاه حرم سمت دست راست، نزدیک صدرآباد، خرابه، که حالا محمدخان حاکم سابق یزد [آن را] آباد کرده است، رفتم. بعد معیر رفت، من رفتم ناهارگاه حرم، همه بودند. بیری خان هم بود. قدری ایستادیم. بیرون باران می‌آمد. زن‌ها همه بودند. باشی غلام بچه، هم سواره به تاخت آمد. بعد رفتم، کاروانسرا آب انبار و ... ساخته آب جاری آورده بود، خوب جایی شده بود. باز سوار کالسکه شده رفتم. باران می‌آمد. رفتم رفتم خیلی راه بود. دو ساعت به غروب مانده، وارد حوض سلطان و کاروانسرای صدرآباد شدیم. هوا قدری باز شد. محمد علی خان [و] علی رضاخان و ... بودند. در قم کمی‌فیتی، برای علی رضاخان روداده بود. محمد علی خان تعریف می‌کرد. علی رضاخان، محمد علی خان [و] علی رفته بودند حمام عمارت دیوانی، علی رضاخان قبل از حمام به بیت‌الغلا رفته است. تا نشسته بود روی خلا، صدایی از توی خلا در آمده، خان ترسیده بود. بعد از توی خلا

گره بزرگی درآمده ، جسته بود ، بیرون . خان مقعد نشسته ، برخاسته فرار کرده بود . خلاصه شب خوابیدیم ... Chirasi کوچک [۴۵۸]

روز یکشنبه بیست و هشتم [شهر ذیقعه] باید «کنارگرد» رفت . شش فرسنگ بلکه بیشتر راه است . آن قدری که این راه امروز ما را زحمت داد ، و خسته کرد ، در این سفر کمتر جایی به این طور ما را خسته کرد . راه کالسه اغلب خوب بود . نزدیک «زبان» و «کنار گرد» و نزدیک رودخانه شور قدری بد بود . قدری هم سواره آمدیم . هوا صاف و آفتاب بود . باد قدری سرد می وزید . از مغرب به مشرق طرف دست چپ راه ، به ناهارا افتادیم . خلاصه یک ساعت نیم به غروب مانده ، به منزل که خیلی بالا تر از ده «کنار گرد» افتاده بودند ، رسیدیم . امروز خیلی دور بود خسته شدیم . شب به استمرار همه شب گذشت .

روز دوشنبه بیست و نهم [شهر ذیقعه] به حضرت عبدالعظیم (ع) باید رفت . صبح سوار کالسه شده رانندیم . راه قدری سر بالا [و] پائین بود . همه بودند ، در رکاب . هوا صاف بود . بیری خان و دولچه ، او را صبح ، بشیر خان به کالسه گذاشته ، باکنیز زبیده ، و ملیجک یکسر بردند تهران . ناهار [را] در صحرا خورده ، احکام زیادی دیر فرستاده بود ، مهر کردم . بعد رانندیم عرفانچی همه جا روزنامه خواند . زن عرفانچی در قم مانده است . ناخوشی او عود کرده است . خلاصه نایب السلطنه ، میرزا کاظم ، حکیم رشتی ، لله 'باشی ، آمدند . ماشاء الله نایب السلطنه چاق و خوب شده بود . محمد تقی میرزائی پیدا شد . بسیار بسیار فربه شده است . به طوری که هیچ حرکت نمی تواند بکند . اغلب کسان مردم^۱ آمده بودند ، و غیره ، و بچه های اهل اردو را جلو آورده بودند . عباس میرزا ، پسر فخر الملک ، هم آمده بود . خلاصه وارد حضرت عبدالعظیم شدیم . زن ها باز شکوه از گرانی داشتند . رفتن زیارت . شکر خدا کرده ، آمدیم ، باغ شاهزاده اعتضاد ، علی رضاخان دیروز آمده بود . چادر زده بودند به قاعده ، یحیی خان ، از شهر آمده بود . حاجی محمد حسن بیگ ، میرزا مهدی [و] میر آخر ، الله قلی خان ، آقا محسن ، میرزا طاهر ، اسحق میرزا ، میر آخور ولیعهد . کاظم خان فراشباشی ، احوالش بهتر شده ، آمده بود . با میر آخور زیاد

۱. اصل : له له باشی

۲. مقصود از مردم همراهان است

صحبت شد. خیلی خنده داشت. آقا موچول پسرش هم بود. [۲۵۹] حکم دستخط میر آخوری باز به امیر آخور داده شد، با خلعت شمشه دار. با با پیره اندرون آمده بود. در کمال خوبی مانده است. خلاصه عصری زنانه شد. زن‌ها آمدند تماشای قواره دیوانیه شاهزاده را کردند. شب بعد از شام خوابیدم. Nouchafarin

روز سه شنبه غره ذی حجه^۱ الحمدلله تعالی به تهران می‌رویم. صبح برخاستم. رفتم. حمام رخت پوشیده، آدمم، بیرون، توی آلاچیق نشستم. دبیر احکام [را که] فرستاده بود، مهر شد. امیر آخور با خلعت مُشَمَّس پوشیده آمده، نشست. حاجی میرزا علی آمد، با میر آخور زیاد شوخی کرد. خندیدم. معیر و ... بودند. حاجی رحیم خان، از شهر آمد. اسباب جواهر آورده بود. با آقا کشیر خان تفنگدار و شاهزاده زن حاجی رحیم خان پسر زائیده است. زن میرزا طاهر، میرزا را کتک مضبوطی زده است. میرزا دوشب مفقود شده، به جنده بازی رفته بود. در مراجعت، میرزا توی حیاط^۲ می‌آید، می‌بیند، کنیزها دور میرزا را احاطه کرده، حالت بدی دارند. گیس سفیدی آیزدی دارد، او آمده به میرزا گفته بود. آقا تو چکاره [ای] گفته بود، مستوفی پادشاه، کتابدار [و] اسلحه دار هستم. باز پرسیده بود چکاره [ای] باز میرزا این جواب را داده بود. گیس سفید گفته بود تو ...^۳ فیل شوری میرزا کج خلق شده بود. زنش در آمده بود. حکم کرده بود، بزیند. که میرزا را انداخته بودند [و] زیاد زده بودند. ناهار را خورده بعد از ناهار رخت پوشیده شمشیر، جقه و ... [بستم و] رفتم. صدر العلما [و] امام جمعه آمده بودند. ملاحظه شدند. میرزا محمد خان عمواقلی، دیده شد. اشخاص عجیب و غریب دیده شدند. سوار کالسکه شده راندم. حسام السلطنه، وزیر خارجه، مشیرالدوله، سایرین، نوکرها، همه بودند. هوا صاف بود اما باد گندی می‌آمد. گرد و خاک زیادی بود. از حضرت عبدالعظیم الی میدان عالی قاپوی دیوانخانه^۴ تهران آدم بود. از طرفین راه، هیچ وقت همچو جمعیتی

۱. غره ذیحجه برابر با سه شنبه سوم اسفند ۱۲۴۹ هجری شمسی بوده است.

۲. اصل: حیات

۳. گیس سفید: همدم بانو کسی که کارهای خانه را انجام دهد.

۴. یک کلمه حرف شد.

ندیده بودم. زن [و] مرد زیاد، گدای زیاد از حدچه مال خود تهران، چه از اطراف که قحطی بود، آمده این جا، ریخته اند. محشری بود. داد و فریاد قال و مقال زیاد بود. زن های گدای سلیطه^۱ زیاد داشت از گرانی نان و از دست وزیر فریاد می کردند. الی دیوانخانه [۴۶۰] به همین اوضاع مبتلا بودیم. همه جا از کنار خندق با کالسهکة الی دم دروازه ناصری، آمدیم، آنجا سوار اسب شدیم. کوچه شمس العماره مملو بود از زن و مرد، نایب السلطنه، نصرت الدوله، صاحب منصبان و ... زیاد از حد بودند. افواج هم ایستاده بودند. موزیکانچی [و] نقاره خانه و ... جلو بودند. خلاصه وارد میدان شدیم. مستوفی الممالک، مؤید الدوله، ملک آرا [و] سپهدار و ... و ... هزار نفر بودند پیاده شده، رفتیم، تخت مرمر، هوا سرد بود، نشستیم. حاجی آقا اسمعیل با هزار زحمت، قلیان آورده، خطیب قرمماق^۲ خطبه را زیاد طول داد. کم مانده بود سرما بخورم دیگر برای قصیده سامی^۳ ننشسته^۴ برخاستم آمدم دیوانخانه. بسیار با صفا بود. اما آب دیوانخانه هیچ نمی آمد. معیر باز خجل بود. اما خواهد آمد. پیشخدمتها سفری، حضری بودند. رفتیم اطاق عاج پرزل را آوردم. قدری از پاریس و ... گفتم، خجالت می کشید. گفت الیاس باغبان معروف هم، از وبا مرده است. وزرا و ... آمدند صحبت شد. درباب گندم ها و ... نسقچی باشی زیاد ناخوش بوده است. حالا خوب بود، آمده بود. رفتند. بعد رفتیم پائین. شیر من، که مرده بود، «اندری» ایتالیائی، شیر را درست کرده، روی تخته ایستاده و اداشته بود. بعینها شیر، یک طاقه شال دادم. بعد رفتیم اندرون خلوت، لله^۵ باشی آنجا بود، با دخترهای بیانونز، همه ناخوش شده بودند. حالا خوب بودند. لاغر [و] ضعیف، گربه فقیری آنجا بود. با گربه کوره، چند ترکمانی که حیدر قلی خان فرستاده بود آنجا بودند. کوچک، کور، کچل دیده شدند. آمدم بیرون، دیوانخانه را معمار باشی خوب تعمیر

۱. اصل: سلیطه

۲. اصل: قرمماق

۳. یک کلمه نامفهوم

۴. اصل: نه نشستم

۵. اصل: له له

کرده است . رفتم اندرون بیری خان و ... را دیدم گربه های شهری همه بودند اما کثیف شده بودند . گربه کوفته هم بود . شب بالاخانه شام خوردیم ، انیس العوله بود . بعد از شام از دماغش خون آمد ، رفت . امشب کسل خیالی بودم . احوالم هم سست بود . شب را بد خوابیدم . ابتدای گل بنفشه در تهران است . قاسم ، قرقچی قدیمی کند^۱ ، و اسدالله قرقچی برادر نظر بیگ مرحوم [که] او هم قرقچی کند بود ، هر دو مرده اند . الحمدلله تعالی شکر خدا را که سفر بخیر و خوبی انجام یافت باز هم الحمدلله تعالی .

پایان روزنامه سفر به هتبات عالیات [۴۶۱]

۱ . کند-کن - از قراء اطراف تهران که اکنون ضمیمه تهران بزرگ است .

وقایع بعد از ورود به تهران

بعد از ورود به تهران وقایعی که روی داده است از این قرار است: اولاً بعد از دو روز میرزا عیسی ملعون وزیر تهران را در خلوت درب خانه حبس کرده حکم شد به حسابش برسند. امین الملک به جای او وزیر تهران شد. علاءالدوله نسقچی باشی باوجود ناخوشی سختی که داشت فرمایشی شد. کاظم خان که سفیه بود با پسرش عزل شدند. حکومت قزوین که با علاءالدوله بود به سپهدار التفات شد. آقا سردار پسرش را فرستاد. بعد از چهار پنج روز سرکار آقا مستوفی الممالک از وزارت و استیفا کلیتاً عزل شد. مستوفی الممالکی را به میرزا کاظم خان نظام الملک نوری، پسر صدراعظم سابق التفات شد. میرزا داودخان برادرش نایب او شد. طایفه «نوریه» دوباره به هیجان آمده جنب و جوش کردند. میرزاتقی خان خوئی که داروغه دفترخانه بود عزل شد. وزارت لشکر هم جزء ریاست کل قشون به خود «نصرت الدوله» التفات شد و در کار خود مستقل گردید. «محمدعلی خان صاحب جمیع» عزل شد و به حسابش رسیدگی^۱ شد. صاحب جمعی به امین السلطان التفات شد.

عمل چاپارخانه‌ها از «شهاب الملک» گرفته به «میرزا علی خان منشی حضور» التفات شد. عمل چاپ خانه‌ها و روزنامه دولتی و ... از «اعتضاد السلطنه» انتزاع و به «محمد حسن خان عرفانچی» التفات شد. حکومت عراق و کمره به «یحیی خان معتمد الملک» التفات شد.

«اسداله میرزا» از مازندران عزل و مازندران^۲ به «علیرضاخان عضدالملک» داده شد. عربستان و بروجرد را به مجد الدوله التفات شد. «معز الدوله» احضار شد. نایب مجد الدوله رفت. دربینی که باید برود، سلخ ذیحجه یک خُراج^۳ سختی در پشت درآورده بستری شد

۱. اصل: رسیده گی

۲. اصل: مازندران را

۳. خُراج: زخم و جوش بزرگ در بدن

الی حال که هشتم محرم است، خوابیده است اطبا مأیوس از حیاتش هستند. تاجه شود. حسام السلطنه مأمور خراسان شد، یک روز بعد از ورود به تهران به ناخوشی نقرس مبتلا شد. هنوز هم خوابیده است.

حاجی سیف الدوله، نایب شده به خراسان رفت. نایب الوزاره حاکم گیلان، و کل اعیان گیلان و طوالش را خواسته بودیم آمده اند.

مستوفی الممالک بعد از عزل چندی در خانه اش نشست. بعد از شهر پیرونش کردیم به یوسف آباد. چندی آنجا ماند. بعد رفتش به آشتیان، لزوم به هم رسانید به محصلی مشیرالدوله به آشتیان رفت. غره محرم. یوسف آباد و ... به مشیرالدوله سپرده شد که خراب نشود. میرزا مسیح از شاهرود بسطام عزل و آن جا را به امین خلوت سپردیم. میرزا قهرمان در ریاست دفتر آذربایجان مستقل شد. پسر «نصرت الدوله» سلطان حمید ملقب به «نظام الدوله» شده برای ریاست قشون آذربایجان مأمور شد.

بعد از ورود، همه به خشکی گذشت. حالت ها بسیار بد بود.

الحمدلله تعالی از برکت جناب سید الشهداء علیه السلام از غره محرم هوا انقلاب به هم رسانید. الی پنجم محرم، شب و روزی در پی باران های نافع آمد. به کوهستان برف زیادی زد. در قزوین و خمسه، همدان، عراق، همه جا بارید. آن قدر وجد و سرور حاصل شد که حد نداشت. در پنج شبانه روز، گاهی می بارید، گاهی می ایستاد اما خیلی بارید. انشالله باز هم خواهد آمد. امسال تحویل شب بیست و نهم ذیحجه بود. دو ساعت و نیم به دسته مانده، تحویل حمل بود. اما چون قرب محرم بود، تحویلی نشد. شاهی، خلعت داده نشد، به هیچ وجه لوازم عید به عمل نیامد. سنه «قوی ثیل» شد. سنه ۱۲۸۸.

حاجی بیگم خانم، مشهور به «جان باجی» عمه بزرگ ما بود در سن هفتاد سالگی در ذیحجه ناخوش شد. سلخ ذیحجه فوت شد. مرغ کاشان و فیلتان و رامین تیولات او بوده به محمد علی خان زین دارباشی سپرده شد.

«نور محمد خان» از تحویلدارای کشیک خانه عزل شد. «آقا علی گرجی» امین صره از تحویلدارای نظام عزل شد. اغلب ولایات از جهت گرانی و خشکسالی، فارس،

خراسان، یزد، اصفهان و ... و ... حالتشان بسیار، بسیار بد است. از این جهت متصل اوقات تلخ است. به خصوص خراسان و همه جا. تهران هم حالش بد است. گرانی کمال زحمت را میدهد به ما. خدا انشالله خودش همه را درست خواهد کرد.

پیوست

پیوستی که متن آن از نظرمی گنرد کتابچه سیاهه‌ای از اشیای نفیس پیوستی در خزانه حضرت مولی‌الموحیدین امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب است و همان گونه که در متن سفرنامه آمده است به دستور ناصرالدین شاه قاجار در هنگام زیارت، صورت برداری گردیده است:

نمره ۲۸۲۵

صورت قسمتی از جواهرات خزانه مبارکه حضرت ولایت مآب امیرالمؤمنین و امام‌المتقین روحی و ارواح‌العالمین له‌الفداء است که در سنه ۱۲۸۷ موقعی که شاه شهید ناصرالدین شاه مغفور نورالله مضجع به خاکبوسی عتبه مقدسه مشرف بوده با استحضار والی بغداد و دیگر کارگزاران دولت عثمانی حسب الامر، ثبت برداشته‌اند. علیهذا جزو کتب کتابخانه موضوع^۱ او در ضمن اسناد دولتی ضبط می‌شود. تا در دفتر مخصوص نقل و تحویل بشود. العبد موسی مرات الممالک.

هو الله تعالى شانه کتابچه

بازدید خزینه حضرت ولایت مآب امیرالمؤمنین علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات روحنا فداء، هنگام تشرف موکب مسعود اقدس همایون شاهنشاه دین پناه لازالت اعلام دولته مرفوعه به عتبه علیای نجف اشرف به استحضار جناب فخامت مآب مدحت پاشا والی بغداد و جناب کامل پاشا وزیر موقوفات و جناب جلالتماب اجل حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله، دولت علیه [ایران] بر حسب امر قدر قدر گشوده بازدید شد. به تاریخ هفدهم شهر رمضان المبارک ۱۲۸۲

خزینه جنب گلدسته مبارکه از مقدمه و هابی الی الان گشوده نشده بود. به تاریخ هفدهم شهر رمضان المبارک.

باروبند نادر شاهی که بر آن محکوک است	بازوبند دیگر که نیز بعد از تسخیر هندوستان
بعد از تسخیر هندوستان اهداء و وقف	اهداء و وقف شده مشتمل است بر اجزاء مفصله
حرم محترم شاه اولیاء روحی له الفدا نموده	۵ قطعه
است و مشتمل است بر اجزاء مفصله که	
وزن محکوک بر آن است.	

الماس بادامی	الماس بنفش	لعل قرمز	زمرّد تخمه وسط مربع	جبین تخمه زمرد مثلث
[یک] قطعه	[یک] قطعه	[یک] قطعه	منصوب به طلا و اصل	حکاکی شده
۷ نخود	یک مثقال	۶ مثقال	زمرّد حکاکی شده	دو قطعه
۳ نخود و نیم	دو دانگ	[یک] قطعه		
۳ نخود				

یاقوت زرد	یاقوت کبود	زمرّد بادامی ... حکاکی شده
[یک] قطعه	[یک] قطعه	دو قطعه
دو مثقال	۵ مثقال	
۱ نخود	یک دانگ و نیم	
<hr/>		
قندیل به وضع تمامه مکمل به الماس و یاقوت	شمامه طلا پیشکش شاه سلطان حسین صفوی	
قرمز و زمرّد، منصوب به طلا، به انضمام	رحمة الله [علیه] مشتمل بر یک قطعه زمرّد تخمه	
یک مروارید درشت و شانزده قطعه زمرّد	۶ یخ درشت و دو قطعه لعل و دو قطعه زمرّد	
درشت خیاره دار و یک رشته بند	یک رشته زنجیر طلا	
مروارید درشت .		
[یک] قطعه	[یک] قطعه	
<hr/>		
شمامه طلای دیگر که مشتمل است	شمامه عنبر طلای کوچک به انضمام یک رشته	
برچهل مروارید درشت و سه قطعه	زنجیر طلا مشتمل بر دو قطعه مروارید درشت	
زمرّد مدّور و دو رشته تسبیح دور یک		
رشته ملّای آن زمرّد و دو قطعه لعل آویز دارد		
[یک] قطعه	[یک] قطعه	
<hr/>		
شمامه طلای دیگر کوچک و مشبک	گل کمر که شاه سلطان حسین صفوی رحمة الله [علیه]	
	وقف نموده مشتمل است بر یک قطعه الماس پیکانی	
	بسیار قیمتی و دو قطعه یاقوت بی تراش قیمتی و یک	
	قطعه لعل تراش دار قیمتی منصوب به صفحه طلا	
[یک] قطعه	[یک] قطعه	

گل شمشر مشتمل بر چهار قطعه الماس	گل کمر مشتمل بر یک قطعه الماس نه
صاف و چهار قطعه یاقوت قرمز و یک قطعه زمرد.	قبراطی و سه قطعه زمرد و سه قطعه لعل
[یک] قطعه	[یک] قطعه

شرآبه مروارید	گل یقه
شرآبه مروارید درشت	زمره شرآبه
۱۴ رشته. هر رشته ۹ عدد	۱۴ قطعه
۱۲۶ عدد	بسیار اعلی
قطعه	قطعه
قطعه	قطعه
قطعه	قطعه
قطعه	قطعه
قطعه	قطعه

قندیل مکمل بزرگ مینا که مشتمل بر مرواریدهای	قبة بسیار بزرگ ساده مکمل به یاقوت
بسیار درشت و الماس و زمردهای درشت که بر	و فیروزه های درشت و مروارید و یاقوت
یکی از زمردها اسم اکبر شاه هندی محکوک	ریزه .
است و بعضی از زمرد ها منبت کاری است .	
و بند آن یک قطعه لعل درشت دارد به انضمام	
یک رشته زنجیر درشت طلا [که] زینب بیگم دختر	
شاه طهماسب صفوی علیها الرحمة وقف کرده .	
یک عدد	یک عدد

قَبه‌های کوچک تر از آن به جهت ضریح مطهر ... ^۱ نور طلای سربوش دار و پایه دار مرصع به	
که شاه سلطان حسین علیه الرحمة وقف نموده	الماس و یاقوت و زمرّد قیمتی به انضمام چهار
و هر یک مشتمل است بر زمرّد‌های درشت و	رشته زنجیر و یک دستگیره طلا . نادرشاه
یاقوت درشت و مروارید قیمتی درشت	وقف نموده است
یک عدد	یک عدد

شمشیر غلاف طلای مشبک ته غلاف و قبضه	شمشیر قدیم، گل و کرمک و ته غلاف طلا است
آن مکمل به الماس و سربند و ته بند هم	کرمک
مکمل به الماس است . نادرشاه وقف نموده	۱۲۰ عدد
	سر قلاب طلا
[یک] قبضه	۱ عدد
	قبضه

انبر ^۲ چه طلا مشتمل بر یک قطعه الماس تخمه درشت	گل منصوب به طلا مشتمل بر یک قطعه
و یک قطعه الماس کوچک و هشت قطعه یاقوت	زمرّد شش بیخ بزرگ و دوازده قطعه
و هشت قطعه مروارید درشت	یاقوت و دوازده عدد مروارید
[یک] قطعه	[یک] قطعه

انبر ^۲ چه دیگر منصوب به طلا مشتمل بر دو	قلابه زنانه طلای مینا مشتمل بر سی و هفت
قطعه زمرّد و چهار قطعه الماس و چهار	دانه خشت مرّیخ طلا . دورهر یک، یک دانه
قطعه یاقوت و ده قطعه مروارید آویز	یاقوت و یک دانه الماس نصب شده و
و یک رشته زنجیر طلای کوچک ،	اطراف آن مروارید است .
[یک] قطعه	[یک] رشته

۱. یک کلمه نامفهوم

۲. اصل: عنبرچه

طیغه طلای مینا مشتمل بر دو قطعه زمرد بازوبند طلا مشتمل بر یک قطعه زمرد مربع مستطیل و چهار قطعه یاقوت و سیزده عدد مروارید و هشت عدد مروارید اعلی و دور آن منصوب آویز و یک رشته بند طلائی مکمل به یاقوت. است به فیروزه ریزه.

[یک] قطعه

[یک] قطعه

عطر دان طلای مینا مشتمل بر یک قطعه فیروزه طیغه طلای دیگر مینا مشتمل بر یک قطعه الماس بی تراش وسط ونه (۹) قطعه الماس دوره و ۱۴ قطعه مروارید آویز درشت اعلی و یک شده.

رشته مروارید ریزه که پنجاه و هشت عدد است بر آن آویخته است

[یک:] قطعه

گوشواره زنانه مشتمل است بر دو قطعه زمرد درشت آویز، و دو قطعه زمرد کوچک آویز و هشت قطعه لعل و یاقوت و شش عدد مروارید

[یک] زوج

[یک] زوج

شبه به گل میخ طلا هر یک مشتمل بر یک قطعه زمرد درشت قیمتی

[یک] زوج

بازوبند زمرد حکاکی شده منصوب به طلا به انضمام دو لوله طلای حکاکی شده ساده.

لوله طلا

بازوبند

[یک] زوج

[یک] زوج

<p>عنبیردان طلای ساده حکاکی شده مشتمل بر یک قطعه الماس تخت، وسط و هشت قطعه زمرد و هفت قطعه لعل [یک] قطعه</p>	<p>گل طلای مینا مشتمل بر نه (۹) قطعه زمرد و هفت یاقوت و اطرافش از مروارید ریزه رشته کشیده شده [یک] قطعه</p>
<p>بازوبند طلای مینا، دور فیروزه مشتمل بر یک قطعه الماس تراش و دو قطعه زمرد، بسیار خوش رنگ و یک قطعه یاقوت قرمز و دو قطعه یاقوت زرد و دو قطعه لعل قرمز و یک قطعه لعل زرد و چهار عدد مروارید. [یک] قطعه</p>	<p>پیش سری زنانه که هر رشته مشتمل است بر یازده قطعه زمرد تخت درشت، و ده (۱۰) قطعه گل یاقوت و زمرد مینا کرده دو رشته از یک رشته یک دانه زمرد افتاده است.</p>
<p>گل مینای سر، مشتمل بر یک قطعه الماس زرد و پانزده قطعه مروارید درشت. [یک] قطعه</p>	<p>صفحه طلای غیر منتظم مشتمل بر دانه های غیر منتظم وسط آن تخمه یاقوت درشت است که چندان امتیازی ندارد [یک] قطعه</p>
<p>طیغه های بزرگ و کوچک مکمل به زمرد و یاقوت و مروارید ۲۴ قطعه</p>	<p>سر سیرق طلای مینا که مشتمل است بر اجزاء مفصله. [یک] قطعه</p>

<p>دسته آن مشتمل بر بیست و چهار قطعه زمرد و پنج عدد مروارید</p>	<p>گل وسط مشتمل بر یک قطعه زمرد درشت و پنج قطعه زمرد ریزه و چهار قطعه لعل .</p>
<p>عطران دیگر مشتمل بر مروارید و یاقوت و زمرد</p> <p>[یک] قطعه</p>	<p>عطران خدیجه نام که مهر زمرد خودش منسوب بر آن است . مشتمل بر زمرد تخمه درشت و دانه های دیگر</p> <p>[یک] قطعه</p>
<p>گل مشتمل بر یک قطعه یاقوت تخمه و یازده قطعه زمرد و بیست و دو قطعه یاقوت و اطراف آن فیروزه منصوب به طلای مینا</p> <p>[یک] قطعه</p>	<p>سربیرق مکمل بر یک قطعه زمرد درشت قیمتی و دو قطعه کوچک تر از آن و دو قطعه لعل زرد و چهار قطعه لعل قرمز و دو رشته بند الماس آویز دو عدد الماس پنجاه قطعه پیکانی است و هر یک منصوب است به طلا</p> <p>[یک] قطعه</p>
<p>انبر^۱چه مشتمل بر سه قطعه الماس یک قطعه یاقوت درشت و سایر دانه های یاقوت و زمرد ریزه دارد . هفت قطعه مروارید و دو لوله مشبک و دو قطعه گو و یک رشته زنجیر .</p> <p>انبرچه لوله گو</p> <p>[یک] قطعه زوج زوج</p>	<p>گل یقه مشتمل بر یک تخمه یاقوت و ده قطعه زمرد و هفده قطعه مروارید درشت .</p>

قلاّب طلا شبیه به کمر که سرهای آن مینا است	آئینه طلای حکاکی شده به انضمام دو گوی طلا
[یک] رشته	[یک] قطعه

گل به انضمام سه شاخه آویز زمرد منصوب به	انگشتری الماس و ...
طلا مشتمل بر یک تخمه زمرد و هفده (۱۷)	انگشتر الماس قیمتی
قطعه زمرد آویز و دو قطعه لعل و سه عدد	تراش دار
مرورید	دو حلقه
[یک] قطعه	[یک] رشته

گل زمرد دور مینا مشتمل بر هیجده	قلاّب طلا که هر یک مشتمل است بر یک عدد
قطعه مرورید درشت .	زمرد دو عدد زمرد هم بر سر سنگ آن منصوب است
[یک] قطعه	۷ خشت

گل مربع بزرگ مشتمل بر یک قطعه زمرد تخمه	کمر بند طلا مشتمل بر چهل و دو دانه هر یک
و چهار قطعه زمرد کوچک تر از آن و چهار	مشتمل بر یک قطعه زمرد .
قطعه زمرد کوچک و هشت قطعه یاقوت	
و یازده قطعه فیروزه و یک دانه الماس	
و سه قطعه یاقوت ریزه	
قطعه	رشته

سر طرق طلای مشبک
قطعه

متفرقه

مروارید پیاده درشت	لوچه طلا مشتمل بر فیروزه	بازوبند زمرد
۲۱ عدد	[یک] قطعه	ساده درشت
قفس طلای کوچک		منصوب به
قطعه		قoulad
		[یک] قطعه
آئینه طلای دور فیروزه و غیره	سنگ قناعت درویش طلا و فیروزه	
دو قطعه	[یک] قطعه	
آئینه طلا مشتمل بر هفده قطعه	آئینه طلای دور فیروزه	
زمرد و پانزده قطعه یاقوت و فیروزه ریزه		
[یک] قطعه	[یک] قطعه	
گل غیره	طیغه غیره	
گل بزرگ و کوچک	پنجه طلای مشتمل بر	طیغه کوچک تخمه یاقوت
بزرگ	کوچک	بر یک تخته زمرد و
مشتمل	مشتمل بر	شش قطعه یاقوت و
بر تخمه	تخمه	بیست و یک قطعه
یاقوت و	یاقوت و	زمرد اطراف و چهار
هشت قطعه	هشت قطعه	قطعه آویز طلا و
زمرد	زمرد	دو زنجیر کوچک
[یک] قطعه	[یک] قطعه	قطعه
	قطعه	قطعه

قاب قرآن فولاد که سوره شمامه طلای مشبک به	گل و شاخه گل یقه	گل تخمه لعل و دور آن
مبارکه قل یا ایها انضمام دو قطعه زمرد	تخمه زمرد اعلی	مشمول بر هشت قطعه
الکافرون بر آن سر و ته	و دور آن مشتمل	زمرد منصوب به طلا
نقش شده [است]	بر سه عدد زمرد و	
	چهار عدد یاقوت	
[یک] قطعه	[یک] قطعه	[یک] قطعه

گل طلا مشتمل بر دانه های سنگ	دو شاخه مشتمل بر هفت و هشت
لعل و یاقوت	قطعه مروارید و یاقوت و فیروزه
[یک] قطعه	دو شاخه

دست بند طلای ملیله	دانه های روی دعا منصوب	دست بند مکمل به العاس طبطبه تخمه زمرد
	به طلا مشتمل بر ۱۸	پیکانی
	قطعه یاقوت و ده قطعه	درشت و یک
	مروارید و ده یاقوت	قطعه لعل و
	آویز	ده قطعه مروارید
[یک] زوج	۱۶ قطعه	۲۴ قطعه

دست بند زمرد و	فیروزه محکوک منصوب به	گردن بند عربی طلا و	آئینه طلا مشتمل
مروارید منصوب	فولاد و محکوک به بسم الله	یاقوت و زمرد ریزه	بر یک تخمه یاقوت
به طلا	[یک] قطعه	[یک] قطعه	[یک] قطعه

 زمرّد مروارید

۱۷ قطعه ریزه

 طوق گردن طلا مشتمل بر یک

قطعه زمرّد درشت و یک قطعه

یاقوت درشت

قدری

 حلقه

 عود سوزچینی سروپایه طلای ملمع

 قاب قرآن طلا مشتمل بر یک تخمه زمرّد درشت

و پنجاه و سه قطعه الماس ریزه و درشت و هفتاد و

یک قطعه یاقوت درشت و ریزه و پنج قطعه زمرّد

ریزه و یک قطعه لعل زرد

لنگه

دستگاه

 دانه های متفرقه

 مروارید جوف آئینه طلای

دور فیروزه

کاغذ

 پنجه طلای بزرگ

مشتمل بر هفت

قطعه یاقوت و

دو قطعه الماس

 زمرّد منصوب به زمرّد آویز

طلا

دور الماس و

یاقوت قرمز

وزرد و زمرّد

برروی پوست

دوخته شده به

انضمام یک

قطعه فیروزه

[یک] قطعه

[یک] بسته

یک عدد

زوج

[یک] قطعه

[یک] قطعه

اسباب متفرقه	دسته گل برگ دار	لرزان نقره به	گل یقه مشتمل	ایضاً پنجه طلا	مهر زمرد
در جوف	و مروارید و زمرد	انضمام مروارید	بر یک تخمه	دو عدد	منسوب به
کاغذ از			زمرد و هشت	بزرگ کوچک	فولاد و
قبیل الماس			قطعه الماس دوره		فیروزه بر آن
و یاقوت و			به انضمام دانه های		نصب شده
لعل و زمرد			یاقوت و الماس		باسم محمد
و مروارید			ریزه		والی
و طلا خرده					
[یک] بسته	[یک] دسته	[یک] قطعه	[یک] قطعه	۱ عدد	۱ عدد

زمرد بی تراش	مروارید پیاده درشت	یاقوت بی تراش و تراش دار	زمرد تخمه پیاده درشت
بزرگ طلا گرفته		۲۰ قطعه	
		خوش رنگ	کم رنگ
یک عدد	شش قطعه	۱۸ قطعه	۲ قطعه
			[یک] قطعه

لوحه طلا مشتمل بر اشیاء مفصله:

ایضاً زمرد ساده	طلای خرده	مروارید درشت	یاقوت درشت	الماس تخت	لعل
		به قدر نخورد			
۹ قطعه	بسته	۲۰ قطعه	۱۸ قطعه	۶ قطعه	۳۰ قطعه

زمرد دور	زمرد تخمه درشت	زمرد تخمه	صفحه طلا
۵۶ قطعه	۳۰ قطعه	۷ قطعه	ریز دانه با
			یک عدد کارد
			و قمه و خنجر

... نور مشتمل بر اشیاء مفصله:

مجمره مشبک	شمعدان نقره	مجمره بزرگ	کارد و غلاف	کارد و غلاف	خنجر طلای مینا
حقه و پایه، نقره	مشبک وسط	طلایی ساده	طلای مکمل	دسته عاج	
مطلای زیر پایه			به قطعه الماس	درشت قیمتی و	
وروی حقه			یک قطعه زمرد	و هفت قطعه	
مشبک نقره			یا قوت و شش	قطعه الماس	
یک عدد	۳ عدد	یک عدد	[یک] قبضه	[یک] قبضه	[یک] قبضه

سرپوش مشبک	سر مفتول نقره	سینی مدور زیر	کارد طلای مینا	قمه طلای مرصع مشتمل	
نقره به جهت	اسباب نقره	به انضمام شرابه	برده گل یا قوت و مروارید		
مجمره‌ها			طلای مینا	و زمرد دسته و ته آن مکمل	
یک عدد	۷ رشته	یک عدد	[یک] قبضه	[یک] قبضه	

تبرزین فولادی	سر جام فولادی	شاه سلطان	مروارید پرده‌های مستعمل که پارچه پرده‌ها اسقاط		
و ته طلا گرفته	حسین مشتمل بر یک	شده و بعضی از مرواریدها ریخته شده بود جناب			
	قطعه یا قوت که در وسط	والی پاشا تمامت مروارید‌ها را شکافته و به وزن در			
	نصب شده	آورده ضبط کردند			
یک عدد	یک عدد		۲۲۰ مثقال		

طلا آلات و نقره آلات

طلا آلات و نقره آلات که به حال خود باقی خواهد ماند

دیوار کوب طلا صفحه دار پیشکش شاه عباس

صفوی رحمة الله [علیه] که اسم شاه عباس و وزن طلا

در ظاهر آن حکاکی شده

چهار عدد

قندیل طلا

عددی	عددی	عددی	قندیل طلای کوچک	قندیل طلا که اطراف
۴۰۶ مثقال	۴۰۷ مثقال	۳۸۳ مثقال	۲۲۰ مثقال	که وزن آن حکاکی شده آن مکمل است و به
۵ دانگ	یک دانگ	۵ دانگ	۹۵ مثقال	وزن در آمده به سبک
				اسلامبول ۲۵۰ درهم
			یک عدد	۲ عدد

پیه سوز نقره

پیه سوز بزرگ حکاکی شده	... نور بزرگ	شیشه به فانوس قیری	منقل مشبک ... دسته دار
... زیرگو و بالای گو طلا	نقره مشبک	کوچک، طلا کوب	و پایه دار
و اطراف گل های طلا دارد	عمل اصفهان		
یک عدد	پایه دار		
به توسط جناب پاشا	خیاره دار		
تحویل آقا سید جواد	یک عدد	یک عدد	یک عدد
کلیددار شد.	به توسط جناب		
	پاشا تحویل آقا سید		
	جواد کلیددار شد.		

سینی نقره منبت گوشه ... نور نقره مشبک آویز دار	پیه سوز نقره کوچک	مجمهر مشبک بزرگ
شکسته پیشکش شاه	طلا و پروانه روی	حباب دار بی زیر
سلطان حسین صفوی	سریوش طلا	
یک عدد	یک عدد	یک عدد

طلا آلات و نقره آلات متفرقه که به اطلاع جناب محامد آداب مدحت پاشا والی بغداد به وزن اسلامبول کشیده شده و ضبط خزانه شد.

طلا آلات به سبک اسلامبول که هر حقه دروست	نقره آلات از قبیل پیه سوز و قندیل های
و هشتاد مثقال به سبک ایران است.	شکسته و غیره به سبک اسلامبول
یک حقه	۴۰۰ حقه
	۱۰۰ درهم

سنگی	سنگی
یک حقه	دو حقه
۳۰۰ درهم	۱۰۰ درهم

اسباب جواهر آلاتی که اعلیحضرت اقدس همایون روحانفاده و خادمان حرم جلالت هنگام شرفیابی به آستانه مبارکه اهداء نموده اند.

سرکار اقدس جیقہ الماس	نواب مهد علیا جیقہ الماس	نواب ولیعهد	نواب عزت الدوله
برلیان آویز دار پنج شاخه		شمعدان طلا	یک پارچه جواهر
			اسلامبولی
			ساز الماس
[یک] قطعه	[یک] قطعه	[یک] زوج	[یک] قطعه

عیال جناب معیر الممالک	تاج الملوك عیال نواب ولیعهد	نواب اتیس الدوله
جیقہ اسلامبولی *	جیقہ کوچک	جیقہ الماس اسلامبولی
[یک]قطعه	[یک]قطعه	[یک]قطعه

هو

به واسطه ابتلای به ناخوشی چاکر درگاه آسمان جاه خود بنفسه نتوانست از عهده تحریر این کتابچه مبارکه برآید و لکن نهایت مراقبت را نموده و با نسخه اصل مقابله کرده تصحیح نموده . چاکر درگاه آسمان جاه محمد زکی گیلانی سنه ۱۲۹۶ مَهر (محمد زکی)

شاه علیه روز شنبه است بر حسن خود مرادیه داشت و نظر
آورد و در آن شب پنج و دیک را که آن را نمود و نظر
آورد و در آن شب پنج و دیک را که آن را نمود و نظر

شاه علیه روز یکشنبه است بر حسن خود مرادیه داشت و نظر
آورد و در آن شب پنج و دیک را که آن را نمود و نظر
آورد و در آن شب پنج و دیک را که آن را نمود و نظر

شاه علیه روز دوشنبه است بر حسن خود مرادیه داشت و نظر
آورد و در آن شب پنج و دیک را که آن را نمود و نظر
آورد و در آن شب پنج و دیک را که آن را نمود و نظر

شاه علیه روز سه شنبه است بر حسن خود مرادیه داشت و نظر
آورد و در آن شب پنج و دیک را که آن را نمود و نظر
آورد و در آن شب پنج و دیک را که آن را نمود و نظر

شاه علیه روز چهارشنبه است بر حسن خود مرادیه داشت و نظر
آورد و در آن شب پنج و دیک را که آن را نمود و نظر
آورد و در آن شب پنج و دیک را که آن را نمود و نظر

شاه علیه روز پنجشنبه است بر حسن خود مرادیه داشت و نظر
آورد و در آن شب پنج و دیک را که آن را نمود و نظر
آورد و در آن شب پنج و دیک را که آن را نمود و نظر

دور در درخت	دور در درخت
دور در درخت	دور در درخت
دور در درخت	دور در درخت

دور در درخت	دور در درخت
دور در درخت	دور در درخت
دور در درخت	دور در درخت

دور در درخت	دور در درخت
دور در درخت	دور در درخت
دور در درخت	دور در درخت

دور در درخت	دور در درخت
دور در درخت	دور در درخت
دور در درخت	دور در درخت

دور در درخت	دور در درخت
دور در درخت	دور در درخت
دور در درخت	دور در درخت

دور در درخت	دور در درخت
دور در درخت	دور در درخت
دور در درخت	دور در درخت

فهرست اعلام

آ

آقا حسین: ۲۲۶

آقا حسینقلی (قهوه چی باشی): ۱۶۳

آقا حسین قمی: ۲۲۴

آقا خان تنگدار: ۲۱۰، ۲۰۶

آقا خان محلاتی: ۱۵۴، ۱۳۰، ۱۱۹، ۹۴

آقا خلیل: ۱۰۹

آقا دادایی: ۱۰۱، ۹۹، ۱۱۰، ۱۳۲، ۱۵۰

آقا ۱۶۳، ۱۹۳

آقا رجب: ۸

آقا سردار: ۲۳۲

آقا سلیمان (خواجه باشی): ۱، ۷، ۱۶، ۸۴

آقا ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۸۳

آقا سلیم خواجه: ۱، ۱۱، ۱۸۰

آقا سید ابراهیم مجتهد قزوینی: ۱۱۹، ۶۴

آقا سید ابوالحسن: ۱۰۷

آقا سید ابوالقاسم کاشی: ۱۲۵

آقا سید احمد شیخی: ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹

آقا سید اسمعیل یهبانی: ۱۳۵

آقا سید باقر: ۱۲۵

آقا سید جعفر روضه خوان: ۱۲۲

آقا سید جواد (بحر العلوم): ۱۲۵، ۱۲۶

آقا سید جواد (کلیددار): ۲۴۹

آقا سید حسن: ۸۴

آقا سید حسین بحر العلوم: ۱۳۳

آقا سید حسین ترک تبریزی: ۱۳۱

آب انبار (کاروانسرا): ۲۲۷

آجودان باشی: ۲۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۷۴

آخوند ملا حسین اردکانی: ۱۴۴

آخوند میرزا محمد باقر سلماسی: ۱۶۵

آذران: ۱۰۹۹

آدم (ع): ۱۳۴

آذربایجان-آذربایجان: ۲۷، ۳۱، ۴۷، ۵۳

۷۴، ۱۴۴، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۳۳

آرتیمان (مکان): ۲۰۳

آشتیان: ۲۱۷-۲۲۰، ۲۳۳

آصف الدوله: ۹۴، ۲۲۷

آغاغنی (خواجه باشی): ۵۵، ۵۶

آفچه مشهد (محل): ۲۰

آق رود (محل): ۱۹

آقا ابراهیم: ۱۶-۱۸، ۵۲، ۶۰، ۸۴، ۸۶

۱۳۲، ۱۳۹

آقا ابراهیم کوچک: ۱

آقا بیگ: ۲۰۸

آقا جوهر: ۱۱۰، ۱

آقا حسن: ۱، ۱۸۳

آقا حسن رخت دار (پسر حاجی خلیل تاجر): ۱

۵۸، ۱۶۳

آقا حسن قهوه چی: ۱۶۳

- آقا سید حسین ترك كوه كمري : ۱۳۳
- آقا سید حسین روضه خوان: ۳۷، ۶۴
- آقا سید حسین کلیددار: ۱۱۲
- آقا سید رضا : ۱۲۶
- آقا سید صادق: ۵۳، ۶۰، ۶۶، ۱۰۷، ۱۱۲
- ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۷
- آقا سید علی (متولی): ۸۹، ۱۰۵
- آقا سید کاظم روضه خوان: ۱۶۸
- آقا سید محسن: ۱۰۷
- آقا سید محمد: ۱۰۷، ۱۲۵
- آقا سید محمد تقی: ۱۲۵
- آقا سید مصطفی استرآبادی: ۱۱۹
- آقا سید مهدی اصفهانی: ۱۳۳
- آقا سید مهدی طباطبائی: ۱۱۸
- آقا شیخ صالح (پیش نماز): ۱۰۷، ۱۱۹
- آقا شیخ محمد: ۱۰۷
- آقا شیخ محمد رضا: ۱۱۹
- آقا شیخ محمد علی: ۱۰۷
- آقا شیخ مهدی شیخ عبدالغفار: ۱۰۷
- آقا صدی: ۱۵۱
- آقا عباس (پیشخدمت): ۱۷۱
- آقا عبدالله (خواجه): ۳، ۶۴، ۱۹۵
- آقا عبدالله (از علمای کرمانشاهان): ۱۸۸
- آقا علی آشتیانی: ۱، ۱۷۸
- آقا علی خواجه: ۱، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۴۶
- ۵۸، ۶۶، ۶۹، ۸۱، ۸۲، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱
- ۱۰۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴
- ۱۸۰، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۲۵
- آقا علی گرجی: ۲۳۳
- آقا عبیر خواجه: ۳، ۴۱
- آقا فتحعلی: ۱۵۱
- آقا فرج: ۱۵۱
- آقا کثیر خان تفنگدار: ۵، ۶، ۲۲۹
- آقا محراب: ۱، ۱۶۴
- آقا محسن (پیشخدمت): ۸، ۲۲۸
- آقا محمد ابراهیم (از علمای کرمانشاهان): ۱۸۸، ۱۹۵
- آقا محمد تقی: ۶۴، ۶۷
- آقا محمد حسن کوچک: ۱۳۹
- آقا محمد خان قاجار: ۹۶، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۶
- ۱۳۸
- آقا محمد صالح کرمانشاهی: ۱۴۴
- آقا موچول ← موچول خان
- آقا موسی (پسر حاجی علی): ۹
- آقا میرزا اسمعیل (پیش نماز): ۱۰۷
- آقا میرزا تقی شهرستانی: ۱۱۹
- آقا میرزا جعفر مجتهد: ۲۲۰
- آقا میرزا حسن شیرازی ← میرزا حسن شیرازی
- آقا میرزا زین العابدین: ۱۱۹
- آقا میرزا صالح کربلایی: ۱۱۹

ابوالحسن (مقبره): ۲۰۴	آقا میرزا محمد همدانی: ۱۰۷
ابوالسیف میرزا: ۲۳	آقا وجیه: ۱، ۶، ۹، ۱۰، ۲۳، ۴۶، ۹۹
ابوالعباس احمد الناصر لدین لله (خلیفه عباسی): ۱۶۶	۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۷
ابوالفضل میرزا (پسر ظل السلطان): ۷۸	۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۷
ابوالقاسم بیگ تفنگدار: ۷	۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰
ابوحنیفه (امام اعظم نعمان بن ثابت کوفی): ب، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۵۷	آقا یعقوب: ۲۴، ۳۰، ۵۲، ۱۲۷
۲۱۸	آقا یوسف (سقاباشی): ۱، ۳
ابو خمیس (زیارت گاه): ۸۸	آل بویه: ۱۲۱
ابوسعیده (محل): ۸۹	آنکله انگلیسی (موسیر): ۱۰۳
ابوصبری (نهر): ۸۶، ۸۷	آهنگران (محل): ۲۱۷، ۲۲۲
ابوطالب خان: ۱۸۱	آین مرک (محل): ۱۴
ابوفمین (محل): ۹۰	آئی (برادر میرشکار): ۳، ۹، ۸۴، ۹۲، ۹۳
ابوقداره (والی پشتکوه لرستان): ۳۸	۱۰۸، ۱۷۲، ۱۷۸
ابوقریب: ۱۱۰	۱
ابوکرّمه (محل): ۸۹	ابراهیم آباد: ۲۱۹
ابوشاعل (محل): ۸۹	ابراهیم افندی (نایب بغداد): ۹۳
احتشام الدوله: ۲۷	ابراهیم بن علی: ۱۰۹
احمد آباد (محل): ۲۰۵	ابراهیم بن مالک اشتر: ۱۷۱
احمد افندی: ۹۳	ابراهیم خان نایب: ۳، ۹، ۱۰، ۴۷، ۷۱، ۹۷
احمد بیگ (رئیس اداره بلدیه بغداد): ۹۳	۱۰۰، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۶۰
احمد خان (پسر ناصر الملک): ۵۱	۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۰۲
احمد خان دنبلی: ۱۷۰	ابراهیم علیه السلام: ۱۳۴
احمد میرزا: ۲۰۳	ایک آباد (محل): ۲۱۷

- احمدوند (طایفه): ۱۸۵، ۱۸۰، ۸۵، ۶۱
- ادیب الملک، فریدون آقا: ۱، ۱۰، ۱۱۹
- اربابی (محل): ۲۰۹
- آرجه رط (محل): ۲۰
- اردهال (محل): ۲۲۳
- ارمنی: ۵۵، ۸۴، ۹۱، ۹۲، ۱۰۶
- اروته خان (محل): ۸۹
- ازنا (محل): ۲۰۹
- ازنوله (محل): ۲۰۹، ۲۲۲
- استاد حیدر علی: ۷
- استاد عبدالله خیاط: ۵۳، ۱۶۳
- استرآباد: ۲۱۳، ۲۲۷
- استران (محل): ۲۹
- استروان (محل): ۲۱۷
- اسحق خان: ۲۶، ۱۶۸
- اسحق میرزا: ۲۲۸
- اسدآباد (محل): ۳۲-۳۴، ۳۶، ۲۰۶
- اسدالله خان (پیشخدمت تجریشی): ۸، ۶۴
- اسدالله قوشچی: ۵۳
- اسدالله قرقچی: ۲۳۱
- اسدالله میرزا: ۱۱، ۲۳۲
- اسفرجان (محل): ۱۳
- اسفندآباد (محل): ۳۴
- اسکندر خان سردار قاجار: ۱۹۵
- اسکندریه (نهر): ۱۱۱
- اسلامبول (روزنامه): ۱۷۷
- اسلامبول، اسلامبولی: ۵۳، ۸۵، ۹۳، ۱۰۴
- ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۵۰، ۲۵۱
- اسمعیل آباد (محل): ۱۰، ۱۳
- اسمعیل میرزا: ۱۲۳، ۲۰۵
- اشرف خان ماکویی: ۲۲۷
- اشرف مهندس: ۵
- اشیل مورا: ۱۰۳
- اصغرآباد: ۱۱
- اصفهان، اصفهانی: ح، ۲، ۷۸، ۷۹، ۸۱
- ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۲۰۶، ۲۰۷
- ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۳۴
- اصفهانی بزرگ، Esfehani grand: ۳۱
- ۵۸، ۱۳۶، ۲۱۲
- اصفهانی کوچک، Esfehani peti: ۱۸
- ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۵۸، ۱۷۶
- اعضادالدوله: ۲۲۷
- اعضاد السلطه: ۳، ۷، ۱۴۸، ۲۰۰، ۲۰۱
- ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۲-۲۲۴
- ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰
- اعتماد الدوله (عیسی خان): ۱۴۴
- اعتمادالسلطنه: ه، ۲۳
- اعراب (ایل): ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱
- ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۷۵، ۱۷۹
- افشاربیگ: ۱، ۳۳، ۳۵، ۴۲، ۴۶، ۱۳۶

الیاس: ۲۳۰	۱۴۵، ۲۱۸
ام‌الخاقان: ۱۴۳	افغانی: ۵۵
امام جمعه اصفهان: ۱۴۷	اقبال الدوله: ب، ۷۸، ۹۰، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰،
امام جمعه تهران: ۶، ۲۲۹	۱۵۴، ۱۷۴، ۱۸۱
امام جمعه همدان: ۳۱	اقدسیه: ۳
امام حسن عسکری، حضرت عسکریین: ۹۶،	اقل بگه، Okolbecke: ۲۱، ۴۴، ۱۴۰،
۱۶۵، ۱۷۰	۱۵۰، ۲۱۷
امام حسین (ع)، اباعبدالله حسین، حضرت	اکبر شاه هندی: ۲۳۸
سید الشهداء: ب، ج، ۳۴، ۵۲، ۱۰۲، ۱۱۴،	اکرگوف (قصر نمروود، کاخ خورتق): ۱۰۸
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۷،	الاقولاق (کوه): ۳۲
۱۴۵، ۲۳۳	البرز (کوه): ۲۱۸، ۲۲۱
امام زاده باقر: ۱۱	البوحمیه (عشیره): ۸۹
امام زاده زکریا: ۲۲۲	البو عامر (محل): ۹۰
امام زاده محمد: ۸۴	البو فراج (عشیره): ۸۹، ۱۶۱
امام زین العابدین (ع): ۱۱۹، ۱۳۴	الحاوی (محل): ۱۶۹
امام علی (ع)، امیرالمؤمنین، مرتضی علی (ع)،	العزه (عشیره): ۱۶۱
حضرت علی بن ابی طالب: ۲۵، ۸۶، ۹۰،	الفره (عشیره): ۹۰
۹۴، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵،	الفه (رودخانه): ۷۴، ۷۵
۱۳۷، ۱۵۵، ۲۳۵، ۲۳۶	الله قلی خان: ۶، ۲۲۸
امام علی نقی: ۱۷۰	اللهوردی خان (پل): ۸۱
امام محمد تقی (ع): ۱۳۰	المستنصر (خلیفه): ۹۹
امام موسی کاظم (ع): ۸۸، ۹۵، ۲۱۶، ۲۲۲	الوس (کشتی): ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۹
امان الله خان: ۲۴، ۲۵، ۳۱، ۱۹۷	الوند (رودخانه): ۷۵، ۱۸۰
آمر وک، امرالله (کوه): ۳۵	الوند (کوه): ۲۵، ۳۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳،
امیرآباد (محل): ۱۳، ۲۲	۲۰۴، ۲۰۹

امیرخان: ۲۰۵	امین نظام: ۳۶، ۶۵، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۵۱، ۱۹۱
امین: ۷۵	امینی: ۲۲۳
امین الدوله: ۱۱، ۶۰۶، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۴۹	انبار (محل): ۱۱۰
۱۵۷	اندروی ایتالیایی: ۲۳۰
امین الرعایا قزوینی: ۵۴	انزلی: ۴۴، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۲۸
امین السلطان، میرزا علی خان: ۱، ۳، ۴، ۶	انگلیس، انگلیسی: ۴۳، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳
۷، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۲۷، ۳۱، ۴۰، ۴۴، ۴۶	۱۱۳، ۱۴۰، ۱۷۵
۵۳، ۵۷-۵۹، ۶۹، ۷۸، ۸۵، ۸۶، ۹۷-۹۹	انیس الدوله: ۱، ۸، ۱۲-۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۴
۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴	۲۵، ۲۹، ۳۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۹
۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹	۶۰، ۸۲، ۹۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۲
۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶	۱۱۵، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲
۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳	۱۴۴، ۱۵۰-۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹
۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱	۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶
۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰	۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۱۹
۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۲	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۵۱
امین الملک: ۱، ۱۲، ۱۳، ۲۰، ۳۱، ۳۷	اورته خان (محل): ۹۰
۴۰، ۵۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۷	اوجی، Uchi: ۱۰۶، ۱۳۱، ۱۸۵، ۱۹۷
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲	۲۱۰، ۲۲۱
۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۴	اوزان نازلیان (محل): ۴۷
۱۹۳، ۱۹۷، ۲۲۷، ۲۳۱	اویس: ۱۷، ۳۰، ۳۲
امین حسین: ۱۰	اوین: ۷۰
امین حضور: ۱، ۴، ۳۸، ۴۰، ۴۷، ۴۹	ایران، ایرانی، ایرانیان، الف، د، ه، ح، ۲
۱۶۲، ۱۷۲، ۱۸۶	۵۶، ۵۷، ۶۹، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۹۱، ۹۳
امین خلوت: ۱، ۱۱، ۳۷، ۱۲۴، ۱۳۰	۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۱
۱۴۹، ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۳۳	۱۵۵، ۱۸۷، ۱۸۸

ایروان: ۱۱۴	باقرباد(محل): ۲۰۱
ایرین(محل): ۱۱	باقرکاشی: ۴۵
ایشیک آقاسی باشی: ۱۶، ۴۰، ۴۹، ۱۲۰	باقری، Bakeri: ۳۶، ۸۶، ۱۲۴، ۱۶۴،
ایتالیا، ایتالیایی: ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۳۰	۱۶۸، ۱۸۴، ۲۲۴
ایلخانی: ۱۴۳	بان زرده (کوه): ۷۵
اینانلو: ۴۲	بایروند(طایفه): ۶۲
ایروان(محل): ۶۸، ۷۵	بایره(محل): ۷۵
ایوانکیف: ۳۱	بیسری خان: ۳، ۹، ۲۵، ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۵۳
	۸۸، ۹۴، ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۷۶،
	۱۸۰، ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۲۷، ۲۲۸
	بحرخزر، دریای بحر خزر: ۲۱۳، ۲۲۴
	بختیاری: ۶۱
باباپیره: ۲۲۸	بخویران(محل): ۴۴
بابا کمال(محل): ۲۰۵	بدرالسلطنه: ۵۸، ۶۰
باباقاپوچی: ۲۴	بکرفی(محل): ۶۶
باب الفیل: ۱۳۵	بدوان فرانسوی: ۵۲
بایل(شهر): ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۷	بدیع الملک میرزا: ۱۸۰، ۱۸۷
ماجلان(سواره): ۲۰۷	براسا (مسجد): ۹۴، ۹۵، ۱۱۰
بادخوره(محل): ۳۴	برج طغرل: ۲۰۴
بازباشی: ۸	برخوردارخان: ۳۹
بازن(مارشال): ۶۷	برس نمرود: ۱۲۴
باشی غلام بچه باشی(غلام بچه): ۱، ۳، ۹،	برف آباد(محل): ۶۷
۱۷، ۵۸، ۱۰۶، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹،	برف آباد(رودخانه): ۶۷
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۲۶، ۲۲۷	برفیان: ۲۰۲
باغک(محل): ۲۲۳	برقانیه(محل): ۸۹
باغله تپه کثر(محل): ۶۴	

بلنده (فاطمه) Bolandé: ۶۶، ۳۶، ۱۱۳،	برناج (محل): ۴۱-۴۴، ۵۲، ۵۹
۱۵۸، ۱۶۴، ۱۹۰، ۲۱۴	بروجرد: ۲۹، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۲
بلوچ (طایفه): ۱۴۰	بریاچ (محل): ۴۱
بل وردی (محل): ۵۰	بُرچَلو (محل): ۲۱۶
بمینی (محل): ۱۱۹، ۱۲۱	بزرگ خان: ۲۶
بندر عباس: ۱۴۱	بزکدار (محل): ۶۴
بنی تمیم (طایفه): ۸۹، ۹۰، ۱۰۸	بزنیه جرد (محل): ۲۳
بنی حسن (طایفه): ۱۲۳	بزنیه رود خمه (محل): ۲۴
بنی زید (عشیره): ۸۹، ۹۰	بستامو (محل): ۱۰۳
بوجواری (عشیره): ۱۶۱	بسطام: ۵۷، ۲۳۳
بودباکی (سردار فرانسوی): ۲۱۳	بسیطه (محل): ۸۸
پورکی (قتلاق): ۲۱۰	بشیرخان: ۱، ۳۱، ۷۸، ۱۵۲، ۱۷۶، ۲۲۸
پوستان: ۱۴۸	بشیره (محل): ۷۳، ۷۵
پوستان دز (محل): ۲۰۵	بصره: ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۷۴
پوشهر، پوشهری: ۱۰۳، ۱۳۰	بغداد: ب، ۲۶، ۵۳، ۶۹، ۷۰، ۸۰، ۸۲
پوبهار (محل): ۵۰	۸۵، ۸۹، ۹۰-۹۵، ۹۸-۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴
پویوک آباد (محل): ۲۲-۲۴	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۵، ۱۴۷-۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۷
بهار (محل): ۳۱	۱۷۳-۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۱
بهاءالدین افندی (سرهنک): ۹۳	بکناش، بکناشی: ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۳
بهتونی (طایفه): ۶۱	بلژیک: ۲۱۳
بهرام بیگ: ۱۹۴	بلغاری: ۲۱۴
بهروز (محل): ۹۰	بلدروز (محل): ۸۹
بهلول پاشا ماکویی: ۲۷، ۳۱	بلدروز (نهر): ۸۵، ۸۸
بیات: ۲۱	بلوک مرّه (کوه): ۱۹
بیاج (محل): ۳۳	بل مانه (محل): ۶۴

۱۸۳	بیت الطشت: ۱۳۴
پرندك (محل): ۱۱	بیجار (محل): ۴۷
پَرَوَ (کوه): ۶۲	بی جانیه (محل): ۶۴
پروانه (محل): ۸۹	بیجن آباد (محل): ۲۱۰
پروز (محل): ۲۰۹	بی چینگ (محل): ۲۱
پروس: ۵، ۶۷، ۱۵۱، ۲۱۳	بی خود (خواجه): ۱۶۱
پرویز میرزا: ۱	بیدستان (عمارت): ۱۹۲
پری (محل): ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۲	بید سرخ (گردنه): ۳۸، ۳۹، ۱۹۷
پری در (محل): ۲۱۰	بیستون (کوه): ۲۹، ۴۱-۴۴، ۴۷-۵۱، ۵۳
پیشان (محل): ۲۰۸	۵۶، ۶۱، ۶۲، ۱۹۵، ۱۹۶
پستادربند (محل): ۲۰	بیفش (محل): ۲۱۲
پس قلعه (محل): ۷۰	بیگدلی (طایفه): ۱۸، ۱۹
پشکوه لرستان: ۳۸، ۱۲۷، ۱۵	بیگم خانم خاله: ۷۸
پشندی ← قشندی: ۶۰، ۱۵۴	بیوک خان افشار: ۳۳
بطر (روزنامه): ۷، ۱۹۷	
پلادین (محل): ۹	
پل دلاک (محل): ۲۲۶	
پل سفید: ۱۱۴	
پلنگ آباد (محل): ۱۹	
پنجرد (محل): ۱۴	
پرکاب (محل): ۶۹	
پهلوان شریف: ۷۸	
پیرغیب (محل): ۲۰۶	
پی ریای (محل): ۶۴	
پیغمبر (ص)، رسول الله: ۱۳۴، ۱۵۵، ۲۰۴	
	پ
	پارس: ۵۷
	پاریس: ۴، ۸۲، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۳۰
	پاریس (عهدنامه): ۸۵
	پاشا خان (پاشای بغداد): ۷۴، ۷۷، ۹۹، ۱۱۰
	۱۲۲-۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵
	۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۳-۱۷۵، ۱۷۷-۱۸۰
	پایروند (طایفه): ۵۹
	پای طاق (محل): ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۹۳، ۱۸۲

ت

دارند): ۱۰۶، ۲۱۳

تکیه درویش: ۱۱۶

تلخه والی: ۱۸۲

تنگ سلیم (محل): ۶۷

توران آغا: ۱۵۸

توره (محل): ۲۱۰، ۲۱۱

توسکن سفلی (محل): ۲۰۹

توسکن علیا (محل): ۲۰۹

تَوَلّی (طایفه): ۶۱

تویسرکان (توی و سرکان): ۲۵، ۲۷-۲۹، ۳۵

۱۹۹-۲۰۴، ۲۰۷

تهران، طهران: ح، ز، ۲، ۳، ۹، ۱۴، ۲۶

۲۷، ۳۰، ۳۵، ۴۸، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۵۱-۵۳

۶۶، ۶۹، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۹۶

۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲

۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱

۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۰

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۳

۱۹۳-۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۴-

۲۲۶، ۲۲۸-۲۳۴

تیمور پاشا: ۲۷، ۳۱

تیمور میرزا: و، ۹، ۲۳، ۲۷، ۳۳-۳۷، ۳۷

۴۰، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳

۷۴، ۷۶، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۹

۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷

تاج آباد (محل): ۳۲

تاج الدوله: ۳۰، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۷۳

تاج الملوك: ۲۵۱

تاجریگ (محل): ۲۰۸

تاج گل: ۲۰، ۲۷، ۱۸۴

تاجی آباد (محل): ۳۲

تارجی، Tardji: ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۱۲۲،

۱۴۹، ۱۷۳، ۱۹۵

تاوه (کشتی): ۱۴۹

تبریز: ۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۸۳

تپه گلچه (محل): ۴۷

تپه مصلّا: ۲۸

تجریش: ۸

تخت شیرین (محل): ۴۷

تخت مرمر: ۲۳۰

ترك: ۴۷، ۸۲، ۲۲۷

ترکاش وند: ۴۱

ترکمان: و، ۱۳، ۲۷، ۱۵۸

تروشو (حاکم پاریس): ۲۱۳

تفرش عراق: ۱۹

تکل آباد (محل): ۲۰۸

تکلو (طایفه): ۲۰۱، ۲۰۲

تکه (طایفه ای ترکمن که در آخال مکنون

جُعرانی (عشیره): ۸۹	۱۲۰، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۸
جعفرآباد (محل): ۹۸	۱۵۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹
جعفر برمکی: ۱۱۰	۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۵
جعفرخان بیگ نایب: ۲۰۴، ۵۳	تیمیان (محل): ۲۹
جگرلو (محل): ۷۷	
جلال الدوله: ۳۰	ث
جلال‌الدین میرزا: ۳۰	
جلال شاه: ۹۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۵۴، ۱۵۶	ثامن، (محل): ۲۰۹
جلاله مند (محل): ۷۵	
جلایر (محل): ۲۱۲	ج
جلیلود: ۴۲	
جمال، djemal: ۴۶، ۸۸	جاجرود (رودخانه): ۷۰، ۱۶۸
جمیل آباد (محل): ۲۰۵	جاسب (محل): ۲۲۳
جهان آباد (محل): ۲۲، ۲۳	جاف (ایل): ۱۹۴
جهانگیرخان: ۱۹، ۲۴، ۲۹	جالیبیه، جالوسیه، جالیسه (قلمه): ۱۶۱
جهانگیر میرزا: ۲۶، ۳۰، ۲۰۳، ۲۰۸	۱۶۲، ۱۷۰
جهرود (محل): ۲۲۲	جام: و، ۲۷
جوانمیر: ۱۸۵، ۱۸۰	جاموس سوگن (محل): ۸۸
جوراب (محل): ۲۰۹، ۲۱۰	جامه شوران (محل): ۶۴
جوزا (محل): ۲۲۱	جان باجی: ۲۳۳
جوزان (محل): ۲۰۹	جان محمدخان (سرتیپ): ۱۲، ۱۷، ۱۸
جوکار: ۲۰۸	جایدر (محل): ۴۲
جوهر آقا ← آقا جوهر	جبرئیل (ع): ۱۳۴
	جبور (عشیره): ۸۹
	جزآنی (محل): ۹۰

ج

- چاشته (محل): ۲۰۲
 چال طرفان (محل): ۱۷۵
 چالک (محل): ۷۵
 چال میدان تهران: ۷۸
 چانه (محل): ۲۱۲
 چاه انگریز (محل): ۶۷
 چاه بلیک (محل): ۶۷
 چاه زیر (محل): ۶۷
 چاه زرد (محل): ۶۶
 چرتی، چرتی ها: ۱، ۳، ۴۵، ۴۶، ۵۹، ۶۵، ۹۴، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۳، ۲۰۴
 چرتی کوچک: ۵۸، ۷۳، ۱۷۲، ۲۰۸
 چرکی: ۸۰
 چشمه آباد شاهی: ۹
 چشمه سراب (محل): ۴۷
 چشمه سفید (محل): ۶۸، ۶۴
 چشمه علی: ۶
 چشمه علی محمد (محل): ۲۱۲
 چشمه قصابان (محل): ۳۱
 چشمه مند علی (محل): ۶۴
 چشمه یارونی (محل): ۶۴
 چغابلیک (محل): ۶۴
 چغا سرخ (تپه): ۶۲
- چق کود (محل): ۵۷
 چلبی (نهر): ۸۹
 چل گزی (محل): ۱۹
 چلوب (طایفه): ۱۳۹
 چمچال (محل): ۴۲
 چمچه مال (محل): ۴۴، ۶۲
 چمن آرا (کتیز انیس الدوله): ۸
 چمیطان (کوه): ۴۸
 چنار (محل): ۳۴
 چنگر (محل): ۶۸
 چنگیز میرزا: ۱۵
 چهر (محل): ۵۰
 چهره: ۱۵۰
 چهل نابالغان نهند (کوه): ۴۲
 چیچک لو (محل): ۱۱

ح

- حاتم خان سنجابی: ۱۷۹
 حاجب الدوله: ۲۲۵
 حاجی (محل): ۸۴
 حاجی آباد (محل): ۴۹-۵۱، ۶۱، ۱۹۳، ۲۰۸
 حاجی آقا اسمعیل یو غورت: ۷، ۲۳۰
 حاجی آقا بابای حکیم: ۱۵، ۲۴، ۳۱، ۵۳
 ۱۴۷، ۱۶۰

حاجی رضا قلی خان: ۱۴۱	حاجی آقاخان خلیج: ۲۲۴، ۲۲۳
حاجی سلمان: ۱۳۹	حاجی آقا قراشخلوت: ۱۴۹
حاجی سید ابراهیم لاریجانی: ۱۱	حاجی آقا یوسف آقاباشی: ۱۱۶
حاجی سید اسداله: ۱۳۳، ۲۰۸	حاجی ابراهیم خان: ۱۳۳
حاجی سید محسن: ۲۱۴	حاجی ابوالحسن بهبهانی: ۱۲۱
حاجی سید محمد باقر: ۲۱۴	حاجی اسمعیل بهبهانی: ۹، ۱۳۴، ۱۳۵
حاجی سید محمد تقی بحر العلوم: ۱۲۵	حاجی بلال: ۱، ۱۳، ۳۱، ۱۱۸، ۱۶۱، ۳۱۵
حاجی سیف الدوله: ۲۲۳	حاجی بیگم خانم: ۲۴۳
حاجی شاهزاده (دختر محمد علی میرزا): ۳۰	حاجی تو(محل): ۲۰۵
حاجی شهبازخان کلهر: ۶، ۱۸۲	حاجی جابر خان: ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹
حاجی شیخ جعفر تهرانی: ۱۲۵	حاجی جعفر خان معمار: ۲۰۸
حاجی شیخ علی ناظر: ۱۷۳	حاجی جعفر صاحب جمع: ۵۳
حاجی صالح تاجر نجفی: ۱۳۴	حاجی جواد تاجر اصفهانی: ۲۰۰
حاجی صائب تاجر ملابری: ۲۰۸	حاجی حسن سقا: ۱۸۳
حاجی صفر علی خان شاهسون: ۵	حاجی حسین میرزا: ۲۹
حاجی عبدالعظیم قزوینی: ۱۱	حاجی حمزه تبریزی آینه کار: ۱۲۷
حاجی عبدالکریم: ۹	حاجی حمزه خان: ۲۵
حاجی علی آقا: ۹، ۱۰، ۸۲	حاجی حیدر: ۱۶، ۱۲۱، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۹۷
حاجی علی خان زنگنه: ۶۰	حاجی خاله: ۲۱۰
حاجی علی خان چلیبانلو: ۸۶	حاجی خلیل تاجر عرب: ۵۸
حاجی علی رضای کور: ۲۰	حاجی رحیم خان (صندوقدار): ۷، ۲۳، ۹۶، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۱۹
حاجی علی نقی: ۹، ۴۵، ۱۷۲	حاجی رستم خان: ۱۱۸
حاجی عمران (سرهنگ): ۹۳	
حاجی عمو: ۹۷	
حاجی عمه: ۱۳۹	

- حاجی میرزا آقاسی: ۱۱۶، ۱۴۳
- حاجی میرزا ابوالقاسم: ۱۱۹، ۱۳۳
- حاجی میرزا باقر: ۱۰۷
- حاجی میرزا بیگ: ۱
- حاجی میرزا جعفر مصلح آبادی: ۲۱۷
- حاجی میرزا جواد: ۱۲۲، ۱۳۲
- حاجی میرزا حسین خان ← مشیرالدوله
- حاجی میرزا رحیم: ۷۹
- حاجی میرزا سیداحمد: ۲۱۷
- حاجی میرزا علی ← حکیم الممالک
- حاجی میرزا علی مقدس: ۲۳، ۲۶، ۲۹، ۵۲، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۹
- حاجی میرزا علی نقی عرب: ۲۴، ۳۲، ۱۱۲، ۱۱۹
- حاجی میرزا نقی خان عارف: ۲۳
- حاجی میرزا کاظم: ۲۱۷
- حاجی میرزا لطف اله: ۲۱۴
- حاجی میرزا محمد صادق اصفهانی: ۱۳۳
- حاجی میرزا هادی جواهری: ۹۵، ۹۹
- حاجی میر محمد حسین ناظم التجار: ۱۴۴
- حاجی هادی: ۲۰۵
- حاجی هاشم نمازی: ۱۲۱، ۱۸۱
- حاجی وزیر: ۸۳
- حاجی عیسی خان: ۲۲۳
- حاجی غلام علی: ۱، ۷، ۲۴
- حاجی فیروز: ۱، ۱۹۹
- حاجی قاسم بیگ: ۱۴۲
- حاجی قره (پل): ۸۴
- حاجی کریم (قلعه): ۶۱، ۶۳
- حاجی کلیاسی: ۱۳۳
- حاجی کلبعلی: ۱
- حاجی لو: ۲۲
- حاجی محمد باقر خان: ۲۰۸
- حاجی محمد حسن بیگ: ۲۲۸
- حاجی محمد حسین خان صدراصفهانی: ۱۲۴
- حاجی محمد حیدرخان صدراصفهانی: ۱۲۵
- حاجی محمد صادق تاجرکسمایی: ۱۴۵
- حاجی محمد صالح کُبه: ۱۶۷
- حاجی محمد علی خان: ۳۶
- حاجی محمد ولی میرزا: ۱۴۳
- حاجی محمد هادی چراغچی باشی: ۱۰۷
- حاجی مرادخان یاور: ۲۰۰، ۲۰۱
- حاجی مشهدی قلی آقایی قاجار: ۱۲۲
- حاجی ملاباقر واعظ تهرانی: ۱۲۲
- حاجی ملارضا: ۳۲
- حاجی ملاصادق مجتهد قمی: ۲۲۴
- حاجی ملاعلی: ۷
- حاجی مهدی خواجه: ۱، ۴

۲۳۳، ۲۲۹	حارثه: ۷۷
حسام‌الملک: ۳۲	حافظ افندی (مستوفی نظام): ۹۳
حسن آباد (محل): ۷، ۱۸، ۶۷، ۲۰۶، ۲۰۸	حایطه (سواره): ۸۶
حسن افندی: ۹۳	حب حب (محل): ۹۰
حسن بیگ (میرآلای): ۹۳	حبور (عشیره): ۱۶۱
حسن جان: ۱۳۷	حبیب‌الله خان تنکابنی (سر‌تیپ): ۱۱، ۴۵، ۵۸، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۱۸
حسن خان: ۷۸، ۹۹، ۱۰۱	حبیب بن مظاهر: ۱۱۶، ۱۴۴
حسن خان امین نظام: ۱۱	حبیب مترجم: ۱۰۳
حسن خان باشماقچی: ۱	حدیبه (محل): ۱۷۴
حسن خان سنجایی: ۱۷۹	حدیقه یمانی (مقبره): ۱۰۱، ۱۵۳
حسن خان قصری: ۱۷۷، ۱۸۱	خر (محل، مقبره): ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۴۴
حسن علی خان گروسی: ۲۶	خر (نهر): ۱۱۷، ۱۱۸
حسن قهوه چی: ۱	خرآباد: ۲۱۷
حسین آباد (محل): ۸، ۳۶، ۲۰۰، ۲۰۶	خرآن (محل): ۱۲۳، ۲۱۲
حسین بیگ (قائم مقام): ۹۳	حریر (محل): ۷۱
حسین بیگ (مین باشی): ۹۳	حسام آباد (محل): ۳۵
حسین پاشا (مفتش میرلوا): ۹۳	حسام السلطنه: ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱-۱۴، ۱۶، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۱-۴۳، ۴۷
حسین خان: ۳۰، ۳۱	۴۹، ۵۴، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۵، ۹۷-۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۴۱
حسین خان (سر‌تیپ): ۲۰	۱۲۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷-۱۶۹
حسین خان سردار ایرانی: ۱۱، ۱۱۴	۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۱-۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱
حسینقلی خان قاجار: ۸، ۲۷، ۳۶، ۳۸، ۶۰	۱۹۲، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲-۲۲۴
۱۵۱	
حسین قهوه چی: ۱۵۸	
حسینیه (نهر): ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۶، ۱۴۷	
حشمت‌اللوله: ۹، ۵۶	

۱۷۰	حضرت خدیجه صفری: ۱۳۵
حمدی بیگ (شیخ قبیله شهر): ۸۲، ۹۳	حضرت داوود: ۷۴
حمدی پاشا: ۹۳	حضرت زینب: ۱۱۴
حمرین (کوه): ۸۵، ۸۸	حضرت صاحب الامر(ع): هـ، ۱۶۵، ۱۷۰
حَمِض (محل): ۸۹	۱۸۷
حنانه (مسجد): ۱۳۵	حضرت صادق(ع): ۱۳۴
حنفی سنی: ۱۳۲	حضرت عباس بن علی(ع)، حضرت
حوض سلطان (محل): ۸۹، ۲۰۲، ۲۲۷	ابوالفضل(ع): ب، ج، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵
حَوَید (محل): ۸۹	۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۲-۱۴۵
حَوَیدز (محل): ۸۹	حضرت عبدالعظیم(ع): ذ، ۷، ۹، ۲۲۸
حیدرخان خزل: ۳۸	حضرت علی اکبر(ع): ج، ۱۱۵
حیدرقلی خان: ۱۳۹، ۲۳۰	حضرت عیسی: ۱۱۹
حیدره (محل): ۳۱	حضرت معصومه(ع): ۲۲۳، ۲۲۴
	حضرت یونس(ع): ۱۳۱
	حقار (محل): ۲۱۱
خ	حکیم الممالک، (حاجی میرزا علی): ۱، ۳
خازن الدوله: ۱۳۷	۷، ۱۷، ۳۴، ۴۳، ۸۲، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۷
خاقان مغفور ← فتحعلی شاه قاجار	۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴
خاک ریز (محل): ۳۳	حکیم رشتی: ۲۲۸
خان آتشی (کاروانسرا): ۱۴۶	حکیم ریاضی: ۱۵
خان باباخان چهارمحالی: ۳۴، ۲۲۰، ۲۲۷	حکیم کاشی: ۱، ۳، ۴۰
خان بنی سعد (محل): ۸۹	حلب (شهر): ۵۳، ۱۰۸
خان بترنوس (محل): ۱۱۱	حلوان (محل): ۷۵
خان پیرمرد: ۱۲، ۱۶۸	حله (محل): ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۷
خان سلطان ترکمان: ۳	حلیمه خاتون (دختر امام محمد تقی): ۱۶۵

خرم‌آباد (محل): ۴۲، ۲۱۰	خان شور، خوان شور (محل): ۱۲۲، ۱۲۴
خرم‌رود (رودخانه): ۲۰۰	۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰
خرن‌آباد (محل): ۸۹	خانقین: ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴
خزاعل (طایفه): ۱۲۳	۱۷۸، ۱۷۹
خزل (محل): ۴۲	خان کورمز (کوه): ۲۹، ۳۵، ۲۰۵
خزل کلهر (طایفه): ۳۸	خانلر خان افشار (سرهنگ): ۱۵، ۳۲، ۳۴
خزل نهاوند (محل): ۳۸	۳۵، ۱۳۵، ۲۰۶
خسرج (عشیره): ۱۶۱	خان محمودی (محل): ۱۱۱، ۱۴۸
خسروخان: ۶۸	خان مزارقچی (محل): ۱۱۱، ۱۷۱
خسرومیرزا: ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۵۴، ۵۵، ۶۸	خان میرزا هادی (محل): ۱۱۱
۷۲، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸	خان نایب (برادر محقق): ۱۰، ۲۲۴
خضر (علیه السلام): ۱۳۴	خان نجار: ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹
خلج (طایفه): ۱۸	۱۷۱
خلج قم (محل): ۴۲، ۲۲۱-۲۲۳	خانه بیگ: ۸۴
خلیج آباد: ۲۱۷	خانی آباد زرنند (محل): ۱۳
خلیج فارس، دریای فارس: و، ۱۴۲، ۱۴۵	خاوه (محل): ۴۲
۱۴۸	خدابنده (محل): ۳۸
خلیف آباد (محل): ۴۴	خدابنده افشار: ۲۰۰
خلیفه کندی (محل): ۲۰	خدیجه (عطر دان): ۲۴۲
خلیفه کندی (کوه): ۲۰	خراسان، خراسانی: ح، و، ۲، ۱۳، ۲۴، ۲۷
خلیل آباد: ۲۰۸	۸۶، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۲۲۳، ۲۳۳
خلیلی: ۱	۲۳۴
خمسه (محل): ۶۴، ۲۳۳	خراسان (رودخانه): ۸۸، ۸۹
خواجه آقا محمد حسن بزرگ: ۱۳۹	خرتپه (محل): ۲۲۴
خواجه سیاه: ۴	خرخَب (محل): ۲۱۲

دخان (محل): ۲۱	خواجه صندل: ۱۵۹
دخمه داوود: ۷۴، ۷۵، ۹۸۲	خوارج: ۸۴، ۹۰
دخمه کیکاووس: ۴۱-۴۳	خوانسار، خوانساری: ۲۱۴، ۲۲۲
دده سیاه (مادر غلام علی خان): ۳۶	خوان گناطر (کاروانسرا): ۱۷۴
در بند: ۷۰	خورشید (محل): ۱۱۵
درگه (محل): ۶۴، ۷۰	خورنق (قصر): ۹۶، ۱۰۸
درواز (محل): ۲۰۵	خوش ناباد (محل): ۲۲
دروازه ناصری: ۲۳۰	خولی: ۷۷
درو فرامان (محل): ۶۲	خوشی (طایفه): ۴۷
درویش افندی (مدیر اوقاف): ۹۳	خیابیک صفی آباد (محل): ۱۹
دره جزین (محل): ۲۲	خیابوآباد: ۱۰
دره عباس (محل): ۲۸	خیرآباد (محل): ۱۰
دره کرك (محل): ۲۱۰	
درّه (محل): ۳۱	۵
دستجرد (محل): ۱۴، ۲۲۰، ۲۲۱	
دکة القضا: ۱۳۴	دارالصنایع (مکتب): ۹۹
دلبر: ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۱۱۷	دارالفنون: ۱۲۹
دلشاد میرزا: ۷۸	داریوش: ۴۸
دلگشا (محل): ۶۴	دال خانی پشت (کوه): ۳۵
دماغه داوود (محل): ۷۵	داویدجان (محل): ۲۱۰
دماوند (کوه): ۲۲۱	دبیرالملک: ز، ۲۰، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۴۹
دوره (محل): ۸۹	۹۴، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۸۳، ۱۹۱
دوزلاخ (کوه): ۱۹	۱۹۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹
دوستی بیگ جلودار: ۱۷۰	دجله: ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۴۱
دوشان تپه: ۲-۶، ۵۱، ۱۰۸	دُجیل (محل): ۱۱۰

	دولاب (محل): ۵
ذالکه دیه (محل): ۶۷	دولت آباد: ۲۰۶-۲۱۰
ذباب اواشق (محل): ۸۹	دولتیار (محل): ۷۵
ذی الکفل پیغمبر (مقبره، محل): ۱۲۴، ۱۲۵،	دولچه غلام بیجه باشی: ۱، ۳۳، ۱۱۹، ۱۴۳،
۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۷	۱۵۴، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۸
	دونوشک (کوه): ۷۵
ز	دوولو (محل): ۲۰
	دهباشی (میرزا عبدالله): ۱، ۱۶، ۷۱، ۹۹،
رادخاله (محل): ۱۵۶	۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۲،
راز آباد (محل): ۲۲۰	۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۹۸، ۱۹۹،
رازوند (محل): ۲۲۳	ده پیرخیر (محل): ۳۸، ۵۹
رازیان (محل): ۱۹	ده لُر (محل): ۳۸
راست بند (کوه): ۲۱۰	دهلکیه (عشیره): ۸۹
رائف افندی: ۹۳	دُهنیه (عشیره): ۸۹
رباط: ۱۱، ۱۲، ۲۵	دیاربکر: ۵۳
رباط کریم: ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳	دیاله (رودخانه): ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۱۰۰،
رچه رچه: ۴۵	۱۵۴
رحمان آباد: ۱۷	دیز آباد (محل): ۲۰۹، ۲۲۲
رحمت آباد: ۳۶	دیزه (محل): ۷۵
رحمت الله: ۳، ۶، ۲۴، ۴۶، ۱۰۴	دیژمان (محل): ۶۸
رحمت الله خان: ۱۱، ۱۵۵، ۱۷۷	دیم تراکی افندی (مدیر قرانتین): ۹۳
رحمت الله شکارچی: ۱۳۲	دینار آباد: ۹
رحیم آباد: ۱۱	دینور (محل): ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷
رحیم کُن کُن: ۱۸۳، ۲۱۵	دینور (رودخانه): ۴۳
رستم بیگ تفنگدار: ۶۴، ۱۵۳	ذ

۲۱۹	رسول بیگ: ۵۳
زاویه (محل): ۱۳، ۸۵، ۸۸	رشیدخان: ۲۰۵
زاهدالدین شاه: ۱۴۱	رضاخان: ۱۱۷، ۱۴۴
زاینده رود: ۲۲، ۶۷	رضاقلی بیگ تفنگدار: ۱۶۳، ۱۹۴
زیه (عشیره): ۹۰	رضاقلی خان نایب: ۱۱، ۱۴۷
زیه: ۳۳، ۴۴، ۷۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۰	رضاقلی میرزا: ۷۰، ۱۱۱
۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸	رضوانیه (محل): ۱۱۰
زبیده (مقبره زن هارون الرشید): ۱۱۰	رضی آباد (محل): ۱۵
زیری (محل): ۱۸۶	روانسر (محل): ۵۱
زردآبه (محل): ۶۹	رودآور (محل): ۲۰۴
زردشت: ۵۷	رودبار: ۷۲
زرد، زرده (کوه): ۶۱، ۷۵	روژه: ۱۰۳
زرقان (محل): ۲۲	روس، روسی، روسیه: ۱، ۱۳، ۸۰، ۸۵
زرنه (محل): ۱۴، ۱۵	۱۳۹، ۱۴۰، ۲۰۹، ۲۱۳، ۴۱۵
زره (محل): ۲۲	روم، رومی: ۵، ۵۸، ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۷۹
زرین تاج: ۱۵۰	۸۲، ۸۳، ۱۴۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷
زعفران باجی: ۵۲، ۱۱۵، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۷۹	رومی (افواج): ۱۵۵
۲۲۵، ۲۰۵	ری: ۲۰۴، ۱۲۹
زکارید (ایل عرب): ۱۱۷	ریجاب (محل): ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۱۸۱
زنجیران سرابند (محل): ۲۱۸	رتوف پاشا: ۸۰، ۸۲، ۱۱۲
زنگالیان (کوه): ۷۵	
زنگه (طایفه): ۵۱، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۱۸۵	ز
زنگنه سفلی: ۲۱۰	
زنگنه علیا: ۲۱۰	زاغه (محل): ۳۱، ۲۰۵
زنگور (جزیره): ۱۶۹	زاغی، Zaki: ۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۵۸

۱۵۴، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۲۴	زواره (کوه): ۶۸
ساری قبه (کوه): ۱۹	زهاب (رودخانه): ۷۷، ۸۱
ساعده الملک: ۱۱۶	زهایی (مفتی بغداد): ۹۴
سالار (پسر شیخ الملک): ۲۶، ۶۰، ۲۰۷، ۲۱۰	زهراسلطان، Zahrasoltan: ۶، ۲۷، ۵۸
سالار، Salar: ۲۷، ۶۷، ۱۷۴	۱۹۱، ۲۱۷
ساله (محل): ۸۹	زهره (محل): ۸۹
سالیان (محل): ۲۲۴	زهیری (عشیره): ۸۹
سامان (کوه): ۲۰	زیان (محل): ۲۲۸
سامان سنجایی: ۶۶	زیریری (محل): ۶۶
سامان کلهر: ۶۶	زیرآباد (محل): ۲۱۲
سامره: ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰-۱۶۲	زیرآبه (محل): ۲۰۸
۱۶۴، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴	زی زکان (محل): ۲۲۰
ساوه: ۱۴، ۱۵، ۱۷-۱۹	زی زگان (کوه): ۲۲۱
سپردر (محل): ۲۱۲	زین العابدین افندی (مفتش): ۹۳
سپهدار: ۱۳۷، ۲۳۰، ۲۳۲	زین العابدین خان: ۶۰
سپهسالار: ۲۴	زین العابدین سلماسی: ۱۶۵
سبحی آباد زردآب (محل): ۴۴	زینب باجی: ۱۱۵
سراب ندرخان (محل): ۶۴	زینب بیگم: ۱۳۸، ۲۳۸
سراسیاب دولاب: ۴	
سراب جعفر قلی (محل): ۶۴	س
سراب حاجی عباس (محل): ۶۴	
سراب سرنور (محل): ۶۶	سادات: ۶۴، ۶۵
سراب سلید (محل): ۶۴	سارو (محل): ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۲
سراب ماران (محل): ۳۸	ساری اصلان: ۸، ۳۶، ۳۸، ۶۵، ۷۹، ۹۴
سراب نیلوفر (رودخانه): ۵۳، ۵۴	۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۵۱، ۱۵۲

سفيد (کوه): ۶۲، ۶۳	سراب همت (محل): ۶۴
سفیدآب (محل): ۲۱۸	سرایه پاشا: ۹۹
سقاباشی: ۹۹	سریل زهاب: هد، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۶
سلطان آباد: ۱۰، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳	
سلطان احمد: ۱۰۵	سرچشمه (عمارت): ۳
سلطان بیگم خانم: ۱۴۳	سرخ آباد (محل): ۲۴، ۲۵
سلطان حمید: ۲۳۳	سرخه ده (محل): ۲۰۵
سلطان خانم: ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۴۱	سرخیجه (محل): ۵۷
سلطان سلیم: ۲۵	سررود (محل): ۲۲۰
سلطان سلیمان روسی: ۱۰۵، ۱۱۳	سرتاق: ۷۵
سلطان عبدالعزیزخان: ۹۷، ۱۰۴، ۱۵۵	سرقبرآقا (محل): ۶۰، ۶۳، ۱۸۸
سلطان عبدالمجید خان: ۹۷، ۱۱۶	سرکان (توی وسرکان): ۲۰۴
سلطان مراد: ۹۷	سرکارعلی: ۱۷۹
سلطانیه: ۲۰۷	سُرمَن رَای (محل): هـ
سلطنت آباد: ۲-۴، ۲۷، ۱۱۲، ۱۵۴	سرنور (رودخانه): ۶۷، ۶۸
سلماسی: ۴۷	سعد: ۴۹
سلمان فارسی (مقبره) ۹۹-۱۰۱، ۱۵۰، ۱۵۲-	سعدالقولہ: ۲۹، ۴۲، ۹۹۱، ۲۰۲، ۲۰۳
۱۵۴، ۱۵۶	سعدی شیرازی: ج، ۲۷، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۱۷
سلیمان بیگ (محل): ۱۸۲	سعدیه (محل): ۱۵۸
سلیمان خان قاجار: ۳۳، ۱۲۷	سمود (عشیره): ۱۶۱
سلیمانیه (محل): ۹۲	سعیدآباد: ۱۱
سلیم جرد (محل): ۱۷	سعید افندی (متولی): ۹۳
سلیم لال: ۲۱، ۲۶، ۲۹، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵	سفته (محل): ۹۰
سلیم میرزا (محل): ۲۰۲	سفرنامه ابن بطوطه: الف
سماوک (محل): ۲۳	

سماوه (محل): ۱۲۸	۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۴۱، ۴۴، ۴۵
سنگان (محل): ۴۴	۴۶، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۹
سناس (محل): ۱۶۹، ۱۶۸	۸۲، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲
سنان بن انس: ۷۷	۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۷
سناوند (محل): ۲۲۳	۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴
سنجایی (ایل): ۷۳، ۶۸، ۶۷، ۶۵، ۵۱، ۲۶	۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۰
۱۷۹، ۷۸، ۷۶	۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۴
سنجیه (محل): ۸۹	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۷
سنجیه: ۸۷	۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۷
سند: ۲۲۰	سیاوشان (محل): ۲۰۹، ۲۲۲
سن بِل (محل): ۸۹	سیاه‌بید (محل): ۴۹، ۶۴، ۱۹۵
سن سیر (مدرسه): ۲۲۱	سیاه‌بید سفلی: ۵۰
سنقری: ۱، ۱۰، ۱۵۲، ۱۷۵	سیاه‌بید علیا: ۵۰
سنقر کلیایی (محل): ۳۵	سیاه‌دره: ۲۰۵
سنی: ۸۴، ۸۹، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۵۵	سیجان (محل): ۲۹۷
سواد کوهی: ۳، ۱۵۲	سید ابوطالب روضه خوان: ۱۳، ۲۴، ۳۷
سواد کوهی (فوج): ۹۲	سید اسمعیل خان: ۱۷۶
سوار (محل): ۶۴	سید اسمعیل سفیر: ۱
سواکند (محل): ۶	سید العلماء: ۱۰۷
سود (محل): ۸۹	سید بیگم: ۱۷۳
سوسن نقی (محل): ۱۹	سید جعفر: ۶۷
سوعائلق (محل): ۱۷	سید جلیل: ۶۷
سولقان (محل): ۷۰	سید سعید کلیددار: ۱۴۳
سومار (محل): ۶۸	سید سلمان: ۱۰۵
سیاجی: ۱، ۳، ۴، ۷، ۱۰، ۱۶، ۲۳، ۲۵	سید شهاب (محل): ۲۰۶

شاکر بیگ بیگلریکی: ۹۳	سید صادق مجتهد: ۱۳
شامبیاتی: ۱۹	سید طالب کلیددار: ۱۵۵، ۱۵۰
شاملو (طایفه): ۲۰۶	سید عبدالحسین: ۶۴
شاه آباد: ۲۱۷	سیدعلی بحر العلوم: ۱۲۵
شاه آباد مریوان (قلعه): ۱۸۵	سید علی کلیدار: ۱۶۵
شاه اسمعیل صفوی: ۹۶	سید کاظم رشتی: ۱۱۲
شاه بی‌بی: ۱۴۳	سید محمدتقی بحر العلوم: ۱۳۵، ۱۳۴
شاهرود: ۲۳۳	سید مصطفی آخوند: ۱۵
شاهزاده هندی: ۱۴۴، ۱۲۵	سیستان و بلوچستان: ۱۴۱، ۵
شاه سلطان حسین صفوی: ۱۲۸، ۱۷۰، ۲۳۷،	سیستانه (محل): ۲۹
۲۴۹، ۲۴۸، ۲۳۹	سیف الدوله: ۲۰
شاهسون (محل): ۴۴	سیف الملک: ۱۴۴
شاهسون (سواره): ۱۹۱	سپیل آباد (محل): ۱۹
شاهسون اینانلو (ایل): ۱۹۶	سینجان (محل): ۲۱۴
شاهسون بغدادی: ۱۲، ۴۲، ۵۱، ۵۹	سیاستوپول، سواستوپول: ۸۵، ۱۴۰
شاهسون کندی: ۱۷، ۱۸	سهم الدوله: ۱۰۶
شاه طهماسب صفوی: ۱۳۸، ۲۳۸	سهراب خان نقدی: ۱۹۴
شاه عباس صفوی: ۱۲۶، ۲۴۹	سهل آباد: ۱۱
شاه عباسی (کاروانسرا): ۲۰۲	سهله (مسجد): ۱۳۱
شاه ملکی (محل): ۵۰	
شیدیز: ۵۴	
شجاع السلطنه: ۱۵۵	
شراب (محل): ۲۱۸	شاپور: ۵۶، ۵۷
شراح (محل): ۲۱۶	شاکر افندی: ۹۳
شط العرب: ۴۲	شاکریک: ۱۶۴

ش

شیخ الشریعه قاجار: ۹۴، ۱۰۷	شعاع السلطنه: ۲۲۵
شیخ الملک (حاکم ملایر): ۲۰۹	شکرالله خان قاجار: ۱۱
شیخ آنیزه، وانیزه: ۱۳۹، ۱۲۵	شکوه السلطنه: ۳، ۶۰، ۱۳۶
شیخ جمفر: ۱۲۵	شل مرآن (معدن): ۳۷
شیخ حمزه بارفروش: ۷	شلووزالوآب: ۶۵
شیخ جنید: ۱۱۰	شُمر (قبیله): ۱۱۲
شیخ جواد (رئیس خدام): ۱۰۷	شمرین ذی الجوشن: ۷۷، ۱۸۰
شیخ جلوب: ۱۴۵	شمس آباد: ۲۱۷
شیخ حسن: ۱۰۷	شمس الدوله، chemsdole: ۴، ۵۲، ۵۸، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۷۹، ۱۸۸، ۲۱۳
شیخ حسن شوشتری: ۱۰۷	شمس العماره: ۱۹۳، ۲۳۰
شیخ رازی عرب: ۱۲۵، ۱۳۳	شمیران: ۲، ۸، ۶۰، ۶۹، ۷۰
شیخ زین العابدین مازندرانی: ۱۱۲، ۱۱۹	شور (رودخانه): ۲۲۸
شیخ سلمان (سرکشیک): ۱۰۷	شورین (محل): ۲۶
شیخ شهاب الدین سهروردی: ۱۰۴	شوهری: ۶
شیخ طالب کلیددار: ۹۶، ۱۰۷	شهاب الملک: ۴۹، ۹۸، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۷۴، ۱۹۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۴
شیخ عبدالحمید تهرانی: ۱۴، ۹۴، ۹۶	شهربان (محل): ۸۵
۱۰۷، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۶۵	شهربانو خانم: ۱۷۳
شیخ عبدالقادر گیلانی: ب، ۸۹، ۹۱، ۹۲	شهرستانک: ۲، ۹، ۲۷، ۱۱۵، ۱۱۳
۱۰۳، ۱۰۴، ۲۱۸	شهرستانه (محل): ۲۸، ۲۹
شیخ عبدالمحسن ابن هرآئیل: ۱۳۹، ۱۴۴	شهروان (محل): هـ، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹
شیخ علی: ۶۰	۱۵۴، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶
شیخ علی خان زنگنه: ۴۸	شیخ (نهر): ۸۹
شیخ علیخانی: ۴۸، ۷۰، ۷۴	شیخ ابابکر: ۱۵۰
شیخ علی میرزا: ۲۶	
شیخ عمر: ۱۰۴	

شیخ محمد میر غضب باشی: ۱۴۷	شیخ عیسی: ۷۸، ۹۶، ۱۰۷، ۱۵۵
شیخ مردان (معدن): ۳۷	شیخ کوره: ۱۱۶
شیرین: ۴۸، ۵۵	شیخ مرتضی: ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۳
شیعه: ۸۴، ۸۹، ۱۰۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۶۵	شیخ محمد: ۱۴، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷، ۱۶۵، ۱۶۷
ص	شیخ محمد حسن: ۶۰، ۱۳۹
صاحب جمع: ۴۵، ۱۸۴	شیخ محمد حسن قزوینی: ۱۰۷
صاحب دیوان: ۲۱۵، ۲۱۶	شیخ محمد حسن مجتهد: ۱۳۵
صاحب قران میرزا: ۱۲۶	شیخ محمد حسن نجفی: ۱۳۳، ۱۳۹
صادق: ۱۷۲	شیخ محمد حسین: ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۵
صادق خان: ۱۷۴	شیخ محمد حسین صاحب فصول اصفهانی: ۱۱۹
صادق شاطر: ۷۶	شیخ محمد حسین قزوینی: ۱۱۹
صارم الدوله: ۳۷، ۴۸، ۶۲، ۷۴، ۹۵، ۱۶۰	شیخ محمد عارف: ۷۹
۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۶	شیخ محمد کاظمینی: ۱۳۳
صالح: ۱۲۷	شیخ محمد مؤذن باشی: ۱۰۷
صالح بیگ امیر آبادی: ۹۳	شیخ محمد یاسین عرب: ۱۰۷
صالح پاشا: ۹۳	شیخ منصور: ۹۳، ۱۳۳
صالح چاروش: ۱۱۰	شیخ مهدی عرب: ۱۳۳
صالحین (امامزاده): ۱۰۹	شیخ هادی: ۱۰۷
صائب افندی (منشی باشی): ۹۳	شیراز: ۲۱۶
صباوه (محل): ۱۱۱	شیرازی، chirasi: ۲۸، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۷۵
صحنه (محل): ۳۷، ۳۹	شیرازی کوچک، peti chirasi: ۵۸، ۱۱۵
صدرآباد: ۲۲۷	۱۲۱، ۱۶۱، ۲۰۶، ۲۲۸
صدرآباد (کاروانسرا): ۲۲۷	

طونه (رودخانه): ۸۰

ظ

ظن السلطان: ۷۸، ۲۰

ظهير الدوله: ۱۱، ۱۳، ۳۹، ۱۴۵

ع

عاشق‌لو (محل): ۲۰، ۲۲، ۲۵

عالی قاپو (میدان): ۲۲۹

عامره: ۲۲۱

عایشه: ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۴۰

۵۱

عبادالله خان: ۳۶، ۱۵۱

عباس آباد (محل): ۲۹، ۲۰۶

عباس بیگ تنگدار قره باغی: ۱۴۸

عباسقلی خان قاجار: ۲۱۶، ۲۲۶

عباس میرزا: ۶۹، ۷۱، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰

۱۰۳، ۱۱۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۲۸

عباسی، عباسیان (خلفا): ۹۵، ۱۲۱

عبدالرحمن بیگ: ۹۳

عبدالقادر خان: ۵۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۶۲، ۱۶۹،

۲۱۹، ۲۲۵

عبدالله انصاری: ۱۵۳

صدرالعلماء: ۲۲۹

صدمره (محل): ۴۲

صعصعه (مسجد): ۱۳۵

صفاهان (کشتی): ۱۴۸، ۱۵۳

صفوی، صفویه: ۱۲۶، ۱۴۵، ۲۰۱

صمصام الملک، علی نقی خان: ۲۱۰

صیاد بیگ کرمانشاهانی: ۱۸۲

ط

طاق بستان: ۵۱-۵۰، ۵۴، ۵۷-۵۸، ۱۹۳

طاق بظام: ۵۳-۵۴، ۵۷

طاق کسری: ۷۲، ۹۹-۱۰۱، ۱۵۰، ۱۵۲،

۱۵۳، ۱۶۸

طارم (محل): ۱۸

طاهرآباد (مکان): ۳۶، ۲۰۰

طرفون آباد (مکان): ۳۳

طلسم (مکان): ۶۹

طوالش (مکان): ۵۵، ۲۳۳

طوع الطیف (مکان): ۶۴

طولوزون: ۵، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۴۱، ۴۳،

۵۷، ۶۷، ۶۹، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۳۹،

۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۷۰،

۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۸۸،

۱۹۳

۴، ۶-۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۹-۲۱، ۲۸، ۳۱،	عبدالله پاشا (میرلوا): ۹۳
۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۶، ۵۳، ۵۹،	عبدالله خان: ۱۵، ۱۷، ۲۷
۶۳، ۶۴، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۲،	عبدالآباد: ۱۴، ۱۵
۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹،	عثمانلو (طایفه): ۸۰، ۸۱، ۸۶
۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۲، ۱۴۶-۱۴۸،	عثمان وند (طایفه): ۶۲
۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳،	عثمانی، عثمانی ها: ۱، ۸، ۲۱، ۷۸، ۸۰-
۱۷۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۴-	۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۸-۱۰۰، ۱۰۳-۱۰۵، ۱۱۳،
۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۵-۲۲۸	۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۷۶،
عروس، cruse: ۱۰۷	۱۷۹، ۱۹۱، ۲۱۵، ۲۳۵
عزت الدوله: ۴، ۲۰، ۴۳، ۷۸، ۱۳۷،	عثمانی (افواج): ۹۱
۱۵۸-۱۶۰، ۱۶۹، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۵۰	عجم، عجمی: ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۱۱۴، ۱۳۰،
عزیزالدوله: ۳۰، ۵۲	۱۴۰، ۱۴۲
عزیز اله خان قلعه زنجیری: ۱۷۸	عراق: ۳۱، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲،
عزیز خان: ۱۸۳	۲۱۴-۲۱۶، ۲۲۲، ۲۳۳
عزیزیه: ۱۵۲	عراق عجم: ۲۲۱
عسکر خان زند: ۲۰۷	عراق عرب: ۲، ۵۶، ۵۷، ۱۱۹، ۱۸۹، ۲۱۸،
عصمت الدوله (زن معیر): ۴، ۱۷۰	عراقی، عراقی ها: ۷۸، ۲۱۴
عصمت خانم: ۱۰۳	عرب، عربی: ۷۸-۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۹، ۹۰،
عصمتیه: ۱۱	۹۴، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۴۲،
عضدالدوله دیلمی: ۱۳۲	۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸،
عظیمیه (رودخانه): ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۲	۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۲، ۱۹۴،
عقر، عقرقوق (محل): ۸۹، ۱۱۰	۲۰۲، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۴۵،
عکاس باشی: ۱، ۱۰، ۱۲، ۲۸، ۳۱،	عرب (صحرا): ۱۴۵
۳۴، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۷، ۵۹، ۸۱، ۹۹،	عربستان: ۲۳۲
۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۰،	عرفانچی، محمد حسن خان: د، ه، ا، ۳،

۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۸،	۱۴۶، ۱۴۸-۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۱،
۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۳،	۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵،
۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۵-۲۲۷،	۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵،
عمادالدوله، عماد: هـ، ۳۸، ۳۹، ۴۱-۵۲،	علی رضا خان عضدالملک: ۲۳۲
۵۴، ۵۶ - ۵۸، ۶۰ - ۶۳، ۱۷۴، ۱۸۰،	علی قلی خان افشار اروسی: ۱۵۹
۱۸۴-۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷،	علی کچل: ۱۰
۱۹۹، ۲۰۱	علی کرده: ۷۵
عمادیه: ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۲،	علی مرادخان زند: ۱۳۸
۶۴، ۱۸۸-۱۹۱، ۱۹۳	علی نقی خان: ۱۳۴
عماره (محل): ۱۷۴	علی نقی خان کزازی: ۲۱۱
عمان: ۶۱	عمر: ۱۸۰
علاءالدوله: ۵۹، ۲۳۲	عمرافندی: (سرهنگ): ۹۳
علی: ۲۰، ۱۹۷، ۲۱۶	عمرانیه (محل): ۸۹
علی آباد (محل): ۱۱، ۶۴، ۸۴، ۱۷۳، ۲۲۴	عمه مقبره: ۱۱۸، ۱۴۳
علی اکبر خان: ۲۲۳	عنبرخواجه: ۱۰
علی بیگ (تشریفات چی باشی): ۸۰-۸۲، ۸۶،	عوسجه (قبیله): ۱۰۸
۱۰۶، ۱۲۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹	عون (مقبره): ۱۱۴، ۱۴۶
علی بیگ افندی: ۱۱۷	عیدی بیگ (دفتردار): ۹۳
علی پاشا: ۱۲۹	عیسی آباد: ۲۲۲
علی خان: ۱۴، ۲۰، ۲۸، ۱۶۳	عیسی خان (بیگلربیگی): ۱۴۳، ۲۰۷، ۲۲۳
علی رحمان: ۴۱	عیسی الکُش (چشمه): ۶۴
علی رضاخان گروسی: ۱۱، ۲۰، ۲۷، ۲۸،	عین الملک: ۲۲۴
۳۲، ۴۵-۴۷، ۵۰، ۵۳، ۵۷-۵۹، ۶۵، ۶۹،	
۷۵، ۷۶، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸،	
۱۱۲، ۱۲۰-۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۹،	

غ

غازانبه (محل): ۱۵۸، ۱۷۱

غازیاوه (محل): ۲۰

غرق آباد: ۱۸-۲۰

غلام علی خان (سرتیپ): ۲۲، ۳۶، ۸۸

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۲۷

ف

فارس: ح، ۲۰، ۶۱، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۵۵

۲۲۷، ۲۳۳

فانوافندی: ۹۳، ۱۹۵

فتح الله خان امرائی: ۳۹

فتح علیخان بغدادی: ۱۲، ۱۷، ۶۲

فتحعلیشاه، خاقان مغفور: ۳۰، ۱۲۱، ۱۲۶

۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۲۵

فخرالدوله: ۱۷، ۱۲۸

فخرالملک: ۵، ۱۲، ۳۱، ۲۲۸

فخیری جان fakri jan: ۳۷، ۱۵۰، ۱۷۶

۲۱۵

فرات: ۱۰۸-۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹

فرانسه، فرانسی: ۱۰، ۱۴، ۵۵، ۶۷، ۸۲

۸۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۵۱، ۲۱۳، ۲۱۹

فراهان: ۹۶، ۹۶

فرج (محل): ۲۲۶

فرجات (محل): ۱۰۶، ۱۵۷

فرج الله خان: ۱۹۷

فرسفیج: ۲۰۱-۲۰۳

فرنگی، ferengi: ۳۲، ۲۰۲

فرنگی، فرنگستان: د، ۴، ۵۵، ۵۹، ۶۹، ۷۸

۸۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۴

۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۰۰

فرمانفرمای فارس: ۱۴۳

فرهاد [کوه کن]: ۳۵، ۴۲، ۴۸، ۴۹

فرهان: ۹۳

فروه حصار: ۲۱۰

فربازان (محل): ۲۰۳

فریق نافذپاشا: ۹۳

فشندی (Pechendi): ۶۰، ۱۵۴

فضل الله خان یاور: ۲۳

فقیه قادر: ۱۸۰

فهمی افندی: ۵۸

فیروز آباد (محل): ۶۴

فیض آباد (محل): ۲۲، ۲۱۸

فیض الله بیگ، میرآلای حاجی: ۹۳

خیلستان، ورامین: ۲۳۳

فینجان (محل): ۲۱۴

ق

قره بنیاد (محل): ۲۱۲	قارمین آباد (محل): ۲۲
قره پاباق: ۹۹	قازان چاکی (رودخانه): ۲۰
قره دانی (محل): ۲۰	قازلی آباد (محل): ۱۹
قره سر، قراسر: ۵۱، ۵۲، ۶۱، ۶۲، ۶۵	قاسم آباد (محل): ۱۴، ۹
۱۸۹	قاسم آباد قوش تپه (محل): ۲۱۲
قزل ارسلان: ۲۶	قاسم خان: ۱۲۷، ۲۱۱
قزل ریاط: ۸۳-۸۵، ۸۸، ۱۷۷	قاسم خان شاملو: ۲۱۰
قزل سر: ۲۱۳	قاسم خان قولر آقاسی: ۱۳۹
قزوین: ۲، ۵، ۵۳، ۵۸، ۹۲، ۱۱۴، ۱۹۲	قاسم قرقچی: ۲۳۱
۲۲۲، ۲۳۳	قاضی (محل): ۲۲۱، ۲۲۳
قصر النسوس: ۳۷	قاضی القضاة بغداد: ۹۲
قصر شیرین: ۷۶-۷۹، ۸۱، ۱۶۸، ۱۷۹-۱۸۱	قانلی داغ (کوه): ۲۲
قصر فیروزه: ۴، ۶، ۱۲، ۲۵، ۱۴۵	قیان، (محل): ۲۱۰
قصر قاجار: ۱۱، ۴۴	قتیقر مهندس: ۹۸
قصر ناصری: ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۴۷، ۱۴۹	قجرا آب: ۲۰۹
۱۵۴	قزاتیة: ۱۶۸
قصر نمرود: ۱۰۸	قراچه داغی (طایفه): ۴۷
قلعه آخوند: ۶۸	قرباغی: ۲۳
قلعه امام اعظم: ۹۷	قراداغی (محل): ۸۵
قلعه خان (محل): ۲۱۰	قراگوزلو: ۲۲، ۳۲
قلعه خلیفه (محل): ۲۱۰	قراوالی (کوه): ۴۸
قلعه زنجیری: ۶۴، ۶۶، ۷۱	قرباغستان: ۶۴
قلعه شاهین: ۷۵، ۱۸۲	قره بلاغ (محل): ۷۳، ۷۴، ۱۸۱
قلعه شیخ (محل): ۲۰۴	
قلعه نو: ۹، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۷	

کامل پاشا [وزیر موقوفات]: ۲۳۶
 کدخداتاو (محل): ۷۵
 کچل (کوه): ۶۹
 کرآز هیرات (مکان): ۸۹
 کربلا: ب، ج، ه، ز، ۲، ۶، ۵۲، ۹۲، ۹۳،
 ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۲-۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۱،
 ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳-۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۳،
 ۱۷۴، ۱۸۷
 کرج (رودخانه): ۹، ۱۶۸
 کرخ [بغداد کهنه]: ۱۰۰
 کرخه (رود): ۴۲، ۹۵
 کرخی (از عشایر): ۸۹
 کرد، اکراد، کردستان: ۴۹، ۵۱، ۶۰، ۶۵،
 ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۹۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۰۲،
 ۲۰۵، ۲۲۷
 کرده: ۶۰
 کرزان: ۲۹
 کرکان (محل): ۲۰۷
 کرمان: ۲، ۷، ۱۱۲، ۱۴۹، ۲۰۰، ۲۲۰
 کرمانشاهان: ه، ز، ۲، ۲۹، ۳۵، ۳۸، ۳۹،
 ۴۲، ۴۵-۴۷، ۵۳، ۵۸-۶۰، ۶۲-۶۵، ۱۱۵،
 ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۷-۱۸۹، ۱۹۳-۱۹۵،
 ۱۹۷، ۲۱۸
 کرمجکان (محل): ۲۲۳
 کزند، کزندی: ۶۲، ۶۷-۷۲، ۱۸۳، ۱۸۴

قلیچ خان: ۲۰۹، ۲۱۰
 قلی لاله علیا (محل): ۲۰۲
 قم: ۲، ۲۱۹، ۲۲۳-۲۲۸
 قمر السلطنه: ۱۴۲
 قوام الدوله: ۲۱۷، ۲۲۰
 قوه الممالک: ۱، ۱۵۴
 قوجه: ۱، ۵۳
 قوره توزهاب (محل): ۷۷
 قوش بلاغ (محل): ۲۰۸
 قهرمان خان تشنگدار: ۳۲، ۱۰۰
 قیطانیه (محل): ۱۹

ک

کاشان: ۲، ۱۱۴
 کاشانتو (محل): ۴۴
 کاظم [پسر عیسی خان بیگلربیگی]: ۲۰۷
 کاظم خان فرانشی: ۱۵، ۱۴۹، ۱۷۳، ۲۲۸،
 ۲۳۲
 کاظم خان لله باشی: ۳۰
 کاظمین: ب، ح، ۷۸، ۹۱، ۹۲، ۹۴-۹۶،
 ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳،
 ۱۱۷، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۴، ۲۰۲
 کاکاوند: ۴۱
 کالویل [حکیم قونسل]: ۱۰۳

کمره: ۲۱۴	کرت هربرت [جنرال قونسول انگلیسی]: ۱۰۳
کمیچه (محل): ۴۷	کره کند (محل): ۴۴
کمیل بن زیاد: ۱۳۱	کریم آباد: ۶۶
کنارگرد (محل): ۲۲۸	کریم خان، سرتیب: ۲۲۷، ۷۸، ۲۹
کند، کن: ۲۳۱	کریه (محل): ۸۲، ۸۰
کنگاور: ۲۹، ۳۴-۳۸، ۴۲، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۰	کزار: ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶
کنگران (محل): ۲۱۸	کزار (فوج): ۲۱۰
کشت (محل): ۵۸، ۵۹، ۶۲	کساوند (محل): ۲۱۰
کوجولو (غلام بیچه): ۱، ۱۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۲۶	کفرآور (محل): ۶۸
کودانه سرچغا (مکان): ۶۹	کلب حسین خان: ۳۷، ۹۹، ۱۰۱، ۲۲۵
کوده (مکان): ۵۰، ۶۴	کلبعلی خواجه: ۷
کودی (مکان): ۲۰۰	کل داوود (محل): ۷۵، ۱۸۳
کوره (مکان): ۵۰	کل سرپل: ۷۵
کوفه: ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۷۵	کل محرم‌ما و (کوه): ۷۵
کوکاب (مکان): ۷۱	کَلّه (محل): ۲۱۲
کوله بانان (کوه): ۶۸	کلهر (ایل): ۳۹، ۶۰، ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۷۵، ۱۸۵
کونستان [نقاش فرانسوی]: ۸۲	کلیان (محل): ۲۰۲
کوه سنگی: ۲۱۴	کلیایی (محل): ۳۸
کوه‌ور (محل): ۸۳	کمازان (محل): ۲۱۰
کیخسرو: ۷۵	کمال آباد (محل): ۲۱۷
کیز، مسیر [قونسول فرانسه]: ۱۰۳	کمال افندی: ۸۲
کیزه رود: ۴۲	کمال پاشا: ۸۰، ۸۲، ۸۹، ۹۸، ۹۹، ۱۱۴
	۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۷۹
	کمرآب: ۲۰۹

کیکارس: ۷۳

کهریز (محل): ۵۰، ۶۲، ۶۴، ۸۴

کهک (محل): ۱۹

کیومرث میرزا: ۵۲

گ

گاکیه (محل): ۵۰

گاماسب، رودخانه: ۴۱-۴۳، ۴۸، ۵۰، ۶۲، ۱۹۶

گاوبنده (محل): ۵۷

گجرات: ۷۹

گرجائی (محل): ۲۱۱، ۲۱۲

گرگان: ۱۱۵

گرم کوه: ۲۰۹

گروس: ۲۶، ۳۱، ۴۷

گره رود (محل): ۲۱۴

گل انبوك: ۲

گلین خانم: ۱۱۵

گلپایگان: ۲۱۴

گلیرآباد (محل): ۲۱۰

گل دزد (محل): ۲۱۲

گلسته (محل): ۲۰۸

گلستان سعدی (کتاب): ۲۷، ۱۴۸

گل عذار (کنیز): ۳۶

گلی سیاه: ۱۱۵

گلین خانم: ۱۴۳

گنجوران (محل): ۲۰۲

گنجه در (محل): ۲۱۰

گنداب (محل): ۲۱۲

گوران: ۶۴، ۶۵، ۷۱

گوزگلدی: ۱۱۲، ۱۷۵

گوشان (محل): ۶۴

گوشه (محل): ۲۱۰

گوشیران (محل): ۶۴

گهواره (محل): ۷۱

گیرشیش [معلم توبخانه]: ۱۳۷

گیلان: ۱، ۶، ۱۴، ۵۵، ۶۸، ۷۵، ۲۳۳

ل

لاتورکی [روزنامه فرانسوی]: ۱۰۲

لارنس انگلیسی: ۴۳

لاکری Lakeri: ۱۶، ۲۳، ۵۷، ۲۰۱

لاله بان (محل): ۶۵، ۶۷

لامیان (محل): ۲۰۲

لر، لرها: ۵۱، ۶۱، ۶۴، ۷۴، ۸۰، ۱۸۵

لرستان: ۲۲، ۲۹، ۳۷-۳۹، ۴۱، ۶۴، ۶۷

لرستان: ۶۸، ۱۹۵، ۲۰۶

لشکر در، (کوه): ۲۱۰، ۲۱۱

۲۳۲، ۲۲۳	علی (محل): ۳۱
مجدی: ۳۵، ۴۹	لله باشی: ۳، ۶، ۲۰۱، ۲۲۸، ۲۳۰
مجمع (عشیره): ۹۰	لوجی ← اوجی
مجید پاشای بابان: ۱۲۲	لوشان (محل): ۶۴
محب علیخان (میرزا): ۹، ۶۰، ۱۵۱	لیل [از شهرهای فرانسه]: ۲۱۳
محقق: ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۵۸، ۹۹	یلا: ۱۷۵
۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳	م
۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۷	
۲۲۷، ۲۰۸	ماراترو (محل): ۴۴
محلّات: ۲۱۶، ۲۲۴	مازندران-مازندرانی: ۲۱، ۷۲، ۱۳۱، ۱۵۳
محمد ابراهیم تاجر: ۱۰، ۱۱	۱۶۲، ۱۹۵، ۲۱۹، ۲۳۲
محمد الملک: ۱۱	مامون: ۷۵
محمد امین میرزا: ۶، ۲۱۴، ۲۱۵	مانیزان (محل): ۲۰۹
محمد باقر خان (پسر ظهیر الدوله): ۳۹، ۱۸۵	ماه تابان خانم: ۱۴۲، ۱۹۲
محمد بیگ: ۹۳	ماهر دو (محل): ۸۹
محمد بیگ جاف: ۱۸۰	ماهی دشت: ۶۶-۶۸، ۶۸، ۱۸۵-۱۸۷
محمد تقی بیگ (نایب کالسه خانه): ۶، ۱۴۵	۱۹۰، ۲۲۳
محمد تقی خان گشاد: ۵۲، ۵۸، ۹۹، ۱۰۱	مبارک آباد (محل): ۲۰۲، ۲۰۸
۱۱۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۹۵	متر (شهر): ۶۷
محمد تقی خان یزدی: ۱۳۴	متوکل عباسی: ۱۶۷
محمد تقی میرزا: ۱۱۱، ۲۲۸	متولی باشی: ۲۲۶
محمد حسن خان قاجار: ۱۹، ۲۰۵	مسجد الدوله: ۱۱، ۱۴-۱۶، ۲۳، ۲۵
محمد حسن خان قائم مقام: ۲۱۷	۲۶، ۲۸، ۳۴، ۴۲، ۵۳، ۵۸، ۹۹، ۱۰۱
محمد حسن خان قراقرزلو: ۷۴	۱۱۳، ۱۲۴، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱
محمد حسن خان کلهر (سر تپ): ۳۸، ۶۶	۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۰

محمد علی خان: ۱، ۴، ۸، ۱۰، ۱۴، ۲۱.	۶۷، ۱۲۸، ۱۷۸، ۱۸۵، ۲۰۱
۲۵-۲۷، ۳۲، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۹،	محمد حسن خان یوزباشی: ۱۴۶
۷۱، ۷۹، ۸۸، ۹۴، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳،	محمد حسین خان: ۱۰، ۱۱، ۱۸۱، ۲۰۵،
۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷،	۲۲۳
۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۱،	محمد حسین خان خلیج: ۲۲۳
۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶،	محمد حسین خان قاجار دوگلو: ۱۷۵
۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۷	محمد حسین خان ملایری: ۲۰۵
محمد علی خان افتخارالدوله هندی: ۱۱۹،	محمد خان (حاکم سابق یزد): ۱۵، ۲۷، ۵۳،
۱۷۰	۱۸۲، ۲۲۷
محمد علی خان زین دارباشی: ۲۳۳	محمد خان قرانی کله کن: ۱۳۶
محمد علی خان صاحب جمع: ۲۳۲	محمد رحیم خان: ۵۸، ۱۴۸، ۱۷۹،
محمد علی میرزا (شاهزاده): ۵۵، ۵۶، ۶۰،	محمد رحیم خان زند: ۴۹، ۱۶۸، ۱۷۳،
۶۱، ۷۲، ۸۱، ۱۱۶، ۱۶۵، ۱۸۹، ۱۹۳،	محمد رحیم خان قاجار (شامبیانی): ۱۱، ۱۹،
محمد عابد (امامزاده): ۲۱۷، ۲۳۶	۱۷۵
محمد قربان خان: ۱۵	محمد رحیم میرزا (برادر عمادالدوله): ۱۹۰
محمد مرادخان زرنندی (سرتیپ): ۱۳، ۲۱، ۲۲،	محمد رضا بیگ: ۱۱۲
محمد مهدی خان چهارمحالی: ۲۲۷	محمد رضا خان زنگنه (سرتیپ): ۳۹، ۶۵،
محمد مهدی میرزا (پسر مؤیدالدوله): ۲۶، ۳۰،	۱۸۵، ۱۹۲
محمد نجف میرزا: ۱۴۱	محمد رفیع بیگ: ۳۴
محمد واحدالعین: ۲۰۷	محمد زکی گیلانی: ۲۵۱
محمد والی: ۲۴۷	محمد زمان بیگ تنگدار: ۱۲۴، ۱۵۳، ۱۶۳،
محمد ولی خان قاجار: ۲۲۶	محمد زهابی افندی (مفتش): ۹۳
محمّره (محل): ۱۴۸	محمد سلطان خان زرنندی: ۲۱
محمودآقا: ۲۲۱	محمد شاه (قاجار): ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۹۷،
محمود افندی (معاون والی بغداد): ۹۳	محمد صالح خان کلهر: ۱۸۴

محمود بیگ: ۱۸۰	مریانج (محل): ۳۱
محمود میرزا: ۲۶	مریم جهود: ۱۵۰
مختار (مقبره): ۱۳۵	مریم شاه: ۱۹۲
مَحْصِصَه (محل): ۸۹	مریم [مقام] (محل): ۱۱۹
مداین (محل): ۱۵۲	مریمی: ۱۳، ۱۱۲، ۱۴۶
مدحت پاشا (والی بغداد): ۸۰، ۸۲، ۹۲، ۹۹،	مرزاقچی (محل): ۱۴۸، ۱۶۱
۱۱۴، ۱۳۸، ۱۸۰، ۲۳۶، ۲۵۰	مرزقان چای (محل): ۱۸، ۲۰
مدینه (شهر): ۹۰	مرزقان چای (رودخانه): ۱۹، ۲۰
مرادآباد (محل): ۵۱	مزید آباد (محل): ۲۱۷
مراد حاصل (محل): ۵۷	مستنصریه (مدرسه): ۹۹
مراد خان یاور: ۲۹	مستوفی الممالک: و، ۴، ۵، ۷، ۲۷، ۱۰۶،
مرادیه (محل): ۹۰	۱۸۳، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰،
مراصداطلاع (کتاب): ۱۱۰	۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳
مراغه: ۱۹۵	مسقط، مسقطی: ۱۳۴
مرتضی قلی میرزا (پسر عمادالدوله): ۱۸۹	مسلم بن عقیل: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۰،
مرجانیه (محل): ۸۴	۱۳۴، ۱۳۵
مردآزما (تپه): ۸۰	مسیب (محل): ۱۱۰ - ۱۱۳، ۱۴۵ - ۱۴۷،
مردك: ۱، ۵۸، ۱۶۱، ۲۲۵	۱۴۹، ۱۷۳، ۱۸۶
مرزن جیران (محل): ۲۱۶، ۲۱۷	مسیله (کویر): ۱۱۳
مرصع خانم: ۱۳۶	مشهد (شهر): و، ۲۷
مَرِغ کاشان (محل): ۲۳۳	مشهد (محل): ۲۱۶، ۲۱۷
مَرِک (محل): ۲۱	مشهد الکوبه (محل): ۲۱۷
مَرِک (رودخانه): ۶۴	مشیرالدوله (حاجی میرزا حسین خان) وزیر
مرویل (محل): ۲۱۰	خارجه: ۵۳، ۵۹، ۶۲، ۸۰، ۸۴-۸۶، ۸۹،
مرهم درّه (محل): ۳۲	۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۷،

- ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷-۱۱۹، ۱۲۲-۱۲۵، ۱۳۱،
 معتمد الدوله، منوچهر خان: ۱۳۲
 معتمدالملک: ۱۹۱، ۲۲۱
 معجم البلدان (کتاب): ۱۱۰
 معدن سنگ (محل): ۲۱۸
 معروف کرخی: ۹۵، ۱۱۰
 معزالدوله: ۲۳۲
 معصومه، mesume: ۱، ۴، ۲۳، ۲۷، ۵۱،
 ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۱۶، ۲۲۶
 معمارباشی: ۲۳۰
 معین التجار، حاجی محمد حسین: ۵۴
 معین الدوله: ۲۰۲
 معیرالممالک: د، ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۳،
 ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۷، ۵۵،
 ۵۷، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۴، ۷۸، ۹۰، ۹۵، ۹۶،
 ۱۰۶، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۵۵،
 ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۶،
 ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۲۷،
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۱
 مغاری (کوه): ۴۶
 مغرب (مراکش): ۱۰۵
 مقاعد پاشا (میرلوا): ۹۳
 مقداد (مقبره): ۸۶
 مکه معظمه: ج، ۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۸،
 ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۲
 ملاآقا بزرگ تهرانی: ۱۲۲
- ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷-۱۱۹، ۱۲۲-۱۲۵، ۱۳۱،
 ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰،
 ۱۵۴، ۱۵۶-۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰،
 ۱۷۳، ۱۷۵-۱۷۹، ۱۸۱-۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳،
 ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲-۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۰،
 ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۶
 مشیرالملک: ۱۵۶
 مشیرپاشا: ۹۸
 مشیرلشکر (لشکری): ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵
 مشیریه (محل): ۸۹، ۹۰
 مشیریه (نهر): ۹۰
 مصطفی افندی (رئیس تلگراف بغداد): ۹۳، ۹۷
 مصطفی بیگ: ۱۱۱
 مصطی پاشا (میرآرای): ۹۳
 مصطفی خان عمر: ۱۲۱
 مصطفی قلی خان: ۲۲، ۱۸۹
 مصطفی قلی میرزا: ۲۰۳
 مصلح آباد (محل): ۲۱۶
 مظفرالدوله: ۷۴، ۷۷، ۹۹، ۱۰۸، ۱۸۴
 مظفر افندی: ۹۳
 مظفر پاشا (حاکم کر بلا): ۹۲، ۹۳
 معتمدالدوله، فرهاد میرزا: ۹، ۲۲-۲۴،
 ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۴۷، ۴۹، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶،
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱،
 ۲۰۳، ۲۰۵

منصوریه (محل): ۸۸، ۸۹، ۱۵۸	ملاآقای دربندی: ۱۱۸، ۱۳۲
منوچهری (محل): ۳۱	ملا ابراهیم: ۲۲۰
منوچول خان: ۱، ۹، ۱۰، ۲۸، ۴۶، ۱۲۹	ملاباقر واعظ شیرازی: ۱۲۲
۱۳۷، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱	ملاحسین: ۲۲۰
۲۲۹، ۲۰۸	ملاحسین اردکانی: ۱۱۹
منوچولومیرزا: ۹	ملاعباس روضه خوان: ۱۰۳
موسی: ۱۵	ملاگرد (محل): ۲۳
موسی مرات الممالک: ۲۳۵	ملا محمد ایروانی: ۱۳۳
موشلوق (محل): ۲۰۲	ملا محمود کلیددار: ۱۳۴
موشه (محل): ۲۲۰	ملایر: ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۱۸۶، ۲۰۷، ۲۰۹
مؤیدالنوله: ۲۶، ۳۰، ۲۳۰	۲۱۱، ۲۱۲
مهاجران: (محل): ۲۱۲	ملایری (فوج): ۲۰۰، ۲۰۷-۲۰۹
مهدی بیگ (محل): ۸۴	ملک آرا: ۳۰، ۲۳۰
مهدی ساعت ساز: ۱۵	ملک قاسم خان ساخلو: ۲۰۶
مهدی سلطان: ۲۹۳	ملک محمد: ۱۶، ۱۹۷
مهدعلیا: ۴، ۹۹۱، ۲۱۹، ۲۵۰	ملک نیاز خان: ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۵
مهرآباد (محل): ۲۰۷، ۲۱۷	۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۰۱
مهرنوش خانم: ۱۴۳	ملکه: meléké: ۲۱
مهرروز (نهر): ۸۵	ملکه انگلیس: ۵۵
میاچی: ۴۱، ۲۵، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۹۳، ۲۰۷	ملیجک: ۱، ۳، ۶، ۱۶، ۲۶، ۹۹، ۱۲۰
میان دربند (محل): ۶۱	۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۸، ۲۱۵، ۲۲۸
میان طاق (محل): ۷۲، ۱۸۳	مملی: ۳۸، ۴۵، ۶۵، ۷۳، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۳۷
میرآخور، امیرآخور: ۱۰۳، ۱۳۹، ۲۲۸، ۲۲۹	۱۵۰، ۱۶۰، ۱۹۲
میرزا آقا خان: ۱۱۶	مندلیج (محل): ۶۸
میرزا ابوالفضل (کاشی): ۱، ۱۳۵	منصور دوانقی: ۸۹

- میرزا احمد خان: ۹۷، ۲۱۶
 میرزا اسداله: ۱۹۵
 میرزا باجی: ۱۱۵
 میرزا تقی: ۲۲۰
 میرزا تقی خان امیرکبیر: ۱۱۶
 میرزا تقی خان خونی: ۲۳۲
 میرزا جانی: ۱۷۰
 میرزا حبیب الله: ۲۲۳
 میرزا حسن: ۹۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲
 میرزا حسن شیرازی، میرزای شیرازی: ۱۳۳، ۱۳۸
 میرزا حسن علی خان (منشی باشی): ۱۹۹
 میرزا حسن علی یوغورت: ۱۴۵
 میرزا حسن کلیددار: ۱۱۴
 میرزا حسین خان: ۹۹، ۱۱۷، ۲۲۰
 میرزا حسین خان کلیددار: ۱۱۵، ۱۲۱
 میرزا داوود خان: ۲۳۲
 میرزا زکی (وزیر انیس الدوله): ۵۳
 میرزا زکی مستوفی: ۱۳۲
 میرزا زین العابدین البرز: ۲۲۰، ۲۲۶
 میرزا سلیم خان: ۵۰
 میرزا سیداحمد (وزیر عراق): ۲۱۰، ۲۲۶
 میرزا سیدحسین: ۲۱۷
 میرزا سیدکاظم ریش: ۱۹۶
 میرزا سیدیوسف: ۲۲۶
 میرزا شفیع: ۲۰۲
 میرزا شفیع سلطان (نایب آشتیان): ۲۲۰
 میرزا شفیع صدراعظم: ۹۶
 میرزا شفیع مستوفی: ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴
 میرزا طاهر: ۲۲۸، ۲۲۹
 میرزا عبدالباقی منجم باشی گیلانی: ۱۲۲
 میرزا عبدالرحیم (شیخ الاسلام اصفهان): ۲۱۶
 میرزا عبدالعلی یزدی (خوشنویس): ۱۳۴
 میرزا عبدالله: ۱، ۳، ۷، ۴۶، ۹۹، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۸
 میرزا عبدالله ناظم میزان: ۱۳، ۱۳۸
 میرزا عبدالوهاب مستوفی گیلانی: ۵، ۱۱، ۱۴، ۱۵
 میرزا علی اکبر: ۱۳۸، ۲۲۵
 میرزا علی اکبرخان قورخانچی: ۱۴۰
 میرزا علی اکبرخان کارخانه: ۱۵۴
 میرزا علی خان افشار بیگ: ۹
 میرزا علی خان ← امین السلطان
 میرزا علی نقی: ۲۲۰
 میرزا عیسی وزیر: ز، ۲۳۲
 میرزا فخرالدین بروجردی: ۲۰۷، ۲۰۸
 میرزا قهرمان: ۲۳۳
 میرزا محسن خان: ۶۹، ۱۰۱، ۱۵۴
 میرزا محمد (رئیس وزارت خارجه): ۲۰۰
 میرزا محمد (پسر قائم مقام): ۳۰، ۲۲۰

میرزا محمدخان: ۱۱، ۲۵، ۵۸، ۱۰۶، ۱۰۸، ۴۱، ۴۴-۴۶، ۶۵، ۷۴، ۷۸، ۸۷، ۹۳، ۹۸، ۱۱۶، ۱۵۶	میرزا محمدخان: ۱۱، ۲۵، ۵۸، ۱۰۶، ۱۰۸، ۴۱، ۴۴-۴۶، ۶۵، ۷۴، ۷۸، ۸۷، ۹۳، ۹۸، ۱۱۶، ۱۵۶
میرزا محمد خان عموقلی: ۲۲۹	میرزا محمد خان عموقلی: ۲۲۹
میرزا محمدرضا (شربت دار): ۱۶۳، ۲۰۵	میرزا محمدرضا (شربت دار): ۱۶۳، ۲۰۵
میرزا محمد علی خان: ۳۱، ۷۹	میرزا محمد علی خان: ۳۱، ۷۹
میرزا محمد علی (مشرف توپخانه): ۲۱۸	میرزا محمد علی (مشرف توپخانه): ۲۱۸
میرزا محمد علی همدانی: ۲۴	میرزا محمد علی همدانی: ۲۴
میرزا محمود آقا: ۲۰۷	میرزا محمود آقا: ۲۰۷
میرزا مسیح: ۲۳۳	میرزا مسیح: ۲۳۳
میرزا معصوم خان: ۵	میرزا معصوم خان: ۵
میرزا معین منشی: ۲۰۲	میرزا معین منشی: ۲۰۲
میرزا موسی رشتی سرحددار: ۵۸، ۱۹۵	میرزا موسی رشتی سرحددار: ۵۸، ۱۹۵
میرزا موسی (وزیر تهران): ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۴۴، ۲۱۰	میرزا موسی (وزیر تهران): ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۴۴، ۲۱۰
میرزا مهدی: ۱۴۹، ۲۲۸	میرزا مهدی: ۱۴۹، ۲۲۸
میرزا ناظر حضرت: ۱۸۲	میرزا ناظر حضرت: ۱۸۲
میرزا نبی خان: ۱۹۲	میرزا نبی خان: ۱۹۲
میرزا نصراله گرکانی مستوفی: ۸، ۱۷۷، ۲۲۰، ۲۲۳	میرزا نصراله گرکانی مستوفی: ۸، ۱۷۷، ۲۲۰، ۲۲۳
میرزا هادی خان: ۳۹، ۵۸	میرزا هادی خان: ۳۹، ۵۸
میرزا هادی معدل: ۱۵۶	میرزا هادی معدل: ۱۵۶
میرزا هبت الله: ۲۰۷	میرزا هبت الله: ۲۰۷
میرزا هدایت الله (امام جمعه مشهد): ۱۳۳، ۱۸۲	میرزا هدایت الله (امام جمعه مشهد): ۱۳۳، ۱۸۲
میرشکار: ۳، ۹، ۱۹، ۲۴، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۴-۴۶، ۶۵، ۷۴، ۷۸، ۸۷، ۹۳، ۹۸، ۱۱۶، ۱۵۶	میرشکار: ۳، ۹، ۱۹، ۲۴، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۴-۴۶، ۶۵، ۷۴، ۷۸، ۸۷، ۹۳، ۹۸، ۱۱۶، ۱۵۶

ن

نادرآباد (محل): ۴۴، ۱۹۶

نادرشاه افشار، نادرشاهی: ۴۳، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۸، ۲۳۶، ۲۳۹

ناصری: ۸۴

ناصرالدین شاه قاجار: الف، ب، ج، د، ز، ۲۳۵

ناصرالملک: ۴، ۳۱، ۵۱

ناصرخان: ۳۲

ناصر خسرو قبادبانی: الف

ناصرقلی خان: ۱۶۲، ۱۹۲، ۲۱۱

ناصری (عمارت): ۱۵۶

ناصریه (محل): ۱۴۹

ناظم افتدی [شارژدافر عثمانی]: ۱، ۱۳، ۵۸،	۲۳۲، ۲۳۳
۸۲، ۹۰، ۱۵۵، ۱۷۹	نصرت سوادکوهی: ۵
نافذ پاشا: ۹۸	نصیریگ: ۵۳
نامدار خان زند: ۲۰۵	نصیری، نصیری: ۸۴، ۸۹
ناملیه (محل): ۲۱۰	نظاره افشار بیگ: ۸، ۱۳، ۱۴۵
نانکلی شهریار [سواره]: ۸۶	نظام الدوله: ۲۳۳
ناوله (محل): ۲۱۰	نظام العلماء: ۶، ۱۴۵
نایب الامایه [پسر عمادالدوله]: ۶۲	نظام الملک (میرزا کاظم خان نوری): ۲۲۸،
نایب السلطنه (کامران میرزا): ۴-۷، ۱۰۵،	۲۳۲
۱۳۳، ۲۲۸، ۲۳۰	نظامیه: ۴
نَبیح (محل): ۲۱۸	نظریگ: ۲۳۱
نجف اشرف: ۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۴،	نظم آباد: ۲۱۷
۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱-۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹،	نعل شکن (گردنه): ۶۶، ۱۸۶
۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵-۱۴۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۷،	نقیب باشی: ۱، ۱۵۵
۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۶	نقیب علی افتدی: ۹۳
نجیب پاشا: ۹۲، ۱۰۲	نگار خاتون (محل): ۲۲
نخل دار (محل): ۱۶۰	نگار خانم: ۲۳، ۳۰، ۳۱
ندیم السلطنه: ۱۵۸	نگارستان: ۳۳
نرجس خاتون: ۱۷۰	نمرودی (برکه): ۱۲۳
نرسی شاه: ۵۶، ۵۷	نمک کور (محل): ۲۹۲
نصرآباد (محل): ۱۱، ۲۳	ننه غلام رضا: ۱۱۵
نصرالله خان: ۶، ۱۲۲	نوا (کوه): ۶۹
نصرالله قوشچی: ۵۳، ۲۲۳	نواب عالیه (مسجد): ۶۰
نصرالله میرزا [پسر ملک آرا]: ۳۰	نوبران (محل): ۱۸-۲۰، ۳۱
نصرت الدوله: ۳، ۴، ۶، ۱۰۸، ۱۴۳، ۲۳۰،	نوح: ۱۳۴

نورالدین (محل): ۱۹	۱۷۹، ۲۴۸، ۲۴۹
نورالله اصائلو: ۸	وامافه گلی (تنگه): ۷۴
نورعلی بیگ: ۱۷	وان (شهر): ۱۸۷
نورمحمدخان: ۱، ۱۶۲، ۲۳۳	وجیهه (محل): ۸۹
نوری: ۲۴، ۴۵، ۷۶، ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۹۲	وَرْدُو (محل): ۲۹
نوریه (طایفه): ۲۳۲	ورده (محل): ۱۵
نوش آفرین، Nauchafrin: ۴، ۳۴، ۳۶	ورکر (محل): ۵۰
۶۹، ۹۹، ۱۲۹، ۲۰۷، ۲۲۹	ورمزار (طایفه): ۳۵
نهاوند، نهاوندی: ۲۹، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۲	وری‌ها (محل): ۲۱۰
۶۱	وزیرآباد: ۲۱۷
نهرخدریه (محل): ۹۰	ورسان (محل): ۲۲۰
نهرعلیل (محل): ۱۱۰	وشوان (محل): ۶۷
نهروان (جنگ): ۸۶، ۹۰، ۱۷۱	وکیل‌الملک: ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۱
نهننز (محل): ۲۱۰	ولاسجرد: ۱۹۹-۲۰۲، ۲۱۷
نیاوران: ۲	ولی‌الله درویش: ۳۱
نی‌زار: ۲۲۳	ولی‌خان: ۱
نیشابور: ۲۴	ونده لقان (محل): ۱۹
نیکجه (محل): ۱۵۶	وهاهی: ۱۴۰، ۲۳۶
	وهلکله (ایل یا طایفه ای از اعراب): ۱۱۰
	وسیمه (محل): ۲۱۷
	ه
وادی‌السلام: ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۸	
وارطان مسیر: ۱۰۳	
والی پاشا: ۹۵، ۹۸، ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۳۰	هادی‌خان زرندی: ۱۳
۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۷۸	هارون‌آباد: ۴۲، ۶۵-۶۹، ۱۸۵

ہود: ۱۲۷	ہارون الرشید: ۷۵، ۱۱۰، ۱۶۱
ہوشنگ میرزا: ۲۱۴-۲۱۶	ہارونہ: ۸۸، ۸۹
ہریزہ: ۴۲	ہاشم [پسر فرانشاہی]: ۴۰، ۹۹، ۱۰۶، ۱۲۹
ہی حکیم: ۱۰۳	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۸۱
	ہاشم آباد: ۶
	ہاشم باقوش: ۱۵۹
	ہاشمیہ (محل): ۹۰
	ہانی بن عروہ: ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵
	ہداوند (سوارہ): ۸۶
	ہرسم: ۶۸
	ہرمز: ۵۶، ۵۷
	ہزارچم (محل): ۷۲
	ہلاکو میرزا: ۱۵۵
	ہلند (ہولاند): ۱۰۲، ۱۰۳
	ہلیلان (محل): ۴۲، ۶۲
	ہما خانم: ۹، ۲۱، ۱۱۸، ۲۶۴
	ہمدان، ہمدانی: ۱۸، ۲۰، ۲۳-۲۹، ۳۱
	۳۵، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۳۳
	ہمدانی Hamedani: ۹۰
	ہمس، hems: ۲۷
	ہند، ہندی، ہندوستان: ۵۵، ۷۸، ۹۷، ۱۱۴
	۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۳۹
	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۴، ۲۲۰، ۲۳۶
	ہندیہ (محل): ۱۷۵
	ہنیرہ پیانوزن (سیور): ۵۲
یاران (کوہ): ۷۵	
یاقوت حموی: ۱۱۰	
یاور میرزا محسن: ۷۰	
یحیی خان: ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۳-۱۷، ۲۴،	
۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۱، ۴۳-۴۷،	
۴۹، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۱، ۹۰، ۹۴،	
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۷،	
۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶-۱۴۸،	
۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۳-۱۸۵،	
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸،	
۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸-۲۲۰، ۲۲۵،	
۲۲۸	
یزد، یزدی: ح، ۲، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۹	
یعقوب شاہ (محل): ۲۰۵	
یعقوبیہ: ہ، ۸۶-۸۹، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۳-	
۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۹	
یمن: ۱۷۹	
یمین اللولہ: ۲۲۷	

ی

ینگى دنیا: ۱۶۴

یوسف آباد: ۲۳۳

یوسف سقاباشی: ۱، ۲۴، ۲۵، ۴۹، ۸۸،

۱۰۱، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۶۸

یونس، مقبره: ۱۷۵

یهود، یهودی: ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۲۴،

۱۳۹، ۱۴۷